

((محمدحسن دانش))


بسم الله الرحمن الرحیم

بررسی آخرین و برترین آراء و نظریه ها پیرامون ارث زوجه از زمین

نویسنده:

محمدجواد فاضل لنکرانی

ناشر چاپی:

مرکز فقهی ائمه اطهار (علیهم السلام)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

بررسی آخرین و برترین آراء و نظریه‌ها پیرامون ارث زوجه از زمین

مشخصات کتاب

سرشناسه : فاضل‌لنکرانی، محمدجواد، ۱۳۴۱ -

عنوان و نام پدیدآور : بررسی آخرین و برترین آراء و نظریه‌ها پیرامون ارث زوجه از زمین : بر اساس تقریرات بحث بررسی ارث زوجه از زمین...حضرت آیت‌الله محمدجواد فاضل لنکرانی دامت برکاته/ تحقیق و تحریر محمدحسن دانش.

مشخصات نشر : قم: مرکز فقهی ائمه اطهار(ع)، ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری : ۴۶۳ص.

شابک : ۸۰۰۰۰ ریال:۹۷۸-۶۰۰-۵۶۹۴-۱۴-۷

یادداشت : ص.ع. به انگلیسی : Muhammad Hasan Danesh .Studing most prominent and last opinions about a wife inheriting the land...

یادداشت : کتابنامه :ص.[۴۲۷] -۴۴۶ ؛همچنین به صورت زیرنویس.

یادداشت : نمایه.

موضوع : زنان (فقه)

موضوع : ارث (فقه)

شناسه افزوده : دانش، محمدحسن، ۱۳۴۸ -

رده بندی کنگره : BP۱۹۷/ف۲ب۴ ۱۳۹۰

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۳۷۸

شماره کتابشناسی ملی : ۲۵۳۷۱۲۴

مقدمه نگارنده

ارتحال ملکوتی، عالم وارسته و عارف پیوسته «حضرت آیت الله العظمی حاج شیخ محمد فاضل لنکرانی (رحمه الله)» که چند صباحی، شیرینی اشراب علمی و اشراق معنوی آن مرجع عالیقدر- حشره اللّه مع الأئمه‌الطاهرین (ع)- را درک نموده بودم، چنان سنگین بود که جبران آن محال می‌نمود، تا اینکه ماه مبارک رمضان سال هزار و چهار صد و سی ه- ق مصادف با تابستان یکهزار سیصد و هشتاد و هشت ه- ش از طریق صدیق ارجمند جناب حجت الاسلام آقای حاج شیخ علی خادم زاده- دام عزه- اطلاع یافتم که خلف مرحوم استاد (رحمه الله) حضرت آیت الله جناب آقای حاج شیخ محمد جواد فاضل لنکرانی- ادام الله ظله الشریف- قصد بررسی فرع فقهی «ارث زوجه از زمین» را دارند؛ بنابراین عزم را جزم کرده و این فرصت را مغتنم شمرده و توفیق شرکت در محضر علمی ایشان، نصیبم شد.

آنچه در ضمن حضور، به تکرار آن لذت وصف ناشدنی در ذائقه‌ام انجامید و در خلال درس بر یقین سابقم افزود این بود که مرحوم آیت الله العظمی فاضل لنکرانی (رحمه الله) همان‌طور که خود از خاندان علم و فضیلت و از بهترین شاگردان مکتب

ارث زوجه، ص: ۶

فقهی و اصولی روح خدا (رحمه الله) بود، همان‌طور نیز از برترین اساتید حوزه‌ی مبارکه‌یعلمیه‌ی قم بشمار می‌رفت؛ تربیت شاگردانی که اکنون جزء بزرگان علمی حوزه‌اند خود سندی معتبر و شاهدی گواه بر این ادّعاست؛ از جمله‌ی این شواهد فرزند

گرامی ایشان است که بحمدالله به سلاح علم مسلح‌اند و به صلاح عمل نیز مستظهر؛ و این خود به حکم روایات، نیکوترین صدقه‌ی جاریه‌ای است برای آن عزیز سفر کرده و صد البته مناسب‌ترین جبرانی است برای جامعه‌ی علمی شیعه در دوران غیبت امام عصر (عج)

فرع فقهی «ارث زوجه از زوج و محرومیّت وی در برخی موارد»، به عنوان یکی از مهم‌ترین مسائل مورد ابتلاء جامعه‌ی دینی و علمی بشمار می‌رود و از دیر زمانتاکنون مطمح انظار علماءِ صالحینِ سلف و محط افکار فقهاءِ عاملینِ خلف- کثر الله امثالهم- قرار داشته و دارد.

کتاب پیش روی شما محقق ارجمند، حاصل حضور نگارنده در بیست و دو جلسه‌ی درسی است که در ماه مبارك رمضان، فرع فقهی یاد شده مورد مداقه‌ی عالمانه و محاجه‌ی استادانه‌ی معظم له- دامت تأییداته- قرار گرفت و پس از تقریر و تحقیق توسط اینجانب، اینک در اختیار پژوهشگران محترم می‌باشد و امید است مورد استفاده قرار گیرد. ان‌شاءالله.

پر واضح است که استاد معظم- حفظه الله تعالی- با تأسی به سیره‌ی سلف صالح و با جدّ و جهد تمام و البته با تحقیقات عمیق و تتبعات دقیق خود، در نشر معارف اسلام و معالم اهل بیت (ع)، این موضوع را نیز،- همانند موضوعات دیگر- مورد کنکاش محقّقانه و کاوش اجتهادانه قرار داده‌اند؛ از این رو، تمام تلاش و کوشش نگارنده در این اثر، بر این مطلب استوار بود که با حفظِ اصالتِ درس گفتارهای ارائه شده، به نقل‌های مطروحه و نقدهای منقوله پرداخته و از مرز ساده نویسی مباحث و روان نویسی مطالب، تجاوز ننماید؛ البته تنظیم سیر منطقی بحث، تخریج مصادر و ارجاعات، تبویب ساختار کتاب، تبیین استدلالات و تفکیك آن‌ها از یکدیگر و برخی مسائل دیگر، همگی در نگارش، مدّ نظر نگارنده قرار داشت

تا مخاطب به سادگی بتواند به عمق ابحاث پی‌ببرد؛ به هر حال ارزیابی توفیق و

ارث زوجه، ص: ۷

ارزشیابی تحقیق آن، به نظر خوانندگان معزّز بستگی دارد و دعاوی فوق، به هیچ وجه نافی اشکالات محتمل نخواهد بود.

جبهه سپاس به درگاه خداوند متعال (جل جلاله) برای چنین موفقیتی می سایم و به روان پاك مطهر همه اولیاو انبیاالهی از آدم (ع) تا خاتم (ص) و نیز شهدای والامقام از ابتدای خلقت تا روز بعثت مجدد سلام و درود می فرستیم خصوصا به روح مطهر و نورانی مجدِّد اسلام حضرت امام خمینی (قدس)؛ او که همه ما را از ظلمتِ طاغوت رهانید و به عزتِ یاقوت مفتخر گردانید.

در پایان ضمن دعا برای تعجیلدر فرج حضرت بقیه الله الاعظم- روحی و ارواح العالمین لمقدمه الفداء- از پروردگار علیم و حکیم (تعالی) طول عمر همراه با سلامتی رهبر عظیم الشأن انقلاب اسلامی حضرت آیت الله العظمی آقای حاج سیّد علی حسینی خامنه‌ای- ادام الله ظله علی رئوس المسلمین- و همه‌ی علماء و فقهای معاصر به ویژه استاد مکرم- دام ظله الوارف- را مسئلت می‌نمایم.

و السلام علی عباد الله الصالحین

حوزه‌ی مبارکه‌ی علمیه‌ی قم. محمد حسن دانش

۴۲/ شوال المکرم ۱۰/ ۱۴۳۱ قمری، مطابق با ۱۰/ مهر (ع)/ ۱۳۸۹ شمسی

ارث زوجه، ص: ۸

مقدمه‌ی استاد آیت الله محمد جواد فاضل لنکرانیدامت برکاته

بسم الله الرحمن الرحیم

«الحمد للّه ربّ العالمین و الصّلاه و السّلام علی نبیّنا ابی القاسم محمّد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین و لعنه الله علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین».

امّا بعد بر اهل فقه و فقاهت و جویندگان احکام واقعی دین- که فقط از طریق اعتصام به کتاب مبین و تبعیّت از اهل بیت طاهرین میسور است،- پوشیده نیست که حرکت در این اقیانوس عظیم و وصول به درر احکام، فقط از طریق اجتهاد عمیق و صحیح ممکن است و زنده بودن فقه و مجموع دین، در پرتو همین امر است.

وجود اختلاف انظار و فتاوی، نه تنها دلیلی بر ضعف و فتور نیست؛ بلکه نشانی بزرگ، از قوّت، استقامت و استواری است؛ و به تعبیری دیگر، اختلاف در استنباط، با وجود مدارک متعدّد و مهم- و خصوصاً در موردی که روایات کثیره و متعدّده که بر یک نسق واحد نیستند و به طوائف متعدّدتقسیم می شوند،- امری است طبیعی، که حاکی از مشقّت فراوان در تحصیل احکام شرعیّه است.

ارث زوجه، ص: ۹

بحث بسیار مهم «ارث زن از شوهر و محرومیّت او در برخی از موارد»، ازجمله مباحثی است که لازم است فقیه، با غور عمیق در قرآن و توانی محکم و رصین در جمع روایات، به سراغ آن برود و نتیجه ای صحیح را دریافت نماید تا از اتهام مخالفت با قرآن که توسط برخی از غیر آشنایان به این کتاب، در این بحث وارد می شود، خود را مبرّا سازد.

کتاب بسیار وزین «بررسی آخرین و برترین آراءو نظریه ها درباره ارث زن (زوجه) از زمین» که محصول بحثهای فقهی این حقیر است و به خامه و قلم توانای فاضل ارجمند جناب مستطاب حجت الاسلام آقای حاج شیخ محمّد حسن دانشدامت

تأییداته- آراسته گردیده، می تواند ابعاد وسیع اجتهادی این بحث را روشن نماید؛ ضمن تشکر فراوان از ایشان، آرزو می کنم خداوند متعال هر چه بیشتر ما را به احکام واقعی خویش آشنا فرماید. بحق محمد و آله الطاهرین.

محمّد جواد فاضل لنکرانی

۲۸/ ۱۲ اسفند/ ۱۳۸۹ هجری شمسیمطابق با ۱۴/ ۴ ربیع الثانی/ ۱۴۳۲ ه ق

ارث زوجه، ص: ۱۱

۱ تحریر محل نزاع

ارث زوجه، ص: ۱۲

آنچه در این فصل می خوانید:

بیان محل نزاع و پیشینه بحث؛

تحریر نزاع اول و دوم؛

بررسی فتوای مشهور و مخالفین؛

بررسی و پاسخ به شبهات اهل سنّت؛

یادآوری چند نکته مهم.

ارث زوجه، ص: ۱۳

فصل اول

اشاره

تحریر محل نزاع

مقدمه‌ی اول

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ وَ الصَّلَاهُ وَ السَّلَامُ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِین (ع)»

از مسائل بسیار مهم، مفید و مورد ابتلاء در فقه اهل بیت (ع) که روایات متعددی درباره آن وارد شده و منشأ اقوال زیادی گردیده و طبیعتاً برخی از مسائل اصولی را نیز با خود به دنبال داشته است، بحث «ارث زوجه از زمین» است.

در این کتاب، ابتداء به تحریر محل نزاع و پیشینه‌یبحث پرداخته، آنگاه به نقل و بررسی اقوال وارده و اجماع در مقامی‌پردازیم و سپسبه تحقیق حول سه طائفه از روایات منقوله از ائمه‌ی اطهار (ع) خواهیم پرداخت و در ادامهبه تعدادی از تاییدات و تردیدات مطرح شده در موضوع مورد بحث، اشاره کرده و برخی از آنها را پاسخ میدهیم تا در نهایت بتوانیم از سلسه‌یاین بحثها، به نتیجه‌گیری صحیح، منطقی و مورد رضایت خداوند متعال (تعالی)، پیامبر اکرم (ص) و خاندان با کرامت ایشان رهنمون شویم. «ان‌شاءالله»

ارث زوجه، ص: ۱۴

بیان محل نزاع

قبل از اینکه از اقوال متقدّمین و متأخّرین وکمیّت و کیفیّت آراء ایشان و نیز بیان صحّت و عدم صحّت آن‌ها در بحث حاضر اطلاع حاصل نماییم، بایسته است ابتداء به «دو» نزاعی که در مسئله جریان دارد، پرداخته شود.

تحریر نزاع اول

در اینکه «زوج» از «جمیع ما ترک زوجه» ارث می‌برد، هیچ اختلافی بین علمای امامیّه وجود ندارد؛ امّانزاع و اختلاف بین علمای امامیّه در طرف مقابل این بحث، وجود داردکه:

- آیا «زوجه» نیز از جمیع ما ترکِ زوج، ارث می‌برد؟

و یا اینکه:

- آیا «زوجه» از ارث بعضِ ما ترکِ زوج، محروم است؟

از این رو، اختلاف و نزاع اول در میان فقهاء چنین جاری است که: زوجه از کدامین اموالِ زوج، محروم است؟ و به عبارت دیگر، نزاع اول در «فیما تحرم من الزوجه» است.

البته روشن است که، زوجه «فی‌الجمله» از بعضِ میراث زوج محرومیّت دارد و دربـاره‌ی این مطلب هیـچ اختلاـفی میان فقهای امامیّه وجود ندارد؛ به عنوان مثال در این زمینه به کلام دو تن از فقهای ماضی می‌توان استشهاد نمود:

– مرحوم آیت الله محمد باقر سبزواری (رحمه الله) در کتاب «کفایهٔالاحکام» در این باره میفرمایند:

«المشـهور بین علمائنا حرمان الزوجهٔ عن شیء من میراث الزوج فی الجملهٔ»[۱] بین علمای امامیّه مشهور است که زوجه فی الجمله از بعض میراث [ما ترک] زوج محروم است.

و نیز:

– مرحوم محمد بن مکی عاملی معروف به شهید اول (رحمه الله) نیز در کتاب

–

ارث زوجه، ص: ۱۵

«غایهٔ المراد فی شرح نکت الارشاد» با تأیید «اجماع»[۲] در این باره میفرمایند:

«فإنّ أهل‌البیت (ع) أجمعوا علی حرمانها من شـیء ما و لم یخالف فی هذا من علماء الامامیّهٔ ... و قد اختلفت عنهم الروایات فی کمّیّهٔ ذلک الشـیء و فی کیفیّهٔ الحرمان و بحسبها اختلفت أقوال الامامیّهٔ (ع)»[۳] بـدرستی که اهل بیت (ع) اجماع دارند بر اینکه زوجه از بعضِ مـا ترک زوج حرمان دارد و در این موضوع ... هیـچ کـدام از علمای امامیّه مخالفتی ندارنـد؛ البته روایات در کمیّت و کیفیت حرمان، اختلاف دارند؛ منشأ اختلاف اقوال امامیّه (ع) نیز همین است.

بنـابراین، همـان‌طور که از عبـارات فوق بر می‌آیـد، نزد علمـای امـامیّه، در اصل اینکه زوجه «فی‌الجمله» از بعض میراث زوج حرمان دارد، اختلافی وجود ندارد؛ امّا در اینکه زوجه از کدام یک از اموالِ زوج، محروم است، بحث و نزاع جریان دارد.

تحریر نزاع دوم

اختلاف دیگری کهبین علمای امامیّه در مسئله «ارث زوجه» وجود دارد این است که کـدامین زوجه از میراث زوج محروم است؟ به عبـارت دیگر، زوجه‌ی محرومکیست؟ و یـا «مَنْ تُحرَم» از زوجـات چه کسـی است؟ از این رو، بعـد از قبول «حرمان فی الجمله»، در نزاع دوم، این سؤال به وجود می‌آید که:

– آیا مطلق زوجه از ارث محروم است؟ بدین معنا که فرزند دار بودن یا نبودن او از زوج، در محرومیّتش تأثیری ندارد؟

و یا اینکه:

– آیا محرومیّت زوجه از ارث، صرفاً مخصوص زوجه‌ای است که از زوج فرزند ندارد؟

–

ارث زوجه، ص: ۱۶

فتوای ابن جنید اسکافی و قاضی نعمان مصری (رحمه الله)، خلاف فتوای مشهور امامیّه

بعد از نقل کلام شـهید اول (رحمه الله) و مرحوم سبزواری (رحمه الله) حول اجماع علمای امامیّه و تفحص در اقوال علمای متقدّم به این نتیجه می‌رسیم که، تنها «دو» نفر از فقهای امامیّه در این باره هماننـد مـذهب اهل سـنّت فتوا داده‌اند، یعنی قائل شده‌اند به اینکه: «زوجه نیز از جمیع ما ترک زوج ارث می‌برد». این دو بزرگوار عبارتند از:

۱. مرحوم ابن جنید اسکافی (رحمه الله)[۴]

ایشان، در طول حیاتشان، تقریباً «پنجاه» عنوانکتاب در زمینه‌های مختلف تألیف نموده‌انـد،[۵] که از میان آن‌ها، تنها «دو» کتاب ذیل

الذکر از اهمّیّت فقهی بالایی برخوردار است:

- کتاب «تهذیب الشیعهٔ لاحکام الشریعهٔ» کهظاهراً در بیست جلد تألیف شده است.

- کتاب «المختصر الاحمدی للفقه المحمدی».

نکته‌ی مهمی که درباره‌ی این دو کتاب وجود دارد اینکه، در حال حاضر، هر دو کتاب «مفقود» است، لکن ظاهراً کتاب دوم، در اختیار مرحوم علامه‌ی حلی (رحمه الله)[۶] بوده، زیرا ایشان در کتاب «مختلف الشیعهٔ فی أحکام الشریعهٔ»، با استناد به کتاب یاد شده، فتوای ابن جنید (رحمه الله) را نقل می‌نمایند.

۲ مرحوم قاضی نعمان مصری (رحمه الله)[۷]

ایشان، در طول حیات خود، تقریباً «چهل و هفت» عنوان کتاب تألیف نموده که «یازده» مورد آن‌ها در زمینه فقه است و در میان آن‌ها، مهم‌ترین شان کتاب

ارث زوجه، ص: ۱۷

«دعائم الاسلام و ذکر الحلال والحرام والقضایا والاحکام»[۸] است که در «دو» جلد تدوین یافته و در مجموع حاوی «سی و سه» کتاب است.

نکته‌ی قابل توجهی که درباره‌ی کتاب قاضی نعمان (رحمه الله) وجود دارد این است که، خوشبختانه امروزه کتاب ایشان در دسترس قرار دارد؛ لذا ما می‌توانیم به آن استناد کرده و از آن استفاده نماییم.

پس از فحص پیرامون مسئله‌ی مورد بحث، به نظر مرحوم قاضی نعمان مصری (رحمه الله) دربخش کتاب الفرائض یا کتاب الارثدر کتاب «دعائم الاسلام» بر می‌خوریم که، ماحصل عبارت ایشاناین است که می‌فرماید: «ما نمی‌توانیم با عموم قرآن مخالفت کنیم» یعنی ایشان می‌خواهند بگویند که: «زوجه از جمیع ما ترک زوج ارث می‌برد».

اصل فتوای قاضی نعمان (رحمه الله) چنین است:

«و من ذلک ما روی عن أبی جعفر و أبی عبد الله (ع) أنهما قالا: لا یرث النساء من الارض شیئا إنما تعطی المرأهٔ قیمهٔ النقض‌فهذا أیضا لو حمل علی ظاهره و علی العموم لکان یخالف کتاب الله جل ذکره و السنهٔ و إجماع الائمهٔ و الامهٔ ...»[۹] و از این رو آنچه روایت شده از امام باقر و امام صادق (ع) که فرمودند: اینکه زوجات از زمین چیزی را ارث نمی‌برد و صرفاً قیمت ساختمان و بنا به او داده می‌شود

و نیز اگر این روایت را به ظاهر و عمومیّتش حمل کنیم، هرآینه مخالف کتاب، سنّت و اجماع ائمه و امت [اسلامی] خواهد بود.

ارث زوجه، ص: ۱۸

و نیز فتوای منقوله از مرحوم ابن جنید (رحمه الله) چنین است:

«وقال ابن الجنید: وإذادخل الزوج أوالزوجهٔ علی الولدوالأبوین، کان للزوج الربع، وللزوجهٔ الثمن من جمیع الترکهٔ عقاراًأوأثاثاو ... غیر ذلک ...»[۱۰] ابن جنید می‌گوید: اگر زوج یا زوجه با فرزندان و والدین جمع شوند؛ در اینجا سهم زوج یک چهارم و سهم زوجه یک هشتم از همه‌ی ما ترک است چه ما ترک زمین باشد و چه ما ترم اثاث البیت و ... غیر از آنها باشد.

مخالفت ابن جنید و قاضی نعمانبا اجماع سابق و لاحق

مهم‌ترین اشکالی که فقهاء بر فتوایمرحوم ابن جنید و قاضی نعمانقدسوارد دانسته‌اند، این است که، این دو بزرگوار در مسئله‌ی ارث زوجه، فتوایی خلاف «اجماع» امامیّه صادر کرده‌اند؛ یعنی ایشان، در حالی چنین فتوایی صادر کرده‌اند که: «قدسبقه الاجماع و تأخر عنه» یعنی هم قبل از ایشان «سَبِقَهُمَ الاجماع» و هم بعد از آن‌ها «لَحِقَهُمَ الاجماع».

به عبارت دیگر، همان‌طور که قبل از این دو فقیهقدس، بین امامیّه در محرومیّت فی‌الجملهٔ زوجه از میراث زوج، اجماع حاکم

بوده است؛ همان‌طور نیز بعد از ایشان در این مسئله بین امامیّه، «اجماع» حکم‌فرما بوده است؛ لذا این دو شخصیّت با اجماع سابق و لاحق، مخالفت کرده‌اند.

نقض و ابرام صاحب جواهر (رحمه الله) در مسئله

مرحوم آیت الله محمد حسن نجفی معروف به صاحب جواهر (رحمه الله) در کتاب گرانسنگ «جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام» ابتداء با فتوای این دو فقیه موافقت نموده و فرموده است:

«فدعوی سبقه بالاجماع و لحوقه به لاتخلو من نظر، بل عن دعائم الاسلام أن إجماع الامهٔ و الائمهٔ علی قول ابن الجنید.»[۱۱]

ارث زوجه، ص: ۱۹

پس ادّعای سابق بودن اجماعقبل از او و لاحق بودن آن بعد از او، خالی از اشکال نمی‌باشد، بلکه بنابر [نقل صاحب کتاب] دعائم الاسلام، اجماع امت اسلامی و ائمه طاهرین (ع) موافق با قول ابن جنید (رحمه الله) است.

امّا در ادامه، از استدلال خویش برگشته و با اعلام اینکه هم «اجماع منقول (مَحکی)» و هم «اجماع مُحصّل»[۱۲] بر اصل حرمان دلالت می‌کند؛ به نقدِ کلام ابن جنید و قاضی نعمان رحمه الله پرداخته و می‌فرماید:

«و هو کما تری من غرائب الکلام، بل هو کلام غریب عن الفقه و الفقهاء و الرواهٔ و الروایات و إنما نقلناه لیقضی العجب منه و إلا فهو لایقدح فی دعوی سبق الاجماع ابن الجنید و لحوقه المستفاد ذلک من تسالم النصوص علیه التی هی فوق مرتبهٔ التواتر و الفتاوی التی لاینافیها عدم تعرض بعض الکتب للمسألهٔ و لعله لوضوحه و ظهوره، بل العامهٔ تعرف ذلک من الامامیهٔ ... کما یتجه تخصیص العمومات بالمتواتر من النصوص و الاجماع المحکی، بل و بالاجماع المحصل ...»[۱۳]

و هم چنانکه می‌بینید این ادعا از عجائب و شگفتی‌های کلام است، بلکه کلامی عجیب از فقه، فقها، روات و روایات است و ما این کلام را نقل کردیم تا تعجب از او قضاوت شود؛ و گرنه این کلام ضرری نمی‌رساند در دعوای اجماع قبل از ابن جنید و بعد از ایشان که [البته] این اجماع از توافق نصوص استفاده می‌شود؛ توافق نصوصی که فوق مرتبه تواتر و فتاوای فقهاست؛ و این فوق مرتبه تواتر بودن، منافاتی ندارد که بعضی از [بزرگان] در برخی از کتابهایشان به این مساله نپرداخته‌اند و البته شاید این عدم تعرض بخاطر وضوح و ظهور این مساله بوده است، بلکه اهل سنت هم نظر امامیه را در این

مورد می‌دانستند؛ هم چنانکه تخصیص عمومات [قرآنی] به وسیله نصوص متواتر و اجماع محکی بلکه اجماع محصل امر وجیهی است.

اشکال اهل سنّت بر امامیّه

از قدیم الایام، بحث ارث زوجه، با قطع نظر از جهات علمی و فقهی آن، از

ارث زوجه، ص: ۲۰

جمله موارد نزاع و اختلاف بین امامیّه و اهل سنّتبوده است؛ اشکالی که اهل سنّت به امامیّه وارد کرده و می‌کنند این است که می‌گویند:

«امامیه در مسئله‌ی ارث زوجه «خلاف نص» «قرآن کریم» فتوا داده‌اند»؟!

استدلال اهل سنّت این است که:

از فراز مِمَّا تَرَكْتُمْ «قرآن کریم» استفاده می‌شود که: زوجه از «جمیع ما ترک» زوج ارث می‌برد؛ از این رو، به امامیّه اشکال می‌گیرند که، فتوای شما خلاف عموم کتاب خداست [؟!].

شیخ مفید (رحمه الله) اولین شخصیّت پیشرو در پاسخ به شبهات اهل سنّت

احتمالًا اولین شخصیّتیکه از میان علمای امامیّه در مسئله‌یمورد مناقشه، مترصّد پاسخ دادن به شبهات وارد شده از سوی اهل سنّت بوده و پیرامون محرومیّت زوجه از ارث زمین، بحث نموده، مرحوم شیخ مفید (رحمه الله) در کتاب «المسائل الصاغانیهٔ» است.

اطلاع شیخ مفید (رحمه الله) از این شبهات، بدین جهت بود که ایشان، با علمای مذاهب مختلف، از طریق وکلای خود که در اطراف و اکناف کشور پهناور اسلامی ساکن بودند، ارتباط وسیعی برقرار کرده بود؛ این ارتباط باعث شده بود که مرحوم شیخ مفید (رحمه الله) در جریان بسیاری از شبهات عقیدتی و کلامی و نیز ایرادات علمی و دینی علمای سایر بلاد قرار گیرد.

جریان یکی از این ارتباطات، که منجر به نگارش کتاب «المسائل الصاغانیهٔ» گردیده این بوده است که، یکی از وکلای شیخ مفید (رحمه الله)

– که در صاغانِ یا طاغان[۱۴] نیشابور سکونتداشته است،– «ده» اشکال و سؤال فقهی عالمی از

علمایحنفیاهل سنّت، بنام «ابوالعبّاس حنفی»– که ظاهراً در زمان خود، شخصیّت بسیار بزرگی در میان أحناف بوده است– را برای مرحوم شیخ مفید (رحمه الله) ارسال می‌نماید؛ شیخ مفید (رحمه الله)

ارث زوجه، ص: ۲۱

نیز در مقابل، جواب شبهات یاد شده را با تألیف کتاب «المسائل الصاغانیهٔ» می‌دهند.

یکی از شبهات و سؤالاتی که مرحوم شیخ مفید (رحمه الله) در کتاب مذکور به آن پرداخته و پاسخ آن را می‌دهند، مربوط به نظر شیعه‌ی امامیّه در مسئله «ارث زوجه» است.

شبههیابوالعباس حنفی چیست؟

همان‌طور که گفته شد، یکی از شبهات و خرده‌گیری‌های عقیدتی اهل سنّت علیه امامیّه، پیرامون ارث زوجه است؛ حاصل شبهه‌ی ابوالعباس در این زمینه چنین است، او می‌گوید:

با وجودی که:

* از یک طرف، خداوند متعال (جل جلاله) در «قرآن کریم» به صورت عام می‌فرماید: وَ لَهُنَّ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَرَكْتُمْ[۱۵]

و:

* از طرف دیگر، چون فرازِ مِمَّا تَرَكْتُمْ در آیه عمومیّت را می‌رساند.

بنابراین، «زوجه» از «جمیع ما ترک زوج» ارث می‌برد؛ امّا امامیّه، خلاف این عموم قرآنی فتوا داده‌اند!

لازم به ذکر است، اصل شبهه‌ی مطرح شده توسط این عالم سنّی، در خلال پاسخ‌هایشیخ مفید (رحمه الله) در کتاب «المسائل الصاغانیهٔ» آمده است.

اشکال ابو العباس چنین است، او می‌گوید:

«وَ مِمَّا خَالَفَتْ بِهِ هَـٰذِهِ الْفِرْقَةُ الضَّالَّةُالْأُمَّةَ [؟!] كُلَّهَا سِوى ما حَكَيناه عَنها فِى النكاحِ وَ الطَّلاقِ وَ الظِّهارِ قَوْلُهُمْ فِى الْمَوَارِيثِ؛ فَمِنْ ذَلِكَ أَنَّهُمْ مَنَعُوا الزَّوْجَاتِ مَا فَرَضَهُ اللَّهُ

تَعَالَى لَهُنَّ فِى كِتَابِهِ بِقَوْلِهِ: وَ لَهُنَّ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَرَكْتُمْ فعمجَمِيعَ التَّرَكَةِ بِمَا يَقْتَضِى لَهُنَّ الْمِيرَاثُ مِنْهَا. فَقَالَ هَؤُلَاءِ الْقَوْمُ إِنَّ الزَّوْجَاتِ لَا يَرِثْنَ مِنْ رِبَاعِ الْأَرْضِ شَيْئاً فَحَرَمُوهُنَّ مَا أَعْطَاهُنَّ اللَّهُ فِى كِتَابِهِ وَ خَرَجُوا

ارث زوجه، ص: ۲۲

بِـذَلِكَ مِنَ الْإِجْمَاعِ وَ خَالَفُوا مَا عَلَيْهِ فُقَهَاءُ الْإِسْلَامِ»[۱۶] از جمله مواردی که شیعه بـا امت اسلامی [؟!] مخالفت کرده– غیر از بحث

نکاح و طلاق و ظهار- فتوایی است که فقهای آنان در ارث دارند؛ این مخالفت از آن جهت است که آن‌ها زوجه را از آنچه خداوند در کتابش برای زنان قرار داده منع کرده‌اند چون آیه می‌فرماید: «و برای زنان شما، یک چهارم میراث شماست، اگر فرزندی نداشته باشید و اگر برای شما فرزندی باشد، یک هشتمش مال آنهاست»

بنابراین قول خداوندمتعال (تعالی) عمومیّت دارد و شامل همه‌ی ترکه یعنی هر آنچه که میراث برای آن‌ها اقتضا می‌کند؛ در حالیکه شیعه می‌گویند: زوجات از رباع ارض یا خانه‌ی مسکونی چیزی را ارث نمی‌برد پس آن‌ها آنچه که خداوند در «قرآن مجید» به زنان اعطاء نموده محروم کرده و بواسطه این فتوا از اجماع امّت خارج شده و با آنچه فقهای اسلام [اهل سنّت؟!] اتّفاق داشتند مخالفت نموده است.

پاسخ شیخ مفید (رحمه الله) به شبهه‌ی ابوالعباس حنفی

مرحوم شیخ مفید (رحمه الله) در «المسائل الصاغانیة» ابتداء با شناساندن چهره‌ی واقعی شخصیّت ابوالعبّاس حنفی بوسیله‌ی این عبارت که: «قالَ الشَّیْخُ النَّاصِبُ» به ره‌پویان حقیقت، این پیام را ابلاغ می‌کنند که، این عالم‌نما از نواصب و دشمنان اهل بیت (ع) بوده و اساس شبهات وی به خاطر حقد، کینه و جهلِ نسبت به مکتب اهل بیت (ع) است، نه از روی تتبّع حقیقت و جستجوی واقعیت!

از این رو، در ادامه پس از نقل سخنان سخیف این شخص، در «پنج فصل» به رویارویی علمی و فقهی با او می‌پردازد؛ حاصل جواب شیخ (رحمه الله) در فصل اول چنین

است:

ای ابوالعبّاس! شما اهل سنّت از کجا می‌گویید که شیعه با امّت اسلامی در این مسئله به مخالفت برخاسته؛ در حالیکه همه‌ی پیروان پیامبر اکرم (ص) این مسئله را از

ارث زوجه، ص: ۲۳

وجود شریفایشان روایت کرده‌اند؛ امامیّه روایاتیاز ائمه‌ی طاهرین (ع) در دست دارد که می‌فرمایند: «زوجه از بعض ما ترک زوج ارث نمی‌برد»؛ البته این روایات را ائمه‌ی ما (ع) از پیامبر اسلام (ص) نقل کرده و به آن عمل کرده‌اند؛ لذا آل پیامبر (ع) در این مسئله، با نظر شما ناصبیون و حنفیون مخالف‌اند و اساساً این چه نوع اجماعی است که در میان امّت اسلامیمنعقد شده و شیعه از آن خارج است؟!

اصل پاسخ شیخ (رحمه الله) چنین است:

«فیقال له: لسنا نحصل منک إلا علی الاحالات الباطلهٔ و الحکایات المدخولهٔ، مِنْ أَیْنَ زَعَمْتَ أَنَّ الشِّیعَةَ خَالَفَتِ الْأُمَّةَ فِی مَنْعِهَا النِّسَاءَ مِنْ مِلْکِ الرِّبَاعِ عَلَی وَجْهِ الْمِیرَاثِ مِنْ أَزْوَاجِهِنَّ وَ کَانَ آلُ مُحَمَّدٍ (ع) یَرْوُونَ ذَلِکَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَ یَعْمَلُونَ بِهِ [وراثهٔ لسنته فیه] فَأَیُّ إِجْمَاعٍ یَخْرُجُ مِنْهُ الْعِتْرَةُ [الطَّاهِرَةُ (ع)] وَ شِیعَتُهُمْ لَوْلَا عِنَادُکَ وَ عَصَبِیَّتُکَ».

پس به او [ابوالعباس حنفی] گفته می‌شود: از سخنان تو برای ما هیچ نفعی حاصل نشد مگر ارجاعات باطله و احادیث جعلی داخل شده در دین؛ شما از کجا گمان کردی که شیعه در مسئله‌ی ممنوعیت ارث زنان از ملك رباع و زمین از همسرانشان با امت اسلامی مخالفت کرده؛ در حالیکه اهل بیت (ع) و شیعیان این مطلب را از رسول خدا (ص) روایت کرده و به آن عمل می‌کنند [همان‌گونه که سنّت ایشان نیز چنین بوده است] پس اگر دشمنی و تعصب نداری؟ [بگو که] این چه اجماعی است که اهل بیت پیامبر (ع) و شیعیان ایشان از آن خارج می‌شوند؟! [و در دائره آن قرار ندارند؟!]

همان‌طور که از استدلال این عالم حنفی بر می‌آید آن‌هامی گویند: «شیعه خلاف عموم قرآنی، در این آیه شریفه فتوا داده است»؟!

نکته‌ی مهم اینکه، استدلال ابوالعبّاس حنفی حاوی «دو سؤال» است که هر چند هر دو سؤال مربوط به «علم اصول» است، امّا شایسته است در اینجا به آن پرداخته

شود؛ البته در مباحث آتی به تفصیل پیرامون آن بحث خواهدشد.

سؤالات بر گرفته از شبهه ابوالعباس حنفی

– سؤال اول: آیا «خبر مُتواتر» می‌تواند «مخصصِ عامِ قرآنی» باشد؟ یا خبر متواتر نمی‌تواند مخصص عام قرآنی باشد؟

–

ارث زوجه، ص: ۲۴

سؤال دوم: آیا در مسئله‌یتخصیص عام قرآنی بوسیله‌ی خبر متواتر، بین علمای عامه و خاصه، اختلافی وجود دارد یا خیر؟

جواب

اولًا: در اینکه خبر متواتر می‌تواند، مخصص عموم قرآنی باشد، بین علمای اصولیِ عامه و خاصه اختلافی وجود ندارد؛ یعنی این مسئله، مورد قبول شیعه و سنی است.

ثانیاً: در ما نحن فیه (مسئله‌ی ارث زوجه) اخبار متواتری وجود دارد که، می‌توان بوسیله آن‌ها عموم «قرآن کریم» را تخصیص زد؛ نه اینکه به زعم اهل سنّت، در مسئله‌ی مورد بحث، امامیّه با «خبر واحد شاذی» روبرو باشد تا بخواهد بوسیله‌ی آن، عام قرآنی را تخصیص بزنند.

بنابر تصریح مرحوم شیخ مفید (رحمه الله) و بعضی دیگر از فقهای بزرگ، روایاتِ حول این مسئله، در حد تواتر است؛ لذا بدونِ هیچ شک و تردیدی، بوسیله‌ی چنین روایاتِ متواتری، می‌توان عموم «قرآن مجید» را تخصیص زد.

توجه به حاصل پاسخ شیخ مفید (رحمه الله) در این زمینه راهگشاست؛ ایشان می‌فرمایند:

عجیب این است که، شما اهل سنّت و حنفیّون «قرآن کریم» را با «خبر واحد شاذ» تخصیص می‌زنید؟! و یا در مواردی «قرآن» را با «خبر مُرسل» تخصیص زده‌اید؟! و بالاتر از این، ما موارد فراوانی از شما سراغ داریم که «قرآن» را با «قیاس» تخصیص زده‌اید؟!

پس چگونه است که «قرآن» را با «خبر واحد شاذ» یا «خبر مرسل» و یا «قیاس» می‌توان تخصیص زد، اما، با «خبر متواتر» نمی‌توان تخصیص زد؟!

لذا، پاسخ شایسته این است که: نه تنها چنین تخصیصی مورد قبول عامه است،

بلکه با این استدلال، بطریق اولی، «قرآن» را می‌توان با «خبر متواتر» تخصیص زد.

اصل پاسخ شیخ مفید (رحمه الله) در این زمینه چنین است:

«فأما ما تعلقت به من عموم القرآن فلو عری من دلیل خصوصه لتم لک الکلام لکن دل

ارث زوجه، ص: ۲۵

علی خصوصه تواتر الشیعة عن أئمة الهدی من آل محمد (ص) بأن المرأة لا ـ ترث من رباع الارض شیئا لکنها تعطی قیمة البناء و الطوب و الخشب و الالات إذ ثبت الخبر عن الائمة المعصومین (ع) بذلک و یجب القضاء بخصوص العموم من الایة التی تعلقت بها. و لیس خصوص العموم بخبر متواتر منکرا عند أحد من أهل العلم لا سیما و أصحابک یخصون العموم و ظاهر القرآن بأخبار الاحاد الشاذة و منهم من یخصه بالمراسیل من الاحاد و جماعة من أصحابک یخصونه بالظن الفاسد الذی یسمونه قیاسا فکیف تنکر أیها الجاهل خصوص عموم القرآن بخبر ثبت عن النبی (ص) من جهة عترته الصادقین (ع) لو لا العدول عن الصواب.»[۱۷]

اما آنچه تعلق گرفته به آن یعنی عموم قرآن اگر از دلیل مخصص خالی بود کلام برای تو تمام می‌شد؛ لکن بر مخصص داشتن آن تواتر شیعه از ائمه‌ی هدی از آل محمد (ع) دلالت می‌کند و اینکه زن از رباع زمین چیزی را به ارث نمی‌برد ولی قیمت ساختمان و

آجر و چوب و آلات را به او می‌دهندو این به دلیل آن است که خبر بر این مطلب از ائمه معصومین ثابت است؛ و این گونه واجب می‌شود که به تخصیص عموم آیه‌ای که متعلق به زن است حکم شود و تخصیص عموم قرآن به خبر متواتر، منکری در میان اهل علم ندارد و به خصوص اصحاب تو عموم ظاهر قرآن را با خبر واحد شاذ هم تخصیص می‌زنند و از آنها برخی عمومات قرآن را با مرسلات از خبر واحد تخصیص زده‌اند و جماعتی از اصحاب تو با ظن فاسدی که قیاس نام دارد آن را تخصیص می‌زنند [؟!] پس چگونه تو ای جاهل منکر آن می‌شوی که عموم قرآن با خبری که از پیامبر ثابت شده و از طریق عترت او [امام صادق و امام باقر (ع)] رسیده تخصیص می‌خورد؛ البته به شرط آنکه از مطلب حقی عدول نشده باشد.

شیخ مفید (رحمه الله) در فصل دوم در پاسخ به ابو العبّاس می‌فرماید:

«مع أن للشیعهٔ أن یقولوا إن الرباع لیست مما ترکها الازواج لجمیع الورثهٔ و إنما قضی عموم القرآن لاستحقاق الزوجهٔ الربع من ترکات الازواج و الثمن علی ما بینه الله عزو جل و إذا لم یثبت من جههٔ الاجماع و لا دلیل قاطع للعذر أن التربهٔ و الرباع من ترکات

ارث زوجه، ص: ۲۶

الازواج للزوجات بطل التعلق بالعموم فی هذا الباب»[۱۸]

مضاف بر اینکه شیعه می‌توانـد بگویـد که رباع از آنچه زوج‌ها برای همه ورثه باقی بگذارنـد نیست فقط عموم قرآن به استحقاق زوجه به ربع و ثمن به بیان خدا از ترکه زوج حکم می‌کند و چنانچه از طریق اجماع و یا دلیل دیگری که عذر را بر طرف کند اثبات نشد که نفس زمین و رباع از ترکه زوج برای زوجه است، تعلق به عموم ارث در این باب باطل می‌شود.

سپس شیخ مفید (رحمه الله) در فصل سوم، جوابی نقضی به این عالم حنفی داده که حاصل آن چنین است:

* مگر در «قرآن مجید» این آیه وجود ندارد که: لِلرِّجالِ نَصِیبٌ مِمَّا تَرَکَ الْوالِدانِ وَ الْأَقْرَبُونَ وَ لِلنِّساءِ نَصِیبٌ مِمَّا تَرَکَ الْوالِدانِ وَ الْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ کَثُرَ نَصِیباً مَفْرُوضاً[۱۹] برای مردان، از آنچه پـدر و مادر و خویشاونـدان از خود بر جای می گذارند، سهمی است و برای زنان نیز، از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان می گذارند، سهمی است، خواه آن مال، کم باشد یا زیاد، این سهمی است تعیین شده و پرداختنی.

و:

* مگر شیعیان و اهل سنّت قبول ندارند که: اگر والدین از دنیا بروند، برای پسران و دخترانشان، ارث وجود دارد.

لـذا مطابق عموم این آیه‌ی شریفه، در صورت درگذشت پدر، همان‌گونه که به «پسران»، ارث می‌رسد، همان‌گونه به «دختران» هم ارثمی‌رسد؛ در حالیکه شما قائلید: در این صورت، برای دختر هیچ ارثی وجود ندارد؟! دلیل شما این است که عموم این

آیه، بوسیله‌یخبر «غیر صحیح السندی» که تا آن زمان هیچ‌یک از اصحاب پیامبر اکرم (ص) آنرا نشنیده بود، تخصیص می‌خورد؟! و آن همان خبری است که ابوبکر آنرا به تنهایی؟! از پیامبر اکرم (ص) نقل می‌کند و می گوید: از پیامبر (ص)

ارث زوجه، ص: ۲۷

شنیدم که ایشان فرمود: «

إنّا نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِیَاءِ لَا نُوَرِّثُ مَا تَرَکْنَاهُ صَدَقَهٌْ [؟!]

»[۲۰] () ملاحظه می‌کنید که شما چگونه با چنین خبرِ بی‌پایه و اساسی، عموم آیه‌ی مذکور را تخصیص زده‌اید؟!

شیخ مفید (رحمه الله) در ادامه با خطاب قراردادن اهل سنّت، می‌فرماید:

اساساً چه فرقی میان:

* استدلال شما که می‌گویید: این روایت را تنها ابوبکر از پیامبر (ص) نقل کرده است؟!

و:

* استدلال امامیّه که می گویند: تمام روایاتِ در مسئله‌ی ارث زوجه را اهل بیت پیامبر: از وجود گرامی پیامبر اسلام (ص) نقل کرده‌اند، وجود دارد؟!

البته حقیقتاً یک فرق اساسی وجود دارد و آن اینکه: اخبار امامیّه در «حد تواتر» است واخبار شما در «یک خبر واحد غیر صحیح السند» خلاصه می‌شود، که شما بواسطه‌ی چنین خبر غیر صحیح السندی که به پیامبر (ص) نسبت داده‌اید، عموم «قرآن» را تخصیص زده‌اید؟!

البته، مقصودناقلین از نقل حدیث جعلی فوق، این بود که می‌خواستند حضرت صدیقه‌ی طاهره (ع) را از فدک، که ارث پدر بزرگوارشان بود منع کنند؛ یعنی هدفشان این بود که بگویند همان‌طور که فرد قاتل، ذمی و کافر، از ارث والدین، ممنوع است، همان‌طور نیز، دختر گرامی پیامبر اسلام و سیّده‌ی زنان عالم (ع) از ارث والدین ممنوع است؟! آیا شما غیر از این هدفی داشته‌اید؟ آری، حقیقت این است که شما دختر پیامبر (ع) را در گروه «قاتلان»، «ذمیان» و «کافران» قرار دادید و هدف اصلی‌تان غیر از این چیز دیگری نبود!؟ با این وجود، شما نگران عموم «قرآن» و تخصیص آن بوسیله اخبار شده‌اید؟!

ارث زوجه، ص: ۲۸

واقعیت این است که شما نه حقِ اعتراضِ به شیعیان را دارید و نه صلاحیّت آنرا و نه در جایگاهی هستید که بگویید: شیعه به «قرآن کریم» عمل نمی‌کند؛ خیر، امامیّه هیچ مخالفتی با کتاب خدا نکرده است؛ بلکه این شما هستید که مخالفت‌های شدیدی با نصوص «قرآن کریم» کرده‌اید و مخالفت‌های شما نمونه‌های فراوان، غیر قابل انکار و غیر قابل توجیهی دارد.

متن جواب شیخ مفید (رحمه الله) چنین است:

«علی أنک أیها الشیخ قد خصصت و أئمتک من قبلک عموم هذه الایهٔ بل رفعتم

حکمها فی أزواج النبی (ص) و حرمتموهن من استحقاق برکات میراثه جملهٔ و حرمتموهن شیئا منها بخبر واحد ینقضه القرآن و هو ما رواه صاحبکم‌عن النبی (ص)

أنه قال: نحن معاشر الانبیاء لا نورث ما ترکناه صدقهٔفرد علی الله قوله: وَ وَرِثَ سُلَیْمانُ داوُدَ و قوله: فَهَبْ لِی مِنْ لَدُنْکَ وَلِیًّا [و] یَرِثُنِی وَ یَرِثُ مِنْ آلِیَعْقُوبَوَ اجْعَلْهُ رَبِّ رَضِیًّا و خصص عموم قوله تعالی: لِلرِّجالِ نَصِیبٌ مِمَّا تَرَکَ الْوالِدانِ وَ الْأَقْرَبُونَ وَ لِلنِّساءِ نَصِیبٌ مِمَّا تَرَکَ الْوالِدانِ وَ الْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ کَثُرَ نَصِیباً مَفْرُوضاًو قوله تعالی: وَ لَهُنَّ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَکْتُمْ إِنْ لَمْ یَکُنْ لَکُمْ وَلَدٌ فَإِنْ کانَ لَکُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ.

وقصد بذلک منع سیدهٔ نساء العالمین (ع) میراثها من أبیها (ص) مع ما بیناه من إیجاب عموم القرآن ذلک و ظاهر قوله تعالی: یُوصِیکُمُ اللَّهُ فِی أَوْلادِکُمْ لِلذَّکَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَیَیْنِ

وجعل هذه الصدیقهٔ الطاهرهٔ (ع) فی معنی القاتلهٔ الممنوعهٔ من میراث والدها لجرمها و الذمیهٔ الممنوعهٔ من المیراث لکفرها و المملوکهٔ المسترقهٔ الممنوعهٔ من المیراث لرقها فأعظم الفریهٔ علی الله عزوجل و رد کتابه و لم تقشعر لذلک جلودکم و لا ـ أبته نفوسکم. فلما ورد الخبر عن النبی (ع) من جهة عترته الصادقین الابرار بمنع الزوجات ملک الرباع و تعویضهن من ذلک قیمهٔ الطوب و الالات و البناء جعلتم ذلک

خلافا للقرآن و خروجا عن الإسلام جرأهٔ علی الله و عنادا لاولیائه (ع).

ارث زوجه، ص: ۲۹

هذا مع أنا قد بینا أنه یجب علیکم إثبات الرباع فی الترکات المعروفات للازواج حتی یصح احتجاجکم بالعموم فأنی لکم بذلک و لن تقدروا علیه إلا بالدعاوی المعرات من البرهان».[۲۱]

ای شیخ تو تخصیص عموم قرآن را انجام داده‌ای و امامان تو قبل از تو این چنین کردند بلکه حکم آیه ارث را در مورد ازواج پیامبر

رفع نمودید و انسان را از برکات میراث او محروم کردید؛ بطور کلی و همه چیز را بر آنها حرام کردید آن هم به خبر واحدی که قرآن آن را نقض می‌کند و آن چیزی است که صاحب شما از پیامبر نقل کرده که پیامبر فرموده: «ما پیامبران، چیزی به ارث نمی‌گذاریم و آنچه باقی می‌گذاریم صدقه است»؛ پس با این، قول خداوند را رد کردند که فرمود: و سلیمان وارث داوود شد و نیز فرمود: مرا از نزد خود فرزندی عطا کن و نیاز خاندان یعقوب ارث ببرد و پروردگارا! او را پسندیده گردان و برای فرزندان ذکور سهمی از ما ترک ابوین و خویشان است و برای فرزندان اناث نیز سهمی از ترکه، چه مال اندک باشد و چه بسیار نصیب هر کسی از آن ترکه (در کتاب حق) معین گردیده است و فرمودسهم ارث زنان ربع ترکه شما مردان است اگر دارای فرزند نباشید و چنانچه فرزند داشته باشید ثمن خواهد بودو با این کار قصدشان منع فاطمه زهرا بود که از پدرش ارث ببرد؛ در حالیکه ما روشن نمودیم: عموم قرآن این ارث بری را ایجاب می‌کند و ظاهر قول خداوندچنین حکم می‌کند: حکم خدا در حق فرزندان شما این است که پسران دو برابر دختران ارث برند و آنها صدیقه طاهره راهم ردیف قاتلی قرار داده است که از پدرش به خاطر جرمش ممنوع شده؟! و [هم ردیف] ذمیه‌ای [قرار داده] که بخاطر کفرش ارث نمی‌برد و [هم ردیف] برده‌ای [قرار داده] که به بندگی در آمده و بخاطر برده بودنش ممنوع از میراث شده؛ پس چه افتراء عظیمی است بر خدا؟ و رد کتاب اوست؟! در حالی‌که از این، هیچ گونه لرزشی بر اندام شما نیفتاد و .... پس چون از

پیامبر از طریق عترت او چنین خبر رسید به اینکه زوجه‌ها از مالک شدن رباع منع شوند و بجای آن قیمت آجر و آلات بناء را به آنها بدهند شما آن را خلاف قرآن قرار دادید و آن را خروج از اسلام قرار دادید؟! که جرات بر خدا و عناد بر اولیاء او کرده باشید.

ارث زوجه، ص: ۳۰

بنابر نقل شیخ مفید (رحمه الله) ابوالعبّاس حنفی در قسمت دیگری از اشکال خود می‌گوید:

«ثم قال هذا الشیخ الضال: فأدی قولهم هذا إلی أن الرجل یخلف ضیاعا و بساتین فیها أنواع من الشجر و النخیل و الزروع تکون قیمتها من مائة ألف دینار إلی أکثر من ذلک فلا یعطون الزوجات منها شیئا فهذا قول لم یقله کافر فضلا عن أهل الاسلام»[۲۲]

سپس این شیخ گمراه گفت: گفته امامیه به این انجامید که مردی که می‌مُرد و ضیاع و باغ‌هایی که در آن درختان متنوع و نخل‌ها و زرع‌ها بود از خود باقی می‌گذاشت که قیمت آن از صد هزار دینار تا بیشتر از آن می‌شد، ولی به زوجه‌ها چیزی از آن مال را نمی‌دادند؟! این کلامی است که هیچ کافری هم آن را معتقدند نمی‌شود چه رسد به مسلمانان؟!!

از این رو شیخ نهایتاًبا جوابی استدلالی و قاطعانه، ابوالعبّاس حنفی را مورد خطاب قرار داده و می‌فرماید:

«فیقال له زادک الله ضلالا علی ضلالک و أعمی عینیک کما أعمی قلبک من أین أدی قولهم إلی ما وصفت إما لان الضیاع عندک و الاشجار و النخیل و النبات هی الرباع أم لغیر ذلک فإن کان یؤدی إلی ما وصفت لان الضیاع من الرباع و الاشجار و الاثمار منها فهذا بلغة الترک لعله أو الزنج و أما بلغة العرب فلیس ذلک فیها بل لیس ذلک لغة من اللغات و أنت بتهمتک ظنت أن الرباع سمة لما ذکرت من الضیاع. و لو عرفت فائدة هذه اللفظة و ما وضعت له لما أوردت ذکر الضیاع و الاشجار و البساتین فیما أنکرته علی القوم من منع الزوجات تملک الرباع.

وقد کان ینبغی أن تسأل بعض أهل اللسان عن معنی هذه اللفظة و علی ما وضعت ثم

تتکلم علی بصیرة لکنک لم توفق لذلک و أراد الله تخییبک و إیضاح جهلک خذلانا منه لک لعنادک فی الدین. و الرباع عند أهل اللغة هی الدور و المساکن خاصة فلیس إلی سواها مدخل فیها. فافهم ذلک إن کان لک عقل تفهم به الاشیاء»[۲۳]

ارث زوجه، ص: ۳۱

به او گفته می‌شود: «خدا گمراهیت را بیشتر کند و چشمانت را کور کند همان‌طور که قلبت را کورکرده؛ از کجا قول ایشان به آنچه توصیف نمودی انجامید یا بخاطر آن که ضیاع نزد تو و درختان و نخل‌ها و گیاهان همان رباع است، یا بخاطر غیر این مسئله؛

پس اگر به آنچه توصیف نمودی انجامید چون ضیاع یعنی رباع و درختان و میوه‌های آن؛ پس این شاید به زبان ترکی یا زنگی است؛ اما به زبان عربی نیست، بلکه اصلا کلمه‌ای از کلمات نیست و تو به اتهامی که زدی خیال کردی که رباع اسمی است برای آنچه ذکر کردی یعنی ضیاع و چنانچه فایده این لفظ را می‌شناختی و می‌دانستی برای چه آن را وضع کردی، هیچگاه وارد نمی‌کردی ذ کر ضیاع و باغ ها و درختان در آنچه آن را بر قوم انکار می‌کردی؛ یعنی منع زوجات از تملک رباع؛ و شاید شایسته باشد که از معنای این لفظ آنچه وضع کردی [را] از اهل لغت سؤال کنی و سپس با بصیرت سخن بگویی؛ لکن تو موفق نشدی این کار را بنمایی و خدا اراده کرد که تو را مأیوس کند و اینکه جهلت آشکار شد برای عنادی که در دین داری؛ رسوایی از جانب خدا بود. و رباع در نزد اهل لغت همان خانه‌ها و مساکن خاص است پس غیر از اینها دخلی در رباع ندارد این را بفهم اگر عقلی برایت مانده که اشیاء را بفهمی.

در پایان این بحث و پس از تحریر محل نزاع و بیان پیشینه‌ی مسئله، لازم است پیرامون موضوع مورد نظر، چند نکته‌ی مهم را یادآوری کرده و سپس به ادامه بحث، که همان بررسی اقوال متقدّمین و متأخّرین در دو نزاع، بپردازیم.

یادآوری چند نکته‌ی مهم

۱. همان‌طور که بیان شد، مسئله‌ی ارث زوجه از زوج، یکی از نزاع‌های مهم بین شیعه و سنی و از مسائل با اهمّیّت اعتقادی است که جنبه‌های علمی و عملی فراوانی دارد.

اهمیت این بحث از آن جهت است که، در روایاتی که- در محل خود به آن‌ها خواهیم پرداخت- اصحاب امام باقر و صادق (ع) از ایشان راجع به ارث زوجه سؤال می‌نمایند، پاسخ می‌شنوند که: «زوجه از زمین ارث نمی‌برد» در این حال، راویمجدداً از امام (ع) می‌پرسد: اگر این نظر را برای مردم مطرح کنیم و آن‌ها قبول نکنند چه باید کرد؟ که حضرت (ع) با تأکید می‌فرمایند:

ارث زوجه، ص: ۳۲

«إِذَا وُلِّینَا فَلَمْ یَرْضَوْا ضَرَبْنَاهُمْ بِالسَّوْطِ فَإِنْ لَمْ یَسْتَقِیمُوا ضَرَبْنَاهُمْ بِالسَّیْفِ»[۲۴] اگر حکومت دست ما بود با تازیانه حکم خدا را بر مردم تثبیت می‌کردیم

این تعبیراز سوی امام (ع) حاکی از آن است که این مسئله، از آنچنان اهمیتی برخوردار بوده که امام (ع) از تعابیر صریحی همچون: «ضَرَبْنَاهُمْ بِالسَّوْطِ» و «ضَرَبْنَاهُمْ بِالسَّیْف» استفاده فرموده و روی این مسئله تأکید فراوانی داشته‌اند.

۲. اکثر فقهاء- غیر از مرحوم شیخ صدوق (رحمه الله) در دو کتاب «المقنع» و «الهدایهٔ فی الاصول و الفروع» و مرحوم سلّار (رحمه الله) در کتاب «المراسم العلویهٔ و الأحکام النبویهٔ»- زمانی که به مسئله‌ی ارثزوجه در کتابالفرائض رسیده‌اند، بحث مفصلی راجع به آن مطرح کرده‌اند، که این مطلب نیز، خود حاکی از اهمیت بالای این مسئله است و اساساًهمین نکته باعث شده است که برخی از فقهاءرساله‌ی مستقلی در این زمینهبنگارند، که ذیلًا به نام تعدادی از مولِّفین بزرگوار و مولَّفینآن‌ها اشاره می‌گردد:

- «رسالهٔ فی ارث الزوجهٔ» نوشته‌ی مرحوم شهید ثانی (رحمه الله)؛ که در ضمن کتاب «رسائل» آن را نگاشته‌اند.

- «رسالهٔ فی ارث الزوجهٔ من العقار أو ثمنه» نوشته‌ی مرحوم میرزا محمد تقی نوری والد مرحوم حاجی نوری (قدس) متوفای ۱۲۶۳ قمری.

- رساله‌ی «المحاکمهٔ بین علمین فی فرع عدم ارث الزوجهٔ من

- الاراضی» نوشته‌ی مرحوم آیت الله شیخ عبد اللّه مامقانی (رحمه الله) که در بررسینظریات بعض معاصرین‌شان یعنی مرحوم آخوند خراسانی (رحمه الله) و شیخ الشریعهٔ اصفهانی (رحمه الله) در برخی فروع ارث زوجه به نگارش در آمده است.

ارث زوجه، ص: ۳۳

«رسالة فی ارث الزوجة من الثمن و العقار» نوشته‌ی مرحوم آیت الله سیّد محمد کاظم یزدی (رحمه الله) صاحب کتاب «العروة الوثقی».

– «رسالة فی ارث الزوجة و حرمانها من العقار» نوشته‌ی مرحوم شیخ علی طُریحی (رحمه الله) صاحب کتاب «الوسیلة السعادة».

– «رسالة فی ارث الزوجة من الزوج» نوشته‌ی مرحوم آیت الله سید محسن طباطبایی حکیم (رحمه الله) صاحب کتاب «مستمسک العروة الوثقی».

– رساله‌ی «ابانة المختار فی ارث الزوجة من ثمن العقار بعد الأخذ بالخیار» در رد نظریه‌ی مرحوم آیت الله سیّد محمد کاظم یزدی (رحمه الله) صاحب کتاب «العروة الوثقی» توسط مرحوم آیت الله میرزا فتح الله نمازی شیرازی اصفهانی نجفی مشهور به شیخ الشریعة اصفهانی (رحمه الله) (م ۱۳۳۹) نگاشته شده است.

– رساله‌ی «صیانة الإبانة عن وصمة الرطانة» که توسطمرحوم شیخ الشریعة اصفهانی (رحمه الله) در رد حاشیه‌ی مرحوم محقق خراسانی (رحمه الله) بر «ابانة المختار» نوشته‌اند به نگارش در آمده است.

– رساله‌ی «تقریرات ثلاث، بحث میراث الازواج» آیت الله العظمی سیّد حسین طباطبایی بروجردی (رحمه الله) که توسط مرحوم حاج شیخ علی پناه اشتهاردی (رحمه الله) تقریر شده است.

– رساله‌ی «نخبة الافکار فی حرمان الزوجة من الاراضی و العقار» نوشته‌ی مرحوم آیت الله شیخ محمد تقی بروجردی (رحمه الله) که با

– قلمی روان و سلیس به نگارش درآمده است.

– «رسالة فی إرث الزوجة من قیمة العقار» نوشته مرحوم آیت الله محمد بن عاشور کرمانشاهی (رحمه الله).

۳. برای تحقیق بیشتر حول رساله‌هایی که پیرامون این مسئله نوشته شده، مراجعه

.۴

ارث زوجه، ص: ۳۴

به کتاب «الذریعة الی تصانیف الشیعة»[۲۵] مرحوم آقا بزرگ تهرانی (رحمه الله) سودمند است.

ارث زوجه، ص: ۳۵

۲ بررسی اقوال

ارث زوجه، ص: ۳۶

آنچه در این فصل می خوانید:

بررسی اقوالِ اربعه در نزاع اول؛

تقسیم نظر مشهور از دیدگاه شهید ثانی (رحمه الله) و مناقشه در آن؛

رد برخی شبهات پیرامون نظر سید مرتضی (رحمه الله)؛

بررسی اقوال در نزاع دوم و تحقیق پیرامون چند نظر؛

بررسی اجماع و شهرت قدمایی در نزاع اول و دوم؛

بررسی مؤیدات اربعه صاحب جواهر (رحمه الله) بر عدم وجود اجماع قبل از ابن جنید (رحمه الله) و مناقشه پیرامون آن‌ها؛

بررسی نظریه‌ی عدول شیخ طوسی و پاسخ به چند شبهه؛

بررسی دو ادّعای اجماع از سوی صاحب ریاض (رحمه الله) و مؤیدات اربعه برای معقد اجماع؛
نتیجه‌ی اقوال و نظر نهایی در نزاع اول و دوم.
ارث زوجه، ص: ۳۷

فصل دوم

الف: بررسی اقوال در نزاع اول

اشاره

همان‌طور که در بحث پیشین بیان شد، بعد از قبول «حرمان‌فی‌الجمله»، نزاع اول در این است که: زوجه از کدامیک از اموال زوج محروم است؟

از این رو، برای تبیین این مسئله، ابتداء لازم است که: از کمیّت و کیفیّت اقوال و آراء در این نزاع، اطلاع حاصل نماییم؛ لذااین موضوع در این مبحث پی‌گیری خواهد شد.

مقدمه‌ی دوم

در اینکه فتوای مرحوم ابن جنید و قاضی نعمان مصری (رحمه الله) قول غیر صحیحی است، تردیدی وجود نداردآیا مشهور قدما پیرامون نزاع اول، نظری داده‌اند یا خیر؟

- آیا مشهور متقدّمین و متأخّرین در نزاع اول، قول واحدی دارند یا خیر؟

- آیا غیر از فتوای مرحوم ابن جنید و قاضی نعمان)، اقوال مخالف

-

ارث زوجه، ص: ۳۸

دیگری در مسئله وجود دارد یا خیر؟

همه، از جمله سؤالاتی شمرده می‌شوند، که مقتضی است پاسخ مناسبی به آن‌هاداده شود، زیرا، در نتیجه‌ی بحث، تأثیر مهم و بسزایی دارد.

به هر روی، شایسته است ابتداء به بیان و بررسی اقوالفقهاءالبته غیر از قول ابن جنید (رحمه الله) و قاضی نعمان (رحمه الله)- در نزاع اول پرداخته شود؛ که پس از تفحص در اقوال، در این زمینه به چهار قول اساسی بر می‌خوریم.

بیان و بررسی اقوال چهارگانه در نزاع اول

الف: نظر مشهور

این نظریه، که اولین قول در مسئلهو فتوای مشهور فقهای شیعه است حاوی سه نکته زیر است؛ ایشان قائلندکه زوجه:

- اولًا: از عین و قیمت «زمین» مطلقاً[۲۶] ارث نمی‌برد؛

- ثانیاً: از عین «آلات و ابنیه» ارث نمی‌برد ولی از قیمتآن‌ها ارث می‌برد؛

- ثالثاً: از عین و قیمت «سایر اموال» ارث می‌برد.

مرحوم زین الدین عاملی معروف به شهید ثانی (رحمه الله) در کتاب «رسائل» در دو موضع، این بحث را مطرح کرده و دیگران

همچون مرحوم سبزواری (رحمه الله) در کتاب «کفایهٔ الاحکام» عیناً مطالب خود را، از ایشان اخذ و نقل کرده‌اند.

مرحوم شهید ثانی (رحمه الله) در کتاب یاد شده، ادّعا می‌فرمایند که: «این نظر را بسیاری از متقدّمین و متأخّرین دارند»؛ ایشان از میان هر دو طائفه از فقهای متقدّم و متأخّر به شخصیّت‌های گرانقدری اشاره می‌نمایند که ذیلًا به نام آن‌ها اشاره می گردد:

* طائفه‌ی متقدّمین: که در میان آن‌ها شخصیّت‌های پر عظمتیوجود دارند، همانند:

أ. مرحوم شیخ طوسی ۱ در کتاب «النهایهٔ فی مجرد الفقه و الفتاوی»؛

ارث زوجه، ص: ۳۹

ب. مرحوم ابن براج (رحمه الله) در کتاب «المهذب»؛

ج. مرحوم ابوالصلاح التقی (رحمه الله) در کتاب «الکافی فی الفقه»؛

د. مرحوم ابن حمزه طوسی (رحمه الله) در کتاب «الوسیلهٔ الی نیل الفضیلهٔ».

* طائفه‌ی متأخّرین: که در میان آن‌ها شخصیّت‌های بزرگواری وجود دارند، همچون:

أ. مرحوم علامه حلی (رحمه الله) در دو کتاب «قواعد الاحکام فی معرفهٔ الحلال و الحرام» و «تحریر الاحکام الشرعیهٔ علی مذهب الامامیهٔ»؛

ب. مرحوم فخرالمحققین (رحمه الله) فرزند علامه حلی (رحمه الله) در کتاب «ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد»؛

ج. مرحوم شهید اول (رحمه الله) در کتاب «غایهٔ المراد فی شرح نکت الارشاد»؛

د. مرحوم فاضل مقداد (رحمه الله) در کتاب «التنقیح الرائع لمختصر الشرایع».

(رحمه الله) (رحمه الله) کلام شهید ثانی (رحمه الله) در کتاب «رسائل» چنین است:

«أحدها: و هو المشهور بینهم حِرمانُها من نفسِ الارضِ، سَواء کانت بَیاضاً أم مشغولهً بشجرٍ و زرعٍ و بِناءٍ و غیرها عَیناً و قِیمهً و من عین الانهار و أبنیتها و أشجارها و تُعطی قِیمهَ ذلک، ذهب إلی ذلک جِلّهٔ المتأخّرین و من المتقدّمین الشیخُ فی النهایهٔ و ابنُ البرّاج و أبوالصلاح التقیّ و ابن حمزهٔ علی ما هو المشهور عنهم.»[۲۷] اولین بحث و آن این است که آنچه مشهور است بین علمای امامیّه اینکه زوجه از اصل زمین نه عیناً و نه قیمتاً ارث نمی‌برد چه این زمین بیاض (خالی) باشد و یا آنکه

مشغوله باشد یعنی در آن درخت و کشاورزی و یا ساختمانی باشد و نیز از عین

ارث زوجه، ص: ۴۰

رودخانه‌ها [اگر در آنجا وجود دارد] و خود ساختمان و درختانی که در آن زمین است محروم است امّا از قیمت اینها ارث می‌برد؛ به این قول بسیاری از متأخّرین قائل شده‌اند و از متقدمین مرحوم شیخ طوسی (رحمه الله) در کتاب «النهایهٔ» و ابن براج (رحمه الله) و ابوالصلاح حلبی (رحمه الله) و ابن حمزه (رحمه الله) به این قول قائل شدند [البته] بنابر آنچه از ایشان مشهور است.

ب: نظر شهید ثانی (رحمه الله) بر مبنای تفکیک قول مشهور

مرحوم آیت الله سید محسن طباطبایی حکیم (قدس سره) در کتاب «رسالهٔ فی ارث الزوجهٔ» هنگام نقل نظریه‌ی مشهور، به «نظر تفکیکی شهید ثانی (رحمه الله)» در کتاب «مسالک الافهام[۲۸] و رسائل» اشاره کرده و می‌فرماید:

«فما نسبه الشهید (رحمه الله) ... الی بعض اهل هذا القول ... وجعل القول المذکور قولین»[۲۹]

«شهید ثانی (رحمه الله) قول مشهور را به دو نظر تقسیم کرده است»

بنابراین، قول دوم، مربوط به شهید ثانی (رحمه الله) است که، نظر مشهور را «بنابر ادّعای خود» به «دو جمع» تقسیم می‌کنند؛ شهید (رحمه الله) قائل است به اینکه:

«... أنّ هذا القول أمتنُ الاقوال دليلًا و أظهرها من جهة الرواية»[۳۰] این قول از جهت دلیل، متین‌ترین اقوال و از جهت روایت اظهر اقوال است.

تقسیم نظر مشهور بنابر دیدگاه شهید ثانی (رحمه الله)

أ. نظر علامه حلی، فخر المحققین، و کثیری از متأخّرین (قدس سره)

این جمع بنابر نقل شهید (رحمه الله) قائلند به اینکه زوجه:

– اولًا: از عین «آلات و ابنیه» ارث نمی‌برد، ولی از قیمت آن‌هاارث می‌برد؛

ارث زوجه، ص: ۴۱

ثانیاً: ازعین «اشجار و نخل» ارث نمی‌برد، ولی از قیمت آن‌ها ارث می‌برد.

ب. نظر شیخ طوسی، ابوالصلاح، ابن حمزه، ابن براج و شهید ثانی (قدس سره)

این جمع بنابر نقل شهید (رحمه الله) بین «نخل و شجر» از یک طرف و «آلات و ابنیه» از طرف دیگر فرق قائلند، لذا مطابق این نظر، زوجه:

– اولًا: از عین «آلات و ابنیه» ارث نمی‌برد، ولیاز قیمت آن‌هاارث می‌برد؛

– ثانیاً: از عین «اشجار و نخل» ارث می‌برد.

بررسی عبارات فقهای متقدم (رحمه الله)

أ. مرحوم شیخ طوسی (رحمه الله) در کتاب «النهایةفی مجرد الفقه و الفتاوی»

ایشان می‌فرمایند:

«و المرأة لا ترث من زوجها من الارضین و القری و الرّباع من الدّور و المنازل، بل يقوّم الطّوب و الخشب و غير ذلك من الالات و تعطى حصّتها منه و لا تعطى من نفس الارض شيئا.»[۳۱] زوجه از زمین‌ها و قریه‌ها و رباع [جمع ربع به معنای منزل] و خانه‌ها و منازل شوهرش ارث نمی‌برد، بلکه آجر (طوب) و چوب [و امروزه آهن] و آلات دیگر را قیمت می‌کنند و سهم و حصه زوجه را از این‌ها پرداخت می‌نمایند، امّا زوجه از خود زمین نه عیناً و نه قیمةً ارث نمی‌برد.

و نیز شیخ طوسی (رحمه الله) نظیر این عبارت را در کتاب «المبسوط فی فقه الامامیة» آورده است.

حال سؤال این است که آیا می‌توان از عبارت شیخ طوسی (رحمه الله) چنین استفاده کرد که «شجر»، حکم «ابنیه و آلات» را دارد؟

مرحوم شهید ثانی (رحمه الله) در پاسخ به این سؤال می‌فرمایند:

ارث زوجه، ص: ۴۲

خیر، از عبارت شیخ طوسی (رحمه الله) چنین استفاده و برداشتی نمی‌شود؛ زیرا، در کلام شیخ (رحمه الله) کلمه‌ی «آلات» نه از لحاظ «لغت» و نه از لحاظ «عرف»، شامل «شجر» نمی‌شود؛ از این رو، شیخ طوسی (رحمه الله) در کتاب «النهایة فی مجرد الفقه و الفتاوی» سخنی از حرمان زوجه نسبت به «شجر» نزده است؛ لذا بنابر نظر شیخ (رحمه الله)، زوجه از «عین شجر» ارث می‌برد.

شهید ثانی (رحمه الله) می‌فرماید:

«إلا أنْ يُتَكَلّفَ لقول الشيخ (رحمه الله): «و غير ذلك من آلات البِناء» بإرادة ما يعمّ الشجرَ و فيه بُعْد شديد؛ لأنّ إطلاق الآلة على الشجر غَيرُ معروفٍ لغةً و لا عرفاً و إنّما المتبادِرُ منها آلاتُ البِناء كما هو ظاهر الأخبار»[۳۲] مگر اینکه بازحمت از قول شیخ (رحمه الله) استفاده شود: [که فرمود:] «و غیر از آن از آلات بناء» به اینکه شیخ [با این عبارت] آنچه شامل درخت شود را اراده کرده و [لکن] این مطلب بسیار بعید است؛ چون اطلاق آلت بر درخت لغةً و عرفاً غیر معروف است و فقط از آلات آنچه به ذهن می‌آید آلات ساختمان (بناء) است، چنانکه ظاهر اخبار [نیز] همین است.

مرحوم ابن براج (رحمه الله) در کتاب «المهذب»

ایشان نیز، نظیر عبارت شیخ طوسی (قدس سره) را آورده و می‌فرماید:

«و المرأة ... لم یورث من الارضین الرباع و الدور و المنازل و القری شیئاً بل یقوم الاخشاب و الطوب و جمیع آلات ذلک و یدفع إلیها بحقها منه و لا یدفع

إلیها من نفس ذلک شیء.»[۳۳] و زوجه اگر از شوهرش فرزند نداشته باشد و شوهرش بمیرد، زن از زمین‌ها و زمین خانه مسکونی و منازل و قریه‌های شوهرش هیچ چیز ارث نمی‌برد، بلکه چوب‌ها و آجر و همه وسائل آن را قیمت می کنند و حق او را از آن می‌دهند

ارث زوجه، ص: ۴۳

و از خود آن‌ها چیزی به او نمی‌دهند.

ب. مرحوم ابوالصلاح التقیقدسدر کتاب «الکافی فی الفقه»

ایشان می‌فرمایند:

«و لا ترث الزوجة من رقاب الرباع و الارضین شیئا و ترث من قیمة آلات الرباع من خشب و آجر کسائر الارث.»[۳۴] زوجه از زمینِ خانه و سایر زمین‌ها هیچ چیز- عیناً و قیمتاً- ارث نمی‌برد و از قیمت آلاتِ خانه‌ی مسکونی از چوب و آجر مانند سایر چیزها ارث می‌برد. مرحوم شهید ثانی (رحمه الله) درباره‌ی عبارت مرحوم ابن حمزه (رحمه الله) می‌فرماید:

چون، عبارت ایشان، از کلمه‌ی «شجر» خالی است؛ لذا زوجه از عین شجر ارث می‌برد و «آلات»، شامل «شجر» نمی‌شود.

د. مرحوم ابن حمزه طوسی (رحمه الله) در کتاب «الوسیلة الی نیل الفضیلة»

ایشان می‌فرمایند:

«و ... لم یکن لها حق فی الارضین و القری و المنازل و الدور و الرباع»[۳۵] زوجه، از زمین، قرا و منازل و خانه‌های مسکونی ارث نمی‌برد.

مرحوم شهید ثانی (رحمه الله) درباره‌ی عبارت مرحوم ابن حمزه (رحمه الله) می‌فرماید:

چون، عبارت ایشان، از کلمه‌ی «شجر» خالی است؛ لذا زوجه از عین شجر ارث می‌برد و «آلات»، شامل «شجر» نمی‌شود.

تلاش مرحوم آیت الله حکیمقدس برای تثبیت قول شهید ثانی (رحمه الله)

تمام تلاش مرحوم آیت الله سید محسن طباطبایی حکیم (قدس) در

«رسالة فی ارث الزوجة من الزوج» این است که بگویند آلات شامل شجر نیز

ارث زوجه، ص: ۴۴

می شود.

به عبارت دیگر مرحوم ایت الله حکیم قدس می فرماید:

شخص، عنوان عامی دارد و از ماده شَخِص است و شخص نیز آن شبهی است که از راه دور می‌آید و چون شجر هم از راه دور سواد، سیاهی و شبه دارد، لذا از آن به شخص تعبیر شده است.

به همین جهت، ایشان می‌فرماید: لغویون کلمه‌ی، «آلت» را بگونه‌ای معنا می کنند که، شامل «شجر» هم می‌شود.

به اصل عبارت ایشان توجه فرمایید:

«من دخول الشجر فی الالات لغة، کما عن القاموس، ان الالة: الخَشَبُ والشَّخْصُ وعَمَدُ الخَیْمَةِ وقال ایضا: الشخص سواد الانسان وغیره».[۳۶]

از داخل شدن درخت در معنای لغوی آلات هم چنانکه از کتاب قاموس بر می‌آید که آلت به معنای چوب و شخص و عمود خیمه

آمده است و همچنین صاحب قاموس می گوید: شخص سیاهی انسان و غیر انسان است [که از دور می آید] همان‌طورکه ملاحظه می‌شودایشان، برای اثبات این نکته بهدو مطلب از کتاب
«قاموس المحیط» فیروزآبادی استشهاد می کنند؛ فیروزآبادی در آنجا «آلت» را به «چوب»، «شخص» و «ستون خیمه» معنا کرده و در این باره آورده است که:
«... الخَشَبُ والشَّخْصُ وعَمَدُ الخَیْمَةِ کالآلَةِ»[۳۷] «الشَّخْصُ: سَوَادُ الانْسَانِ وغیرِهِ تراهُ من بُعْدٍ»[۳۸] «چوب و شخص و ستون خیمه همچون آلت است» «شخصهمان سیاهی انسانو غیر انسان است که از دور دیده می‌شود».
ارث زوجه، ص: ۴۵
مناقشه نسبت به تلاش مرحوم آیت الله حکیم (رحمه الله) به خلاف نظریه‌یمرحوم آیت الله حکیمقدس، به نظر می‌رسد حق مطلب این است که، چنین معنایی برای کلمه «آلت» صحیح نیست؛ زیرا معنای روایتی که در آن کلمه‌ی «آلت» بکار رفته است، هیچ‌گاه به معنای لغوی آن تعبیر نشده و نمی‌شود؛ یعنی عرف هیچ‌گاه «آلت» را به معنای «شجر» اطلاق نکرده و نمی کند و به عبارت بهتر، عرف از اطلاق لفظ «آلت»، «شجر» را نمی‌فهمد.
صحت یا عدم صحت تفکیک شهید ثانی (رحمه الله)
(رحمه الله) قول به صحت: طبق نظر این عدّه، چنانچه ادّعای شهید ثانی (رحمه الله) صحیح باشد، لذا شایسته است میان قول متقدّمین و متأخّرین تفکیک نمائیم، یعنی همان کاری که مرحوم شهید ثانی (رحمه الله) انجام داده است.
- قول به عدم صحت: طبق نظر این عدّه، چنانچه ادّعای شهید ثانی (رحمه الله) صحیح نباشد، از این رودیگر نمی‌توانیم تفکیکی بین قول متقدّمین و متأخّرین قائل شویم؛ در این صورتتفکیک شهید ثانی (رحمه الله) نیز، کأن لم یکن خواهد شد.
رد تفکیک مرحوم شهید ثانی (رحمه الله)
برای رد نظر تفکیکی شهید ثانی (رحمه الله) ابتداء باید به این سؤال پاسخ دهیم که:
- آیا مستند فتوایی متقدّمین غیر از مستند فتوایی متأخّرین است؟
یا اینکه:
- آیا مستند فتوایی هر دو گروه یکی است؟
- با تتبع در عبارات متقدّمین و متأخّرین روشن می‌شود که، به همان روایاتی که مرحوم علامه حلی (رحمه الله) و تابعین ایشان استناد و استدلال کرده‌اند، به

-

ارث زوجه، ص: ۴۶
همان روایات نیز، مرحوم شیخ طوسی (رحمه الله) در کتاب
النهایهٔ فی مجرد الفقه و الفتاوی» «المبسوط فی فقه الامامیهٔ» «من لا یحضره الفقیه»» استناد کرده و مستند فتوای خویش قرار داده‌اند.
از جمله روایاتی که در این باره می‌توان یاد کرد، روایتی است که در کتاب «
وَ فِی رِوَایَةِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ الْأَحْوَلِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ سَمِعْتُهُ یَقُولُ: لَا یَرِثْنَ النِّسَاءُ مِنَ الْعَقَارِ شَیْئاً وَ لَهُنَّ قِیمَةُ الْبِنَاءِ وَ الشَّجَرِ وَ النَّخْلِ
»[۳۹] و در روایت حسن بن محبوب از احول از امام صادق (ع) آمده که احول می گوید از امام (ع) شنیدم که می‌فرمود: زنان چیزی از زمین ارث نمی‌برند ولی از قیمت بنا و شجر و نخل ارث می‌برند.
«لَهُنَّ قِیمَةُ الْبِنَاءِ وَ الشَّجَرِ وَ النَّخْلِ»

زوجه از قیمت بناء و شجر و نخل ارث می‌برد
غیر قابل پذیرش است.

ج: نظر شیخ مفید، ابن ادریس و علامه حلیقدس در «مختلف الشیعهٔ فی احکام الشریعهٔ»

قول سوم در مسئله که ناظر بر فرق بین «رباع» و «سایر اراضی» می‌باشد، این
ارث زوجه، ص: ۴۷
است که، زوجه:
– اولًا: از عین و قیمت «رباع» (خانه مسکونی) ارث نمی‌برد؛
– ثانیاً: از عین «سایر اراضی» همچون زمینِ باغ، زمینِ مزرعه، زمینِ تجاری و ... ارث می‌برد؛
– ثالثاً: از عین «آلات و ابنیه» ارث نمی‌برد، ولی از قیمت آن‌ها ارث می‌برد.
بررسی عبارات و اقوالِ مؤیّد قول سوم
أ. مرحوم شیخ مفیدقدسدر کتاب «المقنعه»
ایشان می‌فرمایند:
«... و لاترث الزوجهٔ شیئاً مما یخلفه الزوج من الرباع و تعطی قیمهٔ الخشب و الطوب و البناء و الالات فیه و هذا هو منصوص علیه عن نبی الهدی (ص) و عن الائمهٔ من عترته (ع) و الرباع هی الدور و المساکن ...»[۴۰]
زوجه از منزل مسکونی زوج هیچ ارثی نمی‌برد و قیمت چ-وب و آجرها و آلا-تی که در این خانه و زمین بکار رفته از قیمتشان ارث می‌برد و این حکم مورد تصریح پیامبر هدایت (ص) و ائمه از عترت پیامبر (ع) است و رباع همان منزل و خانه‌ها است.
ب. مرحوم ابن ادریس (رحمه الله) در کتاب «السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی»
ایشاننیز، نظر مرحوم شیخ مفید (رحمه الله) را قائل است و می‌فرماید:
«و الصحیح انها لا ترث من نفس التربهٔ و لا من قیمتها، بل یقوّم الطوب و الالات و تعطی قیمته»[۴۱]
و صحیح این است که زوجه نه از نفس زمین و نه از قیمتش ارث نمی‌برد بلکه آجر و آلات را باید قیمت کنند و سهمش را پرداخت نمایند.
ج. مرحوم محقق حلی (رحمه الله) در کتاب «المختصر النافع فی فقه الامامیهٔ»
ایشان نیز همین فتوا را داده و می‌فرماید:
ارث زوجه، ص: ۴۸
«و یرث الزوج من جمیع ما ترکته المرأهٔ و کذا المرأهٔ عدا العقار و ترث من قیمهٔ الالات و الابنیهٔ و منهم من طرد الحکم فی أرض المزارع و القری ...»[۴۲]
زوج از همه‌ی ما ترک همسرش ارث می‌برد و هم چنین زوجه نیز از همه چیز غیر از زمین ارث می‌برد و او از قیمت آلات و ابنیه ارث می‌برد و برخی از فقهاء این حکم را به زمین مزارع و زمین قرا نیز تعمیم داده‌اند.
البته لازم به ذکر است که، محقق حلی (رحمه الله) در کتاب «شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام» به نظر مشهور، قائل شده‌اند.
د. مرحوم شیخ حسن یوسفیمعروف به فاضل آبی (رحمه الله) صاحب کتاب «کشف الرموز فی شرح مختصر النافع»
ایشان، از شاگردان و شارحین کتاب محقق حلی (رحمه الله) است و در این زمینه با تأیید نظر مرحوم شیخ مفید (رحمه الله) می‌فرماید:

«و یرث الزوج من جمیع ما ترکته المرأةو کـذا المرأة عـدا العقار و ترث من قیمـة الالات و الابنیةو فی المسألة خلاف بین الاصـحاب علی أربعة أقوال ... و قال المفید (رحمه الله): لا تمنع الّا من الرباع و المساکن و تعطی قیمة الخشب و الطوب و البناء و الالات ... و إذا تقرّر هذا، فالذی یجب العمل علیه، هو اختیار المفید، لانه أکثر فی‌الروایات ...»[۴۳]

و زوج از جمیع مـاترک همسـرش ارث می‌برد و همچنین زوجه نیز از همه‌ی مـا ترک شـوهرش غیر زمین ارث می‌برد ولی از قیمت آلات و ابنیه ارث می‌برد؛ و در مساله بین اصـحاب بنابر چهار قول اختلاف است ... شـیخ مفیـد (رحمه الله) می گویـد زوجه محروم نیست مگر از زمین خـانه مسـکونی و به او بایـد قیمت چوب و آجر و بنـا و آلات داده شود ... حال که این اقوال بیان شـد آنچه که واجب است بر طبق آن عمـل شود همان چیزی است که شـیخ مفیـد (رحمه الله) اختیار کرده‌انـد زیرا قول ایشان دلیل روایی بیشتری دارد.

ارث زوجه، ص: ۴۹

ه. مرحوم علامه حلیقدس در کتاب «مختلف الشیعة فی أحکام الشریعة»

ایشـان نیز، به این قول تمایـل پیـدا کرده، لکن در مقـام «فتوا»، طبق قول مشـهور نظر داده است؛ کلام ایشان در کتاب یاد شـدهچنین است:

«قول شـیخنا المفیـد (رحمه الله) جیّـد ...، لما فیه من تقلیل التخصـیص ... و بعـد هذا کلّه فالفتوی علی ما قاله الشـیخ [الطائفة] (رحمه الله)»[۴۴]

نظر شـیخ مفید (رحمه الله) بخاطر کم کردن تخصـیص، خوب است ... و بعد از همه‌ی این مطالب، فتوا همان است که شـیخ طوسـی (رحمه الله) فرموده است.

د: نظر سیّد مرتضی قدس در کتاب «الانتصار فی انفرادات الإمامیة»[۴۵]

قُول چهارم در مسئله این است که، زوجه:

– اولًا: از عین زمین «رباع» (خانه مسکونی) ارث نمی‌برد، ولی از قیمت آن ارث می‌برد؛

– ثانیاً: از عین «سایر اراضی» همچون زمینِ باغ، زمینِ مزرعه، زمینِ تجاری و ... ارث می‌برد؛

– ثالثاً: از عین «آلات و ابنیه» ارث نمی‌برد، ولی از قیمت آن‌ها ارث می‌برد.[۴۶] عبارت سیّد مرتضی (رحمه الله) در کتاب یاد شده، چنین است:

«وممّا انفردت به الامامیـة انّ الزوجـة لا ترث من رباع المتوفی شـیئاً بل تعطی قیمة حقّها من البناء و الالات دون قیمة العراص، ... و ان الرباع و ان لم تسلّم الی الزوجات فقیمتها محسوبة لها.»[۴۷]

از مسائـل اختصاصـی امـامیّه ایـن اسـت کـه زوجـه از نفس منزل زوج متوفـا ارث نمی‌برد بلکه بایـد حقش را از قیمت بنـاء و آلات پرداخت نمایند یعنی با قطع

ارث زوجه، ص: ۵۰

نظر از قیمـت زمیـن، زوجـه فقـط از قیمـت آلات و بنـاء ارث می‌برد ... و اینکـه ربـاع (زمین خـانه مسـکونی) اگر چه از عین آن به زوجات داده نمی‌شود لکن باید از قیمتشان برای او محسوب نموده و به او پرداخت کنند.

اشتباه مرحوم ابن ادریس درباره‌ی سیّد مرتض (قدس)

مرحوم ابن ادریس حلی (رحمه الله) پس از بیـان رأی مختـار خود، می‌فرمایـد: «مرحوم سـیّد مرتضـی (رحمه الله) نیز قائل به قولسوم

است» یعنی همان قولی که خود ایشان به آن قائل شده استو این از اشتباهات مرحوم ابن ادریس (رحمه الله) است؛ چون، همان‌طور که روشن است مرحوم سیّد مرتضی (رحمه الله) به هیچ کدامیک از اقوال ثلاثه‌ی قبلی، قائل نیست، بلکه نظر ایشان در مسئله، قول چهارمی است، که بیان آن گذشت.

عبارت جناب ابن ادریس (رحمه الله) چنین است:

«و ذهب بعض أصحابنا إلى أنه یحتسب علیه بقیمته من سهمه، لیجمع بین ظواهر القرآن و ما أجمعت الطائفهٔ علیه و هو تخریج السید المرتضی (رحمه الله)، ذکره فی الانتصار ... و کذا ذهب السیّد المرتضی فیما رواه أصحابنا و اجمعوا علیه من ان الزوجهٔ التی لا یکون لها من المیت ولد، لا ترث من الرباع و المنازل شیئا و الحق بعض أصحابنا جمیع

الارضین من البساتین و الضیاع و غیرها ... و الاجماع علی انها لاترث من نفس تربهٔ الرباع و المنازل شیئاً ... و هو ظاهر قول شیخنا المفید فی مقنعته و السیّد المرتضی فی انتصاره»[۴۸]

و بعضی از اصحاب متمایل شده‌اند به اینکه بر زوجه قیمت زمین از سهمش حساب می‌شود و آنچه که علماء بر آن اجماع پیدا کردند همانی است که سید مرتضی (رحمه الله) استفاده کرده است؛ سید (رحمه الله) این فتوا را در کتاب انتصار بیان کرده و همچنین ایشان متمایل شده به اینکه آنچه که اصحاب آن را روایت کردند و نسبت به آن اجماع دارند و آن اینکه: زوجه‌ای که دارای فرزند از میّت نیست، از زمین خانه‌ی مسکونی و منازل میّت ارث نمی‌برد؛ و برخی دیگر از اصحاب، بقیه‌ی اراضی همچون زمین باغ‌ها و

ارث زوجه، ص: ۵۱

مزارع و ... را به آن الحاق کردند و اجماع بر این است که زوجه از نفس زمین خانه مسکونی و منازل ارث نمی‌برد .... و این ظاهر نظریه‌ی شیخ مفید (رحمه الله) در کتاب مقنعه و سید مرتضی (رحمه الله) در کتاب انتصار است.

رد نظر ابن ادریس (رحمه الله) و منشأ اشتباه ایشان

البته شاید، منشأ اشتباه جناب ابن ادریس (رحمه الله) توجه به ابتدای فراز سخن سیّدمرتضی (رحمه الله) یعنی از قسمت «و ممّا انفردت به الامامیهٔ ...» تا عبارت «... دون قیمهٔ العراص» باشد، که ایشان را به اشتباه انداخته و نظر سیّد مرتضی (رحمه الله) را با نظر شیخ مفید (رحمه الله) یکی دانسته؛ امّاچنانچه مرحوم ابن ادریس (رحمه الله) به فراز بعدی سخن شریف مرتضی (رحمه الله) که عبارتست از: «و ان الرباع و ان لم تسلّم الی الزوجات فقیمتها محسوبهٔ لها» توجه می‌نمود، شاید هیچ‌گاه نمی‌فرمود که نظر سیّد (رحمه الله) با نظر شیخ مفید (رحمه الله) فرقیندارد.

مرحوم آیت الله حکیم (رحمه الله): به قول سیّد مرتضی (رحمه الله) کسی قائل نیست.

یکی از سؤالاتی که در ادامه‌ی بحث بوجود می‌آید این است که، آیا فقیه دیگری غیر از مرحوم سیّد مرتضی (رحمه الله) فتوایی همانند فتوای او صادر کرده است یا خیر؟

پاسخ صحیح به این پرسش را باید در کلام مرحوم آیت الله حکیم (رحمه الله) در «رسالهٔ فی ارث الزوجهٔ» جستجو کرد.

ایشان در کتاب یاد شده، سید مرتضی (رحمه الله) را در این قول، «وحید» دانسته و فرموده‌اند: «کسی با نظر سیّد مرتضی (رحمه الله) موافق نیست».

عبارت ایشان چنین است:

«و لم یوافقه علیه احد من الاصحاب»[۴۹] هیچ یک از فقهاء امامیّه با نظر سیّد (رحمه الله) موافقت نکرده است.

ارث زوجه، ص: ۵۲

ادّعای بعض الفقهاء؛[۵۰] شیخ صدوق و ابوالصلاح (رحمه الله) قائل به قول سیّد مرتضی (رحمه الله)

برخی از فضلای معاصر در «مجله‌ی فقه اهل بیت (ع)»[۵۱] ادّعا فرموده‌اند که: «دو تن از فقهای ماضی با قول سیّد مرتضی (رحمه الله) موافقت کرده‌اند» که عبارتند از:

أ. مرحوم شیخ صدوق (رحمه الله) در کتاب «من لایحضره الفقیه»؛

ب. مرحوم ابوالصلاح حلبی (رحمه الله) در کتاب «الکافی فی الفقه».

طبه اصل کلام ایشان توجه فرمایید:

«وهذا هو المستفاد ایضا من عبارات الصدوق (رحمه الله) فی الفقیه، حیث قال فی ذیل روایهٔ ابن ابی یعفور الصریحهٔ فی ارث‌الزوجهٔ من الارض مطلقا: «قال مصنف هذا الکتاب: هذا اذا کان لها منه ولد، فاذا لم یکن لها منه ولد فلا ترث من الاصول‌الا قیمتها ...» فان ظاهره انها ترث من قیمهٔ الاصول جمیعا ومنها الارض والعقار.

وکذلک هذا القول هو صریح ابی الصلاح الحلبی فی الکافی حیث قال: «ولا ترث الزوجهٔ من رقاب الرباع‌والارضین شیئا وترث من قیمهٔ الرباع والارضین کسائر

الالات»[۵۲]

این همان چیزی است که همچنین از عبارات شیخ صدوق (رحمه الله) در کتاب من لایحضره الفقیه استفاده می‌شود؛ چه اینکه ایشان ذیل روایت ابن ابی یعفورکه صراحت در ارث زوجه از مطلق زمین دارد می‌نویسد: مصنف این کتاب می‌گوید: این در صورتی است که زوجه از زوج دارای فرزند باشد و اگر برای زوجه فرزندی از زوج نباشد، از اصول غیر از قیمتشان، ارث نمی‌برد ...» پس ظاهرش این است که زوجه از قیمت همه اصول از جمله زمین و عقار ارث می‌برد.

و هم چنین این قول همان نظر صریح ابو الصلاح حلبی در کتاب الکافی فی الفقه است؛ چه اینکه وی می‌گوید: و زوجه از نفس زمین خانه و زمین‌ها چیزی ارث نمی‌برد ولی از قیمت زمین خانه و سایر زمین‌ها مانند سایر آلات ارث می‌برد.

ارث زوجه، ص: ۵۳

بررسی و رد ادّعای مذکور

برای بررسی نظر فقیه معاصر- دامت برکاته-، ابتداء شایسته است، به نقل کلام دو بزرگواری که ایشان چنین نسبتی را به آن‌ها داده، یعنی مرحوم شیخ صدوق (رحمه الله) و ابوالصلاح حلبی (رحمه الله) بپردازیم، تا سپس، پیرامون صحت و سقم ادّعای مذکور بحث نماییم.

أ. مرحوم شیخ صدوق (رحمه الله) در کتاب «من لایحضره الفقیه» پس از نقل روایات، به نقل روایتیکه معروف به روایت «ابن ابی یعفور» است، می‌پردازد.

اصل روایت چنین است:

«وَ رَوَى أَبَانٌ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ أَوِ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ هَلْ يَرِثُ دَارَ امْرَأَتِهِ وَ أَرْضَهَا مِنَ التُّرْبَةِ شَيْئاً أَوْ يَكُونُ فِي ذَلِكَ بِمَنْزِلَةِ الْمَرْأَةِ فَلَا يَرِثُ مِنْ ذَلِكَ شَيْئاً [؟]

فَقَالَ (ع): يَرِثُهَا وَ تَرِثُهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ تَرَكَ وَ تَرَكَتْ

قَالَ مُصَنِّفُ هَذَا الْكِتَابِ هَذَا إِذَا كَانَ لَهَا مِنْهُ وَلَدٌ أَمَّا إِذَا لَمْ يَكُنْ لَهَا مِنْهُ وَلَدٌ فَلَا

تَرِثُ مِنَ الْأُصُولِ إِلَّا قِيمَتَهَا وَ تَصْدِيقُ ذَلِكَ مَا رَوَاهُ»[۵۳] در این روایت سائل به امام (ع) عرض می‌کند:

آیا همان‌طور که زوج از همه ما ترک زوجه ارث می‌برد، زوجه نیز از ما ترک زوج ارث می‌برد؟

امام (ع) در جواب او می‌فرمایند:

زوج از همه ما ترک زوجه ارث می‌برد و زوجه نیز از همه ما ترک زوج ارث می‌برد.

سپس مرحوم صدوق (رحمه الله) بعد از نقل این روایت می‌فرماید:

اینکه امام (ع) فرموده: زوجه از همه‌ی ماترک زوج ارث می‌برد، در صورتی است که او از شوهرش فرزندی داشته باشد، امّا در صورتی که او

ارث زوجه، ص: ۵۴

از شوهرش فرزندی نداشته باشد از زمین‌ها چیزی به غیر از قیمتشان ارث نمی‌برد.

در ادامه مرحوم شیخ صدوق (رحمه الله) مؤیّد سخن خویش را مقطوعه‌ی ابن اذینه دانسته می‌فرماید:

«وَتَصْدِيقُ ذَلِكَ مَا رَوَاهُ»

و تصدیق آن [روایت ابی یعفور]، همان چیزی است که روایت شد [یعنی روایت ابن اذینه]

ظاهر مقطوعه‌ی ابن اذینه، بیان می‌کند که: «زوجه اگر از زوج فرزند داشته باشد از عین رباع ارث می‌برد و گرنه از عین رباع ارث نمی‌برد.

به این مقطوعه توجه نمایید:

«مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ: فِي النِّسَاءِ إِذَا كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ أُعْطِينَ مِنَ الرِّبَاعِ»[۵۴] محمد بن ابی عمیر از ابن اذینه: درباره‌ی زنان اگر دارای فرزند باشند از زمین

به آنها داده می‌شود [کنایه از اینکه ارث می‌برند]

بنابراین، با عنایت به ظاهر این مقطوعه و در پاسخ به ادّعای فقیه معاصر- دامت برکاته- گفته می‌شود که:

اولّا: از هیچ جای ظاهر این روایت، نمی‌توان استفاده کرد که کلام شیخ صدوق (رحمه الله) با فتوای سیّد مرتضی (رحمه الله) سازگار است.

ثانیاً: مرحوم شیخ صدوق (رحمه الله) نظر خویش را با عبارت: «فَلَا تَرِثُ مِنَ الْأُصُول» یعنی زوجه از «مطلق زمین» ارث نمی‌برد؛ بیان می‌کنند؛ امّا در مقابل سیّد مرتضی (رحمه الله) قائل است که: زوجه فقط از «زمین رباع» ارث نمی‌برد.

ثالثاً: در مقطوعه‌ی ابن اذینه، بین ام ولد و غیر آن، فرق گذاشته شده است، امّا سیّد مرتضی (رحمه الله) در کلام خود، چنین فرقی قائل نشده است!

ارث زوجه، ص: ۵۵

ب. مرحوم ابوالصلاح حلبی (رحمه الله) در کتاب «الکافی فی الفقه» نظر خود را به روشنی بیان نموده و می‌فرماید:

«و لا ترث الزوجهٔ من رقاب الرباع و الارضین شیئا و ترث من قیمهٔ

آلاتالرباع من خشب و آجر کسائر الارث.»[۵۵]

زوجه از نفس زمین خانه‌ی مسکونی و سایر زمین‌ها چیزی ارث نمی‌برد ولی از قیمت آلات زمین همچون چوب و آجر مانند سائر آلات ارث می‌برد.

اما تعجب در این است که فقیه معاصر- دامت برکاته-، عبارت ابوالصلاح (رحمه الله) را در «مجله‌ی فقه اهل بیت:» به صورت ناقص [؟!] نقل کرده و کلمه‌ی «آلات» را از قلم انداخته‌اند؟!

به نقل قول ایشان توجه فرمایید:

«هذا القول هو صریح ابی الصلاح الحلبی فی الکافی حیث قال: «ولا ترث الزوجهٔ من رقاب الرباعوالارضین شیئا وترث من قیمهٔ الرباع والارضین

کسائر الالات»[۵۶]

این قول، همان نظرصریح ابوالصلاح حلبی (رحمه الله) درکتاب الکافی فی الفقه است؛ چه اینکه وی می گوید: وزوجه ازنفس زمین خانه وزمین‌ها چیزی ارث نمی‌برد ولی ازقیمت زمین خانه وسایر زمین‌ها مانند سایر آلات ارث می‌برد.

و صد البته با حذف کلمه‌ی مذکور از کلام ابوالصلاح (رحمه الله)، نظر ایشان مطابق با نظر سیّد مرتضی (رحمه الله) می گردد؟!

پس، بدیهی است که، نظر مرحوم ابوالصلاح حلبی (رحمه الله) نیز، با نظر مرحوم سیّد مرتضی (رحمه الله) مطابقت ندارد.

بنابراین، ادّعای فقیه معاصر، از اساس غیر قابل قبول است.

نتیجه؛ تأیید استدلال مرحوم آیت الله حکیم (رحمه الله)

بنابر آنچه گذشت، نتیجه گیری درست چنین می‌شود که: «هیچ یک از فقهاء

ارث زوجه، ص: ۵۶

مطابق با نظر سیّد مرتضی (رحمه الله) فتوا نداده‌اند».

از این رو، ادّعای مرحوم آیت الله حکیم (رحمه الله) در اینکه سیّد مرتضی (رحمه الله) فتوایی داده که احدی از اصحاب با او موافقت ننموده،[۵۷] صحیح بوده و حق با ایشان است.

خداوند همه‌ی آن‌ها را غریق رحمت واسعه‌ی خویش قرار دهد. «ان‌شاءالله»

ارث زوجه، ص: ۵۷

ب: بررسی اقوال در نزاع دوم

اشاره

در فصل اول، بیان شد که نزاع دوم- البته بعد از قبول حرمان فی الجمله- این است که بدانیم: کدامین زوجه از میراث زوج محروم است؟

مقدمه‌ی سوم

همان‌طور که ذکر شد، نزاع دوم در «من تُحرَم» از زوجات است؛ به عبارت دیگر بررسی سؤالاتی، از قبیل اینکه:

- آیا عموم زوجه- چه دارای فرزند و چه بدون فرزند از زوج- از ارث محروم است؟

و یا:

- آیا خصوص زوجه‌ای که از زوج فرزندی ندارد از ارث محروم است؟

در این مجال نیز مطابق روال این بحث، ابتداء شایسته و بایسته است به بیان و بررسی اقوال فقهاءدر موضوع مورد بحث پرداخته شود، تا با یاری خداوند متعال (تعالی) و فهم آن مطالب، بتوانیم به نتیجه گیری صحیح و منطقی هدایت شویم. «ان‌شاءالله»

ارث زوجه، ص: ۵۸

بیان و بررسی اقوال در نزاع دوم/ اقوال در مسئله

الف: نزاع عام است.

یعنی محرومیّت، شامل همه‌ی زوجه‌ها (دارای فرزند و بدون فرزند از زوج) می‌شود؛ از میان قائلین به این قول می‌توان به شخصیّت‌های زیر اشاره نمود:

- مرحوم شیخ مفید (رحمه الله) در کتاب «المقنعهٔ»؛

متن عبارت ایشانچنین است:

«و لا ترث الزوجهٔ شیئا مما یخلفه الزوج من الرباع و تعطی قیمهٔ الخشب و الطوب و البناء و الآلات فیه و هذا هو منصوص علیه عن نبی الهدی علیه و آله السلام و عن الأئمهٔ من عترتهو الرباع هی الدور و المساکن دون البساتین و الضیاع»[۵۸] زوجه از چیزی از زمین که زوج از خود باقی می گذارد ارث نمی‌برد و به او قیمت چوب و آجر و بناء و آلات در زمین را می‌دهند؛ این همان نظر تصریح شده از پیامبر هدایت (ص)- که بر او و خاندانش درود باد- و نظر ائمه طاهرین (ع) از عترت پیامبر است و رباع همان خانه‌ها و مسکن‌ها غیر از باغ‌ها و بوستان‌ها و مزارع است.[۵۹]

ارث زوجه ؛ ص۵۸

مرحوم سیّد مرتضی (رحمه الله) در کتاب «الانتصار فی انفرادات الامامیهٔ»؛

متن عبارت ایشانچنین است:

«و ممّا انفردت به الامامیهٔ انّ الزوجهٔ لا ترث من رباع المتوفی شیئاً بل تعطی قیمهٔ حقّها من البناء و الالات دون قیمهٔ العراص، ... و ان الرباع و ان لم تسلّم الی الزوجات فقیمتها محسوبهٔ لها.»[۶۰]

از مسائل اختصاصی امامیّه این است که زوجه از نفس زمین زوج متوفا ارث نمی‌برد بلکه باید حقش را از قیمت بناء و آلات پرداخت نمایند یعنی با قطع نظر از قیمت زمین، زوجه فقط از قیمت آلات و بناء ارث می‌برد ... و اینکه رباع (زمین خانه مسکونی) اگر چه از عین آن به زوجات داده نمی‌شود لکن باید از قیمتشان برای او

محسوب نموده و به او پرداخت کنند.

-

ارث زوجه، ص: ۵۹

مرحوم شیخ طوسی (رحمه الله) در کتاب «الاستبصار فیما اختلف من الاخبار»؛

عبارت ایشان چنین است: «بَابُ أَنَّ الْمَرْأَةَ لَا تَرِثُ مِنَ الْعَقَارِ وَالدُّورِ وَالْأَرَضِینَ شَیْئاً مِنْ تُرْبَةِ الْأَرْضِ وَلَهَا نَصِیبُهَا مِنْ قِیمَةِ الطُّوبِ وَالْخَشَبِ وَالْبُنْیَان ...»[۶۱] باب اینکه زوجه از زمینو خانه‌ها و سایر زمین‌ها چیزی از نفس آنها ارث نمی‌برد و نصیب او قیمت آجر و چوب و بناهاست.

- مرحوم ابوالصلاح حلبی (رحمه الله) در کتاب «الکافی فی الفقه»؛

عبارت ایشان چنین است:

«و لا ترث الزوجهٔ من رقاب الرباع و الارضین شیئا و ترث من قیمهٔ آلات الرباع من خشب و آجر کسائر الارث.»[۶۲] زوجه از زمینِ خانه و سایر زمین‌ها هیچ چیز- عیناً و قیمتاً- ارث نمی‌برد و از قیمت آلاتِ خانه‌ی مسکونی از چوب و آجر، مانند سایر چیزها ارث می‌برد.

- مرحوم ابن زهره حلبی (رحمه الله) در کتاب «غنیهٔ النزوع الی علمی الاصول و الفروع»؛

عبارت ایشان چنین است:

«الفصل السابع: ... و من أصحابنا من قال یحتسب بقیمهٔ ذلک علیه من سهمه، لیجمع بین ظاهر القرآن و ما أجمعت علیه الطائفهٔ، و کذا قال فیما رواه أصحابنا: من أن الزوجهٔ لا ترث من الرباع و الأرضین شیئا، فحمله علی أنها لا ترث من نفس ذلک بل من قیمته»[۶۳] فصل هفتم: ... و از جمله اصحاب ما کسانی قائلند که بنابر سهم زوجه، قیمت زمین

برای او محسوب می‌شود برای اینکه بین ظاهر قرآن و آنچه که علماء بر آن اجماع جمع می‌شود و همچنین در مورد آنچه که اصحاب روایت کرده‌اند به اینکه: زوجه از نفس زمین خانه مسکونی و سایر زمین‌ها چیزی ارث نمی‌برد؛ پس حمل شده بر اینکه

ارث زوجه، ص: ۶۰

زوجه از نفس زمین ارث نمی‌برد ولی از قیمتش ارث می‌برد.

- مرحوم محقق حلی (رحمه الله) در کتاب «المختصر النافع فی فقه الامامیهٔ»؛

عبارت ایشان چنین است:

«و یرث الزوج من جمیع ما ترکته المرأهٔ و کذا المرأهٔ عدا العقار و ترث من قیمهٔ الالات و الابنیهٔ و منهم من طرد الحکم فی أرض المزارع و القری ...»[۶۴]

زوج از همه‌ی ما ترک همسرش ارث می‌برد و هم چنین زوجه نیز از همه چیز غیر از زمین ارث می‌برد و او از قیمت آلات و ابنیه ارث می‌برد و برخی از فقهاء این حکم را به زمین مزارع و زمین قرا نیز تعمیم داده‌اند.

- مرحوم ابن ادریس (رحمه الله) در کتاب «السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی»؛

ایشان نه تنها قائل به این قول است، بلکه می‌فرماید: «بر این نظر اجماع داریم که بین زوجه‌ی ذات ولد و غیر آن، فرقی وجود ندارد».

عبارت ایشان چنین است:

«و الاجماع علی انها لاترث من نفس تربهٔ الرباع و المنازل شیئا، سواء کان لها من الزوج ولد أو لم یکن»[۶۵] و اجماع وجود دارد بر اینکه زوجه از نفس زمین خانه‌ی مسکونی و سایر منازل چیزی را ارث نمی‌برد چه از زوج دارای فرزند باشد و چه نباشد.

- شهید ثانی (رحمه الله) در کتاب «رسائل»

ایشان قائل است به اینکه: زوجه چه از زوج دارای فرزند باشد، چه نباشد، فی الجمله از بعض ما ترک زوج، محروم است.

متن عبارت شهید ثانی (رحمه الله) چنین است:

«... أنّ هذا المنع عامّ فی کلّ زوجهٍ سَواء کان لها ولد من المیّتِ أم لا».[۶۶]

ارث زوجه، ص: ۶۱

این منع عمومیّت دارد و شامل همه‌ی زوجه‌ها می‌شود چه از میّت دارای فرزند باشد چه نباشد.

- مرحوم سید علی طباطبایی (رحمه الله) معروف به صاحب ریاض در کتاب «ریاض المسائل»

ایشان در میان متأخّرین نیز، ادّعای اجماع نمودهو می‌فرماید:

«و اعلم أن مقتضی إطلاق العبارهٔ و غیرها من عبائر الجماعهٔ مما أطلق فیه الزوجهٔ عدم الفرق فیها بین کونها ذات ولد من زوجها أم لا و هو الاقوی وفاقا لکثیر من أصحابنا»[۶۷] و بدان مقتضای اطلاق عبارت و سایر عبارت‌های اصحاب [نیز] که در آنها اطلاق وجود دارد؛ بر این است که فرقی بین اینکه زوجه از زوج صاحب فرزند باشد و یا نباشد، نیست؛ و این نظر مورد اتفاق بسیاری از اصحاب امامیه بوده و اقوی است.

- مرحوم فاضل نراقی (رحمه الله)[۶۸] در کتاب «مستند الشیعهٔ فی احکام الشریعهٔ»

ایشان نیز در مانحن‌فیه ادّعای اجماع کرده و می‌فرماید:

«اعلم أنه انعقد الاجماع من علمائنا ... علی حرمان الزوجهٔ عن شیء من میراث الزوج فی الجملهٔ، ...»[۶۹] بدان که بین علمای امامیه بر حرمان فی الجمله زوجه از اشیایی از میراث زوج، اجماع منعقد شده است.

ب: نزاع خاص است.

یعنی محرومیّت، فقط مخصوص زوجه‌ای است که از زوج فرزند ندارد؛ از

میانقائلین به این قول می‌توان به شخصیّت‌های زیر، اشاره نمود:

– مرحوم شیخ صدوق (رحمه الله) در کتاب «من لا یحضره الفقیه»

ارث زوجه، ص: ۶۲

همان‌طور که قبلًا بیان شد، مرحوم شیخ صدوق (رحمه الله) در ما نحن فیه، بهمقطوعه ابن اذینه تمسک کرده و در ذیل روایت ابن ابی یعفور می‌فرماید:

«هَذَا إِذَا كَانَ لَهَا مِنْهُ وَلَدٌ أَمَّا إِذَا لَمْ يَكُنْ لَهَا مِنْهُ وَلَدٌ فَلَا تَرِثُ مِنَ الْأُصُولِ إِلَّا قِيمَتَهَا وَ تَصْدِيقُ ذَلِكَ مَا رَوَاهُ»[۷۰]

این در صورتی است که زوجه از زوج دارای فرزند باشد و امّا اگر دارای فرزند نباشد چیزی از اصول ارث نمی‌برد و تصدیق آن [روایت ابی یعفور]، همان چیزی است که روایت شد [یعنی روایت ابن اذینهٔ] که می‌فرماید: «

فِي النِّسَاءِ إِذَا كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ أُعْطِينَ مِنَ الرِّبَاعِ»[۷۱]

– مرحوم شیخ طوسی (رحمه الله) در کتاب «النهایهٔ فی مجرد الفقه و الفتاوی»

کلام ایشان چنین است:

«و المرأهٔ لاـ ترث من زوجها من الارضین و القری و الرّباع من الـدّور و المنازل، بل یقوّم الطّوب و الخشب و غیر ذلک من الالات و تعطی حصّتها منه و لا تعطی من نفس الارض شیئا ... و هذا الحکم الذی ذکرناه، إنّما یکون إذا لم یکن للمرأهٔ ولد من المیّت.»[۷۲]

و زن از زمین‌ها و قرا و زمین خانه‌ی مسکونی و منازل همسرش ارث نمی‌برد بلکه باید آجر و چوب و غیر آن از آلات زمین را قیمت کنند و حق او را از آنها پرداخت کنند و هیچ چیزی از نفس زمین به او داده نمی‌شود ... و این حکمی که ما ذکر کردیم در موردی است که زن از میّت فرزند نداشته باشد.

– مرحوم ابن برّاج (رحمه الله) در کتاب «المهذب»

ایشان می‌فرماید:

«و المرأهٔ إذا لم یکن لها ولد من زوجها و مات عنها، لم یورث من الارضینو الرباعو الدور و المنازل و القری شیئاً بل یقوم الأخشاب و الطوب و جمیع آلات ذلک و یدفع إلیها

ارث زوجه، ص: ۶۳

بحقها منه و لا یدفع إلیها من نفس ذلک شی»[۷۳] و زن اگر از همسرش فرزند نداشته باشد و همسرش بمیرد چیزی از زمین‌ها و زمین خانه مسکونی و خانه‌ها و منازل و قرای شوهرش ارث نمی‌برد بلکه باید چوب‌ها و آجر و همه‌ی آلات آن را قیمت کنند و نسبت به حقش به او پرداخت کنند و چیزی نباید از نفس آن به او بدهند.

– مرحوم ابن حمزه طوسی (رحمه الله) در کتاب «الوسیلهٔ الی نیل الفضیلهٔ»

ایشان می‌فرماید:

«فان کانت الزوجهٔ ذات ولد من زوجها المتوفی عنها لزم میراثها فی جمیع ترکاته و ان لم تکن ذات ولد منه لم یکن لها حق فی الارضین و القری و المنازل و الدور و الرباع»[۷۴] اگر زوجه از همسر متوفایش فرزند آورده باشد لازم می‌باشد از جمیع ما ترک همسرش ارث ببرد و اگر از همسر متوفایش دارای فرزند نباشد حقی در زمین‌ها و قرا و منازل و خانه‌ها و زمین خانه مسکونی شوهرش ندارد.

– مرحوم محقق حلی (رحمه الله)[۷۵] در کتاب «شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام»

ایشان می‌فرماید:

«إذا کان للزوجة من المیت ولد ورثت من جمیع ما ترکو لو لم یکن لم ترث
من الارض شیئا و أعطیت حصتهامن قیمة الالات و الابنیة»[۷۶] اگر زوجه از میّت فرزنـد داشـته باشد از همه ما ترک شوهرش ارث می‌برد و اگر از میّت فرزند نداشته باشد چیزی از زمین‌ها ارث نمی‌برد و سهم او را از قیمت آلات و ابنیه پرداخت کنند.

ارث زوجه، ص: ۶۴

– مرحوم نجیب الدین یحیی حلی (۶۰۱– ۶۹۰) [پسر عموی مرحوم محقق حلی (رحمه الله)] در کتاب «الجامع للشرائع»

ایشان می‌فرماید:

«و یرث کل وارث من جمیع ترکة الموروث إلا زوجه لاولد لها منه، فإنها لا ترثفی الارض و ترث فی ما عداهاو یعطی قیمة حصـتها من الحیطان و النخل و الشجر و السقوففان کان لها منه ولد ورثت کغیرها».[۷۷] و هر وارثی از جمیع ما ترک به ارث گذاشته شده از میّت ارث می‌برد مگر همسری کـه دارای فرزنـد از زوج نیست؛ پس چنیـن زنی از زمین ارث نمی‌برد و از غیر آنهـا ارث می‌برد و قیمت سـهم او از حیاطها و نخل و درخت و [چوب] سقف‌ها به او اعطاء می‌شود و اگر برای آن زن، فرزندی از همسرش باشد او نیز مانند سایر وراث ارث می‌برد.

– مرحوم علامـه حلی (رحمه الله) در دو کتـاب «قواعـد الأحکام فی معرفـة الحلال و الحرام» و «إرشاد الأذهان إلی أحکام الإیمان» و نیز پیروان ایشـان، همچون شـهید اول (رحمه الله) در کتـاب «الـدروس الشـرعیة» و مـا بقی متأخّرین[۷۸] ایشـان قائل‌انـد به اینکه: «ان ذلـک مخصوص بغیر ذات الولـد منه» یعنی [محرومیت زوجه از بعض مـا ترک زوج] مخصوص جایی است که او ذات ولـد نباشـد، [اما اگر زوجه ذات ولد باشد هیچ محرومیّتی ندارد و از

تمام ماترک زوج ارث می‌برد].

علامه (رحمه الله) در «قواعدالاحکام» می‌فرماید:

«أمّا الزوجـة، فإن کان لها ولد من المیّت فکذلک و إن لم یکن لها ولد فالمشـهور أنّها لا ترث من رقبة الأرض شـیئا و تعطی حصّـتها من قیمة الآلات و الأبنیة و النخل و الشجر»[۷۹]

ارث زوجه، ص: ۶۵

اما زوجه اگر دارای فرزند از همسرش باشد همچنین [مانند زوج] ارث می‌برد و اگر دارای فرزند از همسرش نباشد مشهور این است که وی از ذات زمین چیزی ارث نمی‌برد و به او قیمت آلات و ابنیه و نخل و شجر اعطاء می‌شود.

و نیز علامه (رحمه الله) در «ارشاد الاذهان» می‌فرماید:

«و ذات الولد من زوجها ترث منه من جمیع ترکته، فإن لم یکن لها منه ولد لم ترث من رقبة الأرض شـیئاً، و أعطیت حصـتها من قیمة الآلات و الأبنیة و النخل و الشـجر علی رأی»[۸۰] و زوجه‌ای که از همسـرش دارای فرزند شده است از همه‌ی ما ترک شوهرش ارث می‌برد و اگر زوجـه از همسـرش فرزنـد نداشـته باشـد از نفس زمیـن چیزی ارث نمی‌برد و حصـه او از قیمت آلاـت و ابنیه و نخـل و درخت بنابر نظری پرداخت می‌شود.

همچنین شهید اول (رحمه الله) در «الدروس الشرعیة فی فقه الامامیة» می‌فرماید:

«الثـالث: لو خلت الزوجـة عن ولـدلم ترث من رقبـة الأـرض شـیئاً، و تعطی قیمـة الآلات و الأبنیـة و الشـجر»[۸۱] سـوم: اگر زوجـه از شوهرش فرزند نداشته باشد از نفس زمین چیزی را ارث نمی‌برد و قیمت آلات و ابنیه و درخت را به او اعطا می‌کنند.

نتیجه‌ی اقوال متقدّمین و متأخّرین

با احصاء انظار فقهاءدر نزاع دوم، به این نتیجه می‌رسیم که: «بین نظر متقدّمین و متأخّرین در این زمینه فرق وجود دارد»؛ از این رو، و بر اساس نظر فقهاء، به تفکیک زیر رهنمون می گردیم:

۱. فقهای متقدّم: این بزرگان به دو مجموعه‌ی اکثریّت و اقلیّت تقسیم می‌شوند:

– مجموعه‌ی اکثریّت: این جمع، شامل «هفت» نفراز فقهاء

ارث زوجه، ص: ۶۶

می‌شود کهقائل‌اند به اینکه: «بین ذات ولد و غیر ذات ولد فرقی نیست».

– مجموعه‌ی اقلیّت: این جمع شامل «شش» نفراز فقهاءمی‌شودکه قائل‌اند به اینکه: «بین ذات ولد و غیر ذات ولد فرق است».

۲. فقهای متأخّر: ایشان اکثراً قائل‌اند به اینکه: «بین ذات ولد و غیر ذات ولد فرق است».

ارث زوجه، ص: ۶۷

پیوست یکم فصل دوم

اشاره

بررسی اجماع در هر دو نزاع

بعد از بررسی اقوال، در نزاع اول و دوم و قبل از نتیجه گیری، لازم است پیرامون «اجماع» و یا «شهرت قُدمایی»[۸۲] و نیز قَدح و جَرح آن، به تحقیق بپردازیم؛ از این رو، یقیناً پاسخ

ارث زوجه، ص: ۶۸

به دو سؤال ذیل الذکر، بحث را به نقطه اشتراکی خواهد رساند؛ در این پیوست این موضوع، پیگیری خواهد شد.

بررسی اجماع در هر دو نزاع

۱. آیا در نزاع اول و دوم، «اجماع» یا حداقل «شهرت قدمایی» وجود دارد یا خیر؟

۲. آیا در نزاع اول و دوم مخالفت ابن جنید و قاضی ٠ نعمان «قادح اجماع» است یا خیر؟

در پاسخ به دو سؤال فوق، شایسته است به کلامرحوم صاحب جواهر (رحمه الله) اشاره نماییم و همان‌طور که ذکر آن گذشت، ایشان ابتداء با عبارت: «لکن و مع ذلک قد یقال»[۸۳] و با استمداد از چهار مؤیِّد، بر «عدم وجود اجماع» قبل از مرحوم ابن جنید (رحمه الله) استدلال کردند و در ذیل مؤیّدات اربعه فرمودند: «فدعوی سبقه بالاجماع و لحوقه به لا تخلو من نظر»[۸۴] از این رو، لازم است به نقل چهار مؤیّدی که ایشان بر «عدم وجود اجماع» ذکر می کنند، بپردازیم، تا وجه صحّت یا عدم صحّت هر کدام از آن‌هانیز، روشن گردد.

مؤیّدات اربعه‌ی صاحب جواهر (رحمه الله) بر عدم وجود اجماع قبل از ابن جنید اسکافی (رحمه الله)

۱. خالی بودن کتب فقهاء بزرگاز قول ابن جنید (رحمه الله)

مرحوم صاحب جواهر (رحمه الله)، خالی بودن کتبِ بزرگانِ اصحاب، از مسئله‌ی حرمان زوجه را، مشعر بر ظهور موافقت این بزرگان، با نظر مرحوم ابن جنید اسکافی (رحمه الله) و مؤیّد بر عدم وجود اجماع قبل از ایشان دانسته و می‌فرماید: خالی بودن کتب بزرگان از مسئله‌ی حرمان، در حالی است که در تمام این کتاب‌ها تصریح به یک چهارم و یک هشتم ارث زوجه شده است.

ارث زوجه، ص: ۶۹

عبارت ایشان چنین است:

«إن خلو جملة من کتب الاصحاب علی ما قیل کالمقنع و المراسم و الایجاز و التبیان و مجمع البیان و جوامع الجامعو الفرائض النصیریة عن هذه المسألة مع وقوع التصریح فی جمیعها بکون إرث الزوجة ربعَ الترکة أو ثُمنَها الظاهر فی العموم ربما یؤذن بموافقة الاسکافی»[۸۵] بدرستی که خالی بودن بسیاری از کتب بزرگان- طبق آنچه گفته شده همچون کتب مقنع و مراسم و ایجاز و تبیان و مجمع البیان و جوامع الجامع و فرائض النصیریه، از این مساله؛ به اضافه تصریحاتی که در این کتب شده، بر اینکه ارث زوجه یک چهارم یا یک هشتم از ما ترک است، ظهور در عموم دارد و چه بسا اشاره می کند به موافقت با نظر ابن جنید اسکافی.

مناقشه صاحب جواهر (رحمه الله) نسبت به مؤیّد اول

بنابر نظر مرحوم صاحب جواهر (رحمه الله)، دلیل خالی بودن کتب بعضی از بزرگان، از مسئله‌ی حرمان فی‌الجمله‌ی زوجه، از بعض ما ترک زوج، نه بخاطر این است که آنان با نظر مرحوم ابن جنید و قاضی نعمان (رحمه الله) موافقت داشتند؛ بلکه این خلوّ، دو جهت عمده داشته است:

– جهت اول: به خاطر وضوح و ظهور این مسئله نزد آن‌هابوده است؛

– جهت دوم: به خاطرروشن بودن نظر امامیّه برای اهل سنّت، پیرامون این مسئله بوده است.

ایشان می‌فرماید:

«... عدم تعرض بعض الکتب للمسألة و لعله لوضوحه و ظهوره، بل العامة تعرف ذلک من الامامیة»[۸۶] عدمتعرضبعضی از کتب بر این مساله شاید بخاطر وضوح وظهور این مساله بوده است، بلکه اهل سنت هم نظر امامیه رادراین مورد می‌دانستند.

ارث زوجه، ص: ۷۰

دو اشکالبرمؤیّد اول و مناقشه صاحب جواهر (رحمه الله)

به خلاف نظر مرحوم صاحب جواهر (رحمه الله) دو اشکال دیگر بر مؤیّد اول و مناقشه ایشان وارد است و آن اینکه:

اولًا: خالی بودن کتب بزرگان از یک مسئله، می‌تواند جهات دیگری- غیر از آنچه مرحوم صاحب جواهر (رحمه الله) طرح کرده- داشته باشد، به عنوان مثال: شاید قُدما به جهت «عدم ایجاد نزاع»، از ذکر و بیان مسئلهایدر کتاب خویش خودداری می کردند؛ نظیر برخی از مسائلِ مُسلّم اعتقادی که در کتاب‌های مربوط به اعتقادات از خوف نزاع ترک می‌شوند؛ در مانحن‌فیه نیز، مرحوم شیخ صدوق (رحمه الله) در کتاب «من لایحضره الفقیه» پس از ذکر روایاتِ مربوط به این مسئله، نظر خود را بیان کرده است؛ امّا ممکن است هنگام تالیف کتاب «المقنع» و «الهدایة فی الاصول و الفروع» با ملاحظه‌ی جهت یا جهاتی- غیر از آنچه صاحب جواهر (رحمه الله) فرمودند- به این مسئله تعرض ننموده باشند.

ثانیاً: صِرف خالی بودن یک کتابِ فتوایی از فتوایِ پیرامون یک موضوع و بر فرضِ عدم وضوح یک مسئله، این مطلب نه إشعار به موافقت صاحب کتاب با آن بحث دارد و نه اشعار به مخالفت با آن؛ بلکه صرفاً عدم تعرض نسبت به آن فرع یا آن مسئله، محسوب می‌شود.

۲ عدم تعرض و بیانِ علی بن بابویه (والد شیخ صدوق (رحمه الله)) و ابن ابی عقیل (رحمه الله) نسبت به اجماع

دومین مؤیّدی که مرحوم صاحب جواهر (رحمه الله) برای اثبات ادّعای «عدم وجود اجماع» قبل از ابن جنید (رحمه الله) نقل می‌فرماید این است که: ظاهراً والد شیخ صدوق (رحمه الله) و مرحوم ابن عقیل (رحمه الله) که از قدمای اصحاب می‌باشند، در کتاب‌های خویش، به این مسئله تعرضیننموده‌اند؛ از این رو، چنانچه این مسئله مورد

اجماع علمای امامیّه قرار داشت، بایسته بود کهحدّاقل این دو بزرگوار آنرا نقل می کردند.

ارث زوجه، ص: ۷۱

به عبارت ایشان توجه فرمایید:

«بل لعل الظاهر عدم تعرض علی بن بابویه و ابن أبی عقیل (قدس) لذلک أیضا و إلا لنقل»[۸۷]

بلکه شایـد عـدم تعرض علی بن بـابویه و ابن ابی عقیل بخاطر آن [یا عـدم وجود اجماع] بوده و گرنه هر آینه این دو بزرگوار آن را نقل می کردند.

اشکال وارده بر مؤیّد دوم

همان اشکالی که به مؤیّد اول وارد گردید به این مؤیّد نیز وارد می گردد.

۳ خلوّ کتاب «فقه الرضا (ع)» از مسئله‌ی حرمان، به معنای موافقت با ابن جنید (رحمه الله) است

مؤیـد سوم صـاحب جواهر (رحمه الله) در تأییـد فتوای مرحوم ابن جنیـد (رحمه الله)، خـالی بودن کتـاب «فقه الرضا (ع)» از مسـئله‌ی حرمان است؛ این کتاب منسوب به امام رضا (ع) بوده و از قدیمی‌ترین کتب فتوایی فقهی شیعه است.

عبارت صاحب جواهر (رحمه الله) چنین است:

«بـل لعـل خلو الفقه الرضوی (ع) الـذ هو أصل الاول منهما و معتمـده مما یؤیـد موافقته أیضا»[۸۸] بلکه شایـد خـالی بودن کتاب فقه الرضـا (ع) [از مسئله حرمـان] که مرجع اولیه برای آن دو و مورد اعتماد ابن جنیـد، همچنین از جمله مؤیـدات موافقت نظر ابن جنید بوده است.

اشکال بر موید سوم

اولّا: در انتسـاب کتـاب «فقه الرضـا (ع)» به امام هشـتم (ع) تردیـد وجود دارد و حقّ مطلب این است که این نسبت غیر قابل قبول و ناصحیح است.

ثانیا: در اشکال بر مؤیّد اول بیان شد که ذکر نکردن یک مطلب دلیل بر تأیید

ارث زوجه، ص: ۷۲

و موافقت یا مخالفت با آنمطلب نیست.

۲. شاید روات صحیحه‌ی مستند ابن جنید (رحمه الله)، قائل به عمومیّت و عدم حرمان زوجه بوده اند.

مؤیّد چهارم صاحب جواهر (رحمه الله) این است که می‌فرماید:

* اولًا: مستند فتوای ابن جنید (رحمه الله) دو چیز است:

۱. تمسّک به عموم قرآنی؛

وَ لَهُنَّ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَرَكْتُمْ[۸۹]

۲. تمسّک به روایتی که معروف به روایت ابن ابی یعفور است، متن کامل روایت چنین است:

«ابْنِ أَبِی یَعْفُورٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ هَلْ یَرِثُ دَارَ امْرَأَتِهِ وَ أَرْضَهَا مِنَ التُّرْبَةِ شَیْئاً أَوْ یَکُونُ فِی ذَلِکَ بِمَنْزِلَةِ الْمَرْأَةِ فَلَا یَرِثُ مِنْ ذَلِکَ شَیْئاً؟

فَقَالَ (ع): یَرِثُهَا وَ تَرِثُهُ مِنْ کُلِّ شَیْءٍ تَرَکَ وَ تَرَکَتْ»

* ثانیـاً: ممکن است مـذهب و عقیـده‌ی همه‌ی روات[۹۰] صـحیحه‌ای کـه مسـتند روایی فتـوای ابن جنیـد (رحمه الله) قرار گرفته نیز همین عقیـده‌ای باشـد که ابن جنیـد (رحمه الله) به آن ملـتزم شـده است؛ به این معنـا که، شایـد این سه راوی مطـابق فتوای ابن جنید (رحمه الله) می‌اندیشیده‌اند. همان‌طور که روشن است، دلیل مرحوم صاحب جواهر (رحمه الله) چنین است که می‌فرماید: «مذهب و عقیده یک راوی با توجه به روایتی که نقل کرده، معلوم می‌شود». در روایتمنقوله توسط این سه راوی که مستند مرحوم ابن

* جنید (رحمه الله) قرار گرفته چنین آمده است: «همان‌گونه که زوج از جمیع ما

ارث زوجه، ص: ۷۳

ترک زوجه ارث می‌برد، همان‌طور زوجه نیز، از جمیع ماترک زوج ارث می‌برد».

پس روایت، «عمومیّت» را می‌رساند.

اصل عبارت صاحب جواهر (رحمه الله) چنین است:

«بل لعل جمیع رواهٔ الصحیح- الذی هو مستند ابن الجنید بعد عموم الکتاب و السنهٔ- عن أبی عبد

الله (ع) مذهبهم

ذلک، لان مذاهب الرواهٔ تُعرف بروایتهم و قد رواه ابن أبی یعفور و أبان و الفضل ابن عبد الملک قال: «سألته عن الرجل هل یرث من دار امرأته شیئا أو أرضها من التربهٔ شیئا أو یکون فی ذلک بمنزلهٔ المرأهٔ فلا یرث من ذلک شیئا؟

قال: یرثها و ترثه من کل شیء ترک و ترکت».[۹۱] بلکه شاید همه‌ی روات صحیحه‌ای که مستند ابن جنید بوده و- البته بعد از عموم کتاب و سنت- از امام صادق (ع) نقل کردند مذهبشان همان بوده؛ زیرا مذهب روات بوسیله روایاتشان شناخته شده است و آنچه ابن ابی یعفور، ابان و فضل بن عبدالملک روایت کردند که گفتند: از امام (ع) پرسیدم از زوجه؛ آیا از خانه همسرش چیزی‌ارث می‌برد یا آیا چیزی از نفس زمین همسرش ارث می‌برد یا اینکه زوج نیز در این زمینه به منزله‌ی زن است و از چیزی از آن ارث نمی‌برد؟

حضرت (ع) فرمود: زوجه و زوج از همه چیزی که از یکدیگر باقی گذاشته‌اند ارث می‌برند.

اشکال به کبرای مؤیّد چهارم صاحب جواهر (رحمه الله)

به کبرای کلام صاحب جواهر (رحمه الله) اشکال‌هایی وارد است، از جمله اینکه:

التزام به این مسئله که مذهب راوی از روایتی که نقل کرده فهمیده می‌شود، صحیح نیست؛ زیرا، موارد نقض فراوانی دارد؛ از این رو، استدلال به آن نیز، تمام نخواهد بود.

به عبارت دیگر، لازمه‌ی سخن صاحب جواهر (رحمه الله) این است که، اگر از طریق

ارث زوجه، ص: ۷۴

نقل یک روایت، می‌توان مذهب راوی آن را شناخت، پس باید از این طریق، مذهب اجلا از رواتقدس- همچون زراره (رحمه الله)- که گاهی دو روایت متعارض ذکر کرده‌اند نیز روشن شود؟! در حالیکه اینگونه نیست؛ لذا این استدلال از اساس غیرصحیح است؛ به عبارت دیگر: «فاللازم باطل، فالملزوم مثله».

نظر نهایی صاحب جواهر (رحمه الله): قبول اجماع بر اصل حرمان

همان‌طور که قبلًا بیان شد، مرحوم صاحب جواهر (رحمه الله) در نهایت، «اجماع بر اصل حرمان» را پذیرفته و می‌فرماید:

ادّعای اجماع بر اصل حرمان، به هر دو صورت «منقول» و «مُحصَّل» پذیرفتنی است؛ امّا این اجماع، شامل حرمان زوجه از جمیع اراضی و نیز جمیع زوجات- چه ذات ولد و چه غیر ذات ولد- نمی‌شود.

مرحوم ابن ادریس (رحمه الله): شیخ طوسی (رحمه الله) در «الاستبصار» از نظرش در «النهایهٔ» و «المبسوط» عدول کرده است!

در بررسی اقوال در نزاع دوم بیان شد که مرحوم شیخ طوسی (رحمه الله) در کتاب «النهایهٔ فی مجرد الفقه و الفتاوی» نزاع را «مخصوص زوجه‌ی غیر ذات ولد» دانسته و فرموده:

«و هذا الحکم الذی ذکرناه، إنّما یکون إذا لم یکن للمرأهٔ ولد من المیّت»[۹۲] و این حکمی که آن را ذکر کردیم فقط در موردی است که زوجه، فرزندی از زوج نداشته باشد.

اما مرحوم ابن ادریس حلی (رحمه الله) در کتاب «السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی» ادّعا فرموده‌اند که: مرحوم شیخ طوسی (رحمه

الله) در کتاب «الاستبصار فیما اختلف من الاخبار» از فتوایی که در کتاب «النهایهٔ فی مجرد الفقه و الفتاوی» و «المبسوط فی فقه الامامیهٔ» صادر کرده، عدول و رجوع نموده است؟!

ارث زوجه، ص: ۷۵

حاصل کلام و استدلال مرحوم ابن ادریس (رحمه الله) چنین است:

بعضی از فقهاء همچون شیخ صدوق (رحمه الله) با تمسّک به روایت مقطوعه و شاذه‌ی ابن اذینه و خبر واحدی که نه موجب علم می‌شود و نه موجب عمل، چنین اختیار کرده‌اند که: «اگر زوجه از میّت فرزند داشته باشد، پس از همه‌ی ما ترک او ارث می‌برد»؛ البته شیخ طوسی (رحمه الله) در کتاب «النهایهٔ فی مجرد الفقه و الفتاوی» نیز قائل به فرق بین ذات ولد و غیر ذات ولد شده است، امّا در کتاب «الاستبصار فیما اختلف من الاخبار» از این نظر برگشته و قائل شده است به اینکه: «فرقی بین ذات ولد و غیر ذات ولد نیست».

در ادامه جناب ابن ادریس (رحمه الله) این نظرِ عدول شده‌یشیخ طوسی (رحمه الله) را مورد تأیید شخص خویش و سایر علمای امامیّه دانسته و درباره‌ی آن می‌فرماید:

اولًا: این فتوای شیخ طوسی (رحمه الله) در کتاب «الاستبصار فیما اختلف من الاخبار» نزد من هم، قوی است.

ثانیاً: اجماع داریم بر اینکه زوجه- چه دارای فرزند باشد چه نباشد- از هیچ چیزنفسِ زمینِ خانه‌ی مسکونی و منازل ارث نمی‌برد.

اصل استدلالمرحوم ابن ادریس (رحمه الله) در کتاب «السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی» چنین است:

«و الصحیح انها لاترث من نفس التربهٔ و لا من قیمتها، بل یقوّم الطوب و الالات و تعطی قیمته و ما ذکره

السیّد (رحمه الله) تخریج

منه و انفراد هذا إذا لم یکن لها من المیت ولد، فاما إذا کان لها منه ولد، أعطیت سهمها من نفس جمیع ذلک، علی قول بعض أصحابنا و هو اختیار محمّد بن علی بن الحسین بن بابویه تمسّکا منه بروایهٔ شاذهٔ و خبر واحد، لا یوجب علما و لا عملا.

و الی هذا القول ذهب شیخنا أبو جعفر

(رحمه الله)

فی نهایته، الا انه رجع عنه فی استبصاره و هو الذی یقوی عندی، أعنی ما اختاره فی استبصاره، لان التخصیص یحتاج إلی أدلهٔ قویهٔ و احکام شرعیهٔ و الاجماع علی انها لا ترث من نفس تربهٔ الرباع و المنازل شیئا، سواء کان

ارث زوجه، ص: ۷۶

لها من الزوج ولد أو لم یکن ...»[۹۳] و صحیح آن است که زن نه از زمین و نه از قیمت آن ارث نمی‌برد بلکه از قیمت وسائل و ابزار ساختمانی ارث می‌برد و آنچه سید مرتضی (رحمه الله) استخراج و استنباط کرده مربوط به وقتی است که زن از میّت فرزند نداشته باشد؛ اما اگر دارای فرزند باشد از تماما ترک میّت ارث می‌برد؛ این قول از بعضی از بزرگان است که ابن بابویه (رحمه الله) نیز با تمسک به خبر واحد ضعیفی که هیچ علم و عملی را زیاد نمی‌کند اختیار نموده است؛

و شیخ طوسی (رحمه الله) به سمت این نظریه در کتاب نهایه‌اش رفته است اما در کتاب استبصارش از این نظریه برگشته است و همان نظر نزد من قوی است یعنی آنچه که شیخ طوسی (رحمه الله) در کتاب استبصارش اختیار کرده است؛ زیرا تخصیص به ادله‌ای قوی و احکام شرعیه احتیاج دارد در حالی که اجماع بر این قائم است که زوجه از نفس زمین مسکونی و منازل هیچ چیزی ارث نمی‌بردچه اینکه او از زوج فرزند داشته باشد و چه نداشته باشد.

چنین قضاوتی که جناب ابن ادریس حلی (رحمه الله) درباره نظر مرحوم شیخ الطائفه (رحمه الله) نمود، خود، منشأ بحث جدیدی میان فقهاء گردید، که ثمره‌ی آن در بررسی دایره و «معقد اجماع» یا «معقد شهرت» مؤثر و مفید است؛ از این رو، لازم است به

بررسی کلام شیخ طوسی (رحمه الله) بپردازیم.

کلام شیخ طوسی (رحمه الله) در «الاستبصار» عدول از «النهایهٔ» یا اعلام نظر نهایی؟

برای روشن شدناینکه: آیا کلام ابن ادریس (رحمه الله) در مورد عدول شیخ طوسی (رحمه الله) از فتوای در کتابِ «النهایهٔ فی مجرد الفقه و الفتاوی» به فتوای جدید در کتاب «الاستبصار فیما اختلف من الاخبار» صحیح است یا خیر؟ ابتداء مقتضی است کلام شیخ طوسی (رحمه الله) در کتاب «الاستبصار فیما اختلف من الاخبار» مورد بررسی و مداقّه قرار گیرد.

مطلب مورد استناد مرحوم ابن ادریس حلی (رحمه الله) در کتاب «الاستبصار»، باب نود

و چهارم یعنی «بَابُ أَنَّ الْمَرْأَةَ لَا تَرِثُ مِنَ الْعَقَارِ وَ الدُّورِ وَ الْأَرَضِينَ شَيْئاً مِنْ تُرْبَةِ الْأَرْضِ

ارث زوجه، ص: ۷۷

وَ لَهَا نَصِيبُهَا مِنْ قِيمَةِ الطُّوبِ وَ الْخَشَبِ وَ الْبُنْيَان» آمده است.

شیخ (رحمه الله) در این باب، ابتداء پس از نقل «ده» روایت که به صورت عام بر منع زوجه از ارث زمین دلالت دارد؛ آن‌گاه به نقل روایت «یازدهم» یا روایت معروف به «صحیحه‌یابن ابی یعفور» پرداخته و می‌فرماید:

و امّا روایت ابن ابی یعفور که می‌گوید: زوج از جمیع ما ترک زوجه ارث می‌برد و زوجه نیز از جمیع ما ترک زوج ارث می‌برد با روایات قبلی همین باب- که دال بر منع زوجه از زمین است- منافاتی ندارد.

به اصل کلام مرحوم شیخ الطائفه (رحمه الله) توجه فرمایید:

«فَأَمَّا مَا رَوَاهُ الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَةَ عَنْ أَبَانٍ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ وَ ابْنِ

أَبِي يَعْفُورٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ هَلْ يَرِثُ مِنْ دَارِ امْرَأَتِهِ أَوْ أَرْضِهَا مِنَ التُّرْبَةِ شَيْئاً أَوْ يَكُونُ فِي ذَلِكَ مَنْزِلَةَ الْمَرْأَةِ فَلَا يَرِثُ مِنْ ذَلِكَ شَيْئاً فَقَالَ (ع): «يَرِثُهَا

وَ تَرِثُهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ تَرَكَ وَ تَرَكَتْ»

فَلَا تُنَافِي الْأَخْبَارَ الْأَوَّلَةَ مِنْ وَجْهَيْنِ أَحَدُهُمَا أَنْ نَحْمِلَهُ عَلَى التَّقِيَّةِ لِأَنَّ جَمِيعَ مَنْ خَالَفَنَا يُخَالِفُ فِي هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ وَ لَيْسَ يُوَافِقُنَا عَلَيْهَا أَحَدٌ مِنَ الْعَامَّةِ وَ مَا يَجْرِي هَذَا الْمَجْرَى يَجُوزُ التَّقِيَّةُ فِيهِ وَ الْوَجْهُ الْآخَرُ أَنَّ لَهُنَّ مِيرَاثَهُنَّ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ تَرَكَ مَا عَدَا تُرْبَةَ الْأَرْضِ مِنَ الْقُرَايَا وَ الْأَرَضِينَ وَ الرِّبَاعِ وَ الْمَنَازِلِ فَنَخُصُّ الْخَبَرَ بِالْأَخْبَارِ الْمُتَقَدِّمَةِ وَ كَانَ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ

بَابَوَيْهِ (رحمه الله) يَتَأَوَّلُ

هَذَا الْخَبَرَ وَ يَقُولُ لَيْسَ لَهُنَّ شَيْءٌ مَعَ عَدَمِ الْأَوْلَادِ مِنْ هَذِهِ الْأَشْيَاءِ الْمَذْكُورَةِ فَإِذَا كَانَ هُنَاكَ وَلَدٌ فَإِنَّهَا تَرِثُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَ اسْتَدَلَّ عَلَى ذَلِكَ»[۹۴] امّا آنچه را حسین بن سعید از فضاله از ابان از فضل بن عبدالملک و ابن ابی یعفور از امام صادق (ع) نقل نموده: که از آن حضرت (ع) سئوال نمودم که آیا مرد از خانه و زمین زوجه‌اش ارث می‌برد یا مانند زن است که از هیچ کدام آنها ارث نمی‌برد؟

حضرت (ع) فرمود: هم مرد از ما ترک زوجه ارث می‌برد و هم زن از تمام ما ترک مرد ارث می‌برد؛ پس به دو جهت بین اخبار اولیه و این خبر منافاتی وجود ندارد؛ وجه اول اینکه این

ارث زوجه، ص: ۷۸

خبر را بر تقیّه حمل نماییم؛ زیرا تمام مخالفین در این باره با ما مخالف‌اند و از عامه کسی موافق با ما در این مسئله نیست و در این امور تقیّه جائز است؛ وجه دوم اینکه زنان از کل ما ترک زوج به جز خاک زمین از روستاها و مزارع و رباع و منازل ارث می‌برد و ما این خبر را با اخبار گذشته تخصیص می‌زنیم ولی ابن بابویه (رحمه الله) این خبر را تأویل نموده و گرنه چیزی به او تعلق

نمی گیرد.

همان‌طور که ملاحظه می گردد: شیخ (رحمه الله) برای عدم تنافی روایت عام ابن ابی یعفور، با سایر روایات داله‌ی بر منع زوج از بعض ما ترک، «دو توجیه» و «یک تأویل» از مرحوم شیخ صدوق (رحمه الله) ذکر می کند و می‌فرماید: «فَلَا تُنَافِي الْأَخْبَارَ الْأَوَّلَةَ مِنْ وَجْهَيْنِ»[۹۵] دو توجیه و یک تاویل بر عدم تنافی روایت ابن ابی یعفور با اخبار متقدم باب

۱. حمل خبر ابن ابی یعفور بر تقیّه

مرحوم شیخ (رحمه الله) در توجیه اول می‌فرماید:

چنانچه روایت ابن ابی یعفور را بر «تقیّه» حمل کنیم، در این صورت دیگر روایت مزبور، با سایر روایات باب، منافاتی ندارد.

ایشان دلیل خود را نیز «عدم موافقت عامه با خاصه» در این مسئله دانسته و می‌افزاید: هر چیزی که در آن مخالفت با عامه باشد، تقیّه در آن جایز است.

به عبارت مرحوم شیخ طوسی (رحمه الله) توجه فرمایید:

«أَحَدُهُمَا أَنْ نَحْمِلَهُ عَلَى التَّقِيَّةِ لِأَنَّ جَمِيعَ مَنْ خَالَفَنَا يُخَالِفُ فِي هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ وَ لَيْسَ يُوَافِقُنَا عَلَيْهَا أَحَدٌ مِنَ الْعَامَّةِ وَ مَا يَجْرِي هَذَا الْمَجْرَى يَجُوزُ التَّقِيَّةُ فِيهِ»[۹۶] وجه اول اینکه این خبر را بر تقیّه حمل نماییم؛ زیرا تمام مخالفین در این باره

با ما مخالف‌اند و از عامه کسی موافق با ما در این مسئله نیست و در این امور تقیّه جائز است.

ارث زوجه، ص: ۷۹

۲. تخصیص روایت ابن ابی یعفور بوسیله‌ی اخبار مانعه‌ی متقدم

شیخ (رحمه الله) توجیه دوّم کلام خود را، «تخصیص زدن روایت ابن ابی یعفور بوسیله‌ی اخبار مانعه‌ی متقدم» این باب دانسته و می‌فرماید:

«وَ الْوَجْهُ الْآخَرُ أَنَّ لَهُنَّ مِيرَاثَهُنَّ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ تَرَكَ مَا عَدَا تُرْبَةَ الْأَرْضِ مِنَ الْقُرَايَا وَ الْأَرَضِينَ وَ الرِّبَاعِ وَ الْمَنَازِلِ فَنَخُصُّ الْخَبَرَ بِالْأَخْبَارِ الْمُتَقَدِّمَةِ»[۹۷] وجه دیگر اینکه زنان از کل ما ترک زوج به جز خاک زمین از روستاها و مزارع و رباع و منازل ارث می‌برد و ما این خبر را با اخبار گذشته تخصیص می‌زنیم.

۳. تأویل بردن روایت ابن ابی یعفور توسط شیخ صدوق (رحمه الله)

شیخ طوسی (رحمه الله) در ادامه بعد از بیان دو توجیه بر روایت ابن ابی یعفور، به عمل شیخ صدوق (رحمه الله) در به «تأویل بردن» روایت مذکور استناد کرده و می‌فرماید:

مطابق فرمایش مرحوم شیخ صدوق (رحمه الله) روایت ابن ابی یعفور در موردی مصداق دارد که زوجه، ذات ولد باشد؛ شیخ (رحمه الله) دلیل صدوق (رحمه الله) بر این تأویل را تمسک به روایت ابن اذینه دانسته که می گوید: «زوجه اگر ذات ولد باشد، از رباع ارث می‌برد».

عبارت شیخ طوسی (رحمه الله) چنین است:

«وَ كَانَ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ بَابَوَيْهِ

(رحمه الله)

يَتَأَوَّلُ هَذَا الْخَبَرَ وَ يَقُولُ لَيْسَ لَهُنَّ شَيْءٌ مَعَ عَدَمِ الْأَوْلَادِ مِنْ هَذِهِ الْأَشْيَاءِ الْمَذْكُورَةِ فَإِذَا كَانَ هُنَاكَ وَلَدٌ فَإِنَّهَا تَرِثُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَ اسْتَدَلَّ عَلَى ذَلِكَ بِمَا رَوَاهُ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ فِي النِّسَاءِ: إِذَا كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ أُعْطِينَ مِنَ الرِّبَاعِ»[۹۸] و ابن بابویه (رحمه الله) این خبر را تأویل نموده سپس می‌فرماید: در صورتی که زن دارای فرزند نباشد چیزی از این اشیاء مذکوره ارث نمی‌برد ولی اگر دارای فرزند باشد از تمام ما

ارث زوجه، ص: ۸۰

ترک شوهرش ارث می‌برد و نیز بر این مطلب به آنچه که ... ابن اذینه روایت نموده استدلال کرده و در آن آمده است: درباره زنان اگر دارای فرزند باشند از زمین به آنها داده می‌شود [یعنی ارث می‌برند].

منشأ برداشت ابن ادریس (رحمه الله) از کلام شیخ (رحمه الله) در ادّعای عدول ایشان از نظر «النهایهٔ»

همان‌طور که در مسئله‌ی قبل ذکر شد، مرحوم شیخ طوسی (رحمه الله) در «الاستبصار» یکی از راه‌های برون رفت از مشکل روایت ابن ابی یعفور را تأویلی دانسته که شیخ صدوق (رحمه الله) با استدلال و تمسّک به روایت ابن اذینه، به جمع هر دو طائفه از روایات پرداخته است.

حال سؤال این است که: آیا نقلِ تأویل فوق، در کتاب «الاستبصار» توسط مرحوم شیخ طوسی (رحمه الله) به معنای موافقت ایشان با شیخ صدوق (رحمه الله) است یا خیر؟

جواب این سؤال را باید در کلام علامه‌ی حلی (رحمه الله) در کتاب «مختلف الشیعهٔ فی احکام الشریعهٔ» جستجو کرد؛ علامه‌ی حلی (رحمه الله) در کتاب خود، بعد از نقل عبارت «الاستبصار» می‌فرماید: بیان تأویل صدوق (رحمه الله) از سوی شیخ (رحمه الله) در کتاب «الاستبصار» مشعر به این است که شیخ (رحمه الله) این تأویل را قبول ندارد و گرنهمرحوم شیخ (رحمه الله) می‌بایست در تقسیماتش می‌فرمود: برای توجیه روایت ابن ابی یعفور «سه وجه» وجود دارد که سومین آن‌ها از طرف شیخ صدوق (رحمه الله) است، نه اینکه بگوید: برای روایت ابن ابی یعفور «دو وجه الجمع» و یا «دو توجیه» وجود دارد و در ادامه «یک تأویل» را هم مربوط بهابن بابویه (رحمه الله) بداند؟!

علامه (رحمه الله) در ادامه می‌افزاید:

از نحوه‌ی برخورد شیخ طوسی (رحمه الله) با تأویلشیخ صدوق (رحمه الله) می‌توان چنین نتیجه گرفت که مرحوم شیخ (رحمه الله) به استدلال صدوق (رحمه الله) قائل نبوده است.

به عبارت علامه حلی (رحمه الله) توجه فرمایید:

ارث زوجه، ص: ۸۱

«و هذا القول من الشیخ (رحمه الله) فی الاستبصار یشعر بأنّه لایرتضیهو إلّا لکان یقول فی رحبهٔ المتأوّل: ثلاثهٔ أوجه، ثمَّ یسند الثالث إلی ابن بابویه، لکنّه لمّا جمع بوجهین ثمَّ قال: و کان ابن بابویه (رحمه الله) یجمع بکذا، دلّ علی أنّه غیر قائل به»[۹۹]

این نظریه از جانب شیخ طوسی در کتاب استبصار مشعر به عدم رضایت ایشان از آن نظر است و گرنه شایسته بود در ابتدای تأویل می‌فرمود: سه وجه وجود دارد؛ و سپس وجه سوم را به ابن بابویه نسبت می‌داد؛ ولی شیخ زمانی که دو وجه را جمع کرد، آنگاه گفت: ابن بابویه این گونه بین اخبار جمع می‌کرد [این مطلب] دلالت دارد بر اینکهشیخ قائل به نظر ابن بابویه نبوده است.

جالب است که مستند مرحوم ابن ادریس (رحمه الله) در نسبت دادن عدول به جناب شیخ طوسی (رحمه الله) از فتوای «النهایهٔ» به کلام «الاستبصار»، بیانِ دو توجیه بر روایت ابن ابی یعفور از سوی شیخ (رحمه الله) و طرح نظر شیخ صدوق (رحمه الله) در ذیل دو توجیه و در قالب یک تاویل است!

از این رو، ابن ادریس (رحمه الله) می‌فرماید: شیخ طوسی (رحمه الله) سخن صدوق (رحمه الله) را در فرق نگذاشتن بین ذات ولد و غیر ذات ولد قبول ندارد و آن را به صورت «تأویل» نه «توجیه سوم» در کلام خود بیان نموده است.

بنابراین جناب ابن ادریس (رحمه الله) از نحوه‌ی برخورد شیخ طوسی (رحمه الله) با کلام صدوق (رحمه الله) چنین نتیجه می‌گیرد که: ایشان از فتوای خود در «النهایهٔ» به فتوای «الاستبصار» رجوع و عدول نموده است؟!

بررسی یک سؤال دیگر

آیا برداشت مرحوم ابن ادریس (رحمه الله) و علامه حلّی (رحمه الله) از کلام شیخ طوسی (رحمه الله) که مبنای ادّعای عدول شده، صحیح است یا خیر؟

به عبارت دیگر:

ارث زوجه، ص: ۸۲

آیا از ذکرِ کلام شیخ صدوق (رحمه الله) توسط شیخ طوسی (رحمه الله) در «الاستبصار» می‌توان چنین نتیجه گرفت که: شیخ طوسی (رحمه الله) از فتوای خود در «النهایـۀ» عدول کرده است؟ یا اینکه بالعکس، نحوه‌ی نقل شیخ طوسی (رحمه الله) و استناد به تأویل مرحوم صدوق (رحمه الله) در «الاستبصار» به معنای عدم قبول آن توسط شیخ طوسی (رحمه الله) است و شیخ (رحمه الله) از فتوای خود عدول نکرده است؟

بررسی دو جواب

حال که منشأ اشکال جنابابن ادریس (رحمه الله) و شبهه‌ی عدول مرحوم شیخ طوسی (رحمه الله) روشن شد، در پاسخ به اینکه آیا شبهه‌یعدول صحیح است یا خیر، به ذکر دو جواب و بررسی آن‌ها می‌پردازیم.

جواب اول

عده‌ای از فضلای معاصر در «مجله‌ی فقه اهل بیت (ع)» چند پاسخ نقضی و حَلّی به شبهه‌یمرحوم ابن ادریس (رحمه الله) داده‌اند که حاصل آن دو پاسخ، چنین است:

پاسخ اول: اینکه کتاب فتوایی مرحوم شیخ طوسی (رحمه الله) «النهایۀ» و «المبسوط» است و «الاستبصار» کتاب فتوایی ایشان نیست، بلکه شیخ (رحمه الله) آن را برای حل تعارض اخبار نگاشته است؛ لذا برای شناخت فتوای شیخ (رحمه الله) باید به کتاب «النهایۀ» مراجعه نمود.

پاسخ دوم: اینکه نقل عبارت مرحوم شیخ صدوق (رحمه الله) در کتاب «الاستبصار» مُشعر به عدم پذیرش قول ایشان توسط شیخ طوسی (رحمه الله) نیست و نیز دلالت بر انکار تفصیلی که شیخ طوسی (رحمه الله) در نزاع دوم قائل شده بود، نمی‌باشد.

به اصل عبارت ایشان توجه فرمایید:

«ومنه یظهر ان ما فعله بعض الفقهاء تاثرا بکلام السرائر من عد الشیخ (رحمه الله) من القائلین بعدم التفصیل لما فی‌استبصاره، بل ومن المدعین للاجماع علی ذلک فی خلافه ... غریب جدا، فان‌المدار والمعیار لاقتناص فتاوی الشیخ الاعظم ان ماهو کتاباه النهایۀ والمبسوط،

ارث زوجه، ص: ۸۳

کما ان‌تهذیبه الذی هو شرح لمقنعۀ المفید هو الکتاب الحدیثی الاهم والمعتمد لدیه، فکیف لا ینظر الی ما افتی به فی هذه الکتب المعتمدۀ والتی قد صرح فیها بالتفصیل بین ذات الولد وغیر ذات الولد، ثم‌یتشبث بعبارۀ الاستبصار الذی الفه للجمع بین الاخبار ورفع التعارض بینها لا للافتاء؟! علی انه لا دلالۀ فیها علی انکارالتفصیل اصلا، کما ان نقله للاجماع فی الخلاف من الواضح انه ناظر الی الاجماع علی اصل المسالۀ فی قبال العامۀ، کماهو شان اجماعات الخلاف، لا عدم التفصیل المذکور»[۱۰۰]

و از این بیان ظاهر می‌شود آنچه که بعضی از فقهاءمتاثر از کلام ابن ادریس (رحمه الله) انجام داده‌اند مبنی بر اینکه شیخ طوسی (رحمه الله) را بخاطر آنچه که در کتاب الاستبصار آورده از جمله قائلین به عدم تفصیل شمرده‌اند؛ بلکه ایشان را در کتاب الخلافاز جمله مدعیان وجود اجماع شمرده‌اند؛ بسیار تعجب آور است؛ بخاطر اینکه مدار و معیار ضبط فتاوای شیخ اعظم (رحمه الله) آن مطالبی است که در دو کتابش یعنی النهایۀ و المبسوط آورده ست؛ هم چنانکه کتاب التهذیب ایشان که شرح مقنعۀ شیخ مفید (رحمه الله) است کتاب حدیثی مهم و مورد اعتماد نزد ایشان بوده است؛ پس چگونه است که شیخ (رحمه الله) به آنچه که در این

کتب فتوا داده نظر نمی‌اندازد؟! در حالی که شیخ (رحمه الله) در این کتب به تفصیل بین زوجه ذات ولد و غیر آن تصریح کرده بود؛ سپس به عبارت الاستبصار که شیخ (رحمه الله) آن را برای جمع بین اخبار و رفع تعارض بین آنها و نه برای افتاءتألیف کرده بود، تمسک می کنند؟! و در عین حال آن کتاب اصلا بر انکار تفصیل دلالت نمی کند هم‌چنانکه نقل اجماع در کتاب

خلاف واضح است که ناظر بر اجماع بر اصل مساله در قبال عامه است هم‌چنانکه روال اجماعات [نقل شده در] کتاب خلاف این گونه است؛ نه اینکه برای عدم تفصیل مذکور باشد.

بررسی اشکالات وارده بر جواب اول

اشکالاتی به کلام فقیه معاصر- دامت برکاته- وارد استکه شایسته است در این مقام، در دو بخش به توضیح و تبیین آن بپردازیم:

بخش اول: حاوی «سه ایراد» به پاسخاول فقیه معاصر- دامت توفیقاته- است،

ارث زوجه، ص: ۸۴

به این بیان که:

- اولًا: اینکه گفته می‌شود: کتاب «الاستبصار» از جمله کتب فتوایی شیخ (رحمه الله) نیست، سخن ناصواب و غیر قابل قبولی است؛ البته این مطلب عجیب در السنه‌ی فقهای زمان ما بسیار به چشم می‌خورد.

به نظر می‌رسد، بهترین دلیل در رد این استدلال، کلام صریح مقدمه‌ی کتاب «الاستبصار» است، که شیخ طوسی (رحمه الله) در آنجا می‌فرماید: «ترتیب روایاتیکه من در این کتاب مطرح می کنم، این است که در ابتداء روایات مورد اعتمادم در فتوا را می‌آورم».

حال آیا، از این عبارت گویاتر و روشن‌تر در رد ادّعای یاد شده، وجود دارد؟

به عبارت مرحوم شیخ (رحمه الله) توجه فرمایید:

«وَ ان ابتدیءَ فی کل بابٍ بایراد ما اعتَمدُه من الفتوی و الاحادیث فیه ...»[۱۰۱] و در هر بابی ابتدا به نقل آنچه که مورد اعتمادم از فتوا و احادیث بود، شروع کردم.

- ثانیاً: درست است که مرحوم شیخ (رحمه الله)، کتاب «الاستبصار» را برای حلّ تعارض اخبار نگاشته‌اند، امّا حقیقت این است که، ایشان فتوای خود را نیز در آن ذکر کرده است؛ شیخ (رحمه الله) در آنجا فرموده‌اند: «بعد از آوردن روایات مورد

- اعتماد [و موافق با فتوایم] آنچه را که با فتوایم، مخالف است را می‌آورم و وجه الجمع بین آندو را- تا زمانی که جمع امکان دارد- بیان می کنم، بگونه‌ای که مطلبی از آن را ساقط نمی کنم».

به عبارت مرحوم شیخ (رحمه الله) عنایت فرمایید:

«... ثم اعَقِّبُ بما یخالِفُهـا من الاخبار و ابیِّنُ وجه الجمع بینها علی وجه لا اسقط شیئا منها ما امکن ذلك فیه»[۱۰۲] ... و پس از آن اخبار و روایاتی را که مخالف فتوایم می‌باشد را تعقیب می کنم

ارث زوجه، ص: ۸۵

و [سپس] وجه جمع بین روایات را بیان می کنم بگونه‌ای که چیزی از آنها راساقط نمی‌کنم؛ [البته] اگر جمع امکان داشته باشد.

- ثالثاً: لازمه‌ی کلام فقیه معاصر- دامت برکاته- این است که: عالم و فقیه با عظمتی همچون جناب ابن ادریس حلی (رحمه الله) که از شاگردان مکتب شیخ طوسی (رحمه الله) است، متوجه نبوده که کتاب «الاستبصار» کتاب فتوایی شیخ (رحمه الله) است!؟

آیا می‌توان چنین ادّعایی را مطرح کرد؟

بخش دوم: این بخش حاوی ایرادی به پاسخ دوم فقیه معاصر- دامت برکاته- است.

اما در مورد پاسخ دومی که فقیه معاصر- دامت تأییداته- بیان کرده‌اند، به نظر می‌رسد که، حقّ با مرحوم علامه‌ی حلی (رحمه الله) است؛ یعنی زمانی که شیخ طوسی (رحمه الله) دو توجیه خود را نقل می کنند، آن‌گاه در انتهاءبه تأویل مرحوم صدوق (رحمه الله)

اشاره کرده و می‌فرماید: «وَ كَانَ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ بَابَوَيْهِ (رحمه الله) يَتَأَوَّلُ هَذَا الْخَبَرَ» و این تعبیر کنایی، حاکی از آن است که: «شیخ (رحمه الله) این استدلال را قبول نداشته است».

به عبارت دیگر، ایشان می‌خواستند بفرمایند که این سخن من نیست، بلکه کلامرحوم صدوق (رحمه الله) است.

جواب دوم

به نظر می‌رسد نظر نهایی شیخ طوسی (رحمه الله) در نزاع دوم، همان کلامی است که در کتاب «الاستبصار» فرمودند، یعنی ایشان از نظرشان در «النهایهٔ» عدول کردند.

دلیل و مؤید عدول شیخ (رحمه الله) کلام دیگر ایشان در کتاب «الخلاف» است که در آنجا هیچ فرقی بین زوجه‌ی ذات ولد و غیر ذات ولد نگذاشته‌اند و فرموده‌اند: «لا ترث المرأهٔ من الرباع و الدور و الارضین شیئا، بل یقوم الطوب و الخشب فتعطی حقها منهو خالف جمیع الفقهاء فی ذلک».[۱۰۳]

ارث زوجه، ص: ۸۶

بنابراین، آن تفصیلی که شیخ (رحمه الله) در «النهایهٔ» بین ذات ولد و غیر آن، قائل شدند، در کتاب «الاستبصار» و کتاب «الخلاف» به آن تفصیل قائل نشدند و این خود، بهترین دلیل بر عدول ایشان از فتوای «النهایهٔ» است.

نتیجه: تأیید عدول شیخ (رحمه الله) از فتوای در «النهایهٔ» به نظر در «الاستبصار» در نزاع دوم

از مجموع مطالب یاد شده بر می‌آید که ظاهراً، ادّعای جناب ابن ادریس (رحمه الله) صحیح است؛ یعنی مرحوم شیخ (رحمه الله) در «الاستبصار» از فتوایخود در «النهایهٔ» عدول کرده و نظر نهایی‌اش را در «الاستبصار» آورده است.

بررسی دو ادّعای اجماع در نزاع اول و دوم از سوی صاحب ریاض (رحمه الله)

مرحوم صاحب ریاض (رحمه الله) در هر دو نزاع، ادّعای اجماع کرده ومی‌فرمایند:

مقتضای اطلاق عبارت‌های فقهاء و اصحاب، مُشعر بر این است که آن‌ها، بین زوجه‌ی ذات ولد و زوجه‌ی غیر ذات ولد فرقی نگذاشته‌اند و این «اطلاق» و «عدم تفصیل» بین ذات ولد و غیر آن «اقوی» است.

سپس در ادامه می‌فرمایند:

این مطلب (عدم تفصیل) موافق نظر بسیاری از اجلاء از فقهاء اصحاب، همچون مرحوم کلینی (رحمه الله) در کتاب «فروع کافی» و شیخ مفید (رحمه الله) در «المقنعهٔ» و سیّد مرتضی (رحمه الله)

و شیخ طوسی (رحمه الله) در «الاستبصار» و ابوالصلاح حلبی (رحمه الله) در کتاب «الکافی فی الفقه» و ابن زهره حلبی (رحمه الله) در کتاب «غنیهٔ النزوع الی علمی الاصول و الفروع» است.

سپس صاحب ریاض (رحمه الله) با حجّت دانستن اجماع ادّعایی مرحوم شیخ (رحمه الله) می‌فرماید:

«شیخ طوسی (رحمه الله) در کتاب «الخلاف» بر این مطلب ادّعای اجماع کرده است».

ایشان درباره‌ی اجماع می‌فرماید:

– در نزاع اول اجماع داریم که فقهاء، زوجه را از «مطلق اراضی»– و نه

–

ارث زوجه، ص: ۸۷

فقط از زمین خانه‌ی مسکونی– محروم می‌دانند.

– در نزاع دوم اجماع داریم– غیر از مخالفت مرحوم صدوق (رحمه الله)– که «بین ذات ولد و غیر ذات ولد فرقی نیست».

به اصل عبارت صاحب ریاض (رحمه الله) توجه فرمایید:

«و اعلم أنّ مقتضی إطلاق العبارة و غیرها من عبائر الجماعة ممّا أَطلق فیه الزوجة، عدم الفرق فیها بین کونها ذات ولد من زوجها أم لا و هو الاقوی، وفاقاً لکثیر من أصحابنا، کالکلینی و المفید و المرتضی و الشیخ فی الاستبصار و الحلبی و ابن زهرة ظاهراً و الحلی و جماعة من المتأخّرینصریحاً و فی السرائر و عن الخلاف الاجماع علیه و هو الحجةمضافاً إلی إطلاق الاخبار السابقة، بل عمومها الثابت من صیغة الجمع فی جُملة منها و ترک الاستفصال فی أُخری و عموم التعلیل و وجه الحکمة فی ثالثة».[۱۰۴]

و بدان که مقتضای اطلاق عبارتوسایر عبارتهای اصحاب که در آنها زوجه به صورت مطلق آمده [این است که] فرقی نیست بین اینکه زوجه از شوهر [متوفایش] دارای فرزند باشد یا نباشد و این اطلاق اقوی است و ظاهراً با نظر بسیاری از [متقدمین] اصحاب امامیه همانند [مرحوم شیخ] کلینی (رحمه الله) و [شیخ] مفید (رحمه الله) و سید مرتضی (رحمه الله) و شیخ طوسی (رحمه الله) و ابوالصلاح حلبی (رحمه الله) وابن زهره (رحمه الله) و [علامه] حلی (رحمه الله) و نظر صریح نظر جماعتی از متأخرین موافق است و در کتاب السرائر و الخلاف [نقل شده که] اجماع بر

آن هست و این اجماع حجت است، مضاف بر اطلاق اخبار سابقه بلکه عموم آن اخبار که با صیغه جمع در بعضی از آنها ثابت می‌شود و ترک تفصیل [بین ذات ولد و غیر آن] در برخی از آن راویات توسط امام (ع) و عمومیّت تعلیلات وارده و وجه حکمتبه عنوان سوم یا در سه مورد از آنها.

لازم به ذکر است صاحب ریاض (رحمه الله) برای مَعقد چنین اجماعی، «چهار مؤیّد» بیان می‌فرمایند.

مؤیّدات اربعه‌ی صاحب ریاض (رحمه الله) برای معقد اجماع در عدم فرق بین ذات ولد و غیر ذات ولد

۱. اطلاق کثیری از عبارت‌های فقهاء «إطلاق العبارة و غیرها من عبائر

.۲

ارث زوجه، ص: ۸۸

الجماعة»؛

۳. اطلاق بسیاری از روایات «إطلاق الاخبار السابقة»؛

۴. عدم تفصیل- بین زوجه‌یذات ولد و غیر ذات ولد- از جانب امام (ع) «ترک الاستفصال فی أُخری»؛

۵. مقتضای حکمت و تعلیلی که امام (ع) در روایات بیان کرده‌اند «عموم التعلیل و وجه الحکمة فی ثالثة».

سایر بزرگان مدعی اجماع

- مرحوم ابن ادریس (رحمه الله) در نزاع دوم ادّعای اجماع کرده و قائل شدند که فرقی بین ذات ولد و غیر آن نیست؛

و:

- مرحوم نراقی (رحمه الله) در کتاب «مستند الشیعة فی احکام الشریعة» بر حرمان فی‌الجمله زوجه، ادّعای اجماع نموده است.

اصل کلام مرحوم نراقی (رحمه الله) چنین است:

«اعلم أنه انعقد الإجماع من علمائنا ... علی حرمان الزوجة عن شیء من میراث

الزوج فی الجملة»[۱۰۵]

بدان که بین علمای امامیه بر حرمان فی الجمله زوجه از اشیایی از میراث زوج، اجماع منعقد شده است.

ارث زوجه، ص: ۸۹

پیوست دوم فصل دوم

الف: نتیجه‌ی اقوال در نزاع اول

پس از بررسی اقوالِ بسیاری از متقدّمین و متأخّرین، در نزاع اول به این نتیجه می‌رسیم که: «اکثر ایشان قائل شدند به اینکه زوجه از مطلق اراضی محروم است»؛ امّا در مقابل این نظر، دو قول وجود داشت، یعنی:

۱. قول شیخ مفید، ابن ادریس و محقق حلی (قدس) در «المختصر النافع فی فقه الامامیهٔ».

و:

۲. قول سیّد مرتضی

بنابراین، تردیدی باقی نمی‌ماند که، قول مشهور بین قدما این است که: «زوجه از مطلق اراضی (زمینِ خانه‌ی مسکونی، زمینِ باغ، زمینِ مزرعه و حتی زمین بایر و خالی) محروم است».

البته از عبارت مرحوم شیخ طوسی (رحمه الله) در مسئله‌ی یکصد و سی و یکم «کتاب

الفرائض» از کتاب «الخلاف» چنین استفاده می‌شود که حتی این قول اجماعی نیز

ارث زوجه، ص: ۹۰

هست.

به اصل عبارت مرحوم شیخ (رحمه الله) در «الخلاف» توجه فرمایید:

«لاترث المرأهٔ من الرباع و الدور و الارضین شیئا ... دلیلنا إجماع الفِرقهٔ و أخبارهم».[۱۰۶]

زوجه از زمین خانه و خانه‌ها و سایر زمین‌ها چیزی ارث نمی‌برد ... دلیل ما اجماع اصحاب و اخبار وارده است.

اما به جهت اینکه محتمل است مرحومشیخ (رحمه الله) در مقابل نزاع با عامه، چنین ادّعایی را مطرح کرده باشند، لذا نمی‌توان از این عبارت شیخ طوسی (رحمه الله) اجماع را استفاده نمود.

نظر نهایی در نزاع اول: انعقاد اجماع بعید است، امّا شهرت قدمایی یقینی است.

وجود اختلاف اقوالی که در نزاع اول تفصیلًا به آن پرداخته شد، سبب می‌شود که در نزاع اول اجماعی منعقد نگردد؛ لکن عدم انعقاد اجماع در این نزاع، باعث نمی‌شود که در وجود شهرت، تردیدی ایجاد شود؛ از این رو، بدون شک می‌توان ادّعا کرد که: «مسلماًدر نزاع اول «شهرت قدمایی» حاکم است».

ارث زوجه، ص: ۹۱

ب: نتیجه اقوال در نزاع دوم

همان‌طور که گفته شد:

اقوال متقدّمین در این نزاع به دو دسته تقسیم می‌شود و به عبارت دیگر متقدّمین بنابر نظریاتشان در نزاع دوم به دو جمع تقسیم می‌شوند:

- جمع شش نفره:

در این مجموعه، اقوال «شش» نفر از متقدّمینی مطرح شد که قائل به «خصوصیّت نزاع (اختصاصِ محرومیّت، به زوجه‌ی غیر ذات ولد)» بودند؛ بزرگانی همچون:

۱. شیخ صدوق (رحمه الله) در کتاب «من لایحضره الفقیه»؛

۲. شیخ طوسی (رحمه الله) در کتاب «النهایهٔ فی مجرد الفقه و الفتاوی» و «المبسوط فی فقه الامامیهٔ»؛

۳. ابن حمزه طوسی (رحمه الله) در کتاب «الوسیلهٔ الی نیل الفضیلهٔ»؛

۴. محقق حلی (رحمه الله) در کتاب «شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام»؛

۵. یحیی حلی (رحمه الله) در کتاب «الجامع للشرائع»؛

ارث زوجه، ص: ۹۲

۶. علامه حلی (رحمه الله) در دو کتاب «قواعد الأحکام فی معرفة الحلال و الحرام» و «إرشاد الأذهان إلی أحکام الإیمان» و نیز من تبع ایشان.

- جمع هفت نفره:

در این مجموعه، اقوال «هفت» نفر از متقدّمینی مطرح شد که قائل به «عمومیّت نزاع (تعمیمِ محرومیّت، به مطلق زوجه- چه ذات ولد و چه غیر ذات ولد-)» بودند؛ بزرگانی همچون:

۱. شیخ مفید (رحمه الله) در کتاب «المقنعة»؛

۲. سیّد مرتضی (رحمه الله) در کتاب «الانتصار فی انفرادات الامامیة»؛

۳. شیخ طوسی (رحمه الله) در کتاب «الاستبصار فیما اختلف من الاخبار»؛

۴. ابوالصلاح حلبی (رحمه الله) در کتاب «الکافی فی الفقه»؛

۵. ابن ادریس حلی (رحمه الله) در کتاب «السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی»؛

۶. ابن زهره حلبی (رحمه الله) در کتاب «غنیة النزوع الی علمی الاصول و الفروع»

۷. محقق حلی (رحمه الله) در کتاب «المختصر النافع فی فقه الامامیة».

بنابراین از مجموع اقوالِ جمعیّت اقلیّت و اکثریّت، به این نتیجه می‌رسیم که «در این نزاع شهرتی وجود ندارد».

اشکال و جواب به اقوال متقدمین در نزاع دوم

عده‌ای اشکالکرده‌اند که: هفت نفر از متقدّمینی که قائل به عمومیّت نزاع هستند در کلامشان تصریحیبه فرق بین زوجه‌یذات ولد و غیر ذات ولد، نکرده‌اند؛ بلکه صرفاً از اطلاق کلامشان چنین استفاده‌ای شده است.

از این رو، می‌تواناِدّعا کرد که: این بزرگان، در مقام بیانِ محرومیّتِ عمومِ زوجات- چه ذات ولـد و چه غیر ذات ولـد- و یا در مقام بیانِ محرومیّتِ خصوصِزوجه‌ی غیر ذات ولد نبوده‌اند، بلکه آن‌ها فقط، در مقامِ بیانِ «اصل حرمان» بوده‌اند.

به نظر می‌رسد در پاسخ به این اشکال باید گفت:

اولًا: این اشکال به بیان و استدلال ذکر شده صحیح نمی‌باشد؛ زیرا، هنگامی که

ارث زوجه، ص: ۹۳

یـک فقیه- آنهم فقهای باعظمتی همچون جمع هفت نفره-، در مقام فتوا قرار گرفته و قصـد اصـدار فتوا دارد، فتوای خود را «بـدون تفصیل» ذکر می کند.

ثانیاً: در مانحن فیه، به جهت اینکه مقطوعه‌ی ابن اذینه در معرض دیـد این هفت فقیهبزرگوار (قـدس سرهم) بوده است و مع ذلک این بزرگوارن در فتوای خود، سخنی از تفصیل بین ذات ولـد و غیر ذات ولـد به میان نیاورده‌انـد، لذا همین «عدم تفصیل» کشـف می‌نماید که، این هفت بزرگوار (قدس سرهم) قائل بودند که: «فرقی بین ذات ولد و غیر ذات ولد وجود ندارد».

مؤیّدات پاسخ اشکال

أ. کلام ابن ادریس (رحمه الله): ایشان در عدم تفصیل محرومیّت- بین ذات ولد و غیر ذات ولد- ادّعای اجماع فرموده است.

ب. کلاـم صـاحب ریاض (رحمه الله): ایشان نیز همچون جناب ابن ادریس (رحمه الله) در ما نحن فیه ادّعای اجماع بر عمومیّت نزاع کرده است.

ج. کلام شـیخ طوسـی (رحمه الله) در «الاسـتبصار»: ایشان نیز بنابر ادّعای درست ابن ادریس (رحمه الله)،- که بحث آن گذشت- از

فتوای در «النهایهٔ» عدول کرده و قائل به عدم تفصیل در محرومیّت شده است.

د. کلام ابن حمزه (رحمه الله) در «الوسیلهٔ»: ایشاننیز تابع نظر شیخ (رحمه الله) شده است.

ه. کلام محقق حلی (رحمه الله) در «المختصر النافع»: البته ایشان در نزاع حاضر، هر دو قول را بیان کرده‌اند؛ یعنی هم قائل به عدم تفصیل شده‌اند و هم قائل به تفصیل.

نتیجه اینکه با عنایت به مطالب پیش گفته:

در نزاع دوم، تردیدی باقی نمی‌ماند که، ادّعای وجود اجماع بعید نباشد؛ البته غیر از قول مرحوم شیخ صدوق (رحمه الله) که از سوی مرحوم ابن ادریس (رحمه الله) در میان قدما

مطرح شد؛ از این رو، نمی‌تواندر این نزاع، ادّعای اجماع را همچون نزاع اول به صورت قوی رد کرد.

ارث زوجه، ص: ۹۴

ادعای صاحب رساله «ارث الزوجهٔ»

صاحب رساله‌ی «ارث الزوجهٔ»[۱۰۷] با ادّعای اینکه در نزاع دوم، نظر مشهوراین است که محرومیّت، مخصوص زوجه‌ی غیر ذات ولد است، می‌فرمایند:

«فدعوی ان الاشهر بل المشهور بینَ الفقهاء اختصاصُ الحکم بغیر ذات الولد قریبٌ جداً»[۱۰۸]

ادّعای اینکه نظر اشهر بلکه مشهور بین قدما اختصاص حکم [حرمان] به زوجه غیر ذات ولد، به واقع بسیار نزدیکاست.

مناقشه بر ادّعای صاحب رساله «ارث الزوجهٔ»

اولّا: این ادّعا، بلا دلیل است؛ یعنی استنادی بر این ادّعا که: «نظر مشهور قدما این است که، حرمان مختص به غیر ذات ولد است» وجود ندارد.

ثانیاً: این ادّعا بخصوص از ایشان جای تعجّب بسیاری دارد؛ زیرا، بعد از بررسی عبارات فقهاء- که بحث آن گذشت- به چنین شهرت ادّعایی برخورد نمی‌کنیم.

ثالثاً: چنانچه منظور فقیه بزرگوار معاصر- دامت توفیقاته- کلامرحوم شیخ طوسی (رحمه الله) در «النهایهٔ» باشد که بحث عدول ایشان را در کتاب «الاستبصار» بررسی و تحلیل نمودیم؛ البته احتمال دارد در میان عبارات قدماء، کلام یکی دو نفر را، نتوان توجیه نمود و آن‌ها قائل به تفصیل باشند؛ امّا در عبارات بقیه‌ی علماء، اشاره‌ای به اختصاص حکم به غیر ذات ولد نشده، یعنی به صورت مطلق چنین فرموده‌اند که: «زوجه محرومیّت دارد».

نظر نهایی در نزاع دوم: وجود اجماع بعید نیست، امّا شهرت قدمایی یقینی است؛

پس از نقل اقوال در نزاع دوم و وقوف بر استدلال مرحوم ابن ادریس (رحمه الله) بر

ارث زوجه، ص: ۹۵

وجود اجماع و تفحص در میان اقوال موجود، می‌توان ادّعا کرد که: «وجود اجماع در این نزاع بعید نیست».

امابا یک درجه تنزل از این نظر، حدّاقل می‌توان ادّعا نمود که: «تردیدی در وجود شهرت قدمایی- در عدم تفصیل بین ذات ولد و غیر ذات ولد- وجود ندارد».

ارث زوجه، ص: ۹۷

۳ بررسی طائفه اول روایات

ارث زوجه، ص: ۹۸

آنچه در این فصل می خوانید:

بررسی بحث روایات در نزاع اول و دوم؛

بررسی هفده روایت باب ششم کتاب وسائل الشیعهٔ؛

نتیجه‌ی کلی هفده روایت؛

بررسی عناوین موجود در هفده روایت؛

بررسی لغوی بعضی روایات؛

بررسی تقسیمات روایات؛

بررسی فروض سه‌گانه‌ی اتحاد و عدم اتحاد روایات.

ارث زوجه، ص: ۹۹

فصل سوم

بررسی روایات دال بر محرومیّت زوجه از عقار

اشاره

مقدمه

مسئله‌ی حاضر، از بحث‌های مهم اجتهادی و دقیق است که فحول علماء و فقهاء اقوال مختلفی را پیرامون آن مطرح نموده‌اند و روشن است که منشأ اختلاف در اقوال اصحاب، اختلاف در روایات است.

بنابراین، بررسی روایات وارده در این مسئله، از چنان اهمّیّتی برخوردار است که هرگونه تحلیلی از آن‌ها در توفیق فقیه و در وصول به نوع نتیجه، بسیار مؤثر است.

از این رو، ابتداء باید در کتب بزرگان، تعداد روایات وارده در این دو نزاع را مشخص کرده و سپس به بررسی سندی و دلالی آن‌ها بپردازیم.

ارث زوجه، ص: ۱۰۰

تعداد روایات مسئله در کتب بزرگان؛ دال بر تواتر

کثرت روایات وارده در این باب، به حدی است که تردیدی باقی نمی‌گذارد که «فوق تواتر» است؛ نکته‌ی لازم توجه اینکه در فروع دیگر فقهی، چنانچه در یک باب «شش»، «هفت» و یا «هشت» روایت وجود داشته باشد، فقهاء قائلند به اینکه در آن مورد، روایات متواتراند.

در ما نحن فیه نیز، تقریباً «بیست» روایت وجود دارد که اگر همه‌ی آن‌ها صحیح نباشد، یقیناً «ده» روایتشان صحیح است، پس «بطریق اولی» روایات این باب، بهحد تواتر رسیده است و پر واضح است زمانیکه روایات، به حد تواتر برسد، دیگر نیازی به بررسی سندی آن‌ها نیست.

ذیلًا به تعداد این روایات، در سه کتاب مهم روایی، اشاره می‌نماییم:

۱. کتاب «الکافی»: مرحوم شیخ کلینی (رحمه الله) در این کتاب، در بخش «کتاب المواریث»[۱۰۹] مجموعاً «یازده» روایت ذکر

فرموده‌اند.

۲. کتاب «من لا ـ یحضره الفقیه»: مرحوم شیخ صدوق (رحمه الله) در این کتاب در «باب نوادر المواریث»[۱۱۰] مجموعاً «هشت»، روایت ذکر کرده‌اند.

۳. کتاب «تفصیل وسائل الشیعهٔ الی تحصیل مسائل الشریعهٔ» معروف به «وسائل الشیعهٔ»: مرحوم شیخ حُرِّ عاملی (رحمه الله) در این کتاب، در بخش «کتاب الفرائض و المواریث»[۱۱۱] دو باب ششم و هفتم را به این موضوع اختصاص داده‌اند. ایشان در باب ششم، «هفده» روایت و در باب هفتم نیز «دو» روایت، درباره‌ی این مسئله ذکر می‌نمایند که مجموعاً «نوزده» روایت می‌شود؛ البته محور بحث روایات نیز، روایات نقل شده در همین دو باب است که خود به «سه طائفه» روایت، تقسیم می‌شوند.

ارث زوجه، ص: ۱۰۱

الف: روایات باب ششم کتاب «وسائل الشیعهٔ»

«هفده» روایتی که مرحوم شیخ حُر عاملی (رحمه الله) در این باب آورده «دو» ویژگی و «دو» بحث در پی خود دارد که به آن اشاره می‌شود:

ویژگی‌ها:

۱. از این «هفده» روایت، تقریباً «ده» روایت صحیحه؛ «سه» روایت موثقه و «چهار» روایت ضعیفه است.

۲. این «هفده» روایت، همگی در اینکه: زوجه از بعضِ ما ترک زوج محروم است؛ مشترکند.

بحث‌ها

بحث اول: اتحاد و عدم اتحاد روایات این باب

محور این بحث سؤالی است که با جواب به آن، موضوع بحث پیگیری خواهد شد و آن اینکه:

– آیا هفده روایت این باب، با هم اتحاد دارند یا خیر؟

به عبارت دیگر:

– آیا در این باب، «هفده» روایت وجود دارد یا «هفت» روایت بیشتر نیستند؟ که اگر ثابت شود که «هفت» روایت بودند، در اینصورت تواترشان زیر سؤال می‌رود.

و یا:

– آیا عدد روایات، بالاتر از «هفده» روایت است یا خیر؟

به عنوان مثال: روایتی که مرحوم شیخ حُرِّ عاملی (رحمه الله) از پنج نفر نقل کرده و به صحیحه‌ی فضلای خمسه معروف است، آیا «یک» روایت است یا «پنج» روایت؟ که اگر ثابت شود «پنج» روایت هستند، در اینصورت عدد روایات به «بیست و هفت» یا «بیست و هشت» روایت می‌رسد.

لازم به ذکر است که بنیان‌گذار بحث وحدت و عدم وحدت

روایات، مرحوم محقق بروجردی (رحمه الله) بوده‌اند، ایشان می‌فرمایند:

ارث زوجه، ص: ۱۰۲

اگر در میان روایات، مرحوم کلینی (رحمه الله) دو روایت نقل کرده بود که:

– از حیث مضمون اشتراک داشتند؛

– از حیث مروی عنه، نیز واحد بودند؛

– از حیث راوی اولی که از امام نقل کرده، نیز واحد باشند.

در این صورت مشخص می‌شود که: این «دو» روایت «یک» روایت است، اگر چه در تعبیر اختلاف داشته باشند.

بنابراین، مطابق مبنای محقق بروجردی (رحمه الله) باید بررسی شود که: آیا بعضی از این روایتها، با دیگر روایات اتحاد دارند یا خیر؟

ثمره‌ی بحث

اگر بعد از بررسی، به نتیجه‌یاتحاد بین چند روایت نائل شدیم، دو ثمره بر این اتحاد متصور است:

اولًا: بواسطه‌ی اتحاد میان چند روایت، مسئله‌ی تواتر زیر سؤال می‌رود.

ثانیاً: چنانچه چند روایت که در مضمون، مروی‌عنه و راوی اول با یکدیگر اشتراک دارند ولی در تعبیر با یکدیگر اختلاف دارند، در این صورت، باید یکی را «قرینه» و «مفسّر» دیگری قرار داد؛ به عنوان مثال:

– اگر در یک روایت آمده بود: زوجه از «ارض» ارث نمی‌برد.

و:

– اگر در روایت دیگرنیز آمده بود: زوجه از «رباع الارض» ارث نمی‌برد؛

در این صورت، باید یکی از این دو روایت را مفسّر دیگری

قرار داده و بگوییم مراد، «مطلق ارض» نیست.

ارث زوجه، ص: ۱۰۳

بحث دوم: اختلاف و عدم اختلاف تعابیر روایات این باب

محور این بحث نیز با سؤالی آغاز می‌شود که با جواب به آن، موضوعِ بحث پیگیری خواهد شد و آن اینکه:

– آیا در این روایات، از حیث تعابیری که آمده، می‌توان به عمومی تمسک نمود یا خیر؟

به عبارت دیگر:

– آیا در این روایات، روایتی وجود دارد که به صورت عام بگوید زوجه از زمین (مطلق زمین) ارث نمی‌برد؟ یا اینکه در این روایات چنین عنوانی وجود ندارد؟

به عناوین روایات این باب توجه کنید:

۱. «لاترث من الارض»؛

۲. «لاترث من العَقار»؛

۳. «لاترث من عقار الارض»؛

۴. «لاترث من الارض و العقار»؛

۵. «لاترث من الارض و العقارات»؛

۶. «لاترث من عقار الدور»؛

۷. «لاترث من الرباع»؛

۸. «لاترث من رباع الارض»؛

۹. «لاترث من القری و الدور»؛

۱۰. «لا ترث من الدور و الضیاع».

ثمره‌ی بحث

اگر بعد از بررسی، به نتیجه «اختلاف در تعابیر» روایات نائل شدیم، ثمره‌ایی که بر این اختلاف متصور است این است که:

بعضی از این روایات می‌توانند «مخصِص» یا «مفسِر» بعض دیگر از این روایات باشند، یعنی همان ثمره‌ی دوم بحث اتحاد.

ارث زوجه، ص: ۱۰۴

ب: روایات باب هفتم کتاب «وسائل الشیعهٔ»

«دو» روایتی که مرحوم شیخ حُر عاملی (رحمه الله) در این باب آورده‌اند، یکی از آن‌ها همان روایت عام ابن ابی یعفور است که حضرت (ع) به صورت عموم می‌فرماید: «یَرِثُهَا وَ تَرِثُهُ (مِنْ) کُلِّ شَیْءٍ تَرَکَ وَ تَرَکَتْ» و دیگری نیز روایت ابن اذینه است که، ارث بردن زوجه را به ذات ولد بودن او منوط می‌کند و می‌فرماید: «فِی النِّسَاءِ إِذَا کَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ أُعْطِینَ مِنَ الرِّبَاعِ».

دو تقسیم درباره‌ی روایات

* آیا می‌توان از روایات وارده در باب ششم مفهوم‌گیری کرد؟

و یا:

* آیا می‌توان از مفهوم یک روایت، عموم روایت دیگری را تخصیص زد؟

اینها سؤالاتی است که منشأبحث‌های مفصّل و دقیقی حول این مسئله می‌شود؛ از این رو، بر اساس عناوین و تعابیری که در این روایات وجود دارد به دو تقسیم از این روایات رهنمون می‌شویم.

۱. تقسیم این روایات بنابر عمومیّت و خصوصیّت حرمان؛

در این تقسیم، با دو نوع یا دو دسته روایت مواجه‌ایم:

أ. روایاتی که بر «حرمان عام» دلالت دارند؛ یعنی می‌گویند: «زوجه از مطلق زمین ارث نمی‌برد».

ب. روایاتی که بر «حرمان خاص» دلالت دارند یعنی می‌گویند: «زوجه فقط از زمین خانه‌ی ارث نمی‌برد».

۲. تقسیم این روایات بنابر چگونگی ارث بردن؛ یعنی:

– ارث از عین زمین و یا قیمت آن؛

– ارث ازعین آلات و ابنیه و یا قیمت آن.

در این تقسیم، با سه نوع یا سه دسته روایت روبرو هستیم:

ارث زوجه، ص: ۱۰۵

أ. روایاتی که فقط راجع به «ارض» و «عقار» سخن به میان آورده‌اند، امّا راجع به «آلات» و «ابنیه» سکوت کرده‌اند.

ب. روایاتی که راجع به «ارض» و «عقار» قائل به ارث نبردن زوجه‌اند، امّا راجع به «آلات» و «ابنیه» قائل به ارث بردن زوجه از عین آن هستند.

ج. روایاتی که راجع به «ارض» و «عقار» قائل به ارث نبردن زوجه از عین و قیمت هستند، امّا راجع به «آلات» و «ابنیه» قائل به ارث بردن زوجه فقط از قیمت آن هستند. (قول مشهور).

بررسی روایات در نزاع اول

هفده روایت باب ششم کتاب «وسائل الشیعهٔ»[۱۱۲] عنوانی که توسط صاحب وسائل (رحمه الله) برای باب ششم کتاب «وسائل الشیعهٔ، ابواب میراث الازواج» انتخاب شده چنین است: «بَابُ أَنَّ الزَّوْجَةَ إِذَا لَمْ یَکُنْ لَهَا مِنْهُ وَلَدٌ لَا تَرِثُ مِنَ الْعَقَارِ وَ الدُّورِ وَ السِّلَاحِ وَ الدَّوَابِّ شَیْئاً وَ لَهَا مِنْ قِیمَةِ مَا عَدَا الْأَرْضَ مِنَ الْجُذُوعِ وَ الْأَبْوَابِ وَ النِّقْضِ وَ الْقَصَبِ وَ الْخَشَبِ وَ الطُّوبِ وَ الْبِنَاءِ وَ الشَّجَرِ وَ النَّخْلِ وَ أَنَّ الْبَنَاتِ یَرِثْنَ مِنْ کُلِّ شَیْءٍ»[۱۱۳]

باب اینکه زوجه اگر از شوهرش فرزندی نداشته باشد از زمین‌ها، خانه‌ها، سلاح وحیوانات چیزی ارث نمی‌برد و برای او غیر از زمین از قیمت تنه‌ی درختان [تیرها] و درهاو ساختمان خراب شده و نی‌ها و چوب‌ها و آجر و بنا و درخت و نخل است و اینکه دختران از همه چیز ارث می‌برند.

نکته‌ای که پژوهشگران و مطالعه کنندگان لازم است پیرامون کتاب «وسائل الشیعهٔ» بدانند، این است که عناوین انتخابی در هر باب، همان فتوای مرحوم شیخ حُرِّ عاملی (رحمه الله) است که ایشان مطابق با آن‌ها، روایات را دسته‌بندی نموده است.

بنابراین، فتوای آن جناب، در ما نحن فیه، چنین است:

ارث زوجه، ص: ۱۰۶

«زوجه اگر فرزندی از زوج نداشته باشد، چیزی از «عین» و «قیمت» زمین، خانه، سلاح و مرکب ارث نمی‌برد، ولی از «قیمت» ساقه‌ی درخت نخل، ابواب خانه‌ها، ساختمان خراب شده، نی، چوب، آجر، بناء ساختمان، درخت و نخل، ارث می‌برد.»[۱۱۴]

ارث زوجه ؛ ص۱۰۶

کال بر فتوای مرحوم شیخ حر عاملی (رحمه الله)

اشکالی که به عنوان انتخابی باب ششمبرمرحوم صاحب وسائل (رحمه الله) وارد می‌کنند این است که:

در هیچ کدام از «هفده» روایتی که ایشان نقل کرده‌اند، تفصیلی بین زوجه‌یذات ولد و غیر ذات ولد وجود ندارد، حال این اشکال بوجود می‌آید که، پس چگونه و بر چه اساسی ایشان این تفصیل را در عنوان این باب آورده‌اند!؟

البته، در باب هفتم، فقط مقطوعه‌ی ابن اذینه آمده است که پیرامون تفصیل بین ذات ولد و غیر ذات ولد، سخن به میان آورده است وربطی به باب ششم ندارد.

مرحوم شیخ حُرِّ عاملی (رحمه الله) در عنوان باب، موضوع ارث دختر را از ارث زوجه جدا نموده و می‌فرماید:

«وَ أَنَّ الْبَنَاتِ يَرِثْنَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ»

دختران از همه چیز ارث می‌برند

بعد از تبیین امور مقدماتی یادشده، لازم است، برای بررسی روایات در نزاع اول، ابتداء در فضای روایات قرار گرفته، تا پس از آن، به نتیجه‌گیری کلی از آن‌ها مبادرت ورزیم؛ از این رو، پیرامون یک به یک روایات باب ششم، به تحقیق خواهیم پرداخت.

روایت اول باب ششم

«مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ عَنْ حُمَيْدِ بْنِ زِيَادٍ عَنِ ابْنِ سَمَاعَةَ جَمِيعاً عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِئَابٍ عَنْ زُرَارَةَعَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) أَنَّ الْمَرْأَةَ لَا تَرِثُ مِمَّا تَرَكَ زَوْجُهَا مِنَ الْقُرَى وَ الدُّورِ وَ

ارث زوجه، ص: ۱۰۷

السِّلَاحِ وَ الدَّوَابِّ شَيْئاً وَ تَرِثُ مِنَ الْمَالِ وَ الْفُرُشِ وَ الثِّيَابِ وَ مَتَاعِ الْبَيْتِ مِمَّا تَرَكَ وَ تُقَوَّمُ النِّقْضُ وَ الْأَبْوَابُ وَ الْجُذُوعُ وَ الْقَصَبُ فَتُعْطَى حَقَّهَا مِنْهُ

وَ رَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ مِثْلَهُ»[۱۱۵]

بررسی سند و دلالت

۱. رجال سند:

أ. سند اول: (سند شیخ کلینی (رحمه الله))

– مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ [الكلينى]: أبوجعفر محمد بن يعقوب بن إسحاق الكلينى الرازى البغدادى (رحمه الله)

- عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا: عده‌ی مرحوم کلینی (رحمه الله) غالباً روشن و افرادی مورد اطمینان هستند.[۱۱۶]- عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ: در سهل بن زیاد الآدمی اختلاف است؛ ولی بنابر نظر مختار، وثاقت وی مورد پذیرش است.

ب. سند دوم: (سند شیخ کلینی (رحمه الله))

- وَ عَنْ [یعنی مُحَمَّدُ بْنُ یَعْقُوبَ عن] مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى: ایشان همان محمد بن یحیی العطار است که محقق بروجردی (رحمه الله) وثاقت او را می‌پذیرند.

- عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ:

ارث زوجه، ص: ۱۰۸

سند سوم: (سند شیخ کلینی (رحمه الله))

- وَ عَنْ [یعنی مُحَمَّدُ بْنُ یَعْقُوبَ عن] حُمَيْدِ بْنِ زِيَادٍ:

- عَنِ ابْنِ سَمَاعَةَ:

- جَمِيعاًعَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ: یعنی سهل بن زیاد و احمد بن محمد و ابن سماعة همگی از ابن محبوب، ایشان از اصحاب اجماع[۱۱۷] است.

- عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِئَابٍ:

- عَنْ زُرَارَةَ [بن أعين]:

- عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع): امام باقر (ع)

ج. سند چهارم (سند شیخ طوسی (رحمه الله))

مرحوم کلینی (رحمه الله) در انتهای روایت می‌فرماید: این روایت را شیخ طوسی (رحمه الله) به سند خویش از امام باقر (ع) نقل کرده است:

- وَ رَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ:

- عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ:

- عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع): امام باقر (ع)

۲. دلالت روایت

أ. متن روایت

«أَنَّ الْمَرْأَةَ لَا تَرِثُ مِمَّا تَرَكَ زَوْجُهَا مِنَ الْقُرَى وَ الدُّورِ وَ السِّلَاحِ وَ الدَّوَابِّ شَيْئاً وَ تَرِثُ مِنَ الْمَالِ وَ الْفُرُشِ وَ الثِّيَابِ وَ مَتَاعِ الْبَيْتِ مِمَّا تَرَكَ وَ تُقَوَّمُ النَّقْضُ وَ الْأَبْوَابُ وَ الْجُذُوعُ وَ الْقَصَبُ فَتُعْطَى حَقَّهَا مِنْهُ».

ارث زوجه، ص: ۱۰۹

ب. ترجمه‌ی روایت

زوجه چیزی از قُرا (مزرعه و بستان) و خانه و سلاح و مرکب زوج ارث نمی‌برد ولی از اموال [منقول] و فرش و لباس و لوازم منزل که از زوج باقیمانده است ارث می‌برد و ساختمان مخروبه و ابواب و ساقه‌های نخل خرما و نی را قیمت‌گذاری می‌شود و باید حق او را از قیمت آن پرداخت کنند.

ج. لغات روایت

* النُقض: به معنای «منقوض» یعنی ساختمانی که منهدم شده است.

فیومی در کتاب «مصباح المنیر» درباره نُقض می نویسد:

«النُّقْضُ اسْمُ الْبِنَاءِ الْمَنْقُوضِ إِذَاهُدِمَ»[۱۱۸]

نُقض اسم برای ساختمانی که فرو ریخته است و زمانی که منهدم شده است.

* الجذوع: به معنای «ساقه‌ها و تنه‌ی درخت نخل» است، این کلمه و یکی دیگر از مشتقاتش، در «قرآن کریم» نیز بکار رفته است، همانند آیات شریفه‌ی زیر:

* «فَأَجاءَهَا الْمَخاضُ إِلی جِذْعِ النَّخْلَةِ

»[۱۱۹] درد زایمان او را به سوی تنه‌ی نخل برد.

* «وَ هُزِّی إِلَیْکِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ

»[۱۲۰] تنه‌ی درخت را سوی خود تکان بده.

* «وَ لَأُصَلِّبَنَّکُمْ فِی جُذُوعِ النَّخْلِ

»[۱۲۱] و بر تنه‌های نخل آویزانتان می‌کنم.

فیومی در «مصباح المنیر» درباره این کلمه می‌نویسد:

« (جذع: الْجِذْعُ بِالْکَسْرِ سَاقُ النَّخْلَةِ ... وَالْجَمْعُ جُذُوعٌ وَأَجْذَاعٌ»[۱۲۲]

ارث زوجه، ص: ۱۱۰

جذع: به کسر حرف اول، همان تنه و ساقه‌ی نخل است ... و جمع آن جذوع و اجذاع است.

طُریحی در «مجمع البحرین» می‌نویسد:

« (جذع) قوله تعالی:

«وهزی إلیك بجذع النخلة» فهو بالکسر فالسکون: ساق النخلة والجمع جذوع وأجذاع».[۱۲۳]

جذع در کلام الهی آمده همچون: «تنه‌ی درخت را سوی خود تکان بده» پس این کلمه که حرف اول آن با کسره و حرف دوم با سکون است به معنای ساقه و تنه نخل است و جمع آن جذوع و اجذاع است.

* القصب: نی.

«وَالْقَصَبُ کُلُّ نَبَاتٍ یَکُونُ سَاقُهُ أَنَابِیبَ»[۱۲۴]

و قصب هر گیاه و درختی است که تنه‌اش‌گرد و لوله‌ای است (کنایه از این است که تنه‌اش قابل استفاده به عنوان تیر سقف بوده)

* القُرَی: به چند معنا آمده است:

- «جمع قریة»: به محلی گویند که مقداری درخت در آن وجود دارد، البته به معنای مزرعه و مسکن هم آمده است.

- «القریة المصر الجامع»: به «شهر کامل» نیز قریه گفته می‌شود.

«القَرْیَةُ ویُکْسَرُ المِصْرُ الجامِعُ»[۱۲۵]

قریه بخشی از یک شهر بزرگ است.

- «کل مکان اتصلت به الابنیة و اتخذ قرارا»: یعنی هر مکانی که بناهای آن به هم متصل‌اند و محل استقرار و سکونت قرار گرفته است. امّا از طرفی به قرینه‌ی اینکه در روایت، بعد از کلمه «قری»، کلمه «دور» آمده است و از طرف دیگر چون عرفاً یک مرد نمی‌تواند مالك یك شهر باشد! پس

- باید

-

ارث زوجه، ص: ۱۱۱

در این روایت، «قریه عرفی» مراد باشد، یعنی مکانی مانند مزرعه و بستان که دارای اشجار و درخت است.

«الْقَرْیَةُ کُلُّ مَکَان اتَّصَلَتْ بِهِ الْأَبْنِیَةُ وَاتُّخِذَ قَرَاراً»[۱۲۶]

قریه به هر مکانی که بناها به هم متصل و ثابت باشند گویند.

د. نکات مهم در این روایت

– نکته‌ی اول: در این روایت، اشکالی مطرح است که از این اشکال، دو جواب داده شده است.

اشکال این است که: این روایت، بر محرومیّت زوجه از «سلاح» و «حیوان» دلالت می‌کند، در حالیکه احدی از فقها به چنین مطلبی، ملتزم نشده و به آن فتوا نداده است و چه بسا همین نکته باعث ضعف این روایت گردد.

جواب اول از مرحوم شهید ثانی (رحمه الله)

ایشان در جواب از این اشکال قائل‌اند که این دو مورد، بخاطر اجماع اصحاب رد شده نه اینکه روایاتی به خلاف آن وجود داشته باشد. اصل عبارت ایشان چنین است:

«و أمّا ما تَضمّنَه الخبرُ مِن السلاح و الدوابّ، فلا یُسقِطُ عدمُ القول به الاحتجاجَ بالخبرِ أصلًا، بل یُرَدّ ما ذُکِرَ من حیث إجماع الاصحاب علی ترک العملِ به لا من حیث أنّه مرویّ، و یُعْمَلُ بالباقی، و مثله کثیر خصوصاً فی روایات الحَبوَة»[۱۲۷]

واما سلاح و حیوانات که در خبر آورده است، صرف قائل نشدن به آن، موجب استناد نکردن به خبرنمی‌شود؛ بلکه رد موارد ذکر شده، از باب اجماعبر انجام ندادن آن است و نه از باب آنکه در روایت آمده است؛ و لذا باقی موارد عمل می‌شود و چنین مواردی فراوان است خصوصاً در روایات حبوهٔ.

ارث زوجه، ص: ۱۱۲

جواب دوم از مرحوم فخر المحققین (رحمه الله)

ایشان از این اشکال چنین پاسخ می‌فرمایند:

« (لانا نقول) یحمل السلاح علی ما یُحبی الولد الاکبر و الدواب تحمل علی انه أوقفها أو اوصی بها و خرج من الثلث (لان) السؤال وقع فی صورهٔ خاصهٔ و قوله (المرأهٔ)– اللام فیها للعهد.

(لا یقال) انها تبقی روایهٔ وردت علی صورهٔ خاصهٔ فلا یتعدی

(لانا نقول) لا نسلّم عدم التعدی إذا لم یدل دلیل علی اختصاصها، و یدل علیه ما رواه محمد بن مسلم، ... عن أحدهما علیهما السّلام: ان المرأهٔ لا ترث من ترکهٔ زوجها من تربهٔ دار أو أرض الا ان یقوم الطوب و الخشب قیمهٔ فتعطی ربعها أو ثمنها الحدیث»[۱۲۸]

زیرا ما می‌گوییم: سلاح از باب حبوهٔ (اموال اختصاصی) پسر بزرگ است و دواب (مرکب سواری) از باب وقف آن است یا وصیت که از ثلثِ حساب می‌شود؛ این به این دلیل است که سؤال در مورد خاصی می‌باشد و کلمه‌ی «المراهٔ» لام در آن برای عهد است.

گفته نشود: این روایتی است که در مورد خاصی آمده و غیر آن مورد را در بر نمی‌گیرد.

زیرا ما می‌گوییم: عدم سرایت به موارد دیگر را تا وقتی که دلیلی بر اختصاص روایت دلالت نکند قبول نداریم و روایت محمد بن مسلم نیز بر همین مطلب دلالت می‌کند ... از یکی از دو امام روایت شد که: زوجه از میراث زوجش، چه خاک خانه، چه زمین، ارث نمی‌برد مگر اینکه آجر و چوب را قیمت گذاری کنند و یک چهارم یا یک هشتم آن را به زوجه می‌دهند.

نظر مختار

نیکوترین جواب در میان این دو جواب، پاسخ شهید ثانی (رحمه الله) است.

– نکته‌ی دوم: این روایت ظهور در محرومیّت زوجه از «دور» و «قری» مطلقاً

– (یعنی هم از عین و هم از قیمت) دارد، همان‌طوری که ارث از

–

ارث زوجه، ص: ۱۱۳

«مال» و «فرش» و «ثیاب» و «متاع البیت» ظهور درعین و قیمت دارد؛ شاهد این مطلب نیز فرازی از روایت است که می‌فرماید:

«وَ تُقَوَّمُ النِّقْضُ وَ الْأَبْوَابُ وَ الْجُذُوعُ وَ الْقَصَبُ»[۱۲۹]

و ساختمان مخروبه و ابواب و تنه‌های نخل خرما و نی را قیمت‌گذاری می‌شود

ه. نتیجه

این روایت اجمالًا صحیحه و یا لاقل موثقه است.

روایت دوم باب ششم

«وَ عَنْهُمْ عَنْ سَهْلٍ (وَ عَنْ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ) عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ عَلَاءٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) تَرِثُ الْمَرْأَةُ الطُّوبَ وَ لَا تَرِثُ مِنَ الرِّبَاعِ شَيْئاً قَالَ قُلْتُ كَيْفَ تَرِثُ مِنَ الْفَرْعِ وَ لَا تَرِثُ مِنَ الرِّبَاعِ شَيْئاً؟ فَقَالَ لَيْسَ لَهَا مِنْهُ نَسَبٌ تَرِثُ بِهِ وَ إِنَّمَا هِيَ دَخِيلٌ عَلَيْهِمْ فَتَرِثُ مِنَ الْفَرْعِ وَ لَا تَرِثُ مِنَ الْأَصْلِ وَ لَا يَدْخُلُ عَلَيْهِمْ دَاخِلٌ بِسَبَبِهَا»

«وَ رَوَاهُ الْحِمْيَرِيُّ فِي قُرْبِ الْإِسْنَادِ عَنِ السِّنْدِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) مِثْلَهُ»[۱۳۰]

بررسی سند و دلالت

۱. رجال سند

أ. سند اول: (سند شیخ کلینی (رحمه الله))

* وَ عَنْهُمْ عَنْ سَهْلٍ [یعنی عن مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ]

ب. سند دوم: (سند شیخ کلینی (رحمه الله))

– وَ [مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ] عَنْ مُحَمَّدٍ: محمد بن یحیی العطار

– عَنْ أَحْمَدَ: احمد بن محمد بن عیسی الاشعری

–

ارث زوجه، ص: ۱۱۴

عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ:

– عَنْ عَلَاءٍ بن رزین:

– عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ:

– قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع): امام صادق (ع)

ج. سند سوم: (سند مرحوم حمیری (رحمه الله))

مرحوم کلینی (رحمه الله) در انتهای روایت می‌فرماید: این روایت را مرحوم حِمیری (رحمه الله) در کتاب «قرب الإسناد» به سند دیگری از امام صادق (ع) نقل کرده است:

– وَ رَوَاهُ الْحِمْيَرِيُّ [عبد الله بن جعفر الحمیری (رحمه الله)] فِي قُرْبِ الْإِسْنَادِ

– عَنِ السِّنْدِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ:

– عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ:

– عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع): امام صادق (ع)

۲. دلالت روایت

أ. متن روایت

«قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) تَرِثُ الْمَرْأَةُ الطُّوبَ وَ لَا تَرِثُ مِنَ الرِّبَاعِ شَيْئاً»

قَالَ قُلْتُ: كَيْفَ تَرِثُ مِنَ الْفَرْعِ وَ لَا تَرِثُ مِنَ الرِّبَاعِ شَيْئاً؟

فَقَالَ (ع): لَيْسَ لَهَا مِنْهُ نَسَبٌ تَرِثُ بِهِ وَ إِنَّمَا هِيَ دَخِيلٌ عَلَيْهِمْ فَتَرِثُ مِنَ الْفَرْعِ وَ لَا تَرِثُ مِنَ الْأَصْلِ وَ لَا يَدْخُلُ عَلَيْهِمْ دَاخِلٌ بِسَبَبِهَا»

ب. ترجمه‌ی روایت

محمد بن مسلم (رحمه الله) می گوید، امام صادق (ع) فرمود: زوجه از آجر ارث می‌برد ولی از خانه ارث نمی‌برد.

محمد بن مسلم (رحمه الله) می گوید، از امام (ع) پرسیدم: چگونه می‌شود زوجه از فرع (آجر) ارث می‌برد، امّا از خانه ارث نمی‌برد؟

حضرت (ع) در جواب فرمودند: چون زوجه نسبی با زوج ندارد که بواسطه آن ارث ببرد و این زوجه کسی بوده که بر این خانواده وارد شده است؛ لذا

ارث زوجه، ص: ۱۱۵

از فرع (آجر) ارث می‌برد و از اصل (رباع و خانه) ارث نمی‌برد و کسی به سبب ازدواج با این زن [بیوه] داخل در ورثه نمی‌شود.

ج. لغات روایت

* الطوب: آجر

جوهری در «الصحاح فی اللغة» می گوید:

«الطُّوب: الآجُرُّبلغةأهلمصر»[۱۳۱]

طوب همان آجر به زبان اهل مصر است.

فیومی در «المصباح المنیر» می گوید:

« (طوب): الطُّوبُالْآجُرُّ»[۱۳۲]

طوب همان آجر است.

* رباع: منزل

- جمع «رَبع» به معنای «منزل» آمده است.

هنانی در «المنجد» می‌نویسد:

«والرَّبْع: الدَّار والجميعُ الرِّباع ويقال: إنما سُمِّيَ المَنْزِلُ رَبْعًا لانهم يَرْبَعُون فيه، أي: يَطْمَئِنُّون»[۱۳۳]

و ربع همان خانه است و جمع آن رباع استو گفته شده به منزل به این جهت ربع گفته شده، زیرا در آن می‌آسایند و آرامش می‌یابند.

- فراهیدی در کتاب «العین»، ربع را به معنای «منزل» و «وطن» آورده و می‌نویسد:

«و الربع: المنزل و الوطن»[۱۳۴]

و ربع به معنای منزل و وطن است.

ارث زوجه، ص: ۱۱۶

- ابن منظور در «لسان العرب» می گوید:

«الرَّبْعُ المَنْزِلُ ودارُالاقامة»[۱۳۵]

ربع همان منزل و محل اقامت است.

– جوهری نیز در کتاب «الصحاح فی اللغة» ربع را به معنای «الدار بعینها» دانسته و می‌نویسد:

«الرَبْعُ: الدارُبعینها حیثُ کانت وجمعها رِباعٌ ورُبوعٌ وأَرْباعٌ وارْبُعٌ.»[۱۳۶]

ربع همان خانه است البته تا زمانی که برپا باشد و جمعش رباع، ربوع، ارباع و اربع آمده است.

– برخی دیگر از لغویین نیز گفته‌اند:

«عقار» اعم از «رباع» است، یعنی عقار هم به معنای زمین و خانه می‌آید؛ لکن رباع فقط به معنای خانه می‌آید و دیگر معنای زمین را ندارد؛ حال مراد این روایت از «رباع» چیست، ان‌شاءالله در مباحث آتی به آن خواهیم پرداخت.

د. نکات مهم این روایت

– در برخی از نسخه‌ها به جای کلمه‌ی «رباع»، کلمه‌ی «اصل» آمده است، که این خود قرینه‌ای است بر اینکه «رباع» به معنای «عقار» است.

– در روایت حاضر، امام (ع) در پاسخ به چرایی حرمان زوجه از اصل خانه، به حکمت حرمان اشاره کرده و می‌فرمایند:

«فَقَال (ع): لَیسَ لَهَا مِنْهُ نَسَبٌ تَرِثُ بِهِ وَ إِنَّمَا هِیَ دَخِیلٌ عَلَیْهِمْ فَتَرِثُ مِنَ الْفَرْعِ

وَ لَا تَرِثُ مِنَ الْأَصْلِ وَ لَا یَدْخُلُ عَلَیْهِمْ دَاخِلٌ بِسَبَبِهَا»[۱۳۷]

چون زوجه نسبی با زوج ندارد که بواسطه آن ارث ببرد و این زوجه کسی بوده که بر این خانواده وارد شده است؛ لذا از فرع خانه (آجر) ارث می‌برد و از

ارث زوجه، ص: ۱۱۷

اصل (رباع و خانه) ارث نمی‌بردو کسی به سبب ازدواج با این زن [بیوه] داخل در ورثه نمی‌شود.

– این روایت نیز همچون روایت گذشته، ظهور در حرمان و محرومیّت زوجه از «عین» و «قیمت» دارد و تعلیل موجود در روایت نیز با این معنا مناسبت دارد، علی الخصوص تعلیل به اینکه: «لَیْسَ لَهَا مِنْهُ نَسَبٌ تَرِثُ بِهِ»

ه. نتیجه

این حدیث، صحیحه است.

روایت سوم باب ششم

«وَ عَنْهُمْ عَنْ سَهْلٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ عَنْ أَبَانٍ الْأَحْمَرِ قَالَ لَا أَعْلَمُهُ إِلَّا عَنْ مُیَسِّرٍ بَیَّاعِ الزُّطِّیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ النِّسَاءِ مَا لَهُنَّ مِنَ الْمِیرَاثِ قَالَ لَهُنَّ قِیمَةُ الطُّوبِ وَ الْبِنَاءِ وَ الْخَشَبِ وَ الْقَصَبِ فَأَمَّا الْأَرْضُ وَ الْعَقَارَاتُ فَلَا مِیرَاثَ لَهُنَّ فِیهِ قَالَ قُلْتُ فَالْبَنَاتُ قَالَ الْبَنَاتُ لَهُنَّ نَصِیبُهُنَّ (مِنْهُ) قَالَ قُلْتُ کَیْفَ صَارَ ذَا وَ لِهَذِهِ الثُّمُنُ وَ لِهَذِهِ الرُّبُعُ مُسَمًّى قَالَ لِأَنَّ الْمَرْأَةَ لَیْسَ لَهَا نَسَبٌ تَرِثُ بِهِ وَ إِنَّمَا هِیَ دَخِیلٌ عَلَیْهِمْ إِنَّمَا صَارَ هَذَا کَذَا لِئَلَّا تَتَزَوَّجَ الْمَرْأَةُ فَیَجِیءَ زَوْجُهَا أَوْ وَلَدُهَا مِنْ قَوْمٍ آخَرِینَ فَیُزَاحِمَ قَوْماً آخَرِینَ فِی عَقَارِهِمْ»

وَ رَوَاهُ الشَّیْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ نَحْوَهُ وَ کَذَا الَّذِی قَبْلَهُ

وَ رَوَاهُ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ عَنْ أَبَانٍ الْأَحْمَرِ عَنْ مُیَسِّرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ (ع) نَحْوَهُ إِلَّا أَنَّهُ قَالَ فَالثِّیَابُ

وَ رَوَاهُ فِی الْعِلَلِ عَنْ أَبِیهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی الْقَاسِمِ مَاجِیلَوَیْهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَى عَنْ

عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ عَنْ أَبَانٍ عَنْ مُیَسِّرٍ مِثْلَهُ وَ قَالَ فِیهِ فَالثِّیَابُ»[۱۳۸]

بررسی سند و دلالت

۱. رجال سند

أ. سند اول: (سند شیخ کلینی (رحمه الله))

ب.

ارث زوجه، ص: ۱۱۸

وَ عَنْهُمْ: [یعنی عن مُحَمَّدُ بْنُ یَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا]

* عَنْ سَهْلٍ: سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ

* عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ:

* عَنْ أَبَانٍ الْأَحْمَرِ: ابان بن عثمان الاحمر، ایشان امامی، ثقه و از اصحاب اجماع است: قَالَ لَا أَعْلَمُهُ إِلَّا

* عَنْ مُیَسِّرٍ بَیَّاعِ الزُّطِّیِ[۱۳۹]: ایشان امامی و ثقه است.

* عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ (ع): امام صادق (ع)

ج. سند دوم (سند شیخ طوسی (رحمه الله))

مرحوم کلینی (رحمه الله) در انتهای روایت می‌فرماید: مانند این روایت را- نیز همچون روایت اول- شیخ طوسی (رحمه الله) به سند خویش از «سهل بن زیاد» نقل کرده است. «نَحْوَهُوَ کَذَا الَّذِی قَبْلَهُ»

- وَ رَوَاهُ الشَّیْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ

د. سند سوم: (سند اول شیخ صدوق (رحمه الله) با اختلاف در یک کلمه)

و نیز مرحوم کلینی (رحمه الله) بعد از ذکر سند شیخ طوسی (رحمه الله) می‌فرماید: شیخ صدوق (رحمه الله) هم این روایت را با سند دیگری، امّا با یک اختلاف، آورده است

و آن کلمه‌ی «فَالْبَنَاتُ» است که مرحوم صدوق (رحمه الله) «فَالثِّیَابُ» آورده است. «نَحْوَهُ إِلَّا أَنَّهُ قَالَ فَالثِّیَابُ» سند ایشان چنین است:

- وَ رَوَاهُ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ

- عَنْ أَبَانٍ الْأَحْمَرِ:

- عَنْ مُیَسِّرٍ:

ارث زوجه، ص: ۱۱۹

عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ (ع): امام صادق (ع)

ه. سند چهارم: (سند دوم شیخ صدوق (رحمه الله) در کتاب «علل الشرائع»)

- مرحوم کلینی (رحمه الله) بعد از ذکر سند شیخ صدوق (رحمه الله) مجدداً سند دیگری را که شیخ صدوق (رحمه الله) در کتاب «علل الشرائع و الاحکام» آورده، با همان اختلاف یعنی کلمه «فالثیاب» آورده است. «مِثْلَهُ وَ قَالَ فِیهِ فَالثِّیَابُ»

- وَ رَوَاهُ فِی الْعِلَلِ عَنْ أَبِیهِ: یعنی شیخ صدوق (رحمه الله) [محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی] از پدر بزرگوارش (رحمه الله) این روایت را نقل کرده است.

- عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِیالْقَاسِمِ مَاجِیلَوَیْهِ:

- عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی: محمد بن عیسی بن عبید، امامی است.

- عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ: علی بن حکم مشترک است.

- عَنْ أَبَانٍ:

- عَنْ مُیَسِّرٍ: نسبت به وی توثیقی وارد نشده است.

۲. دلالت روایت

أ. متن روایت

قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ النِّسَاءِ مَا لَهُنَّ مِنَ الْمِیرَاثِ؟

قَالَ (ع): لَهُنَّ قِيمَةُ الطُّوبِ وَ الْبِنَاءِ وَ الْخَشَبِ وَ الْقَصَبِ فَأَمَّا الْأَرْضُ وَ الْعَقَارَاتُ فَلَا مِيرَاثَ لَهُنَ فِيهِ.

قَالَ قُلْتُ: فَالْبَنَاتُ؟ (فَالثِّيابُ)؟

قَالَ (ع): الْبَنَاتُ (الثِّيابُ) لَهُنَّ نَصِيبُهُنَّ (مِنْهُ).

قَالَ قُلْتُ: كَيْفَ صَارَ ذَا وَ لِهَذِهِ الثُّمُنُ وَ لِهَذِهِ الرُّبُعُ مُسَمًّى؟

قَالَ (ع): لِأَنَّ الْمَرْأَةَ لَيْسَ لَهَا نَسَبٌ تَرِثُ بِهِ وَ إِنَّمَا هِيَ دَخِيلٌ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا صَارَ هَذَا كَذَا لِئَلَّا تَتَزَوَّجَ الْمَرْأَةُ فَيَجِيءَ زَوْجُهَا أَوْ وَلَدُهَا مِنْ قَوْمٍ آخَرِينَ فَيُزَاحِمَ قَوْماً آخَرِينَ فِي عَقَارِهِمْ.

ارث زوجه، ص: ۱۲۰

ب. ترجمه‌ی روایت

میسر می‌گوید، از امام صادق (ع) درباره زوجه پرسیدم که آن‌ها چه چیزی از میراث را به ارث می‌برند؟

امام صادق (ع) در پاسخ فرمودند: برای آنان قیمت آجر و بناء و چوب و نی [هایی که در ساختمان بکار می‌رود] است و امّا از زمین و خانه‌ها میراثی ندارند.

میسر می‌گوید عرض کردم:

پس دختران چه؟ و در نسخه صدوق (رحمه الله) آمده: پس ثیاب و لباس چه؟

حضرت (ع) در جواب فرمودند: دختران نیزطبق نصیبشان می‌برند و یا: از ثیاب نیز طبق نصیبشان می‌برند.

میسر می‌گوید از امام صادق (ع) پرسیدم: چطور دختر از تمام اموال مرد ارث می‌برد، در حالیکه مادر آن دختر یک هشتم یا یک چهارم ارث می‌برد؟

حضرت (ع) در پاسخ فرمودند: چون زوجه با زوج ارتباط نسبی ندارد، تا ارث ببرد بلکه این زن بر این خانواده وارد و داخل شده است و اینکه زن از زمین ارث نمی‌برد، بخاطر این است که، زن ممکن است مجدداً ازدواج کند و شوهر [جدید] یا فرزندان از قوم دیگرش را به این خانه بیاورد و این [ممکن است] سبب شود تا مزاحمت برای فرزندان قوم دیگرش [فراهم] گردد.

ج. نکات مهم این روایت

- این روایت از روایات بسیار مهم است؛ زیرا، تمامی مشایخ ثلاث یعنی مرحوم کلینی، صدوق و طوسی (قدس سرهم) آن را نقل کرده‌اند و چنین نقلی بر اعتبار روایت می‌افزاید؛ البته غالب روایاتی که در این باب وجود دارند، همین گونه‌اند.

به هر حال، بر امثال این روایت، دو فایده مترتب است:

ارث زوجه، ص: ۱۲۱

۱. ترجیح امثال این روایات بر روایات معارضی که مثلًا فقط یکی از مشایخ ثلاث آن را نقل کرده و دیگران آن را نقل نکرده‌اند.

۲. نقل یک حدیث از طُرق مختلف ممکن است باعث جبران ضعف طریق دیگر باشد؛ یعنی چه بسا در یکی از طُرق، فرد ضعیفی وجود داشته باشد که در طریق دیگر این فرد ضعیف وجود نداشته باشد.

- در اینکه کلمه «عَقَار» در «فَأَمَّا الْأَرْضُ وَ الْعَقَارَاتُ» عطف تفسیری است یا خیر؟ در مباحث آتی پیرامون آن بحث خواهد شد.

- این روایت، بر حرمان زوجه از انواع اراضی دلالت دارد، اعم از اینکه زمین منزل باشد یا زمین کشاورزی (ضیعۀ) خصوصاً اینکه در این روایت، کلمه‌ی «عَقَار» به صورت جمع یعنی «عَقَارَاتُ» استفاده شده است.

- مرحوم محقق بروجردی (رحمه الله) در «تقریرات ثلاث» پیرامون این روایت فرموده‌اند:

«و هذه الروایة کما تحتمل أن یراد بها مطلق الارض بظاهر اللفظ، کذلک تحتمل أن یراد بها خصوص أرض المساکن بقرینة ذکر القیمة الاشیاء مخصوصة بأرض المساکن و الدور.»[۱۴۰]

و این روایت همچنان که احتمال داده می‌شود بواسطه ظاهر لفظ، از آن مطلق ارض اراده شود، همچنان احتمال داده می‌شود خصوص زمین مسکن بواسطه‌ی قرینه ذکر قیمت اشیاء مخصوص زمین- همچون آجر و بنا و چوب و نی که مربوط به زمین مسکونی است- زمین مسکن و خانه‌ها اراده شده باشد.

اشکال و استدراک نسبت به کلام محقق بروجردی (رحمه الله)

به نظر می‌رسد در کلام محقق بروجردی (رحمه الله) اشکالی وجود دارد؛ زیرا، ذکر قیمت، نسبت به اشیاء مخصوصه در صدر روایت آمده است؛ آری اگر «الف» و «لام» در «الْأَرْضُ» برای عهد باشد، در این صورت کلام ایشان

ارث زوجه، ص: ۱۲۲

صحیح خواهد بود؛ امّا انصاف این است که معهود بودن «الف» و «لام» بسیار بعید است.

- این روایت صریح در حرمان زوجه از «عین» و «عقار» است و اگر مراد خصوص حرمان از «عین» باشد،

* از یک طرف وجهی برای تفکیک بین: «طوب» و «بناء» و «خشب» و «قصب» نبود؛

* و از طرف دیگر بین: «ارض» و «عقارات»، نبود.

- در این روایت نیز، امام (ع) به یکی دیگر از حکمت‌های حرمان زوجه اشاره می‌فرمایند:

«قَالَ (ع): لِأَنَّ الْمَرْأَةَ لَيْسَ لَهَا نَسَبٌ تَرِثُ بِهِ وَ إِنَّمَا هِيَ دَخِيلٌ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا صَارَ هَذَا كَذَا لِئَلَّا تَتَزَوَّجَ الْمَرْأَةُ فَيَجِيءَ زَوْجُهَا أَوْ وَلَدُهَا مِنْ قَوْمٍ آخَرِينَ فَيُزَاحِمَ قَوْماً آخَرِينَ فِي عَقَارِهِمْ»[۱۴۱]

حضرت (ع) فرمود: چون زوجه با زوج ارتباط نسبی ندارد تا از او ارث ببرد بلکه این زن بر این خانواده وارد و داخل شده است و اینکه زن از زمین ارث نمی‌برد بخاطر این است که زن ممکن است مجددا ازدواج کند و شوهر [جدیدش] یا فرزندان از قوم دیگرش را به این خانه بیاورد و این سبب شود تا مزاحمت برای فرزندان قوم دیگرش در خانه‌شان گردد.

د. نتیجه

این حدیث از نظر سند معتبر نیست؛ امّا می‌توان وثوق به صدور آن داشت و همین مقدار در حجیّت خبر واحد کفایت می‌کند.

روایت چهارم باب ششم

«وَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُمْرَانَ عَنْ زُرَارَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) قَالَ: النِّسَاءُ لَا يَرِثْنَ مِنَ

ارث زوجه، ص: ۱۲۳

الْأَرْضِ وَ لَا مِنَ الْعَقَارِ شَيْئاً»[۱۴۲]

وَ رَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُمْرَانَ مِثْلَهُ»

بررسی سند و دلالت

۱. رجال سند

أ. سند اول: (سند شیخ کلینی (رحمه الله))

* وَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ: [یعنی مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ]

* عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى:

* عَنْ يُونُسَ:

* عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُمْرَانَ:

* عَنْ زُرَارَةَ:

* عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ:

* عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ (ع): امام باقر (ع)

ب. سند دوم: (سند شیخ طوسی (رحمه الله))

مرحوم کلینی (رحمه الله) در ذیل روایت چهارم می‌فرماید: شیخ طوسی (رحمه الله) نیز این روایت را به سند خویش نقل فرموده است.

- وَ رَوَاهُ الشَّیْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ یُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ:

- عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُمْرَانَ:

۲. دلالت روایت

أ. متن روایت

«النِّسَاءُ لَا یَرِثْنَ مِنَ الْأَرْضِ وَ لَا مِنَ الْعَقَارِ شَیْئاً»

ب. ترجمه‌ی روایت

زوجه هیچ چیزی از زمین و هیچ چیزی از عقار [مطلقاً یعنی نه عیناً و نه

ارث زوجه، ص: ۱۲۴

قیمةً] ارث نمی‌برد.

ج. نکات مهم این روایت

- بحث اینکه کلمه‌ی «عَقَار» در «لَا یَرِثْنَ مِنَ الْأَرْضِ وَ لَا مِنَ الْعَقَار» عطف تفسیری است یا خیر؟ در این روایت، نیز مطرح است، که پاسخ آن، در مباحث آتی خواهد آمد.

- این روایت صریح در محرومیّت زوجه از «ارض» و «عقار» است و نمی‌توان پذیرفت که «ارض مذکور» به عنوان «ارض معهود» بین امام (ع) و مخاطب است؛ زیرا، روشن است که عهدی در میان نبوده است.

- این روایت خصوصاً به جهت «وقوع نکره در سیاق نفی» دلالت بر محرومیّت زوجه از «عین» و «قیمت» زمین دارد.

د. نتیجه:

این روایت، صحیحه است.

روایت پنجم باب ششم، معروف به روایت فضلای خمسه

«وَ عَنْهُ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَیْنَةَعَنْ زُرَارَةَ وَ بُکَیْرٍ وَ فُضَیْلٍ وَ بُرَیْدٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ وَ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ (ع) (مِنْهُمْ مَنْ رَوَاهُ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ (ع) وَ) مِنْهُمْ مَنْ رَوَاهُ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ (ع) وَ مِنْهُمْ مَنْ رَوَاهُ عَنْ أَحَدِهِمَا (ع) أَنَّ الْمَرْأَةَ لَا تَرِثُ مِنْ تَرِکَةِ زَوْجِهَا مِنْ تُرْبَةِ دَارٍ أَوْ أَرْضٍ إِلَّا أَنْ یُقَوَّمَ الطُّوبُ وَ الْخَشَبُ قِیمَةً فَتُعْطَی رُبُعَهَا أَوْ ثُمُنَهَا»[۱۴۳]

وَ رَوَاهُ الشَّیْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِیمَ مِثْلَهُ إِلَّا أَنَّهُ قَالَ فَتُعْطَی رُبُعَهَا أَوْ ثُمُنَهَا إِنْ کَانَ مِنْ قِیمَةِ الطُّوبِ وَ الْخَشَبِ.

أَقُولُ لَا تَصْرِیحَ فِیهِ بِأَنَّ الْوَلَدَ مِنْهَا فَیُحْمَلُ عَلَی وُجُودِ وَلَدٍ لِلْمَیِّتِ مِنْ غَیْرِهَا لِمَا یَأْتِی.

بررسی سند و دلالت

۱. رجال سند

۲.

ارث زوجه، ص: ۱۲۵

سند اول: (سند شیخ کلینی (رحمه الله))

* وَ عَنْهُ عَنْ أَبِیهِ: یعنی مُحَمَّدُ بْنُ یَعْقُوبَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِیمَ عن ابیه (ابراهیم بن هاشم): در مورد ابراهیم بن هاشم دو قول وجود دارد؛

– عده‌ای ویرا فقط به عنوان یک شخص ممدوح می‌شناسند.

و:

– عده‌ای نیز فقط روایت او را صحیح می‌دانند.

* عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ:

* عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَیْنَةَ:

* عَنْ زُرَارَةَ وَ بُکَیْرٍ وَ فُضَیْلٍ وَ بُرَیْدٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ: این روات، همان فضلای خمسه‌اند که به همین اعتبار، این روایت معروف به روایت فضلای خمسه شده است.

* عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ وَ أَبِی عَبْدِ اللَّه (ع):

ابن اذینه در ذیل این روایت می گوید، این روایت، سه نقل دارد:

* مِنْهُمْ مَنْ رَوَاهُ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ (ع): بعضی از فضلای خمسه، این روایت را از امام باقر (ع) نقل کرده‌اند.

* وَ مِنْهُمْ مَنْ رَوَاهُ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ (ع): بعضی از فضلای خمسه مجدداً این روایت را از امام صادق (ع) نقل کرده‌اند.

* وَ مِنْهُمْ مَنْ رَوَاهُ عَنْ أَحَدِهِمَا (ع): بعضی از فضلای خمسه این روایت را از یکی از صادقین (ع) بدون اینکه تعیین کنند، نقل * کرده‌اند.

أ. سند دوم: (سند شیخ طوسی (رحمه الله))

مرحوم کلینی (رحمه الله) در ذیل این روایت می‌فرماید: مانند این روایت را شیخ طوسی (رحمه الله) به سند خویش از علی بن ابراهیم نقل می کند، امّا با این فرق که در فراز پایانی روایت، جمله‌ی «إِنْ کَانَ مِنْ قِیمَةِ الطُّوبِ وَ الْخَشَبِ» وجود

ارث زوجه، ص: ۱۲۶

دارد.

– وَ رَوَاهُ الشَّیْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِیمَ مثلَه:

۳. دلالت روایت

أ. متن روایت منقوله از مرحوم کلینی (رحمه الله):

«أَنَّ الْمَرْأَةَ لَا تَرِثُ مِنْ تَرِکَةِ زَوْجِهَا مِنْ تُرْبَةِ دَارٍ أَوْ أَرْضٍ إِلَّا أَنْ یُقَوَّمَ الطُّوبُ وَ الْخَشَبُ قِیمَةً فَتُعْطَی رُبُعَهَا أَوْ ثُمُنَهَا»

ب. متن روایت منقوله از شیخ طوسی (رحمه الله)

«أَنَّ الْمَرْأَةَ لَا تَرِثُ مِنْ تَرِکَةِ زَوْجِهَا مِنْ تُرْبَةِ دَارٍ أَوْ أَرْضٍ إِلَّا أَنْ یُقَوَّمَ الطُّوبُ وَ الْخَشَبُ قِیمَةً فَتُعْطَی رُبُعَهَا أَوْ ثُمُنَهَا إِنْ کَانَ مِنْ قِیمَةِ الطُّوبِ وَ الْخَشَبِ»

ج. ترجمه روایت بنابر نقل مرحوم کلینی (رحمه الله):

بدرستی که زوجه از زمین خانه یا زمین ما ترک زوج ارث نمی‌برد مگر اینکه باید آجر و چوب آن را قیمت کنند و به او یک چهارم و یا یک هشتم بدهند.

د. ترجمه روایت بنابر نقل شیخ طوسی (رحمه الله)

بدرستی که زوجه از زمین خانه یا زمین ما ترک زوج ارث نمی‌برد مگر اینکه باید آجر و چوب آن را قیمت کنند و به او یک چهارم و یا یک هشتم بدهند؛ [البته] رُبع و ثُمن در صورتی است که از قیمت آجر و چوب باشد.

ه. نکات مهم این روایت

– به دلیل عدم وحدت مروی عنه، شکی باقی نمی‌ماند که این روایت، «یک»

– روایت نیست، بلکه حداقل «دو» روایت است؛ ولی در اینکه آیا این روایت در اصل «پنج» روایت است یا خیر، محل اختلاف است.

البته قبلاـ بیان شد که: تعدّد راوی اول از امام (ع)، موجب تعدد روایت نمی‌شود؛ پس در صورتی که «مروی عنه» یکی باشد و روایات نیز در مضمون مشترک باشند، در اینجا اطمینان به اتحاد روایات حاصل می‌شود.

– در اینکه کلمه‌ی «أَرْض» در فراز «مِنْ تُرْبَةِ دَارٍ أَوْ أَرْضٍ» عطف بر کلمه‌ی

–

ارث زوجه، ص: ۱۲۷

«دَار» است یا بر کلمه‌ی «تُرْبَة» اختلاف است یعنی:

اگر کلمه «أَرْض» بر کلمه «دَار» عطف باشد، در این صورت معنای آن چنین می‌شود: «مِنْ تُرْبَةِ أَرْضٍ».

اگر کلمه «أَرْض» بر کلمه «تُرْبَة» عطف باشد، در این صورت معنای آن چنین می‌شود: «مِنْ أَرْضٍ».

اما علی الظاهر و بنابر نظر مختار، کلمه «أَرْض» بر کلمه «تُرْبَة» عطف است.

– اشکال مرحوم شیخ حر عاملی (رحمه الله)

مرحوم صاحب وسائل (رحمه الله) می‌فرماید: چون در روایت، کلمه‌ی «ثُمُنَهَا» وجود دارد، پس باید این روایت را بر موردی حمل کرد که، ولد از غیر این زوج است؛ لذا اگر ولد از خود این زوج باشد، زوجه از خانه و زمین هم ارث می‌برد؟!

به عبارت ایشان توجه فرمایید:

«أَقُولُ لَا تَصْرِيحَ فِيهِ بِأَنَّ الْوَلَدَ مِنْهَا فَيُحْمَلُ عَلَى وُجُودِ وَلَدٍ لِلْمَيِّتِ مِنْ غَيْرِهَا».[۱۴۴]

می گویم تصریحی در آن نیست به اینکه فرزند از آن زن باشد لذا بر این حمل می‌شود که میّت از غیر آن زن، فرزند داشته باشد.

– مناقشه در اشکال صاحب وسائل (رحمه الله)

اولًا: درست است که مسئله‌ی رُبع و ثُمن منوط به وجود ولد و عدم آن است؛ امّا بواسطه‌ی وجود کدامین قرینه می‌توان ادّعا کرد که: اگر زوجه از خود زوج فرزند دارد پس باید از زمین هم ارث ببرد و اگر از خود زوج فرزند ندارد ارث نمی‌برد.

ثانیاً: اساساً این روایت تعرضی به موردی که ایشان بیان فرمودند، ندارد؛ لذا کلام ایشان غیر قابل قبول است.

ارث زوجه، ص: ۱۲۸

و. نتیجه

این روایت صحیحه است.

روایت ششم باب ششم

«وَ عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ جَمِيلٍ عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) قَالَ لَا تَرِثُ النِّسَاءُ مِنْ عَقَارِ الْأَرْضِ شَيْئاً»[۱۴۵]

بررسی سند و دلالت

۱. رجال سند

أ. سند: (سند شیخ کلینی (رحمه الله))

وَ عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ: [یعنی مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عن ابيه (ابراهیم بن هاشم)]:

عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ:

عَنْ جَمِیلٍ:

– عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ (ع) یعنی یکبار جمیل، این روایت را از جناب زراره (رحمه الله) و ایشان نیز از امام محمد باقر (ع) نقل کرده است.

– وَ [عن] مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ (ع): یعنی جمیل بار دیگر، این روایت را از جناب محمد بن مسلم (رحمه الله) و او نیز از امام محمد باقر (ع) نقل کرده است.

۲. دلالت روایت

أ. متن روایت

«لَا تَرِثُ النِّسَاءُ مِنْ عَقَارِ الْأَرْضِ شَیْئاً»

ب. ترجمه‌ی روایت

زوجات از هیچ زمینی [از زمین شوهران] ارث نمی‌برند.

ارث زوجه، ص: ۱۲۹

ج. لغات روایت

– عَقَار: به معنای «ارض»، «ضیاع» و «نخل» آمده است.

جوهری در کتاب «الصحاح فی اللغة» می‌نویسد:

«والعَقارُ بالفتح: الارض والضِیاع والنخل ومنه قولهم: ماله دارٌ ولا عقار. ویقال أیضاً: فی البیت عَقارٌ حسنٌ، أیمتاعٌ»[۱۴۶]

عقار به فتح: به معنای زمین، مزارع و نخل آمده و هنگامی که می‌گویند: نه خانه‌ای دارد و نه عقاری، مراد همین است و همینطور گفته شده در خانه عقاری نیکوست یعنی متاعش نیکوست.

ابن منظور در کتاب «لسان العرب» می‌نویسد:

«والعَقْرُ والعَقارُ المنزل والضَّیْعةُ ... وخص بعضهم بالعَقار النخلَ ... وفی الحدیث «مَن باع داراً أَوعَقاراً» قال العَقارُ بالفتح الضَّیْعة والنخل والارض و نحو ذلک ... وقالت أُمسلمة لعائشة عند خروجها إلی البصرة «سَکَّنَ الله عُقَیْراکِ فلا تُصْحِریها» أی أَسکَنَکِ الله بَیْتَک وعقَارَک وسَتَرَکِ فیه فلا تُبْرِزیه ... وعَقَار البیت متاعُه ونَضَدُها لذی لایُبْتَذلُ إِلَّافی الاعْیادِ ...»[۱۴۷]

«عقر و عقار به معنای منزل و مزرعه آمده است ... «بعضی گفته‌اند کلمه عقار به معنای نخل است و اختصاص به آن دارد» ... در حدیث آمده کسی که بفروشد خانه‌ای یا زمینی را گویند عقار به فتح عین همان زمین کشاورزی و نخل و زمین و امثال ذلک است ... « [در حدیثی آمده است که] ام سلمهٔ زمانی که عایشه با خوارج علیه امام

علی (ع) به سمت بصره حرکت کرد به او گفت: خداوند تو را در زمین و خانه‌ات محفوظ نگاه داشت این [حفاظت] را باز و آشکار نکن» ... [کلمه‌ی] عقار وقتی به بیت اضافه می‌شود به معنای متاع خانه می‌شود و وسائل و متاع خانه‌ای که جمع شده و پخش نمی‌شود مگر در اعیاد.

ارث زوجه، ص: ۱۳۰

د. نکات مهم این روایت

* مراد از کلمه‌ی «نساء» در این روایت، «مطلق زن» نیست، بلکه «صرفاً زوجه» است؛ زیرا، محدودیت و ممنوعیت در شرع مقدس، فقط مخصوص زوجه است و در مورد «مادر» و «دختر» این محدودیت و ممنوعیت شرعی وجود ندارد، یعنی اینـدو، از عقار میّت، ارث می‌برند.

* در مورد اضافه‌ی کلمه «عَقْار» به «أرْض» دو احتمال وجود دارد:

* احتمال اول: این اضافه همچون «خاتمُ فِضۀٍ» باشد که در اصل «خاتمُ مِنْ فِضۀٍ» بوده، بنابراین «عَقارُ الأرض» نیز در اصل «عَقارُ مِنْ الأرض» بوده است؛ مطابق این تعبیر معنای روایت چنین می‌شود که: «زوجه از هیچ زمینی ارث نمی‌برد».

* احتمال دوم: در این اضافه، کلمه‌ی «فی» در تقدیر است، بنابراین «عقار الارض» یعنی «عقار فی الارض»؛ مطابق این تعبیر معنای روایت چنین می‌شود که: «زوجه از میان زمین‌ها فقط از عَقار آن ارث نمی‌برد».

* تعدد در سند، موجب تعدد در خبر نیست: از آنجا که موضوع حجیّت خبر واحد «ما صدر من الإمام (ع)» است و از طرفی این روایت را جمیل یکبار از جناب زراره (رحمه الله) و بار دیگر هم از جناب محمد بن مسلم (رحمه الله) نقل کرده است؛ لذا این حدیث، «دو» خبر نیست، بلکه «یک» خبر است ولی با اسنادی مختلف؛ یعنی این مضمون را امام (ع) «یک» بار فرموده، لکن «دو» راوی مختلف آنرا از امام (ع) نقل کرده‌اند؛ امّا چنانچه امام (ع) «یک» تعبیر واحد را در «دو» مجلس (یعنی دو بار) فرموده باشند، در اینجا قطعاً «دو»

* خبر است نه «یک» خبر؛ زیرا، هر کدام از این دو خبر، موضوع مستقلی برای حجیّت می‌باشد.

ه. نتیجه

این حدیث صحیحه است.

ارث زوجه، ص: ۱۳۱

روایت هفتم باب ششم

«وَ عَنْهُ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ زُرَارَةَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ لَا تَرِثُ النِّسَاءُ مِنْ عَقَارِ الدُّورِ شَیْئاً وَ لَکِنْ یُقَوَّمُ الْبِنَاءُ وَ الطُّوبُ وَ تُعْطَی ثُمُنَهَا أَوْ رُبُعَهَا قَالَ وَ إِنَّمَا ذَلِکَ لِئَلَّا یَتَزَوَّجْنَ فَیُفْسِدْنَ عَلَی أَهْلِ الْمَوَارِیثِ مَوَارِیثَهُمْ»[۱۴۸]

بررسی سند و دلالت

۱. رجال سند

أ. سند: (سند شیخ کلینی (رحمه الله))

* وَ عَنْهُ عَنْ أَبِیهِ: یعنی مُحَمَّدُ بْنُ یَعْقُوبَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِیمَ عن ابیه (ابراهیم بن هاشم):

* عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ:

* عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ:

* عَنْ زُرَارَةَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ (ع)

۲. دلالت روایت

أ. متن روایت

«لَا تَرِثُ النِّسَاءُ مِنْ عَقَارِ الدُّورِ شَیْئاً وَ لَکِنْ یُقَوَّمُ الْبِنَاءُ وَ الطُّوبُ وَ تُعْطَی ثُمُنَهَا أَوْ رُبُعَهَا

قَالَ (ع): وَ إِنَّمَا ذَلِکَ لِئَلَّا یَتَزَوَّجْنَ فَیُفْسِدْنَ عَلَی أَهْلِ الْمَوَارِیثِ مَوَارِیثَهُمْ.»

ب. ترجمه‌ی روایت

امام صادق (ع) فرمودند: زوجه از عقار خانه چیزی ارث نمی‌برد ولکن ساختمان و آجر را باید قیمت گذاری کنند و یک هشتم یا یک چهارم را به او پرداخت کنند.

ارث زوجه، ص: ۱۳۲

امام (ع) در ادامه می‌فرمایند: اینکه زوجه از زمین خانه‌ها ارث نمی‌برد، بخاطر این است که، اگر این زنان بعد از مرگِ همسرانشان ازدواج کردند شوهر جدیدشان را به این خانه نیاورند تا موجب افساد مواریث سایر وُراث شود.

ج. نکات مهم این روایت

* سند این روایت و روایت ششم در دو مورد اشتراک و در دو مورد نیز اختلاف دارند:

- اشتراکات

۱. سند هر دو روایت، در پنج راوی با هم اشتراک دارند یعنی در: «محمد بن یعقوب»، «علی بن ابراهیم»، «ابراهیم بن هاشم»، «ابن ابی عمیر» و «محمد بن مسلم».

۲. مضمون هر دو روایت با یکدیگر «اشتراک تقریبی» دارند.

- اختلافات

۱. سند هر دو روایت در «حماد بن عثمان» و «جمیل» با یکدیگر تفاوت دارند یعنی اینگونه است که:

o

کبار این روایت را، جناب «زرارهٔ بن اعین» و «محمد بن مسلم» برای «جمیل» و جمیل نیز برای «ابن ابی عمیر» نقل کرده است؛ یعنی «روایت ششم». و:

* بار دیگر این روایت را «زرارهٔ بن اعین» و «محمد بن مسلم» برای «حماد» نقل کرده‌اند؛ یعنی «روایت هفتم». ۲. روایت ششم از امام باقر (ع) نقل شده ولی روایت هفتم از امام

۳. صادق (ع) است.

* با توجه به اینکه ممکن نیست امام باقر (ع) چهار بار و در چهار نوبت به «زرارهٔ» و «محمد بن مسلم»، این روایات را بیان فرموده باشند، بنابراین به ظن قوی و قرائن زیر، احتمال می‌رود: روایت «چهارم»، «پنجم»، «ششم» و

*

ارث زوجه، ص: ۱۳۳

«هفتم»، یک روایت باشند:

أ. مضامینی که در این روایات نقل شده، به یکدیگر، بسیار نزدیک اند؛ به این معنا که:

* گاهی راوی قسمت اول روایت را نقل کرده و قسمت دوم را ذکر نکرده‌است. و:

* گاهیراوی هر دو قسمت روایت را نقل کرده است. ب. در این چهار روایت، راوی اول یا جناب «زرارهٔ» است یا «محمد بن مسلم».

ج. هر دو راوی اول، محضر صادقین (ع) را درک کرده‌اند؛ از این رو امکان دارد، ایندو بزرگوار در جایی که باید می‌گفته‌اند: «امام باقر (ع)» اشتباهاً گفته‌اند: «امام صادق (ع)» یا بالعکس. ولی چنانچه یکی از دو راوی اول، از امام باقر (ع) و دیگری از امام صادق (ع) روایت را نقل می‌کردند، در این صورت دیگر نمی‌توان ادّعا کرد، که اینها، «یک» روایت‌اند؛ بلکه باید گفتاینها «دو» روایت‌اند و نهایت سخنی که در مورد این چهار روایت می‌توانگفت این است که، اینها دو روایت‌اند.

البته ممکن است حدیث «سیزدهم» و «چهاردهم» نیز با این چهار روایت یکی باشد؛ در این صورت، اینها مجموعاً شش روایت نیستند، بلکه یک روایت‌اند.

نظر مختار: به نظر می‌رسد روایت «چهارم»، «پنجم»، «ششم»، «هفتم»،

«سیزدهم» و «چهاردهم» یک روایت‌اند که توسط مرحوم شیخ حر عاملی (رحمه الله) به عنوان اخبار متعدد، در کتاب «وسائل الشیعهٔ» نقل شده است.

* در این روایت نیز- همچون بعضی روایات گذشته- امام (ع) به حکمت حرمان زوجه از عقار خانه اشاره نموده و می‌فرمایند:

*

ارث زوجه، ص: ۱۳۴

«وَ إِنَّمَا ذَلِکَ لِئَلَّا یَتَزَوَّجْنَ فَیُفْسِدْنَ عَلَى أَهْلِ الْمَوَارِیثِ مَوَارِیثَهُمْ»[۱۴۹]

و اینکه زن از عقار خانه ارث نمی‌برد بخاطر این است که اگر این زنان بعد از مرگ همسرانشان ازدواج کردند شوهر جدیدشان را به این خانه نیاورند تا موجب افساد مواریث سایر وُراث شود.

د. نتیجه:

این حدیث صحیحه و معتبر است، گرچه اختصاص به حرمان زوجه از خصوص «عقار الدور» دارد.

روایت هشتم باب ششم

«وَ عَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَى عَنْ یَحْیَى الْحَلَبِیِّ عَنْ شُعَیْبٍ عَنْ یَزِیدَ الصَّائِغِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ النِّسَاءِ هَلْ یَرِثْنَ مِنَ الْأَرْضِ فَقَالَ لَا وَ لَکِنْ یَرِثْنَ قِیمَةَ الْبِنَاءِ قَالَ قُلْتُ إِنَّ النَّاسَ لَا یَرْضَوْنَ بِذَا قَالَ إِذَا وُلِّینَا فَلَمْ یَرْضَوْا ضَرَبْنَاهُمْ بِالسَّوْطِ فَإِنْ لَمْ یَسْتَقِیمُوا ضَرَبْنَاهُمْ بِالسَّیْفِ»[۱۵۰]

بررسی سند و دلالت

۱. رجال سند

أ. سند اول: (سند شیخ کلینی (رحمه الله))

* وَ عَنْهُ: یعنی مُحَمَّدُ بْنُ یَعْقُوبَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِیمَ

* عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَى: ایشان همان محمد بن عیسی بن عبید است.

* عَنْ یَحْیَى الْحَلَبِیِّ: نام کامل ایشان یحیی بن عمران حلبی است، وی ثقه و امامی است.

* عَنْ شُعَیْبٍ: شعیب بن اعین که نام دیگرش مثنی است.

* عَنْ یَزِیدَ الصَّائِغِ: درباره وی گفته شده که کذاب است.

ارث زوجه، ص: ۱۳۵

عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ (ع): امام صادق (ع).

۲. دلالت روایت

أ. متن روایت

«قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ النِّسَاءِ هَلْ یَرِثْنَ مِنَ الْأَرْضِ؟

فَقَالَ (ع): لَا وَ لَکِنْ یَرِثْنَ قِیمَةَ الْبِنَاءِ.

قَالَ قُلْتُ: إِنَّ النَّاسَ لَا یَرْضَوْنَ بِذَا.

قَالَ (ع): إِذَا وُلِّینَا فَلَمْ یَرْضَوْا ضَرَبْنَاهُمْ بِالسَّوْطِ فَإِنْ لَمْ یَسْتَقِیمُوا ضَرَبْنَاهُمْ بِالسَّیْفِ.

ب. ترجمه‌ی روایت

راوی می‌گوید از امام صادق (ع) پرسیدم: آیا زوجات از زمین ارث می‌برند؟

حضرت (ع) فرمودند: خیر ولی از قیمت ساختمان ارث می‌برند.

همو گوید، از آن حضرت (ع) پرسیدم: مردم این حرف را نمی‌پذیرند!؟

حضرت (ع) فرمودند: اگر ما حکومت را بدست بگیریم و مردم نپذیرند با تازیانه آن‌ها را وادار به پذیرش [حکم خدا] می‌کنیم و

اگر با تازیانه به راه راست هدایت نشدند با شمشیر آن‌ها را خواهیم زد. [تا از حکم خدا تخطی نکنند]

ج. نکات مهم این روایت

* پیامبران و ائمه (ع) هم مامور ابلاغند و هم مامور اجرا: در عصر حاضر عده‌ای از افراد روشن‌فکر نما در کتب، مقالات و سخنرانی‌هایشان اعلام می‌کنند که پیامبران (ع)، ائمه (ع) و به تبع ایشان، علماء، صرفاً مامور

* ابلاغ‌اند و فقط باید حکم خدا را بیان نمایند و نباید دخالتی در اجرانمایند، که پر واضح است این برداشتِ غلط، کاملًا مقابل نظر فرستادگان الهی و ائمه اطهار (ع) است؛ چه اینکه امام (ع) در این روایت با قطع نظر از بررسی سندی- می‌فرمایند

*

ارث زوجه، ص: ۱۳۶

«اگر ما حکومت را بدست بگیریم حکم خدا را اجرا می‌کنیم ...»[۱۵۱] از این کلام، به روشنی‌می‌توان دریافت که آن بزرگواران، همچنان که مامور ابلاغ‌اند، مامور اجرا نیز هستند و طبیعیاست، همین حق، برایولایت فقیه نیز ثابت است؛ یعنی زمانی که می‌فرمایند، فقیه، ولایت دارد، بدین معناست که ایشان مامور به تشکیل حکومت بوده و همان حقیکه برای امام (ع) وجود دارد برای او نیز وجود دارد و این مطلب از خصوصیات دین مبین اسلام است که اساساً برای اجرای احکام و عمل به آن‌ها، تشریع و تقنین شده است.

د. نتیجه

این حدیث به جهت وجود «یزید صائغ»، جزء احادیث ضعیف است.

روایت نهم باب ششم

«وَ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ إِنَّمَا جُعِلَ لِلْمَرْأَةِ قِیمَةُ الْخَشَبِ وَ الطُّوبِ لِئَلَّا یَتَزَوَّجْنَ فَیَدْخُلَ عَلَیْهِمْ یَعْنِی أَهْلَ الْمَوَارِیثِ مَنْ یُفْسِدُ مَوَارِیثَهُمْ»[۱۵۲]

وَ رَوَاهُ الشَّیْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ (عَنْ سَمَاعَةَ) عَنْ مُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ.

وَ رَوَاهُ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِیدِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ مِثْلَهُ وَ زَادَ وَ الطُّوبُ الطَّوَابِیقُ الْمَطْبُوخَةُ مِنَ الْآجُرِّ.»

بررسی سند و دلالت

۱. رجال سند

أ. سند اول: (سند شیخ کلینی (رحمه الله))

* وَ [مُحَمَّدُ بْنُ یَعْقُوبَ] عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ: ایشان امامی و ثقه است.

* عَنْ مُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ: وی مجهول است.

ارث زوجه، ص: ۱۳۷

عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ: حسن بن علی، مشترک بین موثق و مجهول است.

* عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ: ایشان از اصحاب اجماع است.

* عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ (ع)

ب. سند دوم: (سند شیخ طوسی (رحمه الله))

مرحوم کلینی (رحمه الله) در انتهای روایت می‌فرماید: مانند این روایت را شیخ طوسی (رحمه الله) به سند خویش و به طریق زیر نقل کرده است:

- وَ رَوَاهُ الشَّیْخُ بِإِسْنَادِهِ:

- عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ:

- (عَنْ سَمَاعَةَ):

- عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ:

ج. سند سوم: (سند شیخ صدوق (رحمه الله))

مرحوم کلینی (رحمه الله) مجدداً در ذیل روایت می‌فرماید: غیر از نقل شیخ طوسی (رحمه الله)، شیخ صدوق (رحمه الله) نیز همین روایت را به سند خویش نقل فرموده، امّا در ذیل روایت، «طوب» را بدین گونه معنا کرده است «وَ زَادَ وَ الطُّوبُ: الطَّوَابِيقُ الْمَطْبُوخَةُ مِنَ الْآجُرِّ»؛ ایشان طریق شیخ صدوق (رحمه الله) را چنین ذکر می کند:

- وَ رَوَاهُ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ

- عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِيدِ [الکرمانی]: وی، مجهول است.

- عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ مِثْلَهُ

۲. دلالت روایت

أ. متن روایت

«إِنَّمَا جُعِلَ لِلْمَرْأَةِ قِيمَةُ الْخَشَبِ وَ الطُّوبِ لِئَلَّا يَتَزَوَّجْنَ فَيَدْخُلَ عَلَيْهِمْ يَعْنِي أَهْلَ الْمَوَارِيثِ مَنْ يُفْسِدُ مَوَارِيثَهُمْ»

ب. ترجمه‌ی روایت

امام صادق (ع) می‌فرماید: اینکه برای زوجه قیمت چوب و آجر قرار داده

ارث زوجه، ص: ۱۳۸

شده [و از عین خانه و زمین ارث نمی‌برد] به جهت این است که بعداً نرود و ازدواج کند و بر اهل میراث شخص دیگری را که ضرر به مواریثشان می‌زند، وارد نماید.

ج. لغات روایت

- الطُّوبُ:

ص شیخ صدوق (رحمه الله) طوب را به طبقه‌های پخته شده از آجر معنا می کند.

«الطَّوَابِيقُ الْمَطْبُوخَةُ مِنَ الْآجُرِّ»

به طبقه‌های پخته شده از آجر گویند

ص فیومی در «مصباح المنیر» در این باره می گوید:

« (طوب): الطُّوبُالْآجُرُّ»[۱۵۳]

طوب همان آجر است.

د. نکات مهم این روایت[۱۵۴]

ارث زوجه ؛ ص۱۳۸

امام (ع) در این روایت، همچون روایات دوم، سوم و هفتم به حکمت حرمان زوجه از عَقار خانه اشاره کرده و می‌فرمایند:

«لِئَلَّا يَتَزَوَّجْنَ فَيَدْخُلَ عَلَيْهِمْ يَعْنِي أَهْلَ الْمَوَارِيثِ مَنْ يُفْسِدُ مَوَارِيثَهُمْ»[۱۵۵]

اینکه زن (زوجه) از عقار خانه ارث نمی‌برد برای این است که او بعداً نرود و ازدواج کند و بر اهل میراث، شخص دیگری را که ضرر به مواریثشان می‌زند

وارد نماید.

* در دو طریق از سه طریق این روایت، یعنی طریق مرحوم کلینی (رحمه الله) و طریق مرحوم شیخ طوسی (رحمه الله) شخص مجهولی بنام «معلی بن محمد» وجود دارد که ضعیف است.

ه. نتیجه

در مجموع، این حدیث ضعیف است.

ارث زوجه، ص: ۱۳۹

روایت دهم باب ششم

«وَ عَنْ حُمَيْدِ بْنِ زِيَادٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ عَمِّهِ جَعْفَرِ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ مُثَنًّى عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ أَعْيَنَ عَنْ أَحَدِهِمَا (ع) قَالَ لَيْسَ لِلنِّسَاءِ مِنَ الدُّورِ وَ الْعَقَارِ شَيْءٌ»[۱۵۶]

وَ رَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ مِثْلَهُ

. بررسی سند و دلالت

۱. رجال سند

أ. سند اول: (سند شیخ کلینی (رحمه الله))

* وَ [مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ] عَنْ حُمَيْدِ بْنِ زِيَادٍ: حمید بن زیاد واقفی است.

* عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ: وی واقفی است.

* عَنْ عَمِّهِ جَعْفَرِ بْنِ سَمَاعَةَ: وی واقفی است.

* عَنْ مُثَنًّى: ایشان امامی است.

* عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ أَعْيَنَ: ایشان امامی است.

* عَنْ أَحَدِهِمَا (ع)

ب. سند دوم: (سند شیخ طوسی (رحمه الله))

مرحوم کلینی (رحمه الله) بعد از نقل این روایت می‌فرمایند:

شیخ طوسی (رحمه الله) نیز مشابه همین روایت را نقل کرده است.

- وَ رَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ

- عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ مِثْلَهُ

۲. دلالت روایت

أ. متن روایت

«قال (ع): لَيْسَ لِلنِّسَاءِ مِنَ الدُّورِ وَ الْعَقَارِ شَيْءٌ»

ارث زوجه، ص: ۱۴۰

ب. ترجمه‌ی روایت

حضرت (ع) می‌فرمایند: زوجه از خانه‌ها و زمین (عقار) چیزی ارث نمی‌برد.

ج. لغات روایت

- «عقار» در لغت، اعم از خانه است.[۱۵۷] د. نکات مهم این روایت

* عطف «عقار» بر «دور» از باب عطف عام بر خاص است.

ه. نتیجه

این حدیث موثقه است.

روایت یازدهم باب ششم

«وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُعَاوِیَةَ بْنِ حُکَیْمٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ رِبَاطٍ عَنْ مُثَنًّی عَنْ یَزِیدَ الصَّائِغِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (ع) یَقُولُ إِنَّ النِّسَاءَ لَا یَرِثْنَ مِنْ رِبَاعِ الْأَرْضِ شَیْئاً وَ لَکِنْ لَهُنَّ قِیمَةُ الطُّوبِ وَ الْخَشَبِ قَالَ فَقُلْتُ لَهُ إِنَّ النَّاسَ لَا یَأْخُذُونَ بِهَذَا فَقَالَ إِذَا وُلِّینَاهُمْ ضَرَبْنَاهُمْ بِالسَّوْطِ فَإِنِ انْتَهَوْا وَ إِلَّا ضَرَبْنَاهُمْ بِالسَّیْفِ عَلَیْهِ»[۱۵۸]

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ مُعَاوِیَةَ بْنِ حُکَیْمٍ مِثْلَهُ

بررسی سند و دلالت

۱. رجال سند

أ. سند اول: (سند شیخ کلینی (رحمه الله))

* وَ [مُحَمَّدُ بْنُ یَعْقُوبَ]

* عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ: منظور محمد بن جعفر الاسدی الکوفی است که، امامی و ثقه است.

ارث زوجه، ص: ۱۴۱

عَنْ مُعَاوِیَةَ بْنِ حُکَیْمٍ: مرحوم کشی (رحمه الله) در کتاب رجالخود، می‌فرماید: «او فطحی مذهب، ولی ثقه است».[۱۵۹]

* عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ رِبَاطٍ: وی امامی و ثقه است.

* عَنْ مُثَنًّی: نام دیگرش شعیب بن اعین است.

* عَنْ یَزِیدَ الصَّائِغِ: کذاب است.

ب. سند دوم (سند شیخ طوسی (رحمه الله))

مرحوم کلینی (رحمه الله) بعد از ذکر این روایت ابتداءمی‌فرماید:

مانند این روایت را مرحوم شیخ طوسی (رحمه الله) به سند و طریقدیگری نقل می‌کند.

- مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ [شیخ طوسی (رحمه الله)] بِإِسْنَادِهِ

- عَنِ الْحَسَنِ بْنِ فَضَّالٍ:

- عَنْ مُعَاوِیَةَ بْنِ حُکَیْمٍ مِثْلَهُ

۲. دلالت روایت

أ. متن روایت

«سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (ع) یَقُولُ: إِنَّ النِّسَاءَ لَا یَرِثْنَ مِنْ رِبَاعِ الْأَرْضِ شَیْئاً وَ لَکِنْ لَهُنَّ قِیمَةُ الطُّوبِ وَ الْخَشَبِ.

قَالَ فَقُلْتُ لَهُ: إِنَّ النَّاسَ لَا یَأْخُذُونَ بِهَذَا.

فَقَالَ (ع): إِذَا وُلِّینَاهُمْ ضَرَبْنَاهُمْ بِالسَّوْطِ فَإِنِ انْتَهَوْا وَ إِلَّا ضَرَبْنَاهُمْ بِالسَّیْفِ عَلَیْهِ.

ب. ترجمه‌ی روایت

یزید صائغ می‌گوید، شنیدم امام باقر (ع) فرمود: بدرستی که زوجه از رباع زمین چیزی ارث نمی‌برد و لکن از قیمت آجر و چوب ارث می‌برند [و به آن‌ها پرداخت می‌کنند.]

ارث زوجه، ص: ۱۴۲

وی می‌گوید، به امام (ع) گفتم: [مطلق] مردم [یا اهل سنّت] این [موضوع] را قبول نمی‌کنند.

آن حضرت (ع) فرمودند: اگر ما حکومت را بدست بگیریم [و مردم نپذیرند] با تازیانه آن‌ها را وادار به پذیرش می کنیم و اگر با تازیانه به راه راست هدایت نشدند، با شمشیر آن‌ها را خواهیم زد [تا از حکم خدا تخطی نکنند].

ج. نکات مهم این روایت:

* احتمالمی‌رود این روایت با روایت هشتم یکی باشد؛ زیرا، در سند روایت هشتم «شعیب عن یزید الصائغ» وجود داشت که در این روایتنیز، با نامی دیگر، یعنی «مثنی» حضور دارد.

* از جمله دلایلی که برایوحدت روایت «هشتم» و «یازدهم» ذکر می کنند این است که:

- از یک طرف بعید است، امام (ع) در دو نوبتدربارهیک مسئله یعنی محرومیّت زوجه از ارث زمین، به یک راوی یعنی «یزید صائغ» روایتی را بیان فرموده باشند.

و:

- از طرف دیگر بعید است، یک راویآنهم «یزید صائغ» دو بار درباره عدم پذیرش حکم محرومیّت زوجه از ارث زمین، توسط مردم به امام (ع) خبر دهد و امام (ع) نیز دوبار به وی فرموده باشند که: «اگر ما حکومت را در دست داشتیم برای اجرای حکم خدا چنینو چنان برخورد می کردیم».

مضاف بر اینکه، مروی عنه در این روایت امام باقر (ع) و در روایت هشتم، امام صادق (ع) است؛ لذا صحیح است کهروایت هشتم و یازدهم را «دو» روایت بدانیم.

د. نتیجه

این حدیث، ضعیف است.

ارث زوجه، ص: ۱۴۳

روایت دوازدهم باب ششم

«وَ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِئَابٍ عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) وَ خَطَّابٍ أَبِي مُحَمَّدٍ الْهَمْدَانِيِّ عَنْ طِرْبَالِ بْنِ رَجَاءٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) أَنَّ الْمَرْأَةَ لَا تَرِثُ مِمَّا تَرَكَ زَوْجُهَا مِنَ الْقُرَى وَ الدُّورِ وَ السِّلَاحِ وَ الدَّوَابِّ شَيْئاً وَ تَرِثُ مِنَ الْمَالِ وَ الرَّقِيقِ وَ الثِّيَابِ وَ مَتَاعِ الْبَيْتِ مِمَّا تَرَكَ وَ يُقَوَّمُ النِّقْضُ وَ الْجُذُوعُ وَ الْقَصَبُ فَتُعْطَى حَقَّهَا مِنْهُ»[۱۶۰]

وَ رَوَاهُ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ مِثْلَهُ.

بررسی سند و دلالت

۱. رجال سند

أ. سند اول: (سند شیخ طوسی (رحمه الله))

* وَ بِإِسْنَادِهِ: یعنی محمد بن الحسن (شیخ طوسی (رحمه الله)) که به طریق خویش، روایت را نقل می کند.

* عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ:

* عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ:

* عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِئَابٍ:

* عَنْ زُرَارَةَ:

* عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع): امام باقر (ع).

ب. سند دوم: (سند شیخ طوسی (رحمه الله))

- وَ خَطَّابٍ أَبِي مُحَمَّدٍ الْهَمْدَانِيِّ: وی در کتب رجالی توثیقی ندارد.

- عَنْ طِرْبَالِ بْنِ رَجَاءٍ: وی نیز در کتب رجالی توثیقی ندارد.

- عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ (ع)

ج. سند سوم: (سند شیخ صدوق (رحمه الله)):

د.

ارث زوجه، ص: ۱۴۴

مرحوم کلینی (رحمه الله) در انتهای این روایت می‌فرمایند:

مانند این حدیث را مرحوم شیخ صدوق (رحمه الله) به اسناد خودشان نقل کرده‌اند.

- وَ رَوَاهُ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ

- عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ مِثْلَهُ

۲. دلالت روایت

أ. متن روایت

«أَنَّ الْمَرْأَةَ لَا تَرِثُ مِمَّا تَرَکَ زَوْجُهَا مِنَ الْقُرَی وَ الدُّورِ وَ السِّلَاحِ وَ الدَّوَابِّ شَیْئاً وَ تَرِثُ مِنَ الْمَالِ وَ الرَّقِیقِ وَ الثِّیَابِ وَ مَتَاعِ الْبَیْتِ مِمَّا تَرَکَ وَ یُقَوَّمُ النَّقْضُ وَ

الْجُذُوعُ وَ الْقَصَبُ فَتُعْطَی حَقَّهَا مِنْهُ».

ب. ترجمه‌ی روایت

زوجه چیزی از ما ترک زوج، از قریه‌ها و خانه‌ها و اسلحه و حیوانات سواری ارث نمی‌برد، ولی از اموال منقول و عبدها و لباس‌ها و لوازم منزل، که از زوج باقی مانده، ارث می‌برد و ساختمان خراب شده و ساقه‌های درخت خرما و نی‌ها را باید قیمت کنند و حق او را از آن پرداخت نمایند.

ج. نکات مهم این روایت

* این روایت با «روایت اول» اشتراکات فراوانی دارد از جمله:

۱. «مروی عنه» در هر دو روایت یکی است، یعنی هردو روایت، از امام باقر (ع) نقل شده است.

۲. «راوی اول» در هر دو روایت، جناب «زرارهٔ بن اعین (رحمه الله)» است.

۳. در سند هر دو روایت «حسن بن محبوب عن علی بن رئاب» وجود دارد.

۴. هر دو روایت از نظر مضمون مانند هم هستند؛ ولی روایت حاضر، از طریق شیخ طوسی (رحمه الله) نقل شده، در حالیکه روایت اول از طریق مرحوم کلینی (رحمه الله) نقل شده است.

۵.

ارث زوجه، ص: ۱۴۵

این روایت را تمامی مشایخ ثلاث یعنی مرحوم کلینی، صدوق و طوسی (قدس سرهم) نقل کرده‌اند.

د. نتیجه

این حدیث بنابر سند اول و سوم، صحیحه است؛ امّا بنابر سند دوم، به جهت عدم توثیق روات، ضعیف است.

روایت سیزدهم باب ششم

«وَ عَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِیَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُمْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ وَ زُرَارَةَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ (ع) أَنَّ النِّسَاءَ لَا یَرِثْنَ مِنَ الدُّورِ وَ لَا مِنَ الضِّیَاعِ شَیْئاً إِلَّا أَنْ یَکُونَ أَحْدَثَ بِنَاءً فَیَرِثْنَ ذَلِکَ الْبِنَاءَ»[۱۶۱]

بررسی سند و دلالت

۱. رجال سند

أ. سند روایت: (سند شیخ طوسی (رحمه الله))

* وَ عَنْهُ: مُحَمَّدُ بْنُ الحسن شیخ طوسی (رحمه الله)

* عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ:

* عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُمْرَانَ:

* عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ وَ زُرَارَةَ:

* عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع)

۲. دلالت روایت

أ. متن روایت

«أَنَّ النِّسَاءَ لَا يَرِثْنَ مِنَ الدُّورِ وَ لَا مِنَ الضِّيَاعِ شَيْئاً إِلَّا أَنْ يَكُونَ أَحْدَثَ بِنَاءً فَيَرِثْنَ ذَلِكَ الْبِنَاءَ»

ارث زوجه، ص: ۱۴۶

ب. ترجمه‌ی روایت

زنانه از خانه‌ها و نه از مزارع چیزی ارث نمی‌برند، مگر اینکه زوج بنایی را در آن احداث کند که زن از آن بناء ارث می‌برد.

ج. نکات مهم این روایت

* این روایت با حدیث چهارم از دو جهت اتحاد و از یک جهت اختلاف دارند:

موارد اتحاد

۱. از حیث مضمون: بخش اول این روایت با حدیث چهارم متحد است.

۲. از حیث رجال سند:

- «مروی عنه» در روایت اول و چهارم، امام باقر (ع) است.

- در هر دو روایت سیزدهم و چهارم، «یک راوی مشترک» وجود دارد، یعنی «محمد بن حمران»؛ با این فرق که در روایت حاضر (سیزدهم) ابتداء «عن محمد بن مسلم» و سپس «عن زرارة» آمده است؛ در حالی که در حدیث چهارم این نقل عکس شده یعنی ابتداء «عن زرارة» و سپس «عن محمد بن مسلم» آمده است.

مورد اختلاف

اختلاف این دو روایت از این جهت است که، بخش انتهایی این حدیث، در حدیث چهارم وجود ندارد.

* البته نظر مختار این است که:

با کمی دقت به نظر می‌رسد، بخش اول این حدیث، نه تنها با حدیث

«چهارم»، بلکه با حدیث «پنجم»، «ششم»، «هفتم» و «پانزدهم» نیز متحد است.

حال سؤال این است که آیا اساساً اتحادی بین این روایت و روایت چهارم می‌توان تصور نمود؟ زیرا آنچه در روایت چهارم آمده، کلمه «عقار» است و آنچه که در این روایت ذکر شده، کلمه «ضیاع» است، پس اساساً اتحاد معنا

ارث زوجه، ص: ۱۴۷

ندارد؟

در پاسخ باید گفت بله؛ اتحاد قابل تصور است؛ زیرا، همان‌طور که در لغت کلمه «عقار» در مورد «ضیاع» استعمال شده، همان‌گونه

نیز در لغت، کلمه «ضیاع» در مورد «عقار» استعمال شده است.

به کلام فیومی در کتاب «مصباح المنیر» توجه فرمایید:

«الضَّيْعَةُالْعَقَارُ»[۱۶۲] ضیعه همان عقار است.

ابن منظور در کتاب «لسان العرب» آورده است:

«الضَّيْعةُ: العَقارُوالضَّيْعةُ: الارضالمُغِلَّةُ»[۱۶۳] ضیعه همان عقار است و ضیعه به زمینی که در آن کشاورزی می‌شود و غله دارد [گفته می‌شود].

د. نتیجه

این حدیث، موثقه است.

روایت چهاردهم باب ششم

«وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ أَنَّ الرِّضَا (ع) كَتَبَ إِلَيْهِ فِيمَا كَتَبَ مِنْ جَوَابِ مَسَائِلِهِ عِلَّةُ الْمَرْأَةِ أَنَّهَا لَا تَرِثُ مِنَ الْعَقَارِ شَيْئاً إِلَّا قِيمَةَ الطُّوبِ وَ النَّقْضِ لِأَنَّ الْعَقَارَ لَا يُمْكِنُ تَغْيِيرُهُ وَ قَلْبُهُ وَ الْمَرْأَةُ قَدْ يَجُوزُ أَنْ يَنْقَطِعَ مَا بَيْنَهَا وَ بَيْنَهُ مِنَ
الْعِصْمَةِ وَ يَجُوزُ تَغْيِيرُهَا وَ تَبْدِيلُهَا وَ لَيْسَ الْوَلَدُ وَ الْوَالِدُ كَذَلِكَ لِأَنَّهُ لَا يُمْكِنُ التَّفَصِّي مِنْهُمَا وَ الْمَرْأَةُ يُمْكِنُ الِاسْتِبْدَالُ بِهَا فَمَا يَجُوزُ أَنْ يَجِيءَ وَ يَذْهَبَ كَانَ مِيرَاثُهُ فِيمَا يَجُوزُ تَبْدِيلُهُ وَ تَغْيِيرُهُ إِذَا أَشْبَهَهُ وَ كَانَ الثَّابِتُ الْمُقِيمُ عَلَى حَالِهِ كَمَنْ كَانَ مِثْلُهُ فِي الثَّبَاتِ وَ الْقِيَام»[۱۶۴]

ارث زوجه، ص: ۱۴۸

وَ رَوَاهُ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ نَحْوَهُ وَ رَوَاهُ فِي الْعِلَلِ وَ عُيُونِ الْأَخْبَارِ بِأَسَانِيدِهِ الْآتِيَةِ فِي آخِرِ الْكِتَابِ.

بررسی سند و دلالت

۱. رجال سند

أ. سند اول

* وَ بِإِسْنَادِهِ: درباره این اسناد دو احتمال وجود دارد که پیرامون آن توضیح داده خواهد شد امّا اجمالًا:

- یا طریق شیخ طوسی (رحمه الله) است؛

و:

- یا طریق شیخ صدوق (رحمه الله) است

* عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ: محمد بن سنان اختلافی است؛ بسیاری از متقدمین ایشان را تضعیف کرده، امّا در مقابل برخی از متأخّرین وی را توثیق نموده‌اند.

* أَنَّ الرِّضَا (ع) كَتَبَ إِلَيْهِ فِيمَا كَتَبَ مِنْ جَوَابِ مَسَائِلِهِ: این مکاتبه‌ی امام رضا (ع) در جواب مسائل محمد بن سنان است.

ب. سند دوم: (سند شیخ صدوق (رحمه الله))

مرحوم صاحب وسائل (رحمه الله) در ذیل روایت، سند دیگری از مرحوم شیخ صدوق (رحمه الله) برای این روایت ذکر می‌فرماید:

- وَ رَوَاهُ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ نَحْوَهُ

ج. سند سوم: (سند شیخ صدوق (رحمه الله))

مرحوم شیخ حر عاملی (رحمه الله) مجدداً در ذیل روایت، سند دومی، از مرحوم شیخ صدوق (رحمه الله) که در دو کتاب «علل الشرائع و الاحکام» و «عیون اخبار الرضا (ع)» نقل شده، برای این روایت ذکر می‌فرمایند:

-

وَ رَوَاهُ فِی الْعِلَلِ وَ عُیُونِ الْأَخْبَارِ بِأَسَانِیدِهِ الْآتِیَةِ فِی آخِرِ الْکِتَابِ

–

ارث زوجه، ص: ۱۴۹

۲. دلالت روایت

أ. متن روایت

«أَنَّ الرِّضَا (ع) کَتَبَ إِلَیْهِ فِیمَا کَتَبَ مِنْ جَوَابِ مَسَائِلِهِ:

عِلَّةُ الْمَرْأَةِ أَنَّهَا لَا تَرِثُ مِنَ الْعَقَارِ شَیْئاً إِلَّا قِیمَةَ الطُّوبِ وَ النِّقْضِ لِأَنَّ الْعَقَارَ لَا یُمْکِنُ تَغْیِیرُهُ وَ قَلْبُهُ وَ الْمَرْأَةُ قَدْ یَجُوزُ أَنْ یَنْقَطِعَ مَا بَیْنَهَا وَ بَیْنَهُ مِنَ الْعِصْمَةِ وَ یَجُوزُ تَغْیِیرُهَا وَ تَبْدِیلُهَا وَ لَیْسَ الْوَلَدُ وَ الْوَالِدُ کَذَلِکَ لِأَنَّهُ لَا یُمْکِنُ التَّفَصِّی مِنْهُمَا وَ الْمَرْأَةُ یُمْکِنُ الِاسْتِبْدَالُ بِهَا فَمَا یَجُوزُ أَنْ یَجِیءَ وَ یَذْهَبَ کَانَ مِیرَاثُهُ فِیمَا یَجُوزُ تَبْدِیلُهُ وَ تَغْیِیرُهُ إِذَا أَشْبَهَهُ وَ کَانَ الثَّابِتُ الْمُقِیمُ عَلَی حَالِهِ کَمَنْ کَانَ مِثْلُهُ فِی الثَّبَاتِ وَ الْقِیَام»

ب. ترجمه‌ی روایت

محمد بن سنان می‌گوید: امام رضا (ع) به او، در جواب سؤالاتش چنین نگاشته‌اند:

علّت اینکه زوجه از عقار ارث نمی‌برد، مگر از قیمت آجر و ساختمان منهدم شده، این است که، عقار امکان تغییر و از بین رفتنش وجود ندارد [کنایه از اینکه شیء ثابتی است] و ممکن است آنچه بین زوجه و زوج از عصمت و نکاح وجود دارد، از بین برود، ولی فرزند و پدر اینچنین نیستند، بخاطر اینکه پدر نمی‌تواند از فرزند جدا شود، امّا زن را می‌شود تغییر داد و آنچه که می‌آید و می‌رود میراثش هم در آن چیزی است که ثبات ندارد [مانند منقولات] اگر بخواهیم تشبیه کنیم و آن کسی که ثابت و مُقیم است مثل فرزند، از اموال ثابت ارث می‌برد، پس عقار چون ثبات دارد فقط ثابتین از آن ارث می‌برند.

ج. نکات مهم این روایت

* وَ بِإِسْنَادِهِ: آن گونه که بیان شد درباره این اسناد دو احتمال وجود دارد:

– احتمال اول: (طریق شیخ طوسی (رحمه الله))

احتمال دارد که طریق شیخ طوسی (رحمه الله) باشد؛ بدین گونه که، مرحوم شیخ طوسی (رحمه الله) در کتاب «الاستبصار» این روایت را در ادامه حدیث سیزدهم

ارث زوجه، ص: ۱۵۰

و به عنوان «تتمه‌ی» آن آورده است؛ یعنی شیخ (رحمه الله) بلافاصله بعد از تمام شدن روایت سیزدهم

فرموده‌اند: «و کَتَبَ الرِّضَا (ع) الی مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ... الحدیث» لکن شیخ (رحمه الله) در کتاب «التهذیب» اینها را به عنوان دو حدیث آورده است.

بررسی یک سؤال

با توجه به اینکه مرحوم شیخ طوسی (رحمه الله) کتاب «الاستبصار» را بعد از کتاب «التهذیب» نوشته است، این سؤال مطرح می‌شود که: «آیا اینها یک روایت‌اند یا دو روایت؟»

بررسی دو جواب

در این باره دو فرضیه وجود دارد:

* فرضیه‌اول: یک روایت بودنحدیث «سیزدهم» و «چهاردهم»:

اگر بپذیریم که روایت «سیزدهم» با روایت «چهاردهم» در مجموع یک حدیث‌اند، بدین صورت که، روایت چهاردهم تتمه روایت

سیزدهم باشد؛ در این صورت: چون حدیث سیزدهم را شیخ طوسی (رحمه الله) از «حسن بن محمد بن سماعهٔ» نقل می‌کند، از این رو، باید ناقل حدیث چهاردهم (مکاتبه) نیز «حسن بن محمد بن سماعهٔ» باشد که شیخ طوسی (رحمه الله) آن را از او نقل کرده است، بر این اساس، با توجه به ذکر طریق شیخ (رحمه الله) در «مشیخه التهذیب» به «حسن بن محمد بن سماعهٔ»، دیگر مشکلی در حدیث وجود

نخواهد داشت.

* فرضیه‌دوم: دو روایت بودن حدیث «سیزدهم» و «چهاردهم»:

اگر بپذیریم که روایت «سیزدهم» و «چهاردهم» دو حدیث‌اند- همان‌گونه که در کتاب «وسائل الشیعهٔ» و کتاب «ملاذ الاخیارفی

ارث زوجه، ص: ۱۵۱

فهم تهذیب الأخبار»[۱۶۵] علامه مجلسی (رحمه الله) آمده است؛ در این صورت: چون طریق شیخ (رحمه الله) در «مشیخه التهذیب» به «محمد بن سنان» نیامده، پس سند حدیث چهاردهم، مشکل خواهد داشت.

نظر مختار در مورد وحدت یا عدم وحدت روایت «سیزدهم» و «چهاردهم»:

هر چندجناب شیخ طوسی (رحمه الله) طریقش را در «مشیخه التهذیب» به «محمد بن سنان» ذکر نکرده است، امّا بنابر ظن قوی، روایت «سیزدهم» و «چهاردهم» دو روایت‌اند؛ به جهت اینکه احتمال داده می‌شود، ناسخ کتاب- یعنی کسی که از روی نسخه اصلی شیخ (رحمه الله) نوشته است-، در زمان کتابت کتاب «الاستبصار» این دو حدیث را به یکدیگر متصل کرده باشد، اگر چه در مقابل، ممکن است ادّعا شود: احتمال اینکه دو روایت یاد شده را از یکدیگر جدا کرده باشند، نیز داده می‌شود.

- احتمال دوم: (طریق شیخ صدوق (رحمه الله))

احتمال دارد طریق شیخ صدوق (رحمه الله) باشد؛ بدین‌گونه که، شیخ صدوق (رحمه الله) به اسناد خویش از «محمد بن سنان»، این مکاتبه را نقل کرده است؛ در این صورت در طریق صدوق (رحمه الله) عده‌ای از ضعفا همچون «علی بن عباس» وجود دارند؛ براین اساس، این اسناد دارای اشکال خواهد بود.

* نظر مختار

با توجه به اینکه مرحوم شیخ حر عاملی (رحمه الله) سندی که در پاورقی ذکر می‌کنند، همان سند کتاب «التهذیب» شیخ طوسی (رحمه الله) است، لذا ممکن است، منظور از «باسناده» سند شیخ طوسی (رحمه الله) باشد، نه سند شیخ صدوق (رحمه الله).

اما اینکه در آخر روایت «سیزدهم» طریق شیخ صدوق (رحمه الله) به «حسن بن

ارث زوجه، ص: ۱۵۲

محبوب» آمده، بیانگر این است که شیخ صدوق (رحمه الله) به اسناد خویش، از «محمد بن سنان»، آن روایت را نقل کرده است و همان‌طور که مطرح شد، سند شیخ صدوق (رحمه الله) به «محمد بن سنان»، دارای اشکال است.

* قبلًا ذکر شد که، بسیاری از متقدّمین «محمد بن سنان» را تضعیف کرده‌اند؛ امّا در مقابل برخی از متأخّرین نیز وی را توثیق کرده‌اند، ذیلًا به نظر برخی از متقدّمین و متأخّرین اشاره می‌شود.

الف: نظر متقدمین درباره «محمد بن سنان»:

- مرحوم نجاشی (رحمه الله) او را تضعیف نموده و آورده است:

«و هو رجل ضعیف جداً لایعول علیه و لایلتفت إلی ما تفرد به»[۱۶۶]

و او جداً مردی ضعیف و غیر قابل اعتماد است و بر آنچه که او به تنهایی اعتقاد دارد [یا نقل کرده] التفاتی نمی‌شود.

- مرحوم ابن غضائری (رحمه الله) نیز در مورد وی، فرموده است:

«ضعیف غال یضع (الحدیث) لا یلتفت إلیه»[۱۶۷]

[او] ضعیف، غالی و حدیث جعل می‌کرده است؛ التفاتی به او نمی‌شود

- مرحوم کشی (رحمه الله) به نقل از حمدویه درباره محمد بن سنان می گوید:

«ذکر حمدویه بن نصیر أن أیوب بن نوح دفع إلیه دفترا فیه أحادیث محمد بن سنان فقال لنا: إن شئتم عن تکتبوا ذلک فافعلوا فإنی کتبت عن محمد بن سنان و لکن لا أروی لکم أنا عنه شیئا فإنه قال قبل موته: کلما حدثتکم به لم یکن لی سماعا و لا روایهٔ إنما وجدته».[۱۶۸]

حمدویه بن نصیر می گوید ایوب بن نوح به او دفتری داد که در آن احادیث محمد بن سنان بود پس برای ما گفت: اگر می‌خواهید چیزی از آن بنویسید، مشغول شوید؛ پس من از [دفتر] محمد بن سنان [احادیثی] نوشتم و لکن چیزی برای شما، از او روایت

ارث زوجه، ص: ۱۵۳

نمی کنم؛ زیرا او قبل از مرگش به من گفت هر آنچه که من برای شما روایت کردم آنها را خودم نشنیدیم و هیچ روایتی را خودم نیافتم.

- همو از جناب فضل بن شاذان (رحمه الله) نقل می کند:

«قال عبد الله بن حمدویه سمعت الفضل بن شاذان یقول: لا أستحل أن أروی أحادیث محمد بن سنان و ذکر الفضل فی بعض کتبه: أن من الکاذبین المشهورین ابن سنان و لیس بعبد الله»[۱۶۹]

عبدالله بن حمدویه می گوید: از فضل بن شاذان شنیدم که می گفت: جائز نمی‌دانم که احادیث محمد بن سنان را روایت کنم و همو در برخی از کتبش ذکر کرده که یکی از مشهورترین کذابین ابن سنان است و او بنده خدا نیست [کنایه از اینکه از هوی و هوس پیروی می کند]

- مرحوم شیخ طوسی (رحمه الله) نیز در «فهرست» می‌فرماید:

«له کتب و قد طعن علیه و ضعّف»[۱۷۰]

او کتاب‌هایی دارد و به وی طعنه زده شده و مورد تضعیف قرار گرفته است.

- شیخ مفید (رحمه الله) نیز در کتاب «رساله عددیهٔ/ جوابات‌أهل‌الموصل فی العدد و الرویهٔ» آورده است:

«و هو مطعون فیه لا تختلف العصابهٔ فی تهمته و ضعفه»[۱۷۱]

و او مورد طعن است و همه در متهم بودن و ضعیف بودنش اختلاف نظری ندارند.

ب: نظر متأخّرین درباره‌ی «محمد بن سنان»

در مقابل، برخی ایشان را، اهل ورع، علم، فقه و از خواص امام معصوم (ع) و ثقات شمرده‌اند؛ به عنوان نمونه:

ارث زوجه، ص: ۱۵۴

- محمد بن سناندر رجال «کامل الزیارات»[۱۷۲] و «تفسیر علی بن ابراهیم قمی»[۱۷۳] دارای توثیق عام است.

- برخی دیگر از متأخّرین، همچون مرحوم سیّد بن طاووس (رحمه الله) و مرحوم شیخ حر عاملی (رحمه الله) «محمد بن سنان» را توثیق نموده‌اند.

* نظر مختار

- به نظر می‌رسد، توثیق مرحوم شیخ حر عاملی (رحمه الله) قابلیت معارضه با تضعیف جناب شیخ طوسی (رحمه الله) و مرحوم شیخ نجاشی (رحمه الله) ندارد؛ اگر چه اعتقاد بر این است که:

۱. توثیقات متأخّرین همانند توثیقات متقدّمین دارای اعتبار است؛

۲. در صورتی که توثیق عام، معارض با جرح خاصی نباشد در توثیق، کفایت می کند.

- بنابراین با توجه به مطالب پیش گفته «محمد بن سنان»، قابل اعتماد نیست.

* نظر محقق بروجردی (رحمه الله) درباره‌ی این روایت

محقق بروجردی (رحمه الله) معتقد است که کسی که با لحن و الفاظ روایات وارده از ائمه معصومین (ع) ارتباط دارد متوجه می‌شود که این روایت خود گویای این مطلب است که از امام (ع) نیست؛

به عبارت ایشان توجه فرمایید:

«و هذه الروایهٔ تنادی بأعلی صوتها انّها لیست بهذه الالفاظ من الامام (ع) کما یعرف ذلک من کان له أدنی بصیرهٔ فی ألفاظ الاحادیث المنقولهٔ عنهم (ع)»[۱۷۴]

ارث زوجه، ص: ۱۵۵

و این روایت با بالاترین صدا اعلام می کند که با این الفاظ از امام (ع) نیست؛ همچنان که کسی که کمترین بصیرتی درباره الفاظ احادیث منقوله از ائمه داشته باشد این مطلب را می‌داند.

* مناقشه بر کلام محقق بروجردی (رحمه الله)

کلام محقق بروجردی (رحمه الله) نسبت به «اصل تعلیل» قابل پذیرش بوده و صحیح است؛ امّا به خلاف نظر ایشان، به نظر می‌رسد که، معلل از امام (ع) است و ظهور در حرمان زوجه از جمیع اراضی دارد.

د. نتیجه:

این حدیث، ضعیف است؛ زیرا:

- اولًا: مکاتبه است و اعتبار آن در حد روایات شفاهی نیست و البته «تقیّه» نیز در آن، بسیار محتمل است.

- ثانیاً: در طریق شیخ صدوق (رحمه الله) به «محمد بن سنان» اشکال سندی وجود دارد، یعنی برخی از ضعفا، در سلسله‌ی سند وجود دارند.

روایت پانزدهم باب ششم

«وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرٍ الْوَاسِطِيِّ قَالَ قُلْتُ لِزُرَارَةَ إِنَّ بُكَيْراً حَدَّثَنِي عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) أَنَّ النِّسَاءَ لَا تَرِثُ امْرَأَةٌ مِمَّا تَرَكَ زَوْجُهَا مِنْ تُرْبَةِ دَارٍ وَ لَا أَرْضٍ إِلَّا أَنْ يُقَوَّمَ الْبِنَاءُ وَ الْجُذُوعُ وَ الْخَشَبُ فَتُعْطَى نَصِيبَهَا مِنْ قِيمَةِ الْبِنَاءِ

فَأَمَّا التُّرْبَةُ فَلَا تُعْطَى شَيْئاً مِنَ الْأَرْضِ وَ لَا تُرْبَةِ دَارٍقَالَ زُرَارَةُ هَذَا لَا شَكَّ فِيهِ»[۱۷۵]

بررسی سند و دلالت

۱. رجال سند

أ. سند روایت: (سند شیخ طوسی (رحمه الله))

ب.

ارث زوجه، ص: ۱۵۶

بِإِسْنَادِهِ: شیخ طوسی (رحمه الله)

* عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ فَضَّالٍ:

* عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ:

* عَنْ أَبِيهِ:

* عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ:

* عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرٍ الْوَاسِطِيِّ: توثیقی در مورد وی وارد نشده است.

قَالَ قُلْتُ لِزُرَارَةَ إِنَّ بُكَيْراً حَدَّثَنِي عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع)

۲. دلالت روایت

أ. متن روایت

«قَالَ قُلْتُ لِزُرَارَةَ إِنَّ بُكَيْراً حَدَّثَنِي عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع):

«أَنَّ النِّسَاءَ لَا تَرِثُ امْرَأَةٌ مِمَّا تَرَكَ زَوْجُهَا مِنْ تُرْبَةِ دَارٍ وَ لَا أَرْضٍ إِلَّا أَنْ يُقَوَّمَ الْبِنَاءُ وَ الْجُذُوعُ وَ الْخَشَبُ فَتُعْطَى نَصِيبَهَا مِنْ قِيمَةِ الْبِنَاءِ فَأَمَّا التُّرْبَةُ فَلَا تُعْطَى شَيْئاً مِنَ الْأَرْضِ وَ لَا تُرْبَةِ دَارٍ».

قَالَ زُرَارَةُ: هَذَا لَا شَكَّ فِيهِ

ب. ترجمه‌ی روایت

موسی بن بکر واسطی می‌گوید به زرارهٔ بن اعین (رحمه الله) گفتم که بُکیر از امام باقر (ع) حدیثی را برای من نقل کرده است که:

«زوجه، نه از ما ترک زوج از تربت خانه ارث می‌برد و نه از زمین، مگر اینکه

ساختمان و ساقه‌های نخل و چوب را باید قیمت نمایند و نصیب و سهم اورا از قیمت آن پرداخت کنند و امّا تربت ارض و تربت خانه هرگز چیزی به او داده نمی‌شود.

زرارهٔ (رحمه الله) [هنگامی که این مطلب را می‌شنود به موسی بن بکر واسطی]

ارث زوجه، ص: ۱۵۷

می گوید: هیچ شکی در این مطلب وجود ندارد.

ج. نکات مهم این روایت

* همان‌طور که بیان شد، در این روایت، عده زیادی از رجال سند، «فطحی»[۱۷۶] مسلک‌اند، امّا توثیق شده‌اند.

* این حدیث با حدیث «چهارم»، «پنجم»، «ششم» و «هفتم» بخصوص حدیث «پنجم» اتحاد دارد؛ با این فرق که در حدیث «پنجم»، در کلمه «ارض» دو احتمال وجود داشت، ولی در حدیث حاضر این دو احتمال جریان ندارد.

* سند شیخ طوسی (رحمه الله) به «علی بن حسن بن فضال» از باب «تبدیل سند»، تصحیح می‌شود.

د. نتیجه

این حدیث، موثقه است.

روایت شانزدهم باب ششم

«مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ الْأَحْوَلِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ لَا يَرِثْنَ النِّسَاءُ مِنَ الْعَقَارِ شَيْئاً وَ لَهُنَّ قِيمَةُ الْبِنَاءِ وَ الشَّجَرِ وَ النَّخْلِ يَعْنِي (مِنَ الْبِنَاءِ) الدُّورَ وَ إِنَّمَا عَنَى مِنَ النِّسَاءِ

الزَّوْجَةَ»[۱۷۷]

بررسی سند و دلالت

۱. رجال سند

أ. سند روایت: (سند شیخ صدوق (رحمه الله))

ب.

ارث زوجه، ص: ۱۵۸

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ [يعنى شيخ صدوق (رحمه الله)] بِإِسْنَادِهِ:

- عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ:

- عَنِ الْأَحْوَلِ:

- عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ:

۲. دلالت روایت

أ. متن روایت

«قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ (ع):

«لَا يَرِثْنَ النِّسَاءُ مِنَ الْعَقَارِ شَيْئاً وَ لَهُنَّ قِيمَةُ الْبِنَاءِ وَ الشَّجَرِ وَ النَّخْلِ يَعْنِی (مِنَ الْبِنَاءِ) الدُّورَ وَ إِنَّمَا عَنَى مِنَ النِّسَاءِ الزَّوْجَةَ»

ب. ترجمه‌ی روایت

احول می گوید، شنیدم امام صادق (ع) فرمود:

زنـان از زمین، چیزی به ارث نمی‌برنـد و برای آن‌هـا قیمت ساختمان و درخت و نخل است؛ منظور از بناء و ساختمان یعنی خانه‌ها و منظور از زنان یعنی زوجه.

ج. نکات مهم این روایت

- «أحول» لقب جمعی از اصحاب امـام صـادق (ع) است که فقـط یـک نفر از آن‌هـا یعنی «محمـد بن علی بن نعمـان بن أبی طریفهٔ بجلی» ملقب به «مومن الطاق» یا «صاحب الطاق»، موثق است.

- مرحوم محقق بروجردی (رحمه الله) بر حسب طبقـات رجالی خویش، «أحول» را از «طبقه چهارم» و «حسن بن محبوب» را از «طبقه ششم» بر می‌شـمارد؛ لـذا بنابر نظر ایشان، با توجه به فقدان راوی «طبقه پنجم» در سـند این روایت، احتمال ارسال در آن وجود دارد؛ که البته عمل اصحاب، جابر ضعف سند آن است.

د. نتیجه

ه.

ارث زوجه، ص: ۱۵۹

این حدیث از لحاظ سـند، غیر معتبر است؛ زیرا، طریق شـیخ صدوق (رحمه الله) به «حسن بن محبوب» بخاطر وجود شخص مجهولی بنام «محمد بن موسی المتوکل» که توثیقی ندارد، ضعیف است.

روایت هفدهم باب ششم

«مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ فِی بَصَائِرِ الـدَّرَجَاتِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَـيْنِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِـيرٍ (عَنِ الْحُسَـيْنِ بْنِ أَبِی مَخْلَدٍ) عَنْ عَبْدِالْمَلِكِ قَالَ دَعَـا أَبُو جَعْفَرٍ (ع) بِكِتَـابِ عَلِيٍّ (ع) فَجَـاءَ بِهِ جَعْفَرٌ مِثْلَ فَخِـذِ الرَّجُلِ مَطْوِيّاً فَإِذَا فِيهِ أَنَّ النِّسَاءَ لَيْسَ لَهُنَّ مِنْ عَقَارِ الرَّجُلِ (إِذَا تُوُفِّیَ عَنْهُنَّ) شَیْءٌ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ (ع) هَذَا وَ اللَّهِ خَطُّ عَلِيٍّ (ع) بِيَدِهِ وَ إِمْلَاءُ رَسُولِ

اللَّهِ (ص)»

أَقُولُ وَ يَأْتِی مَا يَدُلُّ عَلَى ذَلِكَ وَ يَأْتِی مَا ظَاهِرُهُ الْمُنَافَاةُ وَ نُبَيِّنُ وَجْهَهُ.[۱۷۸]

بررسی سند و دلالت

۱. رجال سند

أ. سند روایت: (سند بصائر الدرجات)[۱۷۹]

ارث زوجه، ص: ۱۶۰

* مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ فِی بَصَائِرِ الدَّرَجَاتِ: ایشان امامی است.

* عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ: ایشان امامی است.

* عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِیرٍ: جعفر بن بشیر البجلی، وی امامی و ثقه است.

* (عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ أَبِی مَخْلَدٍ): اینجا تحریف[۱۸۰] و اشتباه شده یعنی «حسین بن ابی مخلد» یک نفر نیست، بلکه دو نفر است؛ یعنی فرد اول، «حسین بن ابی العلاء» است و فرد دوم «ابی المخلد السراج» است؛ البته هر دو راوی، امامی‌اند.

- عَنْ عَبْدِ الْمَلِکِ: عبدالملک مشترک بین ثقه و غیر ثقه است و چون در این روایت، قرینه‌ای بر تشخیص عبدالملک وجود ندارد، لذا نمی‌توان تشخیص داد، کدام عبدالملک، مراد است.

۲. دلالت روایت

۱. متن روایت

«قَالَ دَعَا أَبُو جَعْفَرٍ (ع) بِکِتَابِ عَلِیٍّ (ع) فَجَاءَ بِهِ جَعْفَرٌ مِثْلَ فَخِذِ الرَّجُلِ مَطْوِیّاً

فَإِذَا فِیهِ: «أَنَّ النِّسَاءَ لَیسَ لَهُنَّ مِنْ عَقَارِ الرَّجُلِ (إِذَا تُوُفِّیَ عَنْهُنَّ) شَیْءٌ»

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ (ع) هَذَا وَ اللَّهِ خَطُّ عَلِیٍّ (ع) بِیَدِهِ وَ إِمْلاءُ رَسُولِ اللَّهِ

(ص)

۲. ترجمه‌ی روایت

۳.

ارث زوجه، ص: ۱۶۱

عبد الملک می‌گوید: امام باقر (ع) به شخصی فرمود: [برو] کتاب یا مصحف [امیر المومنین] علی [بن ابی طالب (ع)] را بیاور و [او رفت آن کتاب را] مثل پای مرد[۱۸۱] پیچیده شده آورد.

و در آنجا این نوشته شده بود: «اگر مردی از دنیا رفت همسرش از عقار او چیزی [به ارث] نمی‌برد».

سپس امام باقر (ع) فرمود: بخدا قسم این خط امیرالمومنین (ع) و املاء رسول خدا (ص) است.

۴. نکات مهم این روایت

* این روایت، مستند مرحوم شیخ مفید (رحمه الله) در برابر شبهات ابوالعباس حنفی است که در فصل اول کتاب، اشارت آن گذشت.

* همان‌طور که بیان شد عبدالملک مشترک بین ثقه و غیر ثقه است یعنی عده‌ای از آنان ثقه و عده‌ی دیگری از آنان از ضعفا می‌باشند.

البته مواردی را با قرینه‌ی اینکه عبدالملک از چه کسی نقل کرده، یا چه کسی از او نقل کرده می‌توان روشن کرد که کدام عبد الملک مراد است، همچون:

- اگر جناب «زرارهٔ (رحمه الله)» از عبد الملک نقل کند، مراد «عبدالملک بن عتبهٔ الهاشمی» است.

- اگر «ابان» یا «عبدالحمید» از عبدالملک نقل کند، مراد «عبدالملک بن عمرو» است که توثیقی ندارد.

* عده‌ای سعی کرده‌اند بگویند: مراد از عبدالملک در این روایت، «عبدالملک بن اعین شیبانی» است که فردی ثقه است، امّا قرینه‌ای بر این ادّعا وجود ندارد، پس با توجه به مشخص نبودن مراد از عبدالملک، لذا این اشتراک، به روایت ضرر وارد می‌نماید.

* نکته قابل توجه اینکه، بین مصحف حضرت فاطمه (س) و مصحف حضرت

ارث زوجه، ص: ۱۶۲

امیرالمومنین (ع) فرق است:

- مصحف حضرت فاطمه (ع)

بنابر نقل روایات، در این مصحف هیچ مطلبی از «قرآن کریم»، وجود ندارد؛ بلکه حوادث گذشته و آینده در آن آمده است و عمدتاً برای تسلّی حضرت صدیقه طاهره (ع) بوده است.

«مُصْحَفُ فَاطِمَةَ [(ع)] لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ مِنَ الْقُرْآنِ»[۱۸۲] در مصحف فاطمه [(ع)] چیزی از قرآن نیست.

اما:

- مصحف امیرالمومنین (ع)

بنابر نقل روایات، این مصحف، حاوی «قرآن کریم»، توضیحات پیامبر (ص) در مورد هر آیه و احکام بوده است که بعد از املاءپیامبر (ص)، امام علی (ع) آنها را نوشته است، سپس این مصحف در زمان‌های بعد، در اختیار ائمه بعدی: قرار گرفته است.

۵. نتیجه

این حدیث ضعیف است.

ارث زوجه، ص: ۱۶۳

پیوست یکم فصل سوم

نتیجه‌ی کلی هفده روایت باب ششم

همان‌گونه که در ابتدای بحث روایات هفده‌گانه، بیان شد از میان آن روایات، تقریباً «ده» روایت صحیحه، «چهار» روایت ضعیفه و «سه» روایت موثقه است؛ بنابراین:

* اولًا: در این باب، روایات صحیح، در حد تواتر وجود دارد؛

* ثانیاً: روایات ضعیف نیز به عمل اصحاب منجبر است یعنی عمل اصحاب جابر ضعف سند آنهاست، اگر چه در میان روات «عبدالملک» یا «یزید صائغ» نیز وجود داشته باشد؛

پس هیچ اشکالی از نظر سند، در روایات، وجود ندارد.

بررسی دو اشکال و جواب

اشکال اول: اگر مستشکلی بگوید: در باب ارث زوجه آنچه که وجود دارد

ارث زوجه، ص: ۱۶۴

چند

روایت غیر معتبره است و لا غیر.

به او جواب خواهیم داد که: احدی از فقهاء در اینکه در این باب روایات معتبره و متواتره به اندازه کافی وجود دارد تردیدی نکرده است.

اشکال دوم: اگر مستشکلی بگوید:

در سند بعضی از روایات «ابراهیم بن هاشم» وجود دارد که فردی ممدوح است پس احتجاج کردن به بعضی از این روایات، محل اشکال است؛ البته این اشکال در کلمات مرحوم شهید ثانی (رحمه الله) در کتاب «رسائل» آمده است.

از این اشکال دو جواب داده شده است:

الف: جواب شهید ثانی (رحمه الله)

شهید (رحمه الله) می‌فرماید، ما به این اشکال چنین پاسخ می‌دهیم که:

* اولًا: مضمون این اخبار بین اصحاب شهرت دارد و شهرت جابر خبر ضعیف است؛

* ثانیاً: «ابراهیم بن هاشم» از اجلا ممدوحین و از اولین کسانی است که حدیث کوفیین را در قم منتشر کرده است.[۱۸۳] ب: جواب مختار

* اولًا: برخی از بزرگـان، قبـل و بعـد از شـهید ثـانی (رحمه الله) «ابراهیم بن هـاشم» را فردی موثق دانسـته و روایاتش را نیز صـحیح می‌دانند.

* ثانیاً: مهم‌تر از توثیق بزرگان، «عمل اصحاب» است که مشکل وثاقت «ابراهیم بن هاشم» را حل می‌نماید.

نتیجه‌یِ تعدادِهفده روایت باب ششم

آن چنان که در بررسـی روایات بیان شـد، بعضـی روایات، از حیث مضـمون، مروی عنه و راوی اول با یکدیگر متحدند و نیز مطرح شد که تعدد و اختلاف راوی، موجبتعدد روایت نمی‌شود و از آنجا که بسیار بعید است امام صادق (ع) پنج یا

ارث زوجه، ص: ۱۶۵

شش

بار به «زرارهٔ (رحمه الله)» فرموده باشد: «زوجه از زمین ارث نمی‌برد بلکه از قیمت چوب و ... ارث می‌برد».

از این رو چگونه می‌توان پذیرفت که در موضوع مورد بحث، مرحوم شـیخ کلینی (رحمه الله) مجموعاً «یازده» روایت نقل می‌کنند و مرحوم شـیخ صـدوق (رحمه الله) نیز «هشت» روایتـذکر می‌کنند، لکنزمانی که نوبت به مرحوم شـیخ حر عاملی (رحمه الله) می‌رسد، ایشان «هفده» روایت ذکر می‌کنند؟!

از این رو، عدد روایاتی که مرحوم صاحب وسائل (رحمه الله) در این زمینه ذکر فرموده‌اند، قابل پذیرش نیست.

نظریه‌یمختار پیرامون اتحاد هفده روایت باب ششم

حال از مجموع مطالب یاد شده به این نتیجه می‌رسـیم که: بعضـی از روایات هفده‌گانه با هم اتحاد دارند به این صورت که مثلًا یک راوی قسمت اول یک روایت را ذکر کرده و راوی دیگر قسمت دوم همان روایت را نقل کرده و راوی دیگری نیز، هر دو قسمت را به صورت مجموعی، روایت کرده است.

تقسیمات شش‌گانه‌ی هفده روایت باب ششم، از حیث وحدت

بواسطه‌ی ملاکیکه در بحث پیشـین ذکر آن گذشت، می‌توان روایات را از حیث وحدت به «شـش» دسته‌ی زیر تقسیم کرد؛ بدیهی است این تقسیم‌بندی، به تواتر روایات ضرری وارد نمی‌کند.

۱. بـا بررسـی روایت «اول» و «دوازدهم» می‌توان ادّعـا کرد که این «دو» روایت، «یک» روایت‌انـد؛ حال به مناسبت به این دو روایت البته از این زاویه، توجه فرمایید:

- روایت اول: «أَنَّ الْمَرْأَةَ لَا تَرِثُ مِمَّا تَرَکَ زَوْجُهَا مِنَ الْقُرَی وَ الـدُّورِ وَ السِّلَاحِ وَ الـدَّوَابِّ شَـیْئاً وَ تَرِثُ مِنَ الْمَالِ وَ الْفُرُشِ وَ الثِّیَابِ وَ مَتَاعِ الْبَیْتِ مِمَّا تَرَکَ وَ تُقَوَّمُ النِّقْضُ وَ الْأَبْوَابُ وَ الْجُذُوعُ وَ الْقَصَبُ فَتُعْطَی حَقَّهَا مِنْهُ»؛

- روایت دوازدهم: «أَنَّ الْمَرْأَةَ لَا تَرِثُ مِمَّا تَرَکَ زَوْجُهَا مِنَ الْقُرَی وَ الدُّورِ وَ

-

ارث زوجه، ص: ۱۶۶

السِّلَاحِ وَ الدَّوَابِّ شَیْئاً وَ تَرِثُ مِنَ الْمَالِ وَ الرَّقِیقِ وَ الثِّیَابِ وَ مَتَاعِ الْبَیْتِ مِمَّا تَرَکَ وَ یُقَوَّمُ النِّقْضُ وَ الْجُذُوعُ وَ الْقَصَبُ فَتُعْطَی حَقَّهَا مِنْهُ»

۲. با بررسی روایت «چهارم»، «پنجم»، «ششم»، «هفتم»، «سیزدهم» و «پانزدهم» نیز می‌توان ادّعا کرد که این روایات «یک» روایت‌اند، برای این مطلب قرائنی نیز ذکر شد؛ به این روایات نیز توجه فرمایید:

- روایت چهارم: «النِّسَاءُ لَا یَرِثْنَ مِنَ الْأَرْضِ وَ لَا مِنَ الْعَقَارِ شَیْئاً»

- روایت پنجم: «أَنَّ الْمَرْأَةَ لَا تَرِثُ ... مِنْ تُرْبَةِ دَارٍ أَوْ أَرْضٍ ...»

- روایت ششم: «لَا تَرِثُ النِّسَاءُ مِنْ عَقَارِ الْأَرْضِ شَیْئاً»

- روایت هفتم: «لَا تَرِثُ النِّسَاءُ مِنْ عَقَارِ الدُّورِ شَیْئاً ...»

- روایت سیزدهم: «أَنَّ النِّسَاءَ لَا یَرِثْنَ مِنَ الدُّورِ وَ لَا مِنَ الضِّیَاعِ شَیْئاً ...»

- روایت پانزدهم: «لَا تَرِثُ امْرَأَةٌ ... مِنْ تُرْبَةِ دَارٍ وَ لَا أَرْضٍ ... شَیْئاً»

۳. با بررسی روایت «هفتم» و «نهم» نیز می‌توان ادّعا کرد که به احتمال بسیار قوی این «دو» روایت، «یک» روایت‌اند؛ فقط:

- در سند حدیث «هفتم» راوی «عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ زُرَارَةَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ (ع)» آمده است؛

ولی:

- در سند حدیث «نهم» راوی «عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ (ع)» آمده است؟!

و از آنجا که «حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ» به صورت «بلا واسطه و مستقیم» نمی‌تواند از امام صادق (ع) روایت نقل کند و باید یک واسطه یا واسطه‌هایی در نقل داشته باشد، لذا احتمال قوی داده می‌شود که آن واسطه همان «زُرَارَةَ» و یا «مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ» باشند؛ به عبارت دیگر، «حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ» برای نقل روایت از امام صادق (ع) باید واسطه‌ای همچون «زُرَارَةَ» و یا «مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ» را داشته باشد تا روایت را از آن‌ها نقل نماید؛ لذا از مجموع این مطالب، ظن قوی

ارث زوجه، ص: ۱۶۷

بوجود می‌آید که این «دو» روایت «یک» روایت‌اند؛ حال به این دو روایت توجه فرمایید:

- روایت هفتم:

«لَا تَرِثُ النِّسَاءُ مِنْ عَقَارِ الدُّورِ شَیْئاً وَ لَکِنْ یُقَوَّمُ الْبِنَاءُ وَ الطُّوبُ وَ تُعْطَی ثُمُنَهَا أَوْ رُبُعَهَا قَالَ وَ إِنَّمَا ذَلِکَ لِئَلَّا یَتَزَوَّجْنَ فَیُفْسِدْنَ عَلَی أَهْلِ الْمَوَارِیثِ مَوَارِیثَهُمْ»

- روایت نهم:

«إِنَّمَا جُعِلَ لِلْمَرْأَةِ قِیمَةُ الْخَشَبِ وَ الطُّوبِ لِئَلَّا یَتَزَوَّجْنَ فَیَدْخُلَ عَلَیْهِمْ یَعْنِی أَهْلَ الْمَوَارِیثِ مَنْ یُفْسِدُ مَوَارِیثَهُمْ»

۴. با بررسی روایت «هشتم» و «یازدهم» نیز می‌توان ادّعا کرد که این «دو» روایت «یک» روایت‌اند، جهت بررسی دوباره به این دو روایت توجه فرمایید:

- روایت هشتم:

«سَأَلْتُهُ عَنِ النِّسَاءِ هَلْ یَرِثْنَ مِنَ الْأَرْضِ فَقَالَ (ع): لَا وَ لَکِنْ یَرِثْنَ قِیمَةَ الْبِنَاءِ قَالَ قُلْتُ إِنَّ النَّاسَ لَا یَرْضَوْنَ بِذَا قَالَ (ع): إِذَا وُلِّینَا فَلَمْ یَرْضَوْا ضَرَبْنَاهُمْ بِالسَّوْطِ فَإِنْ لَمْ یَسْتَقِیمُوا ضَرَبْنَاهُمْ بِالسَّیْفِ»

- روایت یازدهم:

«إِنَّ النِّسَاءَ لَا يَرِثْنَ مِنْ رِبَاعِ الْأَرْضِ شَيْئاً وَ لَكِنْ لَهُنَّ قِيمَةُ الطُّوبِ وَ الْخَشَبِ قَالَ فَقُلْتُ لَهُ إِنَّ النَّاسَ لَا يَأْخُذُونَ بِهَذَا فَقَالَ (ع): إِذَا وُلِّينَاهُمْ ضَرَبْنَاهُمْ بِالسَّوْطِ فَإِنِ انْتَهَوْا وَ إِلَّا ضَرَبْنَاهُمْ بِالسَّيْفِ عَلَيْهِ»

۵. با بررسی روایت «دهم» و «هفدهم» نیز می‌توان این ادّعا را تکرار کرد که این «دو» روایت «یک» روایت‌اند، زیرا راوی هر دو روایت، «عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ أَعْيَنَ» است، منتها در یک روایت از «أَبُو جَعْفَرٍ (ع)» یعنی امام باقر (ع) نقل نموده و در دیگری «عَنْ أَحَدِهِمَا (ع)» یعنی از یکی از صادقین (ع) نقل کرده است، به این دو روایت نیز توجه فرمایید:

– روایت دهم: «لَيْسَ لِلنِّسَاءِ مِنَ الدُّورِ وَ الْعَقَارِ شَيْءٌ»؛

– روایت هفدهم: «أَنَّ النِّسَاءَ لَيْسَ لَهُنَّ مِنْ عَقَارِ الرَّجُلِ (إِذَا تُوُفِّيَ عَنْهُنَّ) شَيْءٌ».

۶. با بررسی روایت «چهاردهم» و «شانزدهم» نیز می‌توان ادّعای اتّحاد این «دو»

.۷

ارث زوجه، ص: ۱۶۸

روایت را مطرح کرد، به این دو روایت توجه فرمایید:

– روایت چهاردهم: «عِلَّةُ الْمَرْأَةِ أَنَّهَا لَا تَرِثُ مِنَ الْعَقَارِ شَيْئاً إِلَّا قِيمَةَ الطُّوبِ وَ النِّقْضِ لِأَنَّ الْعَقَارَ لَا يُمْكِنُ تَغْيِيرُهُ وَ قَلْبُهُ وَ الْمَرْأَةُ قَدْ يَجُوزُ أَنْ يَنْقَطِعَ مَا بَيْنَهَا وَ بَيْنَهُ مِنَ الْعِصْمَةِ وَ يَجُوزُ تَغْيِيرُهَا وَ تَبْدِيلُهَا وَ لَيْسَ الْوَلَدُ وَ الْوَالِدُ كَذَلِكَ لِأَنَّهُ لَا يُمْكِنُ التَّفَصِّي مِنْهُمَا وَ الْمَرْأَةُ يُمْكِنُ الِاسْتِبْدَالُ بِهَا فَمَا يَجُوزُ أَنْ يَجِيءَ وَ يَذْهَبَ كَانَ مِيرَاثُهُ فِيمَا يَجُوزُ تَبْدِيلُهُ وَ تَغْيِيرُهُ إِذَا أَشْبَهَهُ وَ كَانَ الثَّابِتُ الْمُقِيمُ عَلَى حَالِهِ كَمَنْ كَانَ مِثْلُهُ فِي الثَّبَاتِ وَ الْقِيَامِ»

– روایت شانزدهم: «لَا يَرِثْنَ النِّسَاءُ مِنَ الْعَقَارِ شَيْئاً وَ لَهُنَّ قِيمَةُ الْبِنَاءِ وَ الشَّجَرِ وَ النَّخْلِ يَعْنِي (مِنَ الْبِنَاءِ) الدُّورَ وَ إِنَّمَا عَنَى مِنَ النِّسَاءِ الزَّوْجَةَ»

نتیجه‌ی اتحاد

از این تقسیمات شش‌گانه، دو نتیجه می‌توان فرض نمود:

* اولًا: با احتساب «شش» روایت متحد شده‌ی فوق که اتحاد آن‌ها بررسی شد، به اضافه روایت «دوم» و «سوم» که با سایر روایات متحد نبودند، جمعاً «هشت» روایت در این باب خواهیم داشت؛ اما:

– چه قائل به «عدم اتحاد» روایات هفده‌گانه شویم و بگوییم که: در این باب، همان «هفده» روایت وجود دارد؛

و:

– چه قائل به «اتحاد» بعضی از روایات هفده‌گانه شویم و بگوییم که: در این باب «هشت» روایت وجود دارد؛

به هر روی، نتیجه هر چه باشد، به تواتر روایات ضرری وارد نمی‌کند، امّا اتحاد روایات در «استدلال فقهی» بسیار مؤثر است.

* ثانیاً: از جمله ثمرات وحدت این است که می‌توان از برخی روایات به عنوان «مفسر» و از برخی دیگر به عنوان «قرینه» برای بعضی دیگر استفاده کرد؛ به هر روی، از جمع این روایات، می‌توان یک «مضمون مشترک» بدست آورد.

ارث زوجه، ص: ۱۶۹

*

تقسیمات یازده‌گانه عناوین موجود در هفده روایت باب ششم

حال که به نتیجه «اتحاد» بعضی از روایات با بعض دیگر رسیدیم، در این مبحث لازم است جهت رسیدن به تقسیم‌بندی صحیح از روایات، ابتداء عناوین وارده در این روایات را شناسایی کرده، سپس معانی آن عناوین را مورد مداقه و بررسی قرار دهیم تا در

نهایت به نتیجه گیری صحیحی از روایات نائل شویم؛ از این رو با تأمل در روایات مزبور، عناوین «یازده گانه» زیر را می توان استخراج نمود:

۱. عنوان «قُرَی» و «دُور»: این عنوان در هر دو حدیث «اول» و «دوازدهم» آمده است؛ به هر دو روایت توجه فرمایید:

- روایت اول: «أَنَّ الْمَرْأَةَ لَا تَرِثُ مِمَّا تَرَكَ زَوْجُهَا مِنَ الْقُرَى وَ الدُّورِ».

- روایت دوازدهم: «أَنَّ الْمَرْأَةَ لَا تَرِثُ مِمَّا تَرَكَ زَوْجُهَا مِنَ الْقُرَى وَ الدُّورِ».

۲. عنوان «رِبَاع»: این عنوان فقط در حدیث «دوم» آمده است، به این روایت توجه فرمایید:

- روایت دوم: «

الْمَرْأَةُ ... لَا تَرِثُ مِنَ الرِّبَاعِ شَيْئاً

». ۳. عنوان «الْأَرْض» و «الْعَقَار»: این عنوان در حدیث «سوم» و «چهارم» آمده است؛ به این دو روایت توجه فرمایید:

- روایت سوم: «

فَأَمَّا الْأَرْضُ وَ الْعَقَارَاتُ فَلَا مِيرَاثَ لَهُنَ

».- روایت چهارم: «

النِّسَاءُ لَا يَرِثْنَ مِنَ الْأَرْضِ وَ لَا مِنَ الْعَقَارِ شَيْئاً

». ۴. عنوان «تُرْبَةِ دَار» و «أَرْض»: این عنوان در حدیث «پنجم» و «پانزدهم» آمده است؛ به این دو روایت توجه فرمایید:

- روایت پنجم: «

لَا تَرِثُ ... مِنْ تُرْبَةِ دَارٍ أَوْ أَرْضٍ

».- روایت پانزدهم: «

لَا تَرِثُ ... مِنْ تُرْبَةِ دَارٍ وَ لَا أَرْضٍ

». ۵. عنوان «عَقَارِ الْأَرْض»: این عنوانفقط در حدیث «ششم» آمده است؛ به این روایت توجه فرمایید:

- روایت ششم: «

لَا تَرِثُ النِّسَاءُ مِنْ عَقَارِ الْأَرْضِ شَيْئاً

». ۶. عنوان «عَقَارِ الدُّور»: این عنوان فقط در حدیث «هفتم» آمده است، به این

.۷

ارث زوجه، ص: ۱۷۰

روایت توجه فرمایید:

- روایت هفتم: «

لَا تَرِثُ النِّسَاءُ مِنْ عَقَارِ الدُّورِ شَيْئاً

». ۸. عنوان «الْأَرْض»: این عنوان در حدیث «هشتم» آمده است، به این روایت توجه فرمایید:

- روایت هشتم: «

هَلْ يَرِثْنَ مِنَ الْأَرْضِ فَقَالَ لَا

». ۹. عنوان «الدُّور و الْعَقَار»: این عنوان در حدیث «دهم» آمده است؛ به این روایت توجه فرمایید:

- روایت دهم: «

لَيْسَ لِلنِّسَاءِ مِنَ الدُّورِ وَ الْعَقَارِ شَيْءٌ

». ۱۰. عنوان «رِبَاعِ الْأَرْضِ»: این عنوان در حدیث «یازدهم» آمده است؛ به این روایت توجه فرمایید:

– روایت یازدهم: «

لَا يَرِثْنَ مِنْ رِبَاعِ الْأَرْضِ شَيْئاً

». ۱۱. عنوان «الدُّورِ» و «الضِّيَاعِ»: این عنوان در حدیث «سیزدهم» آمده است؛ به این روایت توجه فرمایید:

– روایت سیزدهم: «

لَا يَرِثْنَ مِنَ الدُّورِ وَ لَا مِنَ الضِّيَاعِ شَيْئاً

». ۱۲. عنوان «عَقَار»: این عنوان در احادیث «چهاردهم»، «شانزدهم» و «هفدهم» آمده است؛ به این سه روایت توجه فرمایید:

– روایت چهاردهم: «

لَا تَرِثُ مِنَ الْعَقَارِ شَيْئاً».

–

روایت شانزدهم: «لَا يَرِثْنَ النِّسَاءُ مِنَ الْعَقَارِ شَيْئاً».

–

روایت هفدهم: «لَيْسَ لَهُنَّ مِنْ عَقَارٍ ... شَيْءٌ

». یادآوری دو نکته

نکته‌ی اول: در میان احادیث هفده‌گانه فقط حدیث «نهم» است که مطابق تقسیم فوق، هیچ عنوانی ندارد؛ به این روایت توجه فرمایید:

– روایت نهم: «قَالَ إِنَّمَا جُعِلَ لِلْمَرْأَةِ قِيمَةُ الْخَشَبِ وَ الطُّوبِ لِئَلَّا يَتَزَوَّجْنَ

ارث زوجه، ص: ۱۷۱

–

فَيَدْخُلَ عَلَيْهِمْ يَعْنِي أَهْلَ الْمَوَارِيثِ مَنْ يُفْسِدُ مَوَارِيثَهُمْ»[۱۸۴]

نکته‌ی دوم: در میان عناوین یازده‌گانه فوق الاشاره، عنوان «اول»، «سوم»، «چهارم»، «هشتم» و «دهم»، به یکدیگر شباهت بسیاری دارند؛ مجدداً به این عناوین توجه فرمایید:

– عنوان اول: عنوان «قُرَی» و «دُور»: این عنوان در هر دو حدیث «اول» و «دوازدهم» آمده بود.

– عنوان سوم: عنوان «الْأَرْض» و «الْعَقَار»: این عنوان در حدیث «سوم» و «چهارم» آمده بود.

– عنوان چهارم: عنوان «تُرْبَةِ دَار» و «أَرْض»: این عنوان در حدیث «پنجم» و «پانزدهم» آمده بود.

– عنوان هشتم: عنوان «الدُّور و الْعَقَار»: این عنوان در حدیث «دهم» آمده بود.

– عنوان دهم: عنوان «الدُّورِ» و «الضِّيَاع»: این عنوان در حدیث «سیزدهم» آمده بود.

ارث زوجه، ص: ۱۷۲

پیوست دوم فصل سوم

بررسی مهم ترین لغات عناوین وارده در روایات حرمان

الف: کلمه‌ی «عقار»

ابن منظور در کتاب «لسان العرب» درباره معنای این کلمه آورده است:

«العَقْرُو العَقارُ المنزل والضَّیْعهُ یقال ماله دارٌولاعَقارٌ» ... «وخص بعضهم بالعَقار النخلَ ...» «قالت أُم سلمهٔ لعائشهٔ عند خروجهاإلی البصرهٔ سَکَّنَ الله عُقَیْراکِ فلا تُصْحِریها[۱۸۵] أی أَسکَنَکِ الله بَیْتَکِ وعَقَارَکِ وسَتَرَکِ فیه فلا تُبْرِزیه» ... «عَقَار البیت متاعُه و نَضَدُها الذی لایُبْتَذلُ إلَّا فی الاعْیادِ

»[۱۸۶] «عقر و عقار به معنای منزل و زمین آمده است [و نزد عرب وقتی می‌خواهند بگویند کسی چیزی ندارد] می‌گویند: نه خانه‌ای دارد و نه زمینی» ... «بعضی گفته‌اند کلمه‌ی عقار به معنای نخل است و اختصاص به آن دارد» ... « [در حدیثی آمده است که] ام[۱۸۷]

ارث زوجه ؛ ص۱۷۲

ارث زوجه، ص: ۱۷۳

سلمهٔ زمانی که عایشه با خوارج علیه امام علی (ع) به سمت بصره حرکت کرد به او

گفت: خداوند تو را در زمین و خانه‌ات محفوظ نگاه داشت این [حفاظت] را باز و آشکار نکن» ... [کلمه] عقار وقتی به بیت اضافه می‌شود به معنای متاعخانه می‌شود و وسائل و متاع خانه‌ای که جمع شده و پخش نمی‌شود مگر در اعیاد.

- جوهری در کتاب «الصحاح فی اللغهٔ» می‌گوید:

«والعَقارُ بالفتح: الارض والضِیاع والنخل»[۱۸۸].

و عَقار به فتح عین، به معنای زمین و زمین کشاورزی و نخل است.

- طُریحیدر کتاب «مجمع البحرین و مطلعالنیرین» می‌گوید:

«عقر الدار: أصلها ... و عن ابن فارس العقر أصل کل شیءو فی الخبر: مَا غُزِیَ قَوْمٌ

ارث زوجه، ص: ۱۷۴

فِی عُقْرِ دیارهمإلَّا ذَلُّوا[۱۸۹] و فی الحدیث ذکر العَقار کسَلام و هو کل ملک ثابت له أصل کالدار و الارض و النخل و الضیاع و منه قولهم: ما له دار و لا عقار و جمع العَقار، عَقارات».[۱۹۰]

عقر دار یعنی اصل دار ... و ابن فارس می‌گوید: عقر، به اصل هر چیزی اطلاق می‌گردد ... و در خبری [از امام علی (ع)] آمده است: [بخدا سوگند] هیچ قومی در زمین خانه خود جنگ نکرد مگر اینکه ذلیل شد و شکست خورد و در حدیث آمده [ضبط صحیح] عقار به فتح عین همچون سلام است وعقار به هر ملکی اطلاق می‌شود که دارای اصل و ریشه‌ای است هم چون خانه و زمین و نخل و زمین کشاورزی [البته] در مورد کسی که چیزی ندارد [نیز] گفته می‌شود که نه خانه دارد و نه عقار و جمع عَقار، عَقارات است.

- راغب اصفهانی[۱۹۱] در کتاب «المفردات فی غریب القرآن» می‌گوید:

«عقر: عقر الحوض والدار وغیرهما أصلها ویقال له عقروقیل: ماغزی قوم فی عقردارهم قط إلاذلوا وقیل للقصر عقرهٔ وعقرته أصبت عقره أی أصله نحو رأسته ومنه عقرت النخل قطعته منأصله».[۱۹۲]

کلمه‌ی عقر در استعمالاتی مانند: عقر حوض و عقر خانه و غیر آن به معنای اصلِ آن است و گفته می‌شود او عقر [یعنی زمین] دارد و نیز گفته شده است هیچ قومی در اصل خانه‌شان مورد تهاجم قرار نگرفته‌اند مگر اینکه ذلیل شدند و این کلمه به قصر نیز گفته شده: عقرهٔ و کلمه عقرته یعنی به اصلش [و] نزدیک سرش رسیدم و از همین کلمه است؛ کلمه عقرت النخل به معنی اینکه از

اصلش قطع کردم.

– ابن اثیر در کتاب «النهایة فی غریب الاثر» نیز می گوید:

«العَقار بالفتح: الضَّیعةُ والنَّخل والارض ونحوذلک».[۱۹۳]

عقار به فتح عین به معنای زمین کشاورزی و نخل و مطلق ارض و امثال این‌ها آمده است.

ادّعای بعض الأعاظم: عَقاربه زمین خانه و یا حداقل به زمین مشغوله می گویند نه مطلق اراضی.

یکی از فقهـای بزرگوار معاصـر – دام عزه – بـا طرح این ادّعا که «عقار به زمین خانه و یا حـدّاقل به زمین مشـغوله اطلاق می گردد نه مطلق اراضـی!؟» می‌خواهند نتیجه بگیرند که زوجه از مطلق اراضـی محروم نیست بلکه از فقط از زمین خانه مسـکونی محروم است؛ حاصل اظهار نظر اینفقیه معاصر – دامت برکاته –، که منشأ فتوای ایشان نیز شده، چنین است که می‌فرمایند:

* اولًا: بعد از مراجعه به کتب لغت و کاربرد اصطلاحی عقار، متوجه می‌شویم که:

– در لغت – نزد لغویـون – از «عقـار» به عنـوان «الأـرض المشـغولة» یـاد می‌شـود نه «الأـرض الخالیـة»؛ یعنی فقـط به زمینی که در آن ساختمان یا درخت یا زراعتی باشد، «عقار» اطلاق می کنند.

ارث زوجه، ص: ۱۷۵

و:

– در اصطلاح نیز – نزد فقیهان – از «عقار» به عنوان «الأرض المشغولة» یاد می‌شود نه «الأرض الخالیة»؛

پس اهل لغت «عقار» را در «الارض المشغولة» بکار برده‌اند.

* ثانیـاً: اینکه گفته می‌شود: زوجه از «عقـار» ارث نمی‌برد، منظور همـان «زمین خـانه‌ای» است که او در آن سـکونت داشـته یا اینکه لااقل در صورت توسعه در اطلاق، از «زمین مشغوله» ارث نمی‌برد؛ نه اینکه از «مطلق اراضی» محروم است و ارث نمی‌برد.

* ثالثاً: کلام طُریحی در «مجمع البحرین» و راغب در «المفردات» درباره «عقر» مؤیّد این نظر است؛ زیرا، راغبمی گویـد: بدرستی که «عقر» بر هر چیزی که دارای «اصـل» باشـد اطلاق می‌شود، پس «عقر» به منزله‌ی فرع است؛ لـذابه زمین خالیه، عقر گفته نمی‌شود؛ از این رو، هنگامی کهعقر به کلمه دیگری اضافه شود، می گویند: زمین خانه، زمین حوض، زمین کشاورزی و یا زمین باغ.

بنابراینبایـد اصـل یـا زمینی وجود داشـته باشـد تـا فرعی همچون خـانه بر آن بار شود، پس عقار فرع بر اصل است، یعنی زمانی عقار وجود دارد که اصلی نیز وجود داشته باشد.

* رابعاً: «زوجه فقط از خانه مسکونی ارث نمی‌برد»؛ پس فرقی بین «عقار» و «دور» وجود ندارد.

اصل استدلال ایشان چنین است:

«إن العقر یُقال علی کل شـیءٍ له اصل فالعَقر بمنزِلـة الفرع فلایقال فی الارض الخالیـة عَقرٌ و لکن یُقال عقرُ الـدار، عقرُ الحوض، عقر الروضة و عقر البسـتان»[۱۹۴] و «إنَّ الاصل فی الاسـتعمال العَقر و العَقار اسـتعمالهُما فی کل شـیءٍ له اصلٌ کالـدار و قـد استُعمِل فی خصوص الدار و فی القصر الذی یکون معتمداً لاهل القریة ... فلو

ارث زوجه، ص: ۱۷۶

لم یکن ظاهراً فی خصوص الاراضی المشغولة ... لیس ظاهراً فی

مطلق الاراضی»[۱۹۵]

بـدرستی که عقر بر هر چیزی که دارای اصل باشد اطلاق می‌شود، پس عقر به منزله فرع است؛ لذا به زمین خالیه عقر گفته نمی‌شود ولی وقتی عقر به کلمه دیگری اضافه شود، می گویند: زمین خانه، زمین حوض، زمین باغچه و زمین باغ.

... بدرستی که اصل در استعمال عقر و عقار، کاربرد این دو کلمه در هر چیزی است که دارای اصل است همچون خانه و گاهی هم

در خصوص خانه و قصری که محور اهل روستا است استعمال شده؛ ... ولی اگر کلمه عقار ظهور در خصوص اراضی مشغوله نداشته باشد، ... ظهور در مطلق زمین هم ندارد.

مناقشه بر استدلال بعض الاعاظم

بر برداشت خاصی که فقیه بزرگوار معاصر- دامت برکاته- از معنای «عقار» کرده و بر این مبنا نیز، استدلالاتی مطرح فرمودند، چند ایراد وارد است:

* اولًا: لغویون بین موردی که «عَقار» به صورت «مطلق» استفاده شده باشد و بین موردی که «عَقار» به صورت «مضاف» استفاده شده باشد، فرق قائل‌اند؛ یعنی:

- زمانی که کلمه‌ی «عقار» به نحو «مطلق»- و بدون اضافه به کلمه دیگری- استعمال شده باشد، آنرا به «مطلق ارض» اطلاق می‌کنند، اگر چه زمین خالی باشد.

اما:

- زمانی که کلمه‌ی «عقار» به نحو «مضاف»- و با اضافه به کلمه دیگری- استعمال شده باشد، معنایآن تغییر کرده و دیگر در زمین خالی استعمال نمی‌شود؛ در این صورت «عقار البیت» معنایش، «متاع البیت» می‌گردد.

* ثانیاً: اینکه فرمودند: «عقار» حتماً در جایی است که فرعی وجود داشته باشد صحیح نبوده و مورد قبول نیست؛ البته منشأاین استدلال، خلطی است که درباره معنای کلمه‌ی «عقار» از کلام راغب در «المفردات فی غریب القرآن» و طریحی

* در «مجمع البحرین» داشته‌اند؛ امّا با دقّت در عبارات این دو کتاب، روشن می‌شود که

ارث زوجه، ص: ۱۷۷

«راغب» و «طریحی» می‌گویند: عرب به «مطلق زمین»، «عقار» می‌گوید و در جایی که فرعی در این زمین ساخته شده باشد به اعتبار این اصل به آن فرع، عقار می‌گویند، بنابراین در جایی که فرعی نیز وجود ندارد به خود اصل، عقار اطلاق می‌کنند؛ نه اینکه آنچنان که از قول این دو کتاب فرمودند: عرب، عقار را در جایی استعمال می‌کند که اصل و فرعی وجود داشته باشد! لذا میان این دو معنای لغوی، فرق وجود دارد.[۱۹۶] مؤیّد مناقشه بر استدلال صاحب رساله‌ی «ارث الزوجهٔ»

مؤیّد این مناقشه، کلام مرحوم شهید ثانی (رحمه الله) در پاورقی کتاب «رسائل» است؛ ایشان به کلام ابو عبید هَروی در کتاب «غریبین»- که در علم لغت تألیف شده است- استناد کرده و می‌فرمایند:

«قال الهَروی العَقار الاصل، یُقال لفلان عَقارٌ أی أصلُ مالٍ و منه الحدیث مَن باع داراً أو عَقاراً أی أصل مال»[۱۹۷]

هَرویمی‌گوید: عقار همان اصل است و [وقتی که] گفته می‌شود برای فلان شخص عقار است یعنی صاحب اصل مال است و معنای حدیث نیز بر همین مناسبت [که می‌گوید] کسی که خانه‌ای یا عقاری بخرد؛ یعنی اصل مالی بخرد.

پس همان‌طور که از کلام هَروی بر می‌آید، وی:

* اولًا: «عقار» را به معنای «اصل» آورده و هیچ اشاره‌ای به «زمین» نکرده است؛ یعنی معنای اولیه «عقار» را «ارض» ندانسته، ولی چون در عرف، اصلِ برای

ارث زوجه، ص: ۱۷۸

«بناء»، «نخل» و «بستان»، زمین است؛ لذا، به زمین، «عقار» اطلاق می‌شود، هر چند ممکن است «بناء»، «نخل» و «بستان» در آن وجود نداشته باشد.

* ثانیاً: فرقی بین وجود یا عدم وجود فرع بر روی اصل نگذاشته است.

نتیجه: «عقار مطلق» به معنای «مطلق ارض»

با توجه به نظر لغویون که بیان آن گـذشت نتیجه می گیریم که: اگر «عقار» به طور مطلق و بدون اضافه اسـتعمال شده باشد، در لغت به معنـای «مطلق ارض» است؛ البته گاهی اوقات به «نخل» و «ضـیعه» هم «عقار» اطلاق شـده، امّا در معنای «مطلق ارض» هم اسـتعمال شده است.

به هر روی «عقار» هم برای «ارض مشغوله» استعمال شده هم برای «ارض خالیه و بایر»؛ بنابراین عرب، به «ارض»، «عقار» می گوید.

ب: کلمه‌ی «رباع»

در اکثر کتب لغت «ربع» به معنای «خانه»، «منزل» و «وطن» آمـده است؛ به عنوان مثال فراهیـدی در کتاب «العین»- که از قدیمی‌ترین کتب لغوی است-، همین معنا را اختیار نموده است؛ حال به عبارات برخی از لغویون توجه فرمایید:

- فراهیدی در کتاب «العین» در این باره می گوید:

«والرَّبْعُ: المنزلْوالوطنُ»[۱۹۸]

ربع به معنای منزل و وطن است

- جوهری در کتاب «الصحاح فی اللغهٔ» ابتداءمی‌نویسد:

«الرَّبْعُ: الدارُ بعینها حیثُ کانت وجمعها رِباعٌ ورُبوعٌ وأَرْباعٌ وارْبُعٌ»[۱۹۹]

رَبع به معنای خود خانه و ساختمان است؛ البته تا زمانی که وجود داشته باشد و جمع رَبع، رباع، ربوع، ارباع و اربع می‌باشد.

ارث زوجه، ص: ۱۷۹

و سپس می گوید: ابوسعید اصمعی نیز «رباع» را به خود «خانه» معنا کرده است.

- فَیّومی نیز در کتاب «مصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر» در این باره می‌نویسد:

«وَالرَّبْعُ مَحَلَّةُ الْقَوْمِ وَمَنْزِلُهُمْ»[۲۰۰]

ربع به معنای مکان و محله یک قوم و منزلشان است.

نتیجه: کلمه‌ی «عقار» اعم از کلمه‌ی «ربع»

با توجه به نظر لغویون، به نظر می‌رسد که:

* اولًا: «ربـاع» در لغـت بـه معنـای «منزل» و «خـانه» اسـت؛ از ایـن رو، فقهـاء، معنـای کلمه‌ی «عقـار» را اعم از معنـای کلمه‌ی «ربـع» دانسته‌اند.

* ثانیاً: امام (ع) در روایت دوم یا عنوان دوم، ابتـداءاز کلمه‌ی «رباع» اسـتفاده فرمودند و سـپس در ذیل روایت، بجای کلمه‌ی «رباع» از عبارت «مِنَ الْأَصْلِ» استفاده نمودند؛ به روایت دوم مجدداً توجه فرمایید: «... وَ لَا تَرِثُ مِنَ الرِّبَاعِ ... وَ لَا تَرِثُ مِنَ الْأَصْلِ»

* ثالثاً: در روایت یازدهم یا عنوان نهم، عبارت «مِنْ رِبَاعِ الْأَرْضِ» آمده بود، در این عنوان، احتمال قوی وجود دارد که اضافه، اضافه بیانیه باشد، یعنی در اصل، عبارت «مِنْ الْأَرْضِ» بوده است.

نظر مختار:

ج: کلمه‌ی «ضیعهٔ»

لازم است جهت روشن شـدن معنـای «ضـیعه» از برخی مهم‌ترین کتب لغت، معنـای آن را اسـتخراج نماییم، تا به معنای دقیق آن در روایات، نائل شویم.

- ابن منظور در کتاب «لسان العرب» می گوید:

–

ارث زوجه، ص: ۱۸۰

«الضَّيْعةُ: العَقارُ ... والضَّيْعَةُ: الارض المغلَّة»[۲۰۱]

ضیعه همان عقار است ... و ضیعه به زمینی که در آن کشاورزی می‌شود و غله دارد [گفته می‌شود]

– فَیّومی در کتاب «مصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر» می‌نویسد:

«وَالضَّيْعَةُ الْعَقَارُ»[۲۰۲] ضیعه همان عقار است.

نتیجه: «ضیاع» مترادف با «عقار»

در لغت «ضیاع» و «عقار» یک معنا دارد و در مواردی که در روایت کلمه‌ی «عقار» و «ضیاع» با یکدیگر آمده، بدین جهت بوده است که، این دو کلمه یک معنا داشته و با یکدیگر فرقی نمی‌کرده‌اند؛ لذا امام (ع) آن‌ها را با هم آورده است؛ بنابراین:

– روایت دهم یا عنوان هشتم، که در آن کلمات «مِنَ الدُّورِ وَ الْعَقَار» آمده؛

– روایت سیزدهم یا عنوان دهم، که در آن کلمات «مِنَ الدُّورِ وَ ... الضِّيَاعِ» آمده؛

یک معنا دارند.

د: کلمه‌ی «قریة»

– فیومی در کتاب «مصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر» می‌گوید:

«... الْقَرْيَةُ كُلُّ مَكَان اتَّصَلَتْ بِهِ الْأَبْنِيَةُ وَاتُّخِذَ قَرَارًا»[۲۰۳]

قریه به هر مکانی که بناها به هم متصل و ثابت باشند گویند.

فیومی به نقل از کتاب «

کفایة المتحفظ و نهایة المتلفظ فی اللغة العربیة

»[۲۰۴] قریه را هر مکانی می‌داند که ساختمان‌ها به هم متصل هستند.

ارث زوجه، ص: ۱۸۱

– فیروز آبادی در کتاب «قاموس المحیط» درباره‌ی این کلمه می‌نویسد:

«القَرْيَةُ ويُكْسَرُ المِصْرُ الجامِعُ»[۲۰۵]

قریه بخشی از یک شهر بزرگ است.

– ابن اثیر در کتاب «النهایة فی غریب الاثر» در این باره می‌گوید:

«والقرْية من المساكن والابنِية: الضِياع وقدتُطلَق على المُدُن»[۲۰۶]

قریه که از خانه‌ها و ساختمان تشکیل شده، همانزمین است، البته بر شهر نیز گاهی اطلاق شده است.

همان‌طور که روشن است ابن اثیر، معنای «قریة» را همان معنای «ضیعة» می‌داند.

نتیجه‌ی کلی

در روایات باب ششم یا همان عناوین یازده‌گانه، کلمات «عقار»، «ضیعة» و «قریة»، یک معنا داشته و در یک معنا نیز، استعمال شده‌اند.

ارث زوجه، ص: ۱۸۲

پیوست سوم فصل سوم

بررسی تقسیمات طائفه‌ی اول از روایات

در مباحث ابتدایی فصل سوم، یعنی بحث روایات، «دو» تقسیم از روایات بیان شد که ذیلًا به یادآوری مجدد آن‌ها می‌پردازیم:

۱. تقسیم این روایات، بنابر عمومیّت و خصوصیّت حرمان؛ که در این تقسیم دو نوع یا دو دسته روایت داشتیم.

۲. تقسیم این روایات، بنابر چگونگی ارث بردن؛ یعنی: ارث بردن زوجه از عین زمین و یا قیمت آن و ارث بردن زوجه از عین آلات و ابنیه و یا قیمت آن؛ که در این تقسیم نیز سه نوع یا سه دسته روایت داشتیم.

و نیز در محل خود ثابت شد که:

بعضی از روایات هفده‌گانه با بعض دیگر متحدند، یعنیروایات باب ششم، از حیث وحدت، مجموعاً، «هشت» روایت شدند، نه «هفده» روایت.

در این پیوست، نسبت به تأیید این دو نوع تقسیم‌بندی از روایات و یا تردید بر این تقسیم‌بندی، خواهیم پرداخت.

ارث زوجه، ص: ۱۸۳

الف: رد تقسیم دوم از روایات؛ (تقسیم روایات بنابر چگونگی ارث بردن)

حال، بر فرض قبول اتحاد بعض روایات، دیگر مجالی برای تقسیم دوم بوجود نمی‌آید؛ چون در این صورت، تقسیم دوم، دارای «دو» اشکال خواهد بود.

دو اشکال بر تقسیم دوم از روایات بر فرض قبول اتحاد روایات

۱. با فرض وحدت روایات، موضوعی برای تقسیم دوم باقی نمی‌ماند؛

اگر بحث وحدت روایات هفده‌گانه مطرح نبود، این تقسیم‌بندی، تا حدی تقسیم نیکویی شمرده می‌شد؛ امّا وحدت، این حُسن را از بین می‌برد، لذا این تقسیم دیگر معنا و مفهومی نخواهد داشت.

۲. تقسیم دوم، ثنایی نیست لذا نه مفهوم دارد و نه ثمره عملی!

در این تقسیم‌بندی، روایات به «سه» نوع یا سه دسته تقسیم می‌شدند که روشن است این تقسیم، یک تقسیم ثنایی نیست تا بتوان از آن مفهوم‌گیری کرد و اساساً تقسیم‌بندی در صورتی صحیح است که مفهوم بر آن مترتب بوده و دارای ثمره عملی باشد.

بنابراین، عمده مطلب این است که چنانچه نتوان از یک دسته روایات مفهوم‌گیری کرد، دیگر ثمره‌ی عملی هم بر آن‌ها مترتب نخواهد بود.

ب: پذیرش تقسیم اول از روایات؛ (تقسیم روایات بنابر عمومیّت یا خصوصیّت حرمان)

بعد از اینکه روایات «هفده‌گانه» را به «یازده» عنوان تقسیم کردیم، بایسته است روشن نماییم، از کدام‌یک از عناوین مذکور «عمومیّت حرمان» استفاده می‌شود و از کدام‌یک از عناوین مذکور «خصوصیّت حرمان» استفاده می‌شود؛ تا مشخص شود کدامین روایت، عنوان خاص دارد و کدامین روایت، عنوان عام؟

سپس باید بررسی شود که: با این عناوین چه باید کرد؟

* آیا باید یکی را «مقید» و یا «مخصص» دیگری قرار داد؟

و یا:

ارث زوجه، ص: ۱۸۴

* آیا صنعت استدلال عمل دیگری غیر از «تقیید» و «تخصیص» اقتضا دارد؟

از این رو، برای پاسخ به سؤالات فوق بهترین و اساسی‌ترین تقسیم از روایات، تقسیم آن‌ها به دو نوع یا دو دسته‌ای است که در تقسیم اول بیان آن گذشت، یعنی تقسیم به دسته «عام» و «خاص»؛ لذا در آنجا بیان شد که، تقسیم اول روایات چنین است:

۱. تقسیم یک دسته از روایات، به روایاتی که «عمومیّت حرمان» را می‌رسانند، یعنی روایاتی که می گویند: «زوجه از مطلق زمین، ارث نمی‌برد». یا همان قول مشهور بین قدما و متأخّرین.

و:

۲. تقسیم یک دسته از روایات، به روایاتی که «خصوصیّت حرمان» را می‌رسانند، یعنی روایاتی که می گویند: «زوجه از زمین خانه، ارث نمی‌برد». یا همان قول شیخ مفید (رحمه الله) ومرحوم ابن ادریس (رحمه الله).

بررسی تعداد روایات «خاص» و «عام» در میان روایات هفده‌گانه

الف: تعداد روایات خاص در میان هفده روایت

«وسائل الشیعهٔ» روشن است که خاص بودن به این معناست که: «زوجه فقط از زمین مسکونی محروم است ولی از سایر زمین‌ها ارث می‌برد»؛ این «سه» عنوان عبارتند از:

۱. عنوان «رِباع»:

این عنوان، در حدیث «دوم» آمده بود که فرمودند: «تَرِثُ الْمَرْأَةُ الطُّوبَ وَ لَا تَرِثُ مِنَ الرِّبَاعِ شَيْئاً» و بیان شد که «رباع» به معنای منزل مسکونی است.

۲. عنوان «عَقَارِ الدُّور»:

این عنوان، در حدیث «هفتم» آمده بود که فرمودند: «لَا تَرِثُ النِّسَاءُ مِنْ عَقَارِ الدُّورِ شَيْئاً» در این روایت امام (ع) می‌فرماید: «زوجه از زمین خانه‌ها ارث نمی‌برد».

ارث زوجه، ص: ۱۸۵

۳. عنوان «رِبَاعِ الْأَرْض»:

این عنوان، در حدیث «یازدهم» آمده بود که فرمودند: «إِنَّ النِّسَاءَ لَا يَرِثْنَ مِنْ رِبَاعِ الْأَرْضِ شَيْئاً»

همان‌گونه که گفته شد، درباره اضافه‌ی کلمه «رباع» به «الارض» یعنی «رِبَاعِ الْأَرْض» دو نظر جریان دارد، یعنی یا این:

* نظر اول: اضافه، بیانیه است؛ اگر چنین باشد معنای «رِبَاعِ الْأَرْض» چنین می‌شود که: «رباع من الارض» عبارت دیگری از «نفس الارض» خواهد بود.

در این صورت، این روایت جزء روایات «عام» قرار می گیرد، که این احتمال، مورد قبولو تأیید نیست.

و یا این:

* نظر دوم: اضافه، غیر بیانیه است؛ اگر چنین باشد معنای «رِبَاعِ الْأَرْض» چنین می‌شود که: زوجه از خصوص «رباع» ارث نمی‌برد.

در این صورت، این روایت، جزء روایات «خاص» قرار می گیرد، که این احتمال، مورد تأیید است.

ب: تعداد روایات عام در میان هفده روایت

«وسائل الشیعهٔ» بدیهی است عام بودن بدین معناست که: «زوجه از مطلق اراضی- چه مشغوله و چه غیر مشغوله- ارث نمی‌برد»؛ این «هشت» عنوان عبارتند از:

۱. عنوان «الْقُرَى وَ الدُّورِ»: این عنوان، در حدیث «اول» و «دوازدهم» آمده است.

۲. عنوان «الْأَرْضُ وَ الْعَقَارَاتُ»: این عنوان، در حدیث «سوم» و «چهارم» آمده است.

۳. عنوان «تُرْبَةِ دَار» و «أَرْض»: این عنوان، در حدیث «پنجم» و «پانزدهم» آمده

۴.

ارث زوجه، ص: ۱۸۶

است.

۵. عنوان «عَقَارِ الْأَرْض»: این عنوان، در حدیث «ششم» آمده است.

۶. عنوان «الْأَرْض»: این عنوان، در حدیث «هشتم» آمده است.

۷. عنوان «الدُّور و الْعَقَار»: این عنوان، در حدیث «دهم» آمده است.

۸. عنوان «الدُّورِ» و «الضِّيَاع»: این عنوان، در حدیث «سیزدهم» آمده است.

۹. عنوان «عَقَار»: این عنوان، در احادیث «چهاردهم»، «شانزدهم» و «هفدهم» آمده است.

یادآوری برخی نکات مهم در عناوین روایات عام

نکات مهم در اولین عنوان عام

– «قری» جمع قریه و به معنای «ضیعهٔ» است و «ضیعهٔ» نیز به معنای «عقار» و «ارض» آمده است، گویا امام (ع) بجای جمله «لَا تَرِثُ ... مِنَ الْقُرَى وَ الدُّورِ» که در «عنوان اول» یا روایت «اول» و «دوازدهم» مشترک است، فرموده‌اند: «لَا تَرِثُ مِنَ الْعَقَارِ وَ الدُّور»

– عطف «دور» بر «قری» از قبیل عطف «خاص» بر «عام» است.

نکات مهم در دومین عنوان عام

– به جهت اینکه کلمه «عقارات» جمع است، لذا تقریباًاز آن استفاده عموم می‌شود؛ یعنی: «زوجه از هیچ زمین و از هیچ عقاری ارث نمی‌برد».

– اشکال و جواب پیرامون احتمال استفاده خصوصیّت از عنوان دوم

اشکال این است که احتمال دارد، «الف» و «لام» در «الارض» برای عهد باشد، در این صورت منظور از «الارض» زمین خانه‌ی مسکونی است؛ پس عنوان

دوم، جزء عناوین خاص است.

در پاسخ باید گفت: این احتمال باطل است، زیرا، کلمه‌ی «العقارات» جمع بسته شده است، لذا «الف» و «لام» آن، نمی‌تواند برای عهد باشد.

ارث زوجه، ص: ۱۸۷

نتیجه‌ی اشکال

با بطلان احتمال مذکور، نتیجه این می‌شود که عنوان دوم جزء عناوین عام قرار می گیرد، یعنی «زوجه از هیچ زمینی ارث نمی‌برد».

– احتمال محقق بروجردی (رحمه الله): عنوان دوم یا حدیث سوم و چهارم، بواسطه ذکر قرینه‌ی «قیمهٔ الاشیاء»، احتمال دارد که جزء عناوین خاص باشد.

مرحوم آیت الله العظمی بروجردی (رحمه الله) در کتاب «تقریرات ثلاث» در بحث «میراث الازواج» درباره حدیث سوم می‌فرماید: احتمال می‌رود مراد از کلمه «ارض» و «عقارات» در روایت سوم و چهارم به قرینه ذکر عبارت «قیمت اشیاء مخصوص زمین»، خصوص زمین مسکونی باشد، نه مطلق اراضی.

به اصل عبارت ایشان توجه فرمایید:

«و هـذه الروایهٔ کمـا تحتمل أن یراد بها مطلق الارض بظاهر اللفظ، کـذلک تحتمل أن یراد بها خصوص أرض المساکن بقرینـهٔ ذکر القیمهٔ الاشیاء مخصوصهٔ بأرض المساکن و الدور»[۲۰۷]

و این روایت همچنانکه احتمال داده می‌شود بواسطه ظاهر لفظ، از آن مطلق ارض اراده شود، همچنان احتمال داده می‌شود خصوص زمین مسـکن بواسطه‌ی قرینه ذکر قیمت اشیاء مخصوص زمین- همچون آجر و بنا و چوب و نی که مربوط به زمین مسکونی است- زمین مسکن‌ها و خانه‌ها اراده شده باشد.

- مناقشه بر نظر محقق بروجردی (رحمه الله)

اینکه محقق بروجردی (رحمه الله) عنوان دوم یـا روایـات سوم و چهـارم را جزء روایات خاصه محسوب نمودنـد، غیرقابل قبولاست؛ زیرا، به سه دلیل، موضوع احتمال

طرح شده از سوی ایشان، بسیار ضعیف، بلکه منتفی است:

دلیل اول: به طور معمول در عرف، زمین غیر مسکونی، دارای ساختمان نیست؛ پس دیگر مجالی برای احتمال یاد شده وجود ندارد.

دلیل دوم: شارع برای بیاناینکه زوجه از چه چیزی ارث می‌برد و از

ارث زوجه، ص: ۱۸۸

چه چیزی ارث نمی‌برد، غیر از این بیـانی که در روایتمطرح نموده، راه بیـان دیگری نداشـته؛ در این صورت نمی‌توان یـک شـیء را قرینه برای شئ دیگر قرار داد؛ بنابراین روایت می‌خواهدبفرماید که:

* در جایی که آجر، بناء، چوب و نی وجود دارد، زوجه از عین آن‌ها ارث نمی‌برد ولی از قیمتشان ارث می‌برد. و:

* در جایی که آجر، بناء، چوب و نی وجود ندارد، زوجه از عین و قیمت آن‌ها ارث نمی‌برد.

* دلیـل سوم: اینکه محقق بروجردی (رحمه الله) قصـد کردنـد که فراز ابتـدایی روایت را قرینه برای ضـابطه‌ی آتیقرار دهنـد، کـاری بسیار دور از فصاحت و بلاغت است.

به عبارت روشن‌تر: این نحوه قرینه قرار دادن، که محقق بروجردی (رحمه الله) در این احتمال مطرح می‌نماینـد، از فصاحت و بلاغت بسـیار دور است؛ یعنی اینکه ایشان جمله‌ی اول روایت را،- یعنی: «سَأَلْتُهُ عَنِ النِّسَاءِ مَا لَهُنَّ مِنَ الْمِيرَاثِ؟ قَالَ (ع): لَهُنَّ قِيمَـةُ الطُّوبِ وَ الْبِنَاءِ وَ الْخَشَبِ وَ الْقَصَبِ»- که راوی از امام (ع) پیرامون میراث زوجه پرسیده است، قرینه‌ی ضابطه‌ای که بعداً می‌خواهد بیاید- یعنی: «فَأَمَّا الْأَرْضُ وَ الْعَقَارَاتُ فَلَا مِيرَاثَ لَهُنَ»- قرار می‌دهند، از فصاحت و بلاغت به دور است.

نکات مهم در سومین عنوان عام

- بررسی احتمال تردید راوی بین کلمه «دار» و «ارض»

برخی گمانکرده‌انـد: علّت اینکه راوی، در روایت «پنجم»، کلمه «دارٍ أو ارضٍ» آورده است بخـاطر این بوده که او بین این دو کلمه، تردید داشته است.

بطلان احتمال تردید راوی در روایت پنجم

* اولًا: اینکه گفته شده، راوی بین دو کلمه وارده در این روایت تردید

*

ارث زوجه، ص: ۱۸۹

داشته، نه سخن صوابی است و نه صحیح و مورد قبول!.

* ثانیـاً: بیـان این عبـارت و عطف دو کلمه بـا حرف «أو» بیـانگر تردیـد نیست؛ بلکه تنویعی است از جـانب امـام (ع) که آن را بیـان فرموده‌اند.

– همان‌طور که در مباحث گذشته بیان شد، این روایت با روایت «پانزدهم» اتحاد دارد هر چند در آنجا تعبیر روایت «دار و لا ارض» بود.

نکات مهم در چهارمین عنوان عام

– از آنجا که اضافه‌ی «عقار» به «ارض» در روایت ششم، «بیانیه» است، پس این روایت، ظهور بر این دارد که جزء روایات عام است.

نکات مهم در هشتمین عنوان عام

– اشکال محقق بروجردی (رحمه الله) بر روایت چهاردهم

مرحوم آیت الله بروجردی (رحمه الله) می‌فرمایند: این روایت، سه مشکل اساسی دارد:

* مشکل اول: این روایت با عالی‌ترین صوت به کسانی که کمترین شناختی از الفاظ ائمه معصومین (ع) دارند، اعلام می کند که از معصوم (ع) صادر نشده است.

«و هذه الروایهٔ تنادی بأعلی صوتها انّها لیست بهذه الالفاظ من الامام (ع) کما یعرف ذلک من کان له أدنی بصیرهٔ فی ألفاظ الاحادیث المنقولهٔ عنهم (ع)»[۲۰۸]

و این روایت با واضح ترین شکل می گوید که این الفاظ از امام (ع) نیست همان‌طور که هر کسی که کوچک‌ترین علمی درباره الفاظ

احادیث روایت شده از ائمه (ع) دارد این نکته را می‌فهمد.

* مشکل دوم: راوی در این مکاتبه گمان کرده از امام (ع) شنیده است امّا بدیهی است به علّت مکاتبه بودن این روایت، راوی آن را از

ارث زوجه، ص: ۱۹۰

معصوم (ع) نشنیده است.

«و ... قلنا: فی أوّل الحدیث انّه زعمه انّه سمعه من الامام (ع)»[۲۰۹]

و در ابتدای حدیث یادآور شدیم که او گمان کرده، آن را از امام (ع) شنیده است.

* مشکل سوم: مضاف بر اینکه، شخص «محمد بن سنان» که درباره او گفته شده، از غالیان بوده؛ فقیه رااز اعتماد به روایت او منع می کند. به عنوان نمونه از جناب «صفوان بن یحیی» درباره «محمد بن سنان» نیز نقل شده که او با کنایه «محمد بن سنان» را غالی یاد کرده است:

«مضافاً الی انّ الاعتماد بروایهٔ محمد بن سنان الّذی قیل فی حقّه انّه غال، و نقل عن صفوان قد یرید أن یطیر- کنایهٔ عن الغلوّ- فمنعناه.»[۲۱۰]

علاوه بر اینکه اعتماد به روایت محمد بن سنان که درباره وی گفته شده، غالی است و از صفوان نقل شده که گاهی فال بد می‌زد- کنایه از غلو- لذا منعش کردیم.

مرحوم نجاشی (رحمه الله) سخن «صفوان بن یحیی» را درباره «محمد بن سنان» چنین نقل می‌نماید:

«محمد بن سنان أبو جعفر الزاهری فقال صفوان: إن هذا ابن سنان لقد هم أن یطیر غیر مرهٔ فقصصناه حتی ثبت معنا و هذا یدل علی اضطراب کان و زال».[۲۱۱]

محمد بن سنان ابو جعفر زاهری؛ صفوان درباره وی گفت: این ابن سنان تلاش کرد و می‌خواست که چند بار فال بد بزند- کنایه از اینکه می‌خواست غلو کند- پس برای او مسائل را بازگو کردیم تا اینکه مثل ما شد- کنایه از اینکه اعتقادش تصحیح شد- و این نشان

ارث زوجه، ص: ۱۹۱

دهنده‌ی اضطراب قبلی وی و از بین رفتن آن است.

نقض و ابرام بر اشکال محقق بروجردی (رحمه الله)

* اولًا: همان‌گونه که در انتهای بحث بررسی نکات مهم روایت چهارم بیان شد، بخش اول استدلال محقق بروجردی (رحمه الله) مبنی بر اینکه روایت چهاردهم به کلام معصوم (ع) شباهتی ندارد، مورد قبول است؛ امّا این استدلال در تمام روایت، جاری نیست. به عبارت دیگر:

این امکان وجود دارد که راوی، یک قسمت از روایت را نقل به معنا کرده باشد؛ ولی مسلماً عبارت «لَا تَرِثُ مِنَ الْعَقَارِ شَیْئاً» از معصوم (ع) است؛ یعنی امام (ع) در ابتداءفرموده‌اند: «زوجه از عقار، ارث نمی‌برد» و سپس علّت آن را بیان فرموده‌اند.

* ثانیاً: بر فرض پذیرش این استدلالکه این روایت، سنداً و دلالتاً دارای مشکل است؛ امّا دلالت آن با توضیحی که گذشت و به انضمام روایات صحیحه، قابل پذیرش است.

* ثالثاً: هر چند اشکال دوم و سوم محقق بروجردی (رحمه الله) مورد قبول است، امّا اشکال دیگری هم به این روایت وارد است و آن اینکه در طریق شیخ صدوق (رحمه الله) به «محمد بن سنان»، شخصی بنام «علی بن عباس» وجود دارد که از ضعفاست.

– روایت شانزدهم معروف به صحیحه «احول» است؛ در این روایت، کلمه «عقار» بکار رفته و در حدیث هفدهم نیز به صورت اضافه به رجل آمده

– است؛ یعنی «عَقَارِ الرَّجُلِ».

– اشکال محقق بروجردی (رحمه الله) به روایت شانزدهم

مرحوم آیت الله بروجردی (رحمه الله) با اینکه این روایت را جز روایات صحیحه می‌شمارند، امّا قائل‌اند به اینکه، طبقات روات، در این روایت با یکدیگر فرق

ارث زوجه، ص: ۱۹۲

دارند؛ مضمون کلام ایشان چنین است:

«حسن بن محبوب از طبقه ششم و احول از طبقه چهارم است و طبیعی است که طبقه ششم از طبقه چهارم نمی‌تواند روایت نقل کند بلکه باید واسطه‌ای از طبقه پنجم بین ایندو طبقه باشد تا روایت از ارسال خارج شود، بنابراین روایت مرسل است».

لازم به ذکر است، مرحوم آیت الله العظمی بروجردی (رحمه الله) اولین فقیه بزرگواریاست که بحث طبقات روات را مطرح نمودند؛ [۲۱۲] آن مرجع بزرگوار در کتاب «الموسوعهٔ الرجالیهٔ»، از صحابه پیامبر اکرم (ص) تا زمان مرحوم شیخ طوسی (رحمه الله) را دوازده طبقه و از زمان فرزند شیخ طوسی (رحمه الله) تا زمان شهید ثانی (رحمه الله) را نیز دوازده طبقه و از فرزند شهید ثانی (رحمه الله) تا زمان خودشان را به دوازده طبقه دیگر تقسیم نموده و اسامی آن‌ها را ذکر می‌نمایند؛ معیار ایشان، در تقسیم طبقات این است که تقریباً بین هشتاد تا نود سال را یک طبقه قرار داده‌اند. در ذیل به برخی از طبقاتی که ایشان نقل کردند اشاره می‌نماییم.

طبقات رجالی محقق بروجردی (رحمه الله)

– طبقه‌ی اول: صحابه «پیامبر اکرم ()» مانند «امام علی (ع)» و

ارث زوجه، ص: ۱۹۳

«حسنین (ع)»؛

– طبقه‌ی دوم: تابعین یعنی کسانی که صحابه را ملاقات و نزد آن‌ها شاگردی کرده و از ایشان روایت نقل کردند؛

– طبقه‌ی سوم: تابع تابعین یعنی کسانی که تابعین را ملاقات کرده و به دو واسطه از پیامبر (ص) روایت نقل کردند؛
– طبقه‌ی چهارم: شاگردان و اصحاب «امام باقر (ع)»؛ این طبقه غالباً تا پیامبر (ص) سه واسطه در نقل حدیث داشته‌اند مانند: «زرارهٔ بن اعین» و «محمد بن مسلم» و «احول» و امثال این سه بزرگوار؛
– طبقه‌ی پنجم: شاگردان و اصحاب «امام صادق (ع)» و «امام کاظم (ع)» هستند، این طبقه روات بسیار زیادی دارد که از طبقه‌ی قبل خود حدیث نقل می‌کردند مانند: «علاء بن رِزین» و «حَرِیْزبن عبدالله» و «عُمَربن یزید» و «هِشام بن سالم» و «رِبْعِی ابن عبدالله» و «عبدالله ابن بُکَیْر».
– طبقه‌ی ششم: شاگردان و اصحاب «امام رضا (ع)» و «امام جواد (ع)» مانند مولفان جوامع عظام اولیه مثل: «علی بن حَکَم» و «محمد بن ابی عمیر» و «بزنطی» و «حسن بن علی بن فضّال» و «حسن بن محبوب» وامثالهم.
– طبقه‌ی هفتم: اصحاب «امام هادی (ع)» و «امام عسکری (ع)» مانند: «فضل بن شاذان» و «حسین بن سعید اهوازی» و برادرش «حسن بن سعید اهوازی».
– طبقه‌ی نهم: شیخ کُلَینی وابن ابی عقیل (قدس سرهم)
– طبقه‌ی دهم: شیخ صدوق وابن جنید (قدس سرهم)
– طبقه‌ی یازدهم: شیخ مفید (رحمه الله)
– طبقه‌ی دوازدهم: شیخ طوسی (رحمه الله)
ارث زوجه، ص: ۱۹۴
طبقه‌ی سیزدهم: شاگردان شیخ طوسی (قدس سرهم)
– طبقه‌ی پانزدهم: ابن ادریس و ابن حمزهٔ (قدس سرهم)
– طبقه‌ی بیست و چهارم: شهیدثانی (رحمه الله).
– طبقه‌ی سی و پنجم: آخوند خراسانی (رحمه الله) استاد آیت الله بروجردی (رحمه الله)
– طبقه‌ی سی و ششم: مرحوم آیت الله بروجردی (رحمه الله) می‌فرمایند: «ونَحْنُ من السادسهٔ والثلاثین» یعنی ما از طبقه سی و ششم هستیم.
– طبقه‌ی سی و هفتم: حضرت امام خمینی (رحمه الله) و معاصرینشان.
– طبقه‌ی سی و هشتم: شاگردان امام خمینی (رحمه الله) از جمله مرحوم آیت الله العظمی محمد فاضل لنکرانی (رحمه الله)
– طبقه‌ی سی و نهم: افراد عصر حاضر[۲۱۳]
ارث زوجه، ص: ۱۹۵

پیوست چهارم فصل سوم

اشاره

بررسی تقیید یا تخصیص روایات عام، بوسیله‌ی روایات خاص
با توجه به تقسیم‌بندی اول روایات هفده‌گانه، به این نتیجه رسیدیم که در میان عناوین یازده‌گانه، عناوین خاص در اقلیّت بوده و اکثریّت عناوین یعنی قریب به هشت عنوان، عام است؛ به این معنا که اکثریّت روایات هفده‌گانه می‌گویند: «زوجه از مطلق اراضی، یعنی چه زمین مشغوله و چه زمین غیر مشغوله و خالیه، ارث نمی‌برد».

حال، سؤال این است که با عناوین عام و خاص چه باید کرد؟

– آیا می‌توان عناوین خاص را «مقیّد» و یا «مخصّص» عناوین عام قرار داد؟

– یا آن‌که در این مقام، صنعت استدلال، برخورد دیگری غیر از تقیید و تخصیص، اقتضا دارد؟

در پاسخ به سؤال فوق باید گفت: حق مطلب این است که جهت نتیجه‌گیری،

ارث زوجه، ص: ۱۹۶

ابتداءبایسته است «سه» فرض پیرامون اتحاد یا تعارض عناوین مأخوذ از روایات هفده‌گانه، مورد بررسی و مداقه قرار گیرد.

فروض سه‌گانه اتحاد یا تعارض روایات جهت بررسی عناوین عام و خاص

فرض اول: تعداد روایات، هفده مورد؛ بدون فرض وجود اتحاد بین آن‌ها؛

در این فرض، پس از پذیرش عناوین «خاص» و «عام»، قائل شویم، این روایات متعددند و بین آن‌ها هیچ وحدتی برقرار نیست؛ به عبارت دیگر بپذیریم، در میان هفده روایت «سه» عنوان خاص یا مقید و «سیزده» عنوان عام یامطلق و یک روایت (یعنی روایت نهم) نیز بدون عنوان است؛ در این صورت، بحث تعارض بین روایات، مطرح می‌شود، بدین گونه که:

– آیا بوسیله روایات خاص، مفهوم روایات عام را می‌توان تخصیص زد یا خیر؟

و یا اینکه:

– آیا بوسیله روایات مقید، روایات مطلق را می‌توان تقیید زد یا خیر؟

پاسخ این است که در این فرض دو نظریه وجود دارد:

* نظریه‌ی اول: عده‌ای به «جریان» این دو قاعده، قائل‌اند؛

و نیز:

* نظریه‌ی دوم: عده‌ای به «عدم جریان» این دو قاعده، قائل‌اند؛

که نظر مختار نیز مطابق نظردوم است، یعنی قاعده «تخصیص عام بوسیله خاص» و «حمل مطلق بر مقید»، در ما نحن فیه، قابل جریان نیست.

لذا شایسته است به بررسی دلیل قائلین به جریان هر دو قاعده و بیان مناقشه در آن‌هابپردازیم.

الف: دلیل قائلین به جریان قاعده «تخصیص» در فرض اول

قائلین به جریان این قاعده می‌گویند:

در اینجا بایـد از «سه» عنوان خاص، «مفهوم‌گیری» نمود تا بوسیله‌ی مفهوم آن‌ها، «سیزده» روایت یا «هشت» عنوان عام را تخصیص زد؛ یعنی آن سه روایت

ارث زوجه، ص: ۱۹۷

خاص که می‌گویند: «زوجه از زمین خانه مسکونی ارث نمی‌برد» و به عبارت دیگر «لَما تَرِثُ مِنَ الرِّبَاعِ»؛ پس از مفهوم‌گیری می‌گویند: «زوجه فقط از زمین خانه مسکونی ارث نمی‌برد، امّا از سایر اراضی ارث می‌برد» به عبارت دیگر می‌گویند: «ترث من بقیة الاراضی».

و شاید بزرگانی همچون شیخ مفید (رحمه الله) و ابن ادریس (رحمه الله) و تابعین ایشان نیز از همین استدلال و روش استنباطی استفاده کرده و فتوا داده‌اند که: «آنچه زوجه از آن محروم است زمین مسکونی است نه مطلق اراضی».

مناقشه بر جریان قاعده «تخصیص» در فرض اول

جریان این قاعده در فرض اول، یک اشکال اساسی دارد و آن اینکه: مفهوم‌گیری از این روایات، مبتنی بر قائل شدن به داشتن «مفهوم لقب»[۲۱۴] در علم اصول است، در حالی که هیچ کدام از محققین اصولی مفهوم لقب را قبول ندارند، در نتیجه نمی‌توان گفتکه زوجه، از سایر اراضی ارث می‌برد و فقط از رباع ارث نمی‌برد، پس مفهوم «لَا تَرِثُ مِنَ الرِّبَاعِ» این نیست که «ترث من بقیة الاراضی».

بررسی جریان مفهوم لقب توسط برخیاز علماء

برخی از بزرگانفرموده‌اند:

اولّا: بر فرض پذیرش این استدلال که در علم اصول، از یک طرف، «لقب»، دارای مفهوم نیست، امّا از طرف دیگر نداشتن مفهوم بدون قید و شرط نیست؛ بلکه با این قید است که متکلم در «مقام بیان مفهوم» نباشد؛ در حالی که در ما نحن فیه، چون امام (ع) در مقام بیان آن چیزی است که زوجه از آن محروم است، پس امام (ع)

ارث زوجه، ص: ۱۹۸

در مقام بیان مفهوم است.

خلاصه اینکه، در مواردی که امام (ع) در مقام بیان مفهوم بوده است، بلا اشکال و بدون تردید، «لقب»، دارای مفهوم است.

نتیجه استدلال ایشان این است که وقتی امام (ع) می‌فرماید: «زوجه از رباع محروم است و ارث نمی‌برد»؛ مفهوم کلامشان این است که گویا امام (ع) فرموده‌اند: «زوجه از غیر رباع محروم نیست و ارث می‌برد».

ثانیاً: در روایت سوم، «آجر»، «بناء»، «چوب» و «نی» قرینه است بر اینکه مراد امام (ع) از ارض، مطلق ارض نیست؛ بلکه، مراد از ارض، زمین خانه مسکونی است یعنی امام (ع) در آنجا در مقام بیان مفهوم است؛ لذا، لقب، دارای مفهوم است.[۲۱۵] دو مناقشه بر پذیرش مفهوم لقب

مناقشه‌ی اول: این است که، از کدام قسمت روایت معلوم می‌شود که امام (ع) در مقام بیان مفهوم بوده است؟! و این نحوه مفهوم‌گیری، از کلام امام (ع) درستنبوده و مورد قبول هم نیست؛ زیرا، در آن زمان، غالب مواردی که مردم از امام (ع) سؤال می‌کردند پیرامون «رباع» و «ارض مسکونی» بوده است.

به عبارت دیگر، در میان اکثر خانواده‌ها، غالباًخانه مسکونی به عنوان ما ترک، مطرح و مورد ابتلاء بوده است و این موضوع به خصوص در زمان‌های گذشتهپررنگ‌تر بوده است. یعنی اینکه زوج در آن زمان‌ها به صورت نادر و غیر غالب، از خود، زمینِ باغ، زمین کشاورزی و زمین‌های دیگر، به ارث باقی می‌گذاشت تا مورد سؤال و محل ابتلاء قرار گیرد؛ از این رو، شاید توجه امام (ع) نیز به موارد غالب و مبتلی‌به بوده که آن‌ها را برای مردم بیان می‌کردند، نه اینکه امام (ع) در مقام افاده مفهوم بوده باشند.

ارث زوجه، ص: ۱۹۹

مناقشه‌ی دوم: این است که چرامرحوم محقق بروجردی (رحمه الله)[۲۱۶] همان استدلالی را

که در روایت سوم انجام دادند، در روایت دوم جاری نمی‌کنند!؟ یعنیاینکه ایشان در روایت سوم، که «طوب»، «بناء»، «خشب» و «قصب» را قرینه بر زمین مسکونی قرار دادند و از آن مفهوم‌گیری کردند! چرا در روایت دومکه می‌فرماید: «تَرِثُ الْمَرْأَةُ الطُّوبَ وَ لَا تَرِثُ مِنَ الرِّبَاعِ» «طوب» را قرینه قرار نمی‌دهند و مفهوم‌گیری نمی‌کنند؟ و «الکلام، الکلام».

نکته لازم توجه اینکه: مرحوم آیت الله بروجردی (رحمه الله) ابتداء فتوا داده‌اند بر اینکه: «زوجه از مطلق اراضی ارث نمی‌برد»؛ امّا ظاهراً در اواخر عمر مبارکشان فتوای دیگری در تعارض با فتوای اول دادند مبنی بر اینکه: «زوجه از خصوص زمین مسکونی ارث نمی‌برد و در خصوص سایر اراضی، باید ورثه میت با او مصالحه نمایند»؟!.

به عبارت فقیه بزرگوار معاصر- دامت برکاته- در این زمینه توجه فرمایید:

«ومال الیه السیدالبروجردی (رحمه الله)، بل کان یفتی بلزوم مصالحهٔ سائر الورثهٔ مع الزوجهٔ فی ذلک احتیاطا»[۲۱۷] و مرحوم آیت الله بروجردی (رحمه الله) به این نظریه تمایل پیدا کردند بلکه حتی به لازم بودن مصالحه باقی ورثه با زوجه در این مورد از باب احتیاط فتوا می‌دهد.

ب: دلیل قائلینبه جریان قاعده‌ی «تقیید» در فرض اول

قائلین به جریان این قاعده می گویند:

باید در ما نحن فیه «سیزده» روایت یا «هشت» عنوان مطلق را بر «سه» عنوان مقید حمل کرد؛ یعنی باید بوسیله روایات مقید، روایات مطلق را قید زد؛ بدین بیان که با سه عنوانروایت مقید که می گویند: «لَا تَرِثُ مِنَ الرِّبَاعِ» هشت عنوان روایات مطلق

را

که می گویند: «لَا یَرِثْنَ مِنَ الْأَرْضِ» باید قید زده شود، لذا بعد از تقیید گفته می‌شود: «زوجهفقط از زمین خانه مسکونی ارث نمی‌برد و از مطلق اراضی محروم

نیست».

و شاید بزرگانی همچون شیخ مفید (رحمه الله) و ابن ادریس و تابعین ایشان از همین استدلال و روش استنباطی استفاده کرده و فتوا داده‌اند: «آنچه زوجه از آن محروم است زمین خانه مسکونی است نه مطلق اراضی».

مناقشه بر جریان قاعده‌ی «تقیید» در فرض اول

جریان این قاعده در فرض اول با اشکالی اساسی روبروست و آن اینکه: جریان قاعده حمل مطلق بر مقید مبتنی است بر اینکه:

* اولًا: دو خبر «مثبتین» یا «نافیین» نباشند.

* ثانیاً: دو خبر در مقام بیان حکم واحد نباشند.

در حالیکه در ما نحن فیه چنین نیست؛ زیرا، رابطه بین روایاتدر ما نحن فیه چنین است؛ لذا، قاعده حمل مطلق بر مقید در اینجا جاری نمی‌شود و مفهوم نیز هیچ دخالتی در این بحث ندارد؛ چه اینکه بین خبرین مثبتین که در مقام حکم واحد اند تنافی‌ای وجود ندارد تا محل جریان قاعده «حمل مطلق بر مقید» باشد.

حال به مناسبت، شایسته است نسبت به بررسی برخی از موارد جریان قاعده اطلاق و تقیید و نیز برخی موارد عدم جریان آن، بپردازیم.

بررسی مورد جریان و مورد عدم جریان قاعده‌ی اطلاق و تقیید

الف: مورد عدم جریان قاعده یاطلاق و تقیید

* در دو خبر مثبت: اگر مولا ـ ابتداء بفرماید: «إضرب زیداً» و سپس بفرماید: «إضرب جمیعهم» در این صورت، چون هر دو خبر مثبتین بوده و هر دو نیز در مقام بیان حکم واحد هستند؛ لذا میان خبر اول و خبر دوم هیچ تنافی‌ای وجود ندارد تا در اینجا مطلق را بر مقید حمل نمائیم.

* در دو خبر منفی: اگر مولا ابتداء بفرماید: «لا تضرب زیداً» و سپس بفرماید: «لا تضرب احداً» در این صورت، چون هر دو خبر منفیین بوده

*

و هر دو نیز در مقام بیان حکم واحد هستند، لذا میان خبر اول و خبر

* دوم هیچ تنافی‌ای وجود ندارد تا در اینجا مطلق را بر مقید حمل کنیم. یعنی در ما نحن فیه کسی نمی‌گوید که «احداً» را می‌توان بر «زید» حمل کرد.

ب: مورد جریان قاعده‌یاطلاق و تقیید

اگر مولا ابتداء بفرماید: «أعتق رقبهٔ» و سپس بفرماید: «لا تعتق رقبهٔ کافرهٔ» در این صورت چون یک خبر مثبت است و دیگری منفی است و هر دو خبر نیز در مقام بیان حکم واحد نیستند؛ لذا میان خبر اول و خبر دوم تنافی وجود دارد؛ از این رو، در اینجا می‌توان مطلق را بر مقید حمل کرد، یعنی می‌توانگفت، منظور مولا از «رقبه»، «رقبه‌ی مومنه» است.

فرض دوم: تعداد روایات هشت مورد؛ با فرض وجود اتحاد بین آن‌ها و عدم اضطراب تعابیر.

در این فرض با پذیرشاتحاد بین برخی از روایات، قائل شویم که در بین تعابیرشان، هیچ اضطرابی وجود ندارد؛ بدلیل اینکه در بحث لغویثابت شد که هر چند تعابیر وارده در روایات مختلف‌اند امّا دارای معانی واحدی هستند؛ یعنی «عقار»، «قری»، «ضیاع»، و «ارض» یک معنا دارند؛ یا به عبارت بهتر، از یک معنای واحد «حکایت» می‌کنند؛ در این صورتهیچمشکلی بوجود نمی‌آید؛ یعنی می‌پذیریم کهمثلًا «شش» روایت (یعنی روایات چهارم، پنجم، ششم، هفتم، سیزدهم و پانزدهم)، یک روایت‌اند وگویا امام (ع) به صورت عموم فرموده: «لا ترث المراهٔ من جمیع الاراضی» و هیچ اضطرابی هم در تعابیر این چند روایات وجود ندارد؛ لذا بحث تمام می‌شودو هیچ مشکلی نیز بوجود نمی‌آید.

نکته‌ی مهمی که در این فرض مطرح می‌شود این است که: اگر این «شش» خبر را «یک» خبر دانستیم که تعابیر واحدی داشته و اضطرابیهم ندارند؛ در این صورت دیگر بحث تعارض مطرح نمی‌شود چون تعارض، همان «تنافی الدلیلین»

ارث زوجه، ص: ۲۰۲

است که با فرض اتحاد «شش» خبر در «یک» خبر؛ اساساً دیگر وجود «متعارضین» منتفی است چه برسد به اینکه «تنافی» مطرح باشد.

نظر مختار، پذیرشفرض دوم

در میان فروض سه‌گانه فرض دوم صحیحو قابل قبول است و قول مختار در این بحث نیز، همین است.

فرض سوم: تعداد روایات هشت مورد؛ با فرض وجود اتحاد بین آن‌ها و اضطراب در تعابیر؛

در این فرض با پذیرش اتحاد بین برخی از روایات، قائل شویم که در بین تعابیرشان اضطراب و تشتت وجود دارد؛ لازم به ذکر است در مباحث گذشته:

* اولًا: ملاک اتحاد (مضمون و مروی عنه) تبیین گشت؛

* ثانیاً: وحدت هر یک از احادیث با یکدیگر مشخص گردید؛

* ثالثاً: در نهایت به این نتیجه رسیدیم که روایات وارده در باب ششم، «هفده» مورد نیست؛ بلکه با استفاده از قرائنی، تعداد آن‌ها را «هشت» مورد دانستیم که در این فرض، تعابیرشانرا دارای اضطراب و تشتت می‌دانیم؛ به عنوان مثال، در یک مورد گفته شد «شش» روایت- یعنی روایت «چهارم»، «پنجم»، «ششم»، «هفتم»، «سیزدهم» و «پانزدهم»- «یک» روایت‌اند که راوی در آن روایات، نقل به معنا کرده است، یعنی راوی از تعابیر مختلف و مضطربی استفاده کرده که اگر چه معنای واحدی ندارند، امّا همگی «مفهم» یک معنا هستند؛ همچون: «مِنَ الْأَرْضِ و لا مِنَ الْعَقَارِ» و «مِنْ تُرْبَهِٔ دَارٍ أَوْ أَرْضٍ» و «مِنْ عَقَارِ الْأَرْضِ» و «مِنْ عَقَارِ الدُّورِ» و «مِنَ الدُّورِ و لا مِنَ الضِّیَاعِ» و «مِنْ تُرْبَهِٔ دَارٍ وَ لَا أَرْضٍ».

نکته‌ی مهم اینکه:

در بین فروض سه‌گانه، عمده‌ترین فرض، همین فرض سوم است که باید در

ارث زوجه، ص: ۲۰۳

آن دقت کرد بر اینکه که اگر پـذیرفتیم، آن «شـش» روایت متعـدد نیسـتند، بلکه یک روایت‌انـد که تعابیرشان مختلف، مضـطرب و متشتت است، این سؤال بوجود می‌آید که: در این صورت وظیفه‌ی فقیه از حیث استنباط و اجتهاد در برخورد با این روایات چیست و چه باید انجام دهد؟

برای پاسـخ دادن به این سؤال، ابتـداء شایسـته است به دو نکته زیر توجه شود، تا سـپس به بیان راه حل‌های ارائه شـده در این باره و تبیین نظر مختار بپردازیم.

- نکتـه اول: بر فرض، از کتب لغت، چنین اسـتفاده شـود که، «عقـار» صـرفاً در مـورد «زمین خـانه مسـکونی» بکـار رفته است و اگر مقـداری توسـعه قائـل شویم برای «ارض مشـغوله» اسـتعمال شـده است، در این فرض، «عقـار» دیگر شامل «ارض خالیه» نمی‌گردد و نتیجه چنین می‌شود که: بین کلمه «عقـار» و کلمه «ارض» معنـای واحـدی وجود نـدارد و به عبارت بهتر، یکی خاص است و دیگری عام.

- نکته دوم: بر فرض، از کتب لغت، چنین اسـتفاده شـود که، «ضـیاع» صـرفاً در مورد «ارض مشـغوله» بکـار رفته است، در این فرض «ضیاع» دیگر شامل «ارض خالیه» نمی‌گردد و نتیجه چنین می‌شود که: بین کلمه «ضـیاع» و کلمه «ارض» معنای واحدی وجود ندارد و به عبارت بهتر، یکی خاص است و دیگری عام.

قدر متیقن گیری از عناوین مضطرب؛ نتیجه فرض سوم.

در نهایت نتیجه‌ای که قائلین فرض سوم از ادّعای خود می‌گیرند این است که می‌گویند:

از این رو، ایشان می‌فرماینـد: برای برون رفت از این اضـطراب و تشـتت در تعابیر، بایسـته است، از این عناوین، به اخـذ «قـدر متیقن» اقدام نماییم.

ارث زوجه، ص: ۲۰۴

به عبـارت دیگر این بزرگـان[۲۱۸] می‌فرماینـد: روایـاتی که مثلًا- در آن کلمه «عقـار» وجـود دارد بـا آن روایـاتی که مثلًا- در آن کلمه‌ی «ارض» وجود دارد اینها «دو» خبر

نیستند؛ بلکه «یک» خبرند، امّا ما نمی‌دانیم آن عنوانی که از امام (ع) صادر شده آیا عنوان «عقار» است یا عنوان «ارض»؟

لـذا بـه جهت وجـود شـک در اینکه آیـا امـام (ع) زوجه را از ارث «زمین خـانه مسـکونی» محروم کرده؟ و یـا علاـوه بر زمین خـانه مسـکونی از سـایر زمین‌هـا- مشـغوله و غیر مشـغوله- نیز او را محروم کرده است؟ بایـد به «قـدر مـتیقن» از این دو زمین یـا دو تعبیر، تمسک نماییم.

در نتیجه این بزرگوار، فتوا می‌دهند که: «محصَّل از روایات این است که زوجهفقط از زمین خانه مسکونی ارث نمی‌برد».

بیان دو مؤیّد بر اینکه، قدر متیقن در روایات، زمین خانه مسکونی است

فقهای بزرگواری که در فرض سوم به نظرشان اشاره شد، در تأیید اینکه قدر متیقن از روایات، زمین خانه مسکونی است، به ذکر دو مؤیّد بر ادّعای خود اشاره می‌نمایند که عبارتند از:

۱. کلمات وارده در روایات، مؤیّد زمین خانه مسکونی.

اولیـن مؤیّـد بر اراده امـام (ع) نسبت بـه زمیـن خـانه مسـکونی، «کلمـات وارده در روایـات» است به این معنـا که، در کـثیری از این روایات، سـخن از «خشب»، «قصب»، «طوب» و «بناء» شده است که همه‌ی این‌ها مربوط به خانه‌ی مسـکونی است؛ زیرا، بدیهی است در «زمینِ خالی» یا «زمینِ بسـتان» و یا «زمین کشاورزی» چنین اشـیایی کاربرد ندارد؛ لذا، ذکر این اشـیاء در روایات روشن می‌نماید که، مسلماًامام (ع) از میان همه زمین‌ها، «زمین خانه مسکونی» را اراده کرده است.

۲. حکمت و تعلیل وارده در روایات، سازگار با زمین خانه مسکونی.

در تعدادی از این روایات، «حکمت» اینکه زوجه از زمین ارث نمی‌برد چنین

ارث زوجه، ص: ۲۰۵

آمده که: اساساً اینکه شارع مقدس زوجه را از عین و قیمت زمین خانه مسکونی محروم کرده، بدین جهت است که ارث بردن اواز عین و قیمت زمین خانه مسکونی، بر استفاده سایر وارث از خانه مسکونی، سایه افکنده و

ایجاد مزاحمت می‌نماید.

بنابراین به صورت طبیعی، این «حکمت» و «تعلیل» با خانه‌ی مسکونی سازگار است و در آن موضوعیت پیدا می‌کند، نه با «زمین خالیه» یا «زمین بستان» یا «زمین کشاورزی»؛ به جهت اینکهمزاحمت، بطور معمول در محل زندگی معنا و مفهوم پیدا می‌کند نه در سایر زمین‌ها.

نتیجه‌یاخذ «قدر متیقن» از روایات

پس آنچه از بین همه زمین‌ها، با «حکمت» و «تعلیل» وارده در روایات سازگار است، «زمین خانه مسکونی» است، لذا به طور قطع، زوجه از زمین خانه مسکونی، ارث نمی‌برد. البته، لازم به ذکر است که: بیشترین تأکید قائلین به وجود قدر متیقن در روایات، بر مؤیّد دوم است تا بر مؤیّد اول.

مناقشه بر قول قائلین به وجود قدر متیقن

قبل از بیان اشکال، ابتداء لازم است به ذکر مقدمه‌ای پیرامون مسئله، بپردازیم.

مقدمه‌ی مناقشه

در صورتی که قبول نماییم، بعضی از روایات با یکدیگر متحدند و در تعابیرشان نیز اضطراب وجود دارد و لازم استکه از آن‌ها قدر متیقن اخذ شود؛ به عبارت دیگر اگر:

* اولًا: استدلال قائلین به اخذ قدر متیقن را که قائل به اتحاد «سه» عنوان روایت- یعنی، «روایت اول بادوازدهم» و «روایت چهارم با پنجم، ششم، هفتم، سیزدهم و پانزدهم» و نیز «روایت هشتم با یازدهم»- از میان «هفده» روایت شدند، را بپذیریم.

* ثانیاً: اینکه فرمودند بین تعابیر وارده در روایات متحد شده، اضطراب وجود

*

ارث زوجه، ص: ۲۰۶

دارد، را نیز بپذیریم.

* ثالثاً: نتیجه نهایی کلام ایشان را که فرمودند، باید از این تعابیر مضطرب، قدر متیقن گیری نمود، را نیز قبول نماییم.

لکن، اگر صرفاً، با این «سه» عنوان روبرو بودیم، این استدلال، قابل قبول و تمام

بود ولی این «سه» عنوان متحد شده‌ای که ایشان به آن استناد کردند، تمام روایاتی نیست که در این باب نقل شده است، بلکه «سه» روایت دیگر نیز در این باب وجود دارد، که اطلاق بسیار وسیعی دارند و با هیچ یک از روایات مذکور، اتحادی ندارند، آن‌ها عبارتند از:

أ. روایت چهاردهم: «... الْمَرْأَةِ ... لَا تَرِثُ مِنَ الْعَقَارِ شَيْئاً ...»

ملاحظات

- اولًا: در این روایت، امام (ع)، علّت محرومیّت زوجه از «عقار» را بیان می‌نماید و همان‌طور که در بحث لغوی تبیین شد، کلمه‌ی «عقار» زمانی که به صورت مطلق استعمال شود به معنای «مطلق ارض» است و نکته‌ی مهم اینکه در متن این روایت، اثری از کلمه

«عقارالدور» یا «رباع» و یا امثالهم وجود ندارد.

– ثانیاً: در این روایت، سند، به علّت وجود «محمد بن سنان»– که مورد اختلاف است– ضعیف است؛ امّا همان‌طور که بیان شد، ضعف آن، با شهرت عملیه، جبران می‌شود.

ب. روایت شانزدهم: «... لَا یَرِثْنَ النِّسَاءُ مِنَ الْعَقَارِ شَیْئاً ...»

ملاحظات

– اولًا: در این روایت، کلمه‌ی «عقار» به صورت مطلق آمده است و اینکه بعضی از بزرگان، از فراز پایانی روایت یعنی «وَ لَهُنَّ قِیمَةُ الْبِنَاءِ وَ الشَّجَرِ وَ النَّخْلِ» به عنوان قرینه استفاده کردهو می گویند: مراد از «عقار»، زمین خانه مسکونی است، استدلال صحیحی نیست؛ زیرا، «شجر» و «نخل» ربطی به خانه مسکونی ندارد، بلکهزمینی که دارای

–

ارث زوجه، ص: ۲۰۷

«بناء»، «شجر» و «نخل» است شامل «بستان»، «ضیاع» و «مزرعه» نیز می‌شود؛ پس در این روایت، منظور از کلمه «عقار»، «مطلق ارض» است.

– ثانیاً: در این روایت، ضعف سند،– به جهت وجود اختلاف طبقاتی

– میان «حسن بن محبوب» از طبقه ششم و «احول» از طبقه چهارم و حذف یک واسطه که منجر به ارسال آن شده– بوسیله فتوای مشهور بر طبق آن، جبران می‌شود.

ج. روایت هفدهم: «... أَنَّ النِّسَاءَ لَیْسَ لَهُنَّ مِنْ عَقَارِ الرَّجُلِ ... شَیْءٌ»

ملاحظات

– اولًا: در این روایت، منظور از «عَقَارِ الرَّجُل» عموم زمین‌هاست یعنی هم شامل زمین خانه مسکونی می‌شود و هم شامل زمین کشاورزی، زمین بستان و نیز سایر اراضی.

– ثانیاً: در این روایت، تأکید امام باقر (ع) بر اینکه این مطلب در «مصحف امیرالمومنین (ع)» و به خط ایشان آمده و توسط رسول گرامی اسلام (ص) املاء شده، مبین صدور این روایت از جانب پیامبر عظیم الشأن (ص) است. «فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ (ع) هَذَا وَ اللَّهِ خَطُّ عَلِیٍّ (ع) بِیَدِهِ وَ إِمْلَاءُ رَسُولِ اللَّهِ (ص)».

اولین مناقشه بر قول قائلین به قدر متیقن

اگر سه روایت «چهاردهم»، «شانزدهم» و «هفدهم» وجود نداشت، با قائلین به این نظریه، در قدر متیقن گیری از روایاتِ متحدِ مضطرب همراهی می کردیم، امّا از قائلین این قول می‌پرسیم، شما، با این «سه» روایت چه برخوردی می کنید که:

* اولًا: با هیچ روایتی اتحاد ندارند؛[۲۱۹]

ارث زوجه، ص: ۲۰۸

ثانیاً: در تعابیرشان اضطرابی وجود ندارد؛

* ثالثاً: کلمه‌ی «عقار» درآن‌ها به نحو عام و کلی مطرح شده و می گویند: «زوجه از مطلق عقار ارث نمی‌برد»؛

اشکال این است که اگر کسی ادّعا کند: معنای خاص لغوی «عقار»، زمین خانه‌ی مسکونی است. پس قدر متیقن صحیح است.

در جواب به او خواهیم گفت: با صحیحه‌ی «احول» یا روایت شانزدهم، که در آن کلمه «نخل» و «شجر» آمده و از تعابیرش مشخص است که «عقار» در «مطلق ارض» استعمال شده، چه می کنید؟

دومین مناقشه بر قول قائلین به قدر متیقن

این مناقشه حاوی سه بخش زیر است یعنی اینکه:

* اولًا: بر این استدلال که فرمودند: «تعلیلات و حکمت‌های وارده در روایات با زمین خانه مسکونی مناسبت دارد»، ایراد وارد است به این بیان که، فرض مزاحمت برای سایر وراث، اختصاصی به زمین خانه مسکونی ندارد؛ بلکه شامل سایر زمین‌ها نیز می‌شود، لذا قدر متیقنی که از روایات گرفتند، صحیح نیست.

* ثانیاً: امام (ع) «سه» عنوان حکمت آموز در میان «هفده» روایت، ذکر فرمودند، امّا قائلین به نظریه‌یقدر متیقن، فقط به اولین حکمت یعنی «مزاحمت» اشاره نمودند و دومین و سومین حکمت را از قلم انداخته‌اند؛ چه اینکه امام (ع) در دومین حکمت که در روایت دوم آمده، می‌فرمایند: «لَیسَ لَهَا مِنْهُ نَسَبٌ تَرِثُ بِهِ وَ إِنَّمَا هِیَ دَخِیلٌ عَلَیْهِمْ ... وَ لَا یَدْخُلُ عَلَیْهِمْ دَاخِلٌ بِسَبَبِهَا» که از این تعلیل، مشخص می‌شود که قانون ارث، اولًا و بالذات مربوط به کسانی است که با یکدیگر «ارتباط نسبی» دارند نه کسانی مانند همسر که ثانیاً و بالعرض «ارتباط سببی» پیدا می‌کنند؛ البته از نظر عقلی هم، این حکمت، عُقلایی به نظر می‌رسد؛ زیرا،

- در عین اینکه شارع مقدس، «مهریه» و «میزان» آن را در اختیار

-

ارث زوجه، ص: ۲۰۹

زوجه قرار داده و یا به او اجازه داده که هرگز مهریه را نگیرد و یا اینکه او را مجاز دانسته قبل از ازدواج شرط نماید که در صورت وقوع طلاق، تمام دارایی زوج به او تعلق گیرد و خلاصه اینکه نسبت به تمام این شروط اشکالی وارد ندانسته؛

- در عین حال، شارع مقدس، ارث بردن او از زوج یا زوج از او را،

- خلاف اصل اوّلیّه دانسته و چنانچه در مواردی، ارث بردن را جائز دانسته، بخاطر تفضّلیبوده که به زوجین عطا نموده است.

پسبه حسب اولیه، «عُلقه‌ی زوجیت»، نمی‌تواند «ملاک توارث» باشد.

* ثالثا: اینکه قائلین به این نظریه، «حکمت» را به «علّت» عطف نموده و معادل با آن دانستند، صحیح نبوده و نیست؛ زیرا، تعلیلاتی که در این روایات آمده، به عنوان «حکمت‌اند»، نه به عنوان «علّت».

تعلیلات وارده در روایات علّت است یا حکمت؟

اشاره

اما قبل از بررسی این موضوع که: آیا تعلیلاتی که در روایات آمده حکمت محرومیّت زوجه را بیان می‌نمایند یا علّت آن را؟ ابتداء می‌بایست، تعداد روایاتی را که، این تعلیلات در آن‌ها وجود دارد مشخص شود تا سپس به بحث «علّت» و «حکمت» و فرق آن‌ها با یکدیگر بپردازیم.

به عبارت دیگر، حال که بحث به اینجا رسید ابتداء لازم است دو بحث پیگیری شود؛ اول اینکه تعلیلات وارده در طائفه اول روایات، چه تعدادی است؟ و دوم اینکه «علّت» و «حکمت» چه فرق‌هایی با یکدیگر دارند و نیز دلائل مشهور و اصولیین در این باره چیست؟.

الف: تعداد تعلیلات وارده در روایات

با مروری بر طائفه اول روایات یا روایات هفده‌گانه، به «پنج» تعلیل، در «پنج» روایت، بر می‌خوریم که عبارتند از:

۱. تعلیل اول در حدیث دوم؛ به این تعلیل، توجه فرمایید:

«فَقَالَ (ع): لَيسَ لَهَا مِنْهُ نَسَبٌ تَرِثُ بِهِ وَ إِنَّمَا هِىَ دَخِيلٌ عَلَيْهِمْ فَتَرِثُ مِنَ الْفَرْعِ وَ

ارث زوجه، ص: ۲۱۰

لَا تَرِثُ مِنَ الْأَصْلِ وَ لَا يَدْخُلُ عَلَيْهِمْ دَاخِلٌ بِسَبَبِهَا».

امـام صـادق (ع) در این روایت در پاسخ به اینکه چگونه می‌شود، زوجه از فرع (آجر) ارث می‌برد! امّا از اصـل (زمین خـانه) ارث نمی‌برد؟ می‌فرماینـد: چون زوجه نَسبی بـا زوج نـدارد که بواسـطه‌ی آن ارث ببرد و این زوجه کسـی است که بر این خـانواده وارد شده، لذا از فرع (آجر) ارث می‌برد و از اصل (رباع و

خانه) ارث نمی‌برد و هیچ کس به سبب زوجیت [با این زن بیوه]، داخل در ورثه نمی‌شود.

۲. تعلیل دوم در حدیث سوم (حدیث بیّاع زطی)؛ به این تعلیل، توجه فرمایید:

«قَالَ (ع): لِأَنَّ الْمَرْأَةَ لَيسَ لَهَا نَسَبٌ تَرِثُ بِهِ وَ إِنَّمَا هِىَ دَخِيلٌ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا صَارَ هَـذَا كَـذَا لِئَلَّا تَتَزَوَّجَ الْمَرْأَةُ فَيَجِىءَ زَوْجُهَا أَوْ وَلَـدُهَا مِنْ قَوْمٍ آخَرِينَ فَيُزَاحِمَ قَوْماً آخَرِينَ فِى عَقَارِهِمْ».

امام صادق (ع) در این روایت، علّت اینکه زوجه از زمین ارث نمی‌برد را چنین تبیین می‌فرمایند که: چون زوجه با زوج ارتباط نسبی نـدارد تـا از او ارث ببرد، بلکه او کسـی است که بر این خانواده وارد و داخل شـده است و اینکه زوجه از زمین ارث نمی‌برد، بخاطر این است کهامکـان دارد او مجـدداً ازدواج کرده و شوهر [جدیـد] یـا فرزنـدانش از قوم [شوهر] دیگرش را به این خانه بیاورد و این [ازدواج بعدی] سبب می‌شود تا برای فرزندان [شوهر متوفا یا] قوم قبلی‌اش مزاحمت درست شود.

۳. تعلیل سوم در حدیث هفتم؛ به این تعلیل، توجه فرمایید:

«قَالَ (ع): وَ إِنَّمَا ذَلِكَ لِئَلَّا يَتَزَوَّجْنَ فَيُفْسِدْنَ عَلَى أَهْلِ الْمَوَارِيثِ مَوَارِيثَهُمْ».

امام صادق (ع) در این روایت نیز، مشابه تعبیری که در حـدیث سوم آمده می‌فرمایند: اینکه زوجه از عقار خانه ارث نمی‌برد، بخاطر این است که اگر این زنان بعـد از مرگ همسـرانشان ازدواج کردند، شوهر جدیدشان را به این خانه نیاورند تا موجب افساد مواریث سایر وراث شود.

۴. تعلیل چهارم در حدیث نهم؛ به این تعلیل، توجه فرمایید:

۵.

ارث زوجه، ص: ۲۱۱

«قَالَ (ع): ... لِئَلَّا يَتَزَوَّجْنَ فَيَدْخُلَ عَلَيْهِمْ يَعْنِى أَهْلَ الْمَوَارِيثِ مَنْ يُفْسِدُ مَوَارِيثَهُمْ».

امـام صـادق (ع) می‌فرمایـد: اینکه [می گوییم زوجه از عین خـانه و زمین ارث نمی‌برد] و برای او قیمت چوب و آجر قرار داده شـده برای این است که بعداً نرود ازدواج کند و بر اهل میراث شخص دیگری را که ضرر به مواریثشان

میزنند، وارد نماید.

۶. تعلیل پنجم در حدیث چهاردهم؛ به این تعلیل، توجه فرمایید:

«عِلَّةُ الْمَرْأَةِ أَنَّهَا لَا تَرِثُ مِنَ الْعَقَارِ شَيْئاً إِلَّا قِيمَـةَ الطُّوبِ وَ النِّقْضِ لِأَنَّ الْعَقَارَ لَا يُمْكِنُ تَغْيِيرُهُ وَ قَلْبُهُ وَ الْمَرْأَةُ قَدْ يَجُوزُ أَنْ يَنْقَطِعَ مَا بَيْنَهَا وَ بَيْنَهُ مِنَ الْعِصْمَةِ وَ يَجُوزُ تَغْيِيرُهَا وَ تَبْدِيلُهَا وَ لَيسَ الْوَلَدُ وَ الْوَالِدُ كَذَلِكَ لِأَنَّهُ لَا يُمْكِنُ التَّفَصِّى مِنْهُمَا وَ الْمَرْأَةُ يُمْكِنُ الِاسْتِبْدَالُ بِهَا فَمَا يَجُوزُ أَنْ يَجِىءَ وَ يَذْهَبَ كَانَ مِيرَاثُهُ فِيمَا يَجُوزُ تَبْدِيلُهُ وَ تَغْيِيرُهُ».

امام رضا (ع) در این مکاتبه می‌فرمایند: علّت اینکه زوجه از عقار ارث نمی‌برد مگر از قیمت آجر و ساختمان منهدم شده، این است

که، عقار امکان تغییر و از بین رفتنش وجود ندارد [کنایه از اینکه شیئ ثابتی است] امّا ممکن است آنچه بین زوجه و زوج از عصمت و نکاح وجود دارد، از بین برود، در حالیکهرابطه فرزند و پدر این چنین نیست؛ زیرا، پدر نمی‌تواند از فرزند جدا شود، امّا زوجه را می‌توان تغییر داد، پس آنچه که می‌آید و می‌رود میراثش هم در آن چیزی است که ثبات ندارد [همچون منقولات].

سه عنوان مستخرجه از تعلیلات وارده در طائفه اول روایات

بنابراین، از مجموع این «پنج» تعلیل که برای ارث نبردن زوجه در روایات آمده بود، تنها «سه» عنوان زیر، قابل استخراج است:

۱. مزاحمت برای سایر وراث در استفاده از مواریث؛

«فَیُزَاحِمَ قَوْماً آخَرِینَ فِی عَقَارِهِمْ».

۲. وارد شدن زوجه بر خانواده شوهر وعدم نسبت او با همسرش؛

ارث زوجه، ص: ۲۱۲

«لَیْسَ لَهَا مِنْهُ نَسَبٌ تَرِثُ بِهِ».

۳. امکان انقطاع عُلقه‌ی زوجیت و تغییر و تبدیل زوجه؛

«وَ الْمَرْأَةُ قَدْ یَجُوزُ أَنْ یَنْقَطِعَ مَا بَیْنَهَا وَ بَیْنَهُ مِنَ الْعِصْمَةِ وَ یَجُوزُ تَغْیِیرُهَا وَ تَبْدِیلُهَا».

بررسی یک نظر؛ حکمت محرومیّت، اختصاص به زمین مسکونی دارد، نه جمیع اراضی

مطلبی که برخی از علماء در اینجا مطرح فرمودند این است که: مجموع علل خمسه، اقتضا می‌کند، زوجه فقط از زمین خانه مسکونی محروم باشد نه از مطلق زمین‌ها.

مناقشه بر جریان اختصاصی حکمت

پاسخی که می‌توان به قائلین به این نظریه داد این است که:

* اولّا: اگر صرفاً با اولین عنوان حکمت روبرو بودیم، در این صورت مجالی برای طرح ادّعای فوق وجود داشت تا بگویند: «زوجه فقط از زمین خانه مسکونی محروم است» و کلامشان نیز مورد تأیید و پذیرش بود؛ امّا چنین نیست؛ زیرا، ما در این بحث، با دو حکمت دیگر نیز، روبرو هستیم که عمومیّت حرمان را می‌رسانند، یعنی می‌گویند: «محرومیّت زوجه، شامل همه زمین‌ها، حتی زمین خانه مسکونی می‌شود».

* ثانیاً: اینکه ادّعا شده تعابیر و تعلیلات وارده در طائفه اول روایات به عنوان «علّت» مطرح شده‌اند مورد قبول و پذیرش نیست؛ بلکه چه بسا، این عبارات، عنوان «حکمت» را داشته باشند؛ زیرا، علّت، وجوداً و عدماً قابل استناد است، امّا حکمت فقط وجوداً قابل استناد است و عدماً قابل استناد نیست.

* ثالثاً: اگر کسی اشکال کند و بگوید:

بر حسب مکاتبه‌ی «محمد بن سنان» یا روایت چهاردهم، که امام هشتم (ع) از کلمه‌ی «علّت» استفاده کردند، پس روایت در بیان «علّت» است نه حکمت.

در جواب او خواهیم گفت:

ارث زوجه، ص: ۲۱۳

اولًا: این سخن، سخن درستی نیست؛ زیرا، در روایات، فرقی بین «علّت» و «حکمت» وجود ندارد.

ثانیاً: این دو کلمه از اصطلاحاتعلم اصول است، که باید در آنجا بررسی شود.

ثالثاً: اصولیین به بعضی از تعلیلات،- نیز اگر چه با لام تعلیل همراه

باشد- حکمت اطلاق می‌کنند.

ب: تبیین فرق‌های بین علّت و حکمت؛

یک: فرق‌های سه‌گانه بین علّت و حکمت از منظر اصولیین

یکی از موارد و مسائلی که انصافاً تصویر آن در علم اصول بسیار مشکل است بیان فرق بین «علّت» و «حکمت» است؛ در این باره نقل مطلبی از مرحوم محقق نائینی (رحمه الله) خالی از لطف نیست، چه اینکه معروف است وقتی از ایشان، در مورد «فرق» بین علّت و حکمت سؤال می‌شود در پاسخمی‌فرمایند:

«من سی سال است درباره فرق بین حکمت و علّت، فکر می‌کنم، امّا به نتیجه‌ای نرسیده‌ام».

با این وجود، در علم اصول چند فرق برای «علّت» و «حکمت» بیان شده است که در اینجا فقط به «سه» مورد اشاره می‌نماییم.

فرق اول بین علّت وحکمت

– در علّت: حکم، وجوداً و عدماً دائر مدار آن است؛ بدین معنا که هر زمان علّت وجود داشته باشد، حکم نیز وجود دارد و هر زمان علّت وجود نداشته باشد، حکم نیز وجود نخواهد داشت مانند «الخمرُ حرامٌ لانه مُسکر» معنای علیّت مسکر این است که اگر مسکریّت وجود داشته باشد، حرمت هم وجود دارد و اگر مسکریّت وجود نداشته باشد حرمت نیز وجود نخواهد داشت.

اما:

– در حکمت: حکم، وجوداً دائر مدار آن است امّا عدماً دائر مدار آن نیست؛ بدین

–

ارث زوجه، ص: ۲۱۴

معنا که هر زمان، حکمت وجود داشته باشد حکم نیز وجود دارد ولی هر زمان که حکمت وجود نداشته باشد، عدم حکم، لازمه‌ی آن نیست؛ به عبارت دیگر، از وجودش، وجود لازم می‌آید، امّا از عدمش عدم لازم نمی‌آید، به سه مثال زیر توجه فرمایید: مثال اول؛ درباره حکمت نماز: خداوند متعال (جل جلاله) در «قرآن کریم» می‌فرماید: إِنَّ الصَّلاةَ تَنْهى عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْكَر[۲۲۰] در این آیه شریفه حکمت وجوب نماز، بازداشت از فحشاء و منکر شمرده شده است، که شارع مقدس به آن عنایت فرموده، امّا این بدان معنا نیست که اگر در موردی، نماز یک مسلمان، باعث نهی از فحشاء و منکر او نگشت، پس بگوییم نماز واجب نیست؟! خیر چنین نیست؛ یعنی از عدمش، عدم، لازم نمی‌آید.

مثال دوم؛ درباره حکمت روزه: خداوند متعال (جل جلاله) در «قرآن مجید» می‌فرماید: كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيامُ كَما كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ[۲۲۱] در این آیه شریفه حکمت روزه، تقوا شمرده شده است، که شارع مقدس به آن عنایت فرموده، امّا این بدان معنا نیست که اگر در موردی روزه یک مسلمان، باعث تقوای او نگشت، پس بگوییم روزه واجب نیست؟! خیر چنین نیست؛ یعنی از عدمش، عدم، لازم نمی‌آید. البته غالباً فوائد یک واجب به عنوان حکمت‌های آن لحاظ می‌شود.

مثال سوم؛ درباره حکمت عده‌ی طلاق: یکی از حکمت‌هایی که برای عده طلاق ذکر شده، این است که: عده، باعث «عدم اختلاط انساب و اولاد» می‌شود، حال اگر زنی شوهرش پنج سال مفقود بود و از حاکم شرع تقاضای طلاق کرد و توسط او طلاق گرفت و یا اینکه شوهرش از شهر و یا کشور خارج شده و بدون اینکه با همسرش ارتباط و ملاقات

ارث زوجه، ص: ۲۱۵

داشته باشد او را طلاق دهد، به هر حال، دستور شرع این است که چنین زنی هم باید، عِدّه‌ی طلاق را نگه دارد، چون، خالی بودن رحم از ولد، حکمت عدّه است نه علّت آن؛ لذا صحیح نیست، گفته شود: چون رحم این زن خالی است، لذا عدّه هم ندارد.

در تطبیق این سه مثال، با موضوع مورد بحث می گوییم:

چنـانچه در مـا نحن فیه، مسئله «مزاحمت» را «حکمت» محرومیّت زوجه از ارث زمین دانسـتیم و نه «علّت» آن؛ حالا ـ گر در مـوردی، مسئله‌یمزاحمت مطرح نبود، در این صورت صحیح نیست که نتیجه بگیریم که: «زوجه می‌تواند از زمین ارث ببرد»؛ زیرا، همان‌گونه که بیان شد از عدم حکمت، عدم حکم لازم نمی‌آید.

فرق دوم بین علّت و حکمت

– در علّت: حتماً بایـد «عنـوان دائمی» یـا حـداقل «عنـوان غـالبی» وجـود داشـته باشـد؛ یعنی بایـد در همه مصـادیق یـا لااقـل غـالب مصادیق‌اش جاری باشد.

اما:

– در حکمت: حتماً لازم نیست «عنوان غالبی» وجود داشته باشـد؛ بلکه «عنوان نادر» هم کفایت می‌کند؛ یعنی چه بسا حکمت، نادر هم باشد و در بعض موارد جاری باشد؛ به دو مثال زیر توجه فرمایید:

* مثـال اول؛ در حکمت عـده‌ی طلاق: هر چنـد ممکن است از هر هزار طلاقی که واقع شود، فقط یک مورد از آن به «اختلاط میاه» منجر شود، ولی همین یک اتّفاق، مورد نظر و تأکید شارع، برای جعل حکم عده طلاق است. و:

* مثال دوم؛ درحکمت حرمت زنا (غیر از عللشـرعیه): هر چنـد ممکن است از هر هزار زنایی که واقع شود، فقط یک مورد از آن به «اختلـاط انسـاب» منجر شود، امّـا همین یـک اتّفـاق، مورد نظر و تأکیـد شارع برای جعل حکم حرمت زناست. یعنی این دو حکم به انـدازه‌ای نزد شـارع مهم است که فقـط به خاطر همان یک موردِ نادر واتّفاقی از هزار مورد، – که ممکن است اتّفاق بیفتـد – به جعل این

ارث زوجه، ص: ۲۱۶

حکم اهتمام ورزیده و به آن تأکید داشته و دست از آن بر نمی‌دارد.

فرق سوم بین علّت و حکمت

– علّت: غالباً «واحد» است.

– حکمت: غالباً «متعـدد» است؛ به عنوان مثال برای «نماز» چندین حکمت در آیات و روایات ذکر شده است، از جمله: وَ أَقِمِ الصَّلاةَ لِذِکْرِی[۲۲۲] وإِنَّ الصَّلاـةَ تَنْهی عَنِ الْفَحْشـاءِ وَ الْمُنْکَر[۲۲۳] و «إنَّ الصـلاةَ معراجُ المـؤمن»[۲۲۴] اینها عناوین متعـددی هسـتند که می‌توانند به عنوان حکمت نماز مطرح باشند؛ یعنی:

* اگر کسی نماز بخواند؛ امّا نماز او حالت یاد خدا برایش ایجاد نکند! و یا:

* اگر کسی نماز بخواند؛ امّا نماز اومنجر به دوری وی از فحشا و منکر نشود! و یا:

* اگر کسـی نمـاز بخوانـد؛ امّـا نمـاز او حالت معراجیت برایش ایجاد ننمایـد! در این صُور، صـحیح نیست که بگوییم او تکلیفش را انجام نداده است و باید نمازش را قضا و اعاده نماید؛ زیرا همان‌گونه که اشاره شد، از عدم حکمت، عدم حکم لازم نمی‌آید.

حـال در اینجا، با توجه به بیان فرق‌های بین علّت و حکمت، روشن می‌شود که مسـئله‌ی «عـدم مزاحمت»، از حکمت‌های محرومیّت زوجه از ارث زمین است؛ پس دیگر جای نقض و اشـکالی باقی نمی‌ماند؛ لذا این اسـتدلال که: «اگر زوجه‌ای بعد از وفات شوهرش ازدواج نکرد» و یـا «اگرزنی بعـد از وفـات شوهرش ازدواج کرد و به خـانه شوهر دومش رفت پس می‌توانـد، از زمین ارث ببرد»، از اساس باطل و خلاف حکمت خواهد بود.

ارث زوجه، ص: ۲۱۷

ذکر برخی اقوال، مؤیّد بر حکمت بودن تعلیلات وارده

الف: نظر مرحوم شهید ثانی (رحمه الله) در «رسائل»

«حکمت» دانسته و حتی عنوان باب مربوطه در کتاب خود را چنین اختیار کرده‌اند.[۲۲۵]

ارث زوجه ؛ ص۲۱۷

کلام ایشان توجه فرمایید:

«المطلب الخامسُ فی بیان الحِکمَةِ فی هذا الحِرمان» «و إبداؤها بعد ثبوته بالنصوص الصحیحهٔ و اتّفاقِ الاصحاب إلا مَنْ شَذَّ غیر لازم، غَیرَ أنّها من الحِکمهٔ الواضحهٔ، و قد نَبَّهَ علیها الاصحابُ و نَطَقَتْ بها نصوصُهم».[۲۲۶] ب: نظر مرحوم محقق بروجردی (رحمه الله) در «تقریرات ثلاث»

«انّ عدم جواز المزاحمهٔ أعمّ من کونها أرض المساکن أو المزارع مثلًا، هذا مضافاً الی عدم کونها علّهٔ، بل هی حکمهٔ، فلا یدور الحکم مدارها».[۲۲۷] ج: نظر مرحوم مقدس اردبیلی (رحمه الله) در «مجمع الفائدهٔ و البرهان فی شرح ارشاد الاذهان»

مرحوم محقق اردبیلی (رحمه الله) در کتاب یاد شده، تعلیلات وارده در روایات هفده‌گانه را «حکمت» دانسته؛ امّا می‌فرماید: این حکمت مقتضی است که زوجه از عین زمین خانه مسکونی محروم‌باشد نه از قیمت آن.

«و أنت تعلم ان هذه الحکمهٔ انما تقتضی الحرمان من عین تلك الامور لا قیمتها»[۲۲۸] حکمت این روایات مقتضی این است که زوجه از عین خانه مسکونی محروم باشد نه

ارث زوجه، ص: ۲۱۸

از قیمت آن.

مناقشه بر استدلال مقدس اردبیلی (رحمه الله)

* اولًا: پس از بیان تمایزات بین علّت و حکمت، دیگر مجالی برای پذیرش اشکال محقق اردبیلی (رحمه الله) وجود نخواهد داشت؛ زیرا، قبلا ثابت شد که از وجود حکمت، وجود لازم می‌آید و قابل استناد است، ولی از عدمش، عدم، لازم

* نمی‌آید و قابل استناد و نقض نیست.

* ثانیاً: مزاحمت حتی در صورت ارث بردن زوجه از قیمت خانه نیز قابل فرض است؛ چه اینکه در فرضیکه زوجه را مجاز به ارث بردن از قیمت خانه بدانیم، در حقیقت او را مجاز دانستیم تا به سایر وراث بگوید:

- قبل از اینکه شما سهم مرا از قیمت این خانه پرداخت نکرده‌اید، من نیز از این خانه خارج نخواهم شد!

و یا:

- قبل از اینکه شما سهم مرا از قیمت این خانه پرداخت نکرده‌اید، شما نیز نباید در این خانه تصرف نمایید!

دو: فرق بین علّت و حکمت از منظر مشهور

مشهور علماء در بیان فرقبین علّت و حکمت قائل‌اند این دو تنها یک فرق دارند و آن این است که علّت، عمومیّت دارد و حکمت، عمومیّت ندارد.

«العلّهٔ تعمّم»[۲۲۹] و «الحکمهٔ لا تعمّم»[۲۳۰]

ارث زوجه، ص: ۲۱۹

علت تعمیم دهنده است (تعمیم می‌دهد) و حکمت تعمیم نمی‌دهد

به عبارت دیگر، ایشان قائل‌اند که: عمومیّت صرفاً در علّت جاری است؛ لذاهنگامی که گفته می‌شود: «الخمر حرام لانه مسکر» نتیجه این است که: «هر چیز مسکری حرام است» یعنی یکی از علل حرمت یک شیء، مسکریّت آن است؛ امّا این عمومیّت در حکمت

جاری نیست

مناقشه بر نظر مشهور نسبت به عدم جریان عمومیّت در حکمت

* اولًا: این نظر مشهور مورد پذیرش نیست؛ زیرا، درست است که حکمت قابل نقض نیست؛ امّا چرا عمومیّت نداشته باشد؟

* ثانیاً: در بعضی موارد، حکمت عمومیّت داشته و قابل نقض است؛ به عنوان نمونه یکی از آن موارد این است که: اگر شارع به عنوانی از عناوین حکمت تأکید و توجّه نمود، آن حکمت عمومیّت پیدا کرده و قابل نقض خواهد شد؛ مثلًا همان‌طور که بیان شد، در روایات یکی از حکمت‌های حرمت زنا، «اختلاط انساب» ذکر شده است و این حکمت، در مسئله‌ی مستحدثه‌ی عصر حاضر، یعنی «شبیه سازی» هم جریان دارد؛ چه اینکه فقهای شیعه شبیه سازی را به حسب عناوین اولیه، جائز می‌دانند، امّا به حسب عناوین ثانویه جائز نمی‌شمارند، چون معتقدند همان اختلاط انسابی که در «زنا» جریان دارد در «شبیه سازی» هم جاری است.

به عبارت دیگر فقهاءمی‌فرمایند:

درست است که در اینجا زنا صورت نگرفته، امّا چون پدر و مادر این انسان شبیه سازی شده، مشخص نیستند، لذا «اختلاط انساب» که از حکمت‌های حرمت زناست، در این پدیده جاری است.[۲۳۱]

ارث زوجه، ص: ۲۲۱

۴ بررسی طائفه دوم روایات

ارث زوجه، ص: ۲۲۲

آنچه در این فصل می خوانید:

بررسی روایت اول باب هفتم و روایت نهم باب پنجاه و هشتم کتاب وسائل الشیعهٔ؛

بررسی بحث تعارض طائفه‌ی دوم روایات با طائفه‌ی اول؛

بررسی سه راه علاج برای حل مشکل تعارض؛

بررسی عمومیت مستفاد از «قرآن کریم».

ارث زوجه، ص: ۲۲۳

فصل چهارم

بررسی روایات دال بر ارث بردن زوجه از جمیع ما ترک زوج

در مقابل طائفه اول یعنی روایاتی که دلالت بر محرومیّت زوجه از عقار داشت، دو طائفه‌ی دیگر از روایات وجود داشت، که در این فصل به دومین طائفه از سه طائفه از روایات خواهیم پرداخت؛ این روایات عبارتند از:

– طائفه‌ی دوم: روایاتی که زوج و زوجه را، از هیچ کدام از ما ترک یکدیگر، محروم نمی‌دانند؛ این روایات در «دو» روایت زیر خلاصه می‌شوند:

أ. روایتِ اولِ بابِ هفتم از «ابواب میراث الازواج» کتاب «وسائل الشیعهٔ»؛

ب. روایتِ نهمِ بابِ پنجاه و هشتم از «ابواب المهور» کتاب «وسائل الشیعهٔ».

ارث زوجه، ص: ۲۲۴

الف: روایت اول باب هفتم؛ دال بر عدم محرومیّت زوجه، از جمیع ما ترک زوج

بررسی طائفه دوم، روایات دال بر ارث بردن زوجه از جمیع ما ترک

عنوان باب هفتم کتاب «وسائل الشیعهٔ» از «ابواب میراث الازواج» چنین است:

«بَابُ أَنَّ الزَّوْجَ یَرِثُ مِنْ کُلِّ مَا تَرَکَتْ زَوْجَتُهُ وَ کَذَا جَمِیعُ الْوُرَّاثِ وَ کَذَا الزَّوْجَهُ الَّتِی لَهَا مِنْهُ وَلَدٌ»

بـاب ارث زوجه از تمـام ما ترک زوجه و همین‌طور همه‌ی وراث و همچنین است ارث بردن زوجه‌ای که از زوج فرزنـد دارد (یعنی ارث بردن زوجه‌ی دارای فرزند از زوج از تمام ما ترک زوج)

همچنـانکه قبلاـ ذکر گردیـد، فتوای مرحوم شـیخ حر عاملی (رحمه الله) مطابق با عناوین ابواب انتخابی کتابشان است؛ بنابراین در ما نحن فیه فتوای ایشان چنین است:

«زوجه از جمیع مـا ترک زوجه ارث می‌برد و همچنین جمیع وراث و نیز زوجه اگر از زوج فرزنـد داشـته باشـد از تمام ماترک زوج ارث می‌برد».

اشکال بر فتوای مرحوم شیخ حر عاملی (رحمه الله)

ایرادی که به عنوان انتخابی صاحب وسائل (رحمه الله) در باب هفتم وارد می‌نماینـد این است که: تفصـیل بین ذات ولـد و غیر ذات ولـد فقـط در روایت دوم بـاب هفتم یعنی مقطوعه‌ی ابن اذینه آمـده است و در روایت اول بـاب هفتم، اثری از این تفصـیل، وجـود ندارد؛ پس چگونه ایشان به طور کلی از این باب چنین فتوایی را استنباط فرموده‌اند!؟

از این رو، لازم است ابتداء، به بررسی این روایت پرداخته تا جهت نتیجه‌گیری، بحث در مسیر صحیح قرار گیرد.

روایت اول باب هفتم

«مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ عَنْ فَضَالَهَ عَنْ أَبَانٍ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِکِ (وَ ابْنِ أَبِی یَعْفُورٍ) عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ هَلْ یَرِثُ مِنْ دَارِامْرَأَتِهِ أَوْ أَرْضِهَا مِنَ التُّرْبَهِ شَیْئاً أَوْ یَکُونُ (فِی) ذَلِکَ بِمَنْزِلَهِ

ارث زوجه، ص: ۲۲۵

الْمَرْأَهِ فَلَا یَرِثُ مِنْ ذَلِکَ شَیْئاً فَقَالَ یَرِثُهَا وَ تَرِثُهُ (مِنْ) کُلِّ شَیْءٍ تَرَکَ وَ تَرَکَتْ»

وَ رَوَاهُ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبَانٍ مِثْلَهُ

أَقُولُ حَمَلَهُ الشَّیْخُ عَلَى التَّقِیَّهِ وَ حَمَلَهُ أَیْضاً هُوَ وَ الصَّدُوقُ وَ غَیْرُهُمَا عَلَى مَا إِذَا کَانَ لِلْمَرْأَهِ وَلَدٌ لِمَا یَأْتِی وَ یُمْکِنُ حَمْلُهُ عَلَى رِضَا الْوَارِثِ إِعْطَاءَ الْعَیْنِ فِیمَا عَدَا الْأَرْضَ وَ بِإِعْطَاءِ الْعَیْنِ أَوِ الْقِیمَهِ مِنَ الْأَرْضِ».[۲۳۲] بررسی سند و دلالت

۱. رجال سند

أ. سند اول (سند شیخ طوسی (رحمه الله))

– مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ: شیخ طوسی (رحمه الله) به طریق خویش

– عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ:

– عَنْ فَضَالَهَ: مراد از فضالهٔ، فضالهٔ بن ایوب الازدی است.

* مرحوم شـیخ نجاشـی (رحمه الله) در مورد وی‌آورده است: «عربی صـمیم سـکن الاهواز روی عن موسـی بن جعفر (ع) و کانثقهٔ فی حدیثه مستقیماً فی دینه»[۲۳۳]

مرحوم شیخ طوسی (رحمه الله) نیز اورا توثیق نموده است: «فضالهٔ بن أیوب الازدی ثقهٔ»[۲۳۴] «فضالهٔ بن أیوب عربی أزدی».[۲۳۵]

– عَنْ أَبَانٍ: ابان، بین «ابان بن تغلب» و «ابان بن عثمان» مشترک است که هر دو ثقه‌اند.

- عَنِ الْفَضْلِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ: کنیه‌ی وی ابوالعباس بقباق بوده و از ثقات است.

- (وَ ابْنِ أَبِی یَعْفُورٍ): از ثقات است.

ب.

ارث زوجه، ص: ۲۲۶

سند دوم (سند شیخ صدوق (رحمه الله))

- وَ رَوَاهُ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ

- عَنْ أَبَانٍ مِثْلَهُ

۲. دلالت روایت

أ. متن روایت

«فَضْلِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ (وَ ابْنِ أَبِی یَعْفُورٍ) عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ:
سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ هَلْ یَرِثُ مِنْ دَارِامْرَأَتِهِ أَوْ أَرْضِهَا مِنَ التُّرْبَةِ شَیْئاً؟ أَوْ یَکُونُ (فِی) ذَلِکَ بِمَنْزِلَةِ الْمَرْأَةِ فَلَا یَرِثُ مِنْ ذَلِکَ شَیْئاً؟ فَقَالَ (ع): یَرِثُهَا وَ تَرِثُهُ (مِنْ) کُلِّ شَیْ‌ءٍ تَرَکَ وَ تَرَکَتْ».

ب. ترجمه‌ی روایت

فضل بن عبد الملك و ابن ابی یعفور از امام صادق (ع) نقل می‌کنند که:

از امام (ع) درباره مردی پرسیدم که [اگر همسرش فوت کرد،] آیا شوهر از خانه زوجه‌اش یا از زمین وی چیزی به ارث می‌برد؟ یا اینکه مرد نیز بمنزله زن است؟ [گویا در ذهن سائل این بوده که زن از همه ماترک زوج ارث نمی‌برد، لذا می‌پرسد: آیا مرد نیز مثل زن است؟]

امام (ع) در پاسخ می‌فرمایند: آن مرد از همه‌ی اموال و آنچه که از همسرش باقی مانده، ارث می‌برد و آن زن نیز از جمیع اموال و آنچه از شوهرش باقی مانده ارث می‌برد.

ج. نکات مهم این روایت

- در این روایت امام (ع) در پاسخ، از عبارت «کُلِّ شَیْ‌ءٍ» استفاده می‌فرمایند که دلالت بر عمومیّت می‌کند، یعنی زن و مرد در توارث هیچ حرمانی از یکدیگر ندارند.

- با توجه به اینکهاین روایت با نظر عامه موافق است، لذا اکثر فقهاءعظام در مقام جمع اخبار چند توجیه برای این روایت ذکر کرده‌اند؛ مرحوم شیخ حر

-

ارث زوجه، ص: ۲۲۷

عاملی (رحمه الله) نیز از جمله کسانی است که «سه توجیه» در ادامه این روایت ذکر

- می‌نماید، که ذیلًا به آن‌ها اشاره می‌نماییم:

* توجیه اول: حمل این روایت بر فرض «تقیّه»؛ همچنانکه مرحوم شیخ طوسی (رحمه الله) چنین حملیرا مطرح و اعمال کرده‌اند. «أَقُولُ حَمَلَهُ الشَّیْخُ عَلَی التَّقِیَّةِ».

* توجیه دوم: حمل این روایت بر فرض «ذات ولد بودن زوجه»؛ همان‌گونه که مرحوم شیخ طوسی (رحمه الله) و مرحوم شیخ صدوق (رحمه الله) و دیگر بزرگان چنین حملی را مطرح و قائل شدند. «وَ حَمَلَهُ أَیْضاً هُوَ وَ الصَّدُوقُ وَ غَیْرُهُمَا عَلَی مَا إِذَا کَانَ لِلْمَرْأَةِ وَلَدٌ لِمَا یَأْتِی».

* توجیه سوم: حمل این روایت بر فرض رضایت وراث از پرداخت عین در غیر مورد زمین و پرداخت عین یا قیمت زمین به زوجه؛ «وَ یُمْکِنُ حَمْلُهُ عَلَی رِضَا الْوَارِثِ إِعْطَاءَ الْعَیْنِ فِیمَا عَدَا الْأَرْضَ وَ بِإِعْطَاءِ الْعَیْنِ أَوِ الْقِیمَهِٔ مِنَ الْأَرْضِ».

د. نتیجه

این حدیث موثقه است، اگر چه سند شیخ طوسی (رحمه الله) به «حسین بن سعید» بنابر آنچه که مرحوم علامه محمد اردبیلی (رحمه الله)[۲۳۶] در کتاب «جامع الرواهٔ و إزاحهٔ الشبهات عن الطرق و الإسناد»[۲۳۷] آورده، صحیح است.

ب: روایت نهم باب پنجاه و هشتم؛ دال بر عدم محرومیّت زوجه، از جمیع ما ترک زوج

در عنوان باب پنجاه و هشتم از «ابواب المهور» کتاب «وسائل الشیعهٔ» چنین آمده است:

ارث زوجه، ص: ۲۲۸

«بَابُ حُکْمِ مَا لَوْ مَاتَ الزَّوْجُ أَوِ الزَّوْجَهُٔ قَبْلَ الدُّخُولِ هَلْ یَثْبُتُ نِصْفُ الْمَهْرِ الْمُسَمَّی أَمْ کُلُّهُ»

«اگر هر یک زوج یا زوجه قبل از دخولبمیرند، آیا نصف مهر المسمی ثابت می‌شود یا همه آن [ثابت می‌شود]؟»

جهت اینکه در فضای این روایت قرار گیریم، شایسته است به بررسی آن بپردازیم.

روایت نهم باب پنجاه و هشتم

«وَ بِالْإِسْنَادِ عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ عُبَیْدِ بْنِ زُرَارَهَٔ وَ فَضْلٍ أَبِی الْعَبَّاسِ قَالَا قُلْنَا لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ (ع) مَا تَقُولُ فِی رَجُلٍ تَزَوَّجَ امْرَأَهًٔ ثُمَّ مَاتَ عَنْهَا وَ قَدْ فَرَضَ الصَّدَاقَ قَالَ لَهَا نِصْفُ الصَّدَاقِ وَ تَرِثُهُ مِنْ کُلِّ شَیْءٍ وَ إِنْ مَاتَتْ فَهُوَ کَذَلِکَ».

وَ رَوَاهُ الشَّیْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ إِسْمَاعِیلَ عَنْ فَضَالَهَٔ بْنِ أَیُّوبَ عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ عُبَیْدِ بْنِ زُرَارَهَٔ وَ الْفَضْلِ أَبِی الْعَبَّاسِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ (ع)»[۲۳۸] بررسی سند و دلالت

۱. رجال سند

أ. سند اول

- وَ بِالْإِسْنَادِ:

- عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ:

- عَنْ عُبَیْدِ بْنِ زُرَارَهَٔ وَ فَضْلٍ أَبِی الْعَبَّاس

ب. سند دوم (شیخ طوسی (رحمه الله))

- وَ رَوَاهُ الشَّیْخُ بِإِسْنَادِهِ:

- عَنْ عَلِیِّ بْنِ إِسْمَاعِیلَ:

- عَنْ فَضَالَهَٔ بْنِ أَیُّوبَ:

- عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ:

ارث زوجه، ص: ۲۲۹

- عَنْ عُبَیْدِ بْنِ زُرَارَهَٔ وَ الْفَضْلِ أَبِی الْعَبَّاسِ:

- عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ (ع):

۲. دلالت روایت

أ. متن روایت

«قَالَا قُلْنَا لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ (ع):

مَا تَقُولُ فِي رَجُلٍ تَزَوَّجَ امْرَأَةً ثُمَّ مَاتَ عَنْهَا وَ قَدْ فَرَضَ الصَّدَاقَ؟

قَالَ (ع): لَهَا نِصْفُ الصَّدَاقِ وَ تَرِثُهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَ إِنْ مَاتَتْ فَهُوَ كَذَلِكَ»

ب. ترجمه‌ی روایت

عبید بن زراره و فضل ابی العباس می‌گویند به امام صادق (ع) عرض کردیم:

چه می‌فرمایید درباره‌ی مردی [که در حال مرض] با زنی ازدواج کرد و سپس [در همان مرض] می‌میرد و [آن مرد] برای آن زن صداقی معین کرده است؟

امام (ع) می‌فرماید: برای این زن نصف صداق (مهر) است و این زن از تمامی اموال مرد ارث می‌برد و اگر زن بمیرد، پس شوهرش از همه اموال او ارث می‌برد.

ج. نکات مهم این روایت

– در این روایت امام (ع) در پاسخ از عبارت «تَرِثُهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ» استفاده می‌فرمایند که دلالت بر عمومیّت می‌کند؛ یعنی می‌فرماید: زوج و زوجه در توارث هیچ حرمانی از یکدیگر ندارند.

د. نتیجه

این حدیث، معتبره است.

بررسی تعارض موثقه ابن ابی یعفور با هفده روایت و سهراه علاج آن

نتیجه‌ای که از طائفه اول روایات- یا هفده روایت باب ششم- گرفته شد، این بود که: «زوجهاز جمیعِ اراضیزوج، محروماست»؛ امّا در طائفه دوم «دو» روایت، در

ارث زوجه، ص: ۲۳۰

این

فصل بیان شد، که دقیقاً در نقطه مقابل طائفه اول‌اند، یعنی:

– موثقه‌ی «فضل بن عبد الملک» و «ابن ابی یعفور»؛

و:

– معتبره‌ی «زرارهٔ» و «فضل ابی عباس»،

که می‌گویند: «زوجه از جمیع ماترک زوج ارث می‌برد».

بنابراین، این دو دسته از روایات، با یکدیگر «تعارض» می‌کنند که باید راه حلی برای «رفع تعارض» و «علاج» آن‌ها جستجو نماییم؛ اما، پس از تفحص در کلمات علماء، پیرامون حل مشکل تعارض در ما نحن فیه، به چندین راه علاج بر می‌خوریم که در این مجال، به دو مورد از آن‌ها و سپس راه حل مختار اشاره می‌نماییم.

علاج اول؛ دو توجیه شیخ طوسی (رحمه الله) در کتاب «الاستبصار»

همان‌گونه که قبلا بیان شد:

«الاستبصار»[۲۳۹]

بررسی دو توجیه شیخ طوسی (رحمه الله)

الف: توجیه اول

مرحوم شیخ طوسی (رحمه الله) در بیان توجیه اول می‌فرمایند:

چون روایت ابن ابی یعفور، موافق با عامه است، لذا باید آن را بر «تقیّه» حمل نماییم؛ البته مرحوم شهید ثانی (رحمه الله) نیز این

توجیه شیخ طوسی (رحمه الله) را پذیرفته و

می‌فرمایند:

ارث زوجه، ص: ۲۳۱

«لان روایهَ ابنِ أبی یعفورٍ الدالّهَ علی عموم الارث ظاهرهٔ فی‌التقیّهٔ؛ لانّها موافِقهٔ لمذاهب جمیعِ مَن خالَفَنا».[۲۴۰] به جهت اینکه روایت ابن ابی یعفور که بر عمومیّت (شمول) ارث دلالت دارد، ظاهر در تقیّه است؛ زیرا این روایت با مذهب مخالفین سازگار است.

مناقشه بر توجیه اول

مسئله‌ی حمل بر تقیّه، مؤونه و هزینه‌ای ندارد، از این رو بسیاری از فقهاء به آن قائل شده‌اند.

ب: توجیه دوم

مرحوم شیخ طوسی (رحمه الله) در بیان توجیه دوم می‌فرمایند:

برای حل تعارض، باید بین روایات هفده‌گانه و صحیحه‌ی ابن ابی یعفور به صورت «تخصیص» جمع نماییم و تا زمانی که جمع بین روایات امکان پذیر است، دیگر نوبت به حمل بر تقیّه و مسائل دیگری که در باب تعارض اخبار آمده، نمی‌رسد.

به عبارت دیگر:

بوسیله‌ی هفده روایتیکه می‌گویند: «لَا تَرِثُ مِنَ الْعَقَارِ» مضمون موثقه‌ی ابن ابی یعفور که به صورت عام می‌گوید: «تَرِثُهُ مِنْ کُلِّ شَیْءٍ» را تخصیص بزنیم.

دو مناقشه بر توجیه دوم شیخ طوسی (رحمه الله)

مناقشه‌ی اول

این مناقشه از سوی مرحوم شهید ثانی (رحمه الله) مطرح شده، که حاصل آن چنین است:

در صحیحه ابن ابی یعفور جمله‌ای وجود دارد که دال بر قبول سائل است بر اینکه: «زوجه از بعض ما ترک زوج محروم است» به همین جهت در سؤالش

از حضرت (ع) می‌پرسد: «أو یکون بمنزلهِ المرأهٔ لا ترِثُ من ذلک شیئاً؟»

ارث زوجه، ص: ۲۳۲

این فراز از روایت دلالت می‌کند بر اینکه سائل مطلقاً هیچ شبهه‌ای در حکم ارث زوجه نداشته، ولی آنچه باعث سؤال وی شده حکم زوج بوده که وی در صدد سؤال آن از امام (ع) بر آمده است؛ لذا نحوه پرسش و اصل این سؤال، خود بهترین دلیل است بر اینکه حکم محرومیّت زوجه- از بعض ما ترک- در آن زمان هم جریان داشته است.

به اصل اشکال مرحوم شهید ثانی (رحمه الله) توجه فرمایید:

«و فیه نظر؛ لانّ روایهَ ابنِ أبی یعفورٍ الدالّهَ علی عموم الارث ظاهرهٔ فی‌التقیّهٔ؛ لانّها موافِقهٔ لمذاهب جمیعِ مَن خالَفَنا و فی سؤالها ما یَدُلّ علیه؛ لأنّه قال: «أو یکون بمنزلهِ المرأهٔ لا ترِثُ من ذلک شیئاً؟». و هذا یدلّ علی أنّ السائلَ لا شُبهَهٔ عندهُ فی حُکم المرأهٔ مطلقاً، و إنّما اشتبهَ علیه حُکم الرجل، و هو یدلّ علیظهور الحکم جدّاً فی ذلک الوقت»[۲۴۱] و در این مطلب اشکالی است: زیرا روایت ابن ابی یعفور که بر عمومیّت (شمول) ارث دلالت دارد، ظاهر در تقیّه است؛ زیرا این روایت با مذهب مخالفین سازگار است و پرسش در روایت نیز بر همین مطلب دلالت دارد؛ چرا که گفت: «یا مانند زن است که از چیزی ارث نمی‌برد؟» و این نشان می‌دهد که پرسشگر شبهه‌ای در ارتباط با حکم زن به صورت مطلق نداشته است و فقط حکم مرد برایش مشتبه بوده است و این نشان از ظهور واضح حکمِ زن در آن زمان دارد.

مناقشه‌ی دوم

توجیه دوم مرحوم شیخ طوسی (رحمه الله) بلاـ تردید باطل است؛ زیرا، اگر امام (ع) به صورت مستقل و عام می‌فرمودند: «ترث المراة من جمیع ما ترکه الزوج»

تخصیص ادّعایی شیخ (رحمه الله) قابل قبول بود، امّا در این موثقه، سائل از امام (ع) می‌پرسد: همان‌طور که زوجه از بعضِ ما ترک زوج محروم است، آیا زوج نیز

ارث زوجه، ص: ۲۳۳

از بعض ما ترک زوجه محروم است؟ «هَلْ یَرِثُ مِنْ دَارِامْرَأَتِهِ أوْ أَرْضِهَا مِنَ التُّرْبَةِ شَیْئاً؟

بنابراین، به قرینه این فراز از سؤال که «زوجه از بعضی از ما ترک زوج محروم است» «أو یکون بمنزلةِ المرأة لا ترِثُ من ذلک شیئاً؟»

دیگر راهی برای تخصیص وجود ندارد و تخصیص باطل است.

علاج دوم؛ تاویل شیخ صدوق (رحمه الله)

«تهذیب الأحکام «الاستبصار» «الاستبصار» «وَ کَانَ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ بَابَوَیْهِ (رحمه الله) یَتَأَوَّلُ هَذَا الْخَبَرَ وَ یَقُولُ لَیْسَ لَهُنَّ شَیْ‌ءٌ مَعَ عَدَمِ الْأَوْلَادِ مِنْ هَذِهِ الْأَشْیَاءِ الْمَذْکُورَةِ فَإِذَا کَانَ هُنَاکَ وَلَدٌ فَإِنَّهَا تَرِثُ مِنْ کُلِّ شَیْ‌ءٍ ...»[۲۴۲] ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بابویه (شیخ صدوق (رحمه الله)) این خبر را تأویل می‌کرد و می‌گفت که برای زوجات بدون فرزند هیچ یک از موارد ذکر شده به

ارث نمی‌رسد اما اگر دارای فرزند باشد این زوجه از همه چیز ارث می‌برد.

علاج سوم؛ نظر مختار

با عنایت به نتیجه‌ای که از طائفه اول روایات- یا «هفده» روایت باب ششم- گرفته

ارث زوجه، ص: ۲۳۴

شدکه همان «حرمان زوجه از جمیع اراضی زوج» بود؛ حال، دو راه برای برخورد با موثقه ابن ابی یعفور برایمان باقی می‌ماند:

* راه اول؛ حمل موثقه ابن ابی یعفور بر «تقیّه»: که ظاهراً نیز همین‌گونه است؛ زیرا، کثیری از بزرگانچنین حملی را پذیرفته‌اند.

و در غیر این صورت:

* راه دوم؛ پذیرش عدم تحمل مقاومت موثقه ابن ابی یعفور با روایات متواتره؛ یعنی قائل شویم موثقه‌ی ابن ابی یعفور، تاب مقاومت و معارضه در برابر هفده روایت باب ششم را که در «حد تواتر» است و به تعبیر برخی از فقهاء، «فوق تواتر» است را ندارد، یعنی:

- «یک» روایت موثقه می‌گوید: «زوجه از جمیع ما ترک زوج ارث می‌برد».

و:

- «هفده» روایت متواتره می‌گویند: «زوجه از جمیع اراضی زوج محروم است».

و پر واضح، مشخص است که «یک» روایت موثقه، تاب مقاومت در برابر «هفده» روایت متواتره را ندارد.

ارث زوجه، ص: ۲۳۵

پیوست فصل چهارم

بررسی استفاده‌یعمومیّت یا عدم عمومیّتاز ظاهر «قرآن کریم»

«آیه‌ی دوازدهم» «سوره‌ی مبارکه نساء» «قرآن کریم»

وَ لَکُمْ نِصْفُ ما تَرَکَ أَزْواجُکُمْ إِنْ لَمْ یَکُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ فَإِنْ کانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَکُمُ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَکْنَ مِنْ بَعْدِ وَصِیَّةٍ یُوصینَ بِها أَوْ دَیْنٍ وَ لَهُنَّ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَکْتُمْ إِنْ لَمْ یَکُنْ لَکُمْ وَلَدٌ فَإِنْ کانَ لَکُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَرَکْتُمْ مِنْ بَعْدِ وَصِیَّةٍ تُوصُونَ بِها أَوْ دَیْنٍ وَ إِنْ کانَ رَجُلٌ یُورَثُ کَلالَةً أَوِ امْرَأَةٌ وَ لَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِکُلِّ واحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ فَإِنْ کانُوا أَکْثَرَ مِنْ ذلِکَ فَهُمْ شُرَکاءُ فِی الثُّلُثِ مِنْ بَعْدِ وَصِیَّةٍ یُوصی بِها أَوْ دَیْنٍ غَیْرَ مُضَارٍّ وَصِیَّةً مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَلیمٌ حَلیمٌ[۲۴۳]

و برای شما، نصف میراث زنانتان است، اگر آن‌ها فرزندی نداشته باشند و اگر

فرزندی داشته باشند، یک چهارم از آن شماست پس از انجام وصیتی که

ارث زوجه، ص: ۲۳۶

کرده‌اند، و ادای دین (آن‌ها). و برای زنان شما، یک چهارم میراث شماست، اگر فرزندی نداشته باشید و اگر برای شما فرزندی باشد، یک هشتم‌شمال آنهاست بعد از انجام وصیتی که کرده‌اید، و ادای دین و اگر مردی بوده باشد که کلاله [خواهر یا برادر] از او ارث می‌برد، یا زنی که برادر یا خواهری دارد، سهم هر کدام، یک ششم است (اگر برادران و خواهران مادری باشند) و اگر بیش از یک نفر باشند، آن‌ها در یک سوم شریکند پس از انجام وصیتی که شده، و ادای دین بشرط آنکه (از طریق وصیت و اقرار به دین،) به آن‌ها ضرر نزند. این سفارش خداست و خدا دانا و بردبار است.[۲۴۴] همان‌طور که روشن است، این آیه شریفه «دو بخش» دارد:

بخش اول آیه، در بیان ارث زوج از زوجه

فَإِنْ کانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَکُمُ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَکْنَ

قسمت اول این آیه، در مقام بیان ارث زوج از زوجه بوده و می‌فرماید: مرد نیمی از اموال همسر خود را در صورتی که او (یعنی آن زن) فرزندی نداشته باشد به ارث می‌برد، ولی اگر فرزند و یا فرزندانی داشته باشد- حتی از شوهری دیگر- شوهر تنها یک چهارم مال را به ارث می‌برد مِنْ بَعْدِ وَصِیَّةٍ یُوصِینَ بِها أَوْ دَیْنٍ.

در ادامه نیز تأکید می‌فرماید: این یک چهارم بعد از پرداخت بدهی‌های زوجه و انجام وصیت‌های مالی او خواهد بود، چنانکه می‌فرماید

مجدداً به بخش اول آیه توجه فرمایید:

وَ لَکُمْ نِصْفُ ما تَرَکَ أَزْواجُکُمْ إِنْ لَمْ یَکُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ فَإِنْ کانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَکُمُ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَکْنَ مِنْ بَعْدِ وَصِیَّةٍ یُوصینَ بِها أَوْ دَیْنٍ[۲۴۵]

بخش دوم آیه، در بیان ارث زوجه از زوج

قسمت دوم آیه، در مقام ارث زوجه از زوج بوده و می‌فرماید: امّا ارث زنان از

ارث زوجه، ص: ۲۳۷

اموال شوهران در صورتیکه شوهر فرزندی نداشته باشد، یک چهارم از اصل مال است چنانکه می‌فرماید

: وَ لَهُنَّ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَکْتُمْ إِنْ لَمْ یَکُنْ لَکُمْ وَلَدٌ

ولی اگر شوهر فرزندی داشته باشند- اگر چه از همسری دیگر- سهم زوجه به یک هشتم می‌رسد، چنانکه می‌فرماید فَإِنْ کانَ لَکُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَرَکْتُمْ

در ادامه نیز تأکید می‌فرماید: این تقسیم همانند تقسیم سابق بعد از پرداخت بدهکاری‌های شوهر و انجام وصیت مالی او خواهد بود.[۲۴۶][۲۴۷] مِنْ بَعْدِ وَصِیَّةٍ تُوصُونَ بِها أَوْ دَیْنٍ.

دوباره به بخش دوم آیه توجه فرمایید:

وَ لَهُنَّ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَرَكْتُمْ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِها أَوْ دَيْنٍ[۲۴۸]

بررسی نکاتی پیرامون فراز مما ترکتم

مطلب مهمی که بعد از حل تعارض روایات وجود دارد این است که:

مِمَّا تَرَكْتُمْ و به عبارت دیگر:

«قرآن کریم» پاسخ این است که این مسئله از دو فرض، خارج نیست:

– فرض اول: اگر پاسخ منفی باشد، یعنیگفته شود از ظاهر «قرآن کریم» عمومیّت استفاده نمی‌شود که: «فثبت المطلوب».

اما:

– فرض دوم: اگر پاسخ مثبت باشد، یعنی گفته شود از ظاهر «قرآن کریم»

–

ارث زوجه، ص: ۲۳۸

عمومیّت استفاده می‌شود و فراز مِمَّا تَرَكْتُمْ شامل همه اموال زوج و زوجه نسبت به توارث از یکدیگر می‌شود، در این صورت، دو نتیجه از فرض دوم حاصل می‌شود:

* نتیجه‌ی اول: اثبات نظر ابن جنید اسکافی (رحمه الله) و قاضی نعمان مصری (رحمه الله).

* نتیجه‌ی دوم: رد نظر مشهور فقهای امامیّه و خلاف اجماع آنان. در این صورت باید پیرامون دو نکته و سؤال زیر تحقیق کرد:

نکته‌ی اول: «قرآن کریم» «قرآن کریم» سؤال اول: آیا در مانحن‌فیه، نباید مطابق کلام امام (ع)- که می‌فرماید: روایات موافق با «قرآن کریم» را اخذ کنید و مخالف با آن را کنار بگذارید یعنی «فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَخُذُوهُ وَ مَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَرُدُّوهُ»[۲۴۹]- عمل کرد؟

– سؤال دوم: آیا اساساً در اینجا بحث موافقت با «قرآن کریم»، موضوعیت داشتهوقابل طرح است یا خیر؟

نکته‌ی دوم: «قرآن کریم» آیا بین این دو مرجح،- که مورد اتّفاق اصولیین است- ترتیبی وجود دارد؟ یعنی آیا بین مرجح مضمونی (قرآن کریم) و مرجح جهتی یا جهت صدوری (مخالفت با عامه) ترتیبی وجود دارد؟

یا اینکه:

– آیا اصلًا بین این مرجحات، ترتیبی وجود ندارد؟

به عبارت دیگر:

در ما نحن فیه که، در هر دو طرف مرجح وجود دارد؛ یعنی یک طرف، مرجّح موافقت با کتاب استو در طرف دیگر که مرجّح مخالفت با عامه است؛ آیا

ارث زوجه، ص: ۲۳۹

بین این مرجّحات ترتیبی وجود دارد، تا گفته شود موافقت کتاب مقدّم است، و یا مخالفت عامه مقدم است و یا اینکه اصلًا ترتیبی وجود ندارد؟

بررسی وجود ترتیب، در بین مرجحات[۲۵۰]

یکی از مباحث بسیار مهمی که در بحث «تعادل» و «تراجیح» مطرح شده و منشأ اختلافات بسیار زیادی گردیده است، بحث «ترتیب میان مرجحات» است که در آن بحث چندین مبنا ذکر شده است که اختیار هر کدام از این مبانی نتیجه‌ای غیر از دیگری خواهد

داشت، در این بخش، جهت نتیجه گیری، به «سه» مبنا از مبانی مذکوراشاره می‌نماییم:

الف: مبنای عدم ترتیب بین مرجحات

این نظر را بزرگانی اختیار کردند؛ همچون:

- مرحوم آخوند خراسانی (رحمه الله) در کتاب «کفایهٔ الاصول» ایشاندر آنجا می‌فرمایند: ما از روایات ترجیح، وجهی برای مراعات ترتیب بین

- مرجحات استفاده نمی‌کنیم.

به اصل عبارت ایشان در کتاب «کفایهٔ الاصول» توجه فرمایید:

«إنه لاوجه لمراعاهٔ الترتیب بین المرجحات»[۲۵۱]

ارث زوجه، ص: ۲۴۰

هیچ دلیلی برای مراعات ترتیب بین مرجحات نیست.

ب: مبنای ترتیب مرجح جهتی/ جهت صدوری[۲۵۲] بر سایر مرجحات

این نظر را بزرگانی اختیار کردند؛ همچون:

- مرحوم وحید بهبهانی (رحمه الله)[۲۵۳] در کتاب «الفوائد الحائریهٔ» بر حسب آنچه که مرحوم شیخ انصاری (رحمه الله) در کتاب «فرائد الاصول» به ایشان نسبت می‌دهند، مبنی بر اینکه ایشان مرجحات جهت صدوری را بر سایر مرجحات مقدم کرده است، یعنی مسئله‌ی مخالفت با عامه (مرجح جهتی/ جهت صدوری) را که به جهت تقیّه صادر شده باشد را، بر موافقت با کتاب (مرجح مضمونی) مقدّم داشته است.

اصل عبارت ایشان در کتاب «الفوائد الحائریهٔ» چنین است:

«بل المستفاد من الاخبار المتواترهٔ أنّ العرض علی الکتاب مقدّم علی جمیع التّراجیح و معتبر مطلقاو کذا الکلام فی مخالفهٔ العامّهٔ، سیّما مع التعلیلات الواردهٔ بأنّ الرّشد فی خلافهم و أنّهم ما هم من الحقیقهٔ فی شیءإلی غیر ذلک».[۲۵۴] آنچه از اخبار متواتر بدست می‌آید این است که عرضه بر قرآن مقدم بر همه‌ی مرجحات است و به صورت مطلق معتبر است و مخالفت با عامه نیز چنین است مخصوصاً با توجه به علت‌های وارده درباره اینکه صحت عمل، در مخالفت با آن‌هاست و اینکه آن‌ها هیچ حقیقت و واقعیتی ندارد و دیگر موارد در این زمینه.

- مرحوم میرزای نائینی (رحمه الله): در «رسالهٔفی التزاحم و الترتیب»، ایشان نیز

ارث زوجه، ص: ۲۴۱

مرجح جهتی را بر مرجح مضمونی مقدم کرده است.[۲۵۵] ج: مبنای ترتیب مرجح مضمونی[۲۵۶] بر مرجح جهتی

این نظر توسط جمعی از بزرگاناختیار شده است؛ همچون:

- مرحوم آیت الله خویی (رحمه الله)[۲۵۷] و عده‌ی دیگری از اصولیین؛

- مرحوم آیت الله فاضل لنکرانی (رحمه الله) نیز این نظر را پذیرفته‌اند.

ایشان در موارد بی‌شماری[۲۵۸] به این مطلب اشاره فرمودند که در اینجا به ذکر یکی از آن تصریحات اکتفا می‌نماییم:

«أنّک عرفت أنّ الروایهٔ الدالّهٔ علی أنّ إرث الزوج و الزوجهٔ متّحد من هذه الجههٔ و أنّ الزوجهٔ ترث من جمیع ما ترکه زوجها، کما أنّ الزوج یرث من جمیع ما ترکته

الزوجهٔ ساقطهٔ عن الحجّیهٔ و الاعتبار، إمّا لاجل کونها معرضاً عنها لدی المشهور بالشهرهٔ المحقّقهٔ و إمّا لاجل کون الشهرهٔ الفتوائیهٔ التی هی أوّل المرجّحات فی الخبرین المتعارضین علی ما استفدناه من مقبولهٔ عمر بن حنظلهٔ المعروفهٔ و قد قرّرناه فی محلّه من بحث

التعادل و الترجیح من علم الاصول مع الطائفة المقابلة، خصوصاً مع وحدة هذه الروایة و کثرة الروایات المقابلة التی لاتبعد دعوی تواترها الاجمالی علی عدم

ارث زوجه، ص: ۲۴۲

ثبوت الارث للزوجة من جمیع ما ترکه الزوج و لیس إرثها کإرثه فی عدم المحدودیّة»[۲۵۹] مشخص شد که روایت دال بر یکی بودن ارث زوج و زوجه از این جهت و اینکه زوجه از جمیع ارثیه زوج ارث می‌برد همان‌طور که زوج از همه‌ی ارثیه زوجه ارث می‌برد؛ (این روایت) حجیت و اعتبار ندارد یا به دلیل اینکه مشهور که شهرت محققه دارد این روایت را کنار گذاشته است یا به دلیل اینکه شهرت فتوایی- که اولین مرجح بین مرجحات در مورد دو روایت متعارض است همانطور که این مطلب را از روایت معروف به مقبوله‌ی عمر بن حنظله بدست آوردیم و در بحث تعادل و ترجیح در علم اصول آن را بیان کردیم- با نظر مقابل است خصوصاً اینکه این یک روایت است و در مقابل، روایات فراوانی است که ادعای تواتر اجمالی آنها بعید نیست مبنی بر اینکه عدم اثبات ارث زوجه از همه‌ی ارثیه‌ی زوج و اینکه ارث زوجه مانند ارث زوجه در حیطه محدودیت‌های آن نمی‌باشد.

مستند معتقدین به مبنای سوم، روایتی است که «سعید بن هبة الله راوندی (رحمه الله)» آن را در رساله‌ای که پیرامون احوال احادیثاصحاب و اثبات صحت آن روایات نگاشته و نقل کرده و مرحوم شیخ حُرِّ عاملی (رحمه الله) نیز، در کتاب «وسائل الشیعة» به آن اشاره می‌فرمایند که سند و متنروایت چنین است:[۲۶۰] «سَعِیدُ بْنُ هِبَةِ اللَّهِ الرَّاوَنْدِیُّ فِی رِسَالَتِهِ الَّتِی أَلَّفَهَا فِی أَحْوَالِ أَحَادِیثِ أَصْحَابِنَا وَ إِثْبَاتِ صِحَّتِهَا عَنْ مُحَمَّدٍ وَ عَلِیٍّ ابْنَیْ عَلِیِّ بْنِ عَبْدِ الصَّمَدِ عَنْ أَبِیهِمَا عَنْ أَبِی الْبَرَکَاتِ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ عَنْ أَبِی جَعْفَرِ بْنِ بَابَوَیْهِ عَنْ أَبِیهِ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَیُّوبَ بْنِ نُوحٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ قَالَ

ارث زوجه، ص: ۲۴۳

قَالَ الصَّادِقُ (ع): إِذَا وَرَدَ عَلَیْکُمْ حَدِیثَانِ مُخْتَلِفَانِ فَاعْرِضُوهُمَا عَلَی کِتَابِ اللَّهِ فَمَا وَافَقَ کِتَابَ اللَّهِ فَخُذُوهُ وَ مَا خَالَفَ کِتَابَ اللَّهِ فَرُدُّوهُ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوهُمَا فِی‌کِتَابِ اللَّهِ فَاعْرِضُوهُمَا عَلَی أَخْبَارِ الْعَامَّةِ فَمَا وَافَقَ أَخْبَارَهُمْ فَذَرُوهُ وَ مَا خَالَفَ أَخْبَارَهُمْ فَخُذُوهُ».[۲۶۱] اگر دو حدیث متعارض بر شما وارد شد آن‌ها را به «قرآن» عرضه کنید، اگر موافق با کتاب بود آن را بگیرید و اگر مخالف با کتاب بود آن را کنار بزنید و اگر در «قرآن کریم» چیزی از آن دو را پیدا نکردید آن‌ها را بر روایات عامه عرضه کنید پس هر کدام موافق با اخبار آنان بود آن را کنار بزنید و هر کدام مخالف با اخبار آنان بود آن را بگیرید.

بررسی استفاده‌ی عموم از آیه دوازدهم سوره نساء

وَ لَهُنَّ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَکْتُمْ إِنْ لَمْ یَکُنْ لَکُمْ وَلَدٌ فَإِنْ کانَ لَکُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَرَکْتُمْ مِنْ بَعْدِ وَصِیَّةٍ تُوصُونَ بِها أَوْ دَیْنٍ[۲۶۲]

برای پاسخ به این سؤال، ابتداء باید به چند پرسش زیر جواب دهیم:

* اولًا: آیه شریفه در مقام بیان چه مطلبی است؟

* ثانیاً: آیا آیه شریفه در مقام بیان این است که بگوید زوجه در صورتی که از

* شوهر فرزند ندارد یک چهارم از جمیع ما ترک ارث می‌برد؟

* ثالثاً: آیا آیه شریفه فقط در مقام بیان «سهم الارث» زوجه است و در مورد اینکه او از بعض یا همه ما ترک ارث می‌برد، ساکت است؟

و همان‌طور که قبلا بیان شد:

اهل سنّت با استناد به همین آیه می‌گویند: «زوجه از جمیع ما ترک زوج ارث می‌برد» و این مطلب را به عنوان امری مسلم قرار داده‌اند؛ لذا با نسبت دادن، عدم عمل

ارث زوجه، ص: ۲۴۴

به «قرآن کریم» در این مسئله، به امامیّه اعتراض می‌کنند و متأسفانه با مراجعه به کلمات مفسرین، متوجه می‌شویم که بسیاری از این بزرگان یا به این مسئله نپرداخته‌اند یا از کنار آن گذشته‌اند؛ امّا در مقابل برخی از فقهاء به این موضوع پرداخته‌اند، از جمله:

«قرآن کریم» مرحوم فاضل جواد[۲۶۳] در کتاب «مسالک الافهام الی آیات الاحکام» می‌فرماید:

از آیه شریفه فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَرَكْتُمْ استفاده عموم می‌شود و مقتضای عمومیت این است که زوجه یک چهارم- در صورت عدم وجود ولد از میت- یا یک هشتم- در صورت وجود ولد از میت- از جمیع ما ترک ارث ببرد.

عبارت ایشان چنین است:

«و مقتضی العموم أنّ لها الرّبع أو الثّمن من جمیع ما ترک الزّوج».[۲۶۴] مقتضای عموم این است که برای زوجه یک چهارم یا یک هشتم از همه‌ی ما ترک زوج است.

- یکی از بزرگان معاصر- دامت برکاته- در کتاب «رسالة فی ارث الزوجة» می‌فرمایند:

مفاد آیه‌ی کریمه عمومیّت ارث زوجه از جمیع اعیان و ما ترک زوج را جائز می‌داند و در این زمینه فرقی بین ارث زوجه از زوج یا ارث زوج از زوجه وجود ندارد.

به اصل عبارت ایشان توجه فرمایید:

«أن الموصول موضوع لایجاد الاشارة، وبهذا امتازت (ما) الموصولة عن الموصوفة لان معنی (ما) الموصولة ما یعبر عنه بالفارسیة ب- [آن چیزی] بخلاف الموصوفة فإذا کان فی البین شیء معهود رجعت الاشارة إلیه والمشار إلیه یکون ذلک الشیء المعهود، وإلا فالموصول یشمل جمیع ما یمکن أن یشار إلیه لان القول باختصاص الاشارة ببعض دون بعض ترجیح بلا مرجح. فعلی هذا یکون مفاد الایة الکریمة عموم إرث الزوجة من أعیان

ارث زوجه، ص: ۲۴۵

جمیع الترکة ولا فرق فی ذلک بین إرث الزوج من ترکة الزوجة وإرثها من ترکته».[۲۶۵]

موصول برای ایجاد اشاره وضع شدهو به همین خاطر مای موصوله از مای موصوفه امتیاز پیدا کرده است، چون معنای مای موصوله این است که در فارسی از آن به [آن چیزی] تعبیر شده است؛ خلاف مای موصوفه [یعنی در مای موصوله اشاره هست و در مای موصوفه اشاره نیست] پس اگر شیئ معینی در میان باشد [مای موصوله] به آن بر می‌گردد و اگر شئ معینی در میان نباشد پس موصول شامل همه آنچه ممکن است به آن اشاره شود می‌گردد و علّت اینکه به همه اشاره می‌کند این است که اگر بگوییم به بعضی اشاره دارد و به بعضی اشاره ندارد این خود نوعی ترجیح بلا مرجح است؛ بنابراین مفاد آیه‌ی کریمه، به عمومیّت ارث زوجه از جمیع اعیان و ما ترک زوج اشاره دارد و در این باره فرقی بین ارث زوجه از زوج یا ارث زوج از زوجه وجود ندارد.

مناقشه بر نظرصاحب کتاب «رسالة فی ارث الزوجة»

استدلال فقیه بزرگوار معاصر- دامت برکاته- از اساس مخدوشبوده وبه آن چند ایراد وارد است:

* ایراد اول: در اینکه فراز مِمَّا تَرَكْتُمْ قابلیت افاده عموم دارد تردیدی وجود ندارد و با ایشانموافقیم امّا در اینکه برای عموم وضع شده باشد، مورد قبول نیست.

* ایراد دوم: هیچ کدام از ادیباننگفته‌اند که، لفظ «مای موصوله» همانند لفظ «کل» است و نیز هیچ کدام از اصولیین- در مباحث الفاظ عموم-، قائل نشده‌اند که، موصول و صله جز الفاظ عموم است ولی همه «نکره در سیاق نفی» را جز الفاظ عموم می‌شمارند؛ پس لفظ «ما» از جمیع جهات همچون: «معنا»، «عموم» و «خصوص»، مبهم است.

به عبارت دیگر: هیچ، ادیب، فقیه و اصولی نمی‌گوید که معنای: فَانْكِحُوا ما

ارث زوجه، ص: ۲۴۶

طابَ لَکُمْ مِنَ النِّساءِ[۲۶۶] یعنی «فَانْکِحُواجمیع طابَ لَکُمْ مِنَ النِّساءِ؟!!»

* ایراد سوم: در بحث معانی الفاظ نبایـد از لغت، «استنباط» کرد؛ بلکه باید به «وضع» مراجعه کرد؛ یعنی بدون استنباط از لغت باید بررسی کرد که آیا، لفظ «ما» برای عموم وضع شده‌است یا خیر؟

بررسی دو احتمال درباره‌ی استفاده عمومیّت از فراز مما ترکتم

شایسته است برای دریافت نتیجه، پیرامون استفاده‌ی عموم یا عدم استفاده‌ی عموماز آیه، دو احتمال را مورد بررسی قرار دهیم:

- احتمال اول: از آیه استفاده‌ی عموم نمی‌شود.

- احتمال دوم: از آیه استفاده‌ی عموم می‌شود.

بررسی احتمال اول: عدم استفاده‌یعمومیّت از آیه

برای بررسـی این احتمال، ابتداء باید درباره هر یک از حروف و کلمات وارده در آیه، به تفکیک، دلائل را بیان نموده تا به نتیجه و تحلیل صحیح رهنمون شویم:

الف: درباره‌ی موصول یا حرف «ما»

تعبیر معروفی در السـنه‌ی ادباوجود دارد که می‌گوینـد: «الفاظ موصول از الفاظ مبهم است» و اساساً به همین خاطر، موصول به صـله احتیاج دارد؛ زیرا، به

جهت «ابهام»، دائماً از آن، احتمالاتی قابل اسـتخراج است؛ یعنی در ما نحن فیه هم می‌توان آنرا در «جمیع ما ترک» اسـتعمال نمود و هم در «بعض ما ترک».

البته این اسـتعمال در هر دو صورت اسـتعمال حقیقی خواهد بود؛ زیرا، در اسـتعمال عرب موارد فراوانیقابل مشاهده است که، حرف «ما» را برای «شیء» استعمال می‌کنند؛ به عنوان مثال: عرب برای شیء‌ای که از دور می‌آید، می‌گویند: «انظر الی ما ظهر».

بنابراین، نه از «حیث وضع» و نه از «حیث اطلاق»، به جهت وجود

ارث زوجه، ص: ۲۴۷

«ابهام»، نمی‌توان، از «مای موصوله»، عمومیّت را استفاده نمود.

ب: درباره‌یصله یا کلمه‌ی «ترکتم»

همان‌طور که روشن است، کلمه‌ی «ترکتم» از نظر لغوی، دلالت بر عموم نـدارد؛ امّا می‌توان گفت «اطلاق» دارد به این بیان که: اگر مقصود شـارع «بعض ما ترک» بود، می‌بایست کلمه «بعض» را قبل از آن، بیان و ذکر می‌فرمود؛ لـذا از عـدم بیان این کلمه می‌توان، «جمیع ما ترک» را استنباط نمود.

اشـکالی که مطرح می‌شـود این است که: اگر کلمه‌ی «ترکتم» دلالـت بر عمـوم نـدارد، پس چگـونه، عمـومیّت از «اطلاـق» اسـتنباط می‌شود؟

جواب این است که: اگر احراز شود، متکلم در «مقام بیان جمیع یا بعض ما ترک» است، در این صورت اشـکالی ندارد که از عموم، اطلاق استفاده شود.

آیه در مقام بیان چیست؟

با عنایت به پاسخ فوق باید روشن شود که:

* آیا آیه، در مقام بیان «ارث زوجه از جمیع یا بعض ما ترک» است؟

یا اینکه:

* آیا آیه صرفا در مقام بیان «سهم الارث» زوجه است؟

از بررسی‌هایی که در بحث قبل انجام شد به این نتیجه می‌رسیم که آیه، از جهت محرومیّت یا عدم محرومیّت زوجه از جمیع یا بعض ما ترک، در مقام بیان

نیست؛ بلکه آیه صرفاً در مقام بیان «میزان و سهم الارث زوجه» است، آنهم در موارد فرزند دار بودن و نبودن روجه.

به عبارت دیگر:

آیه فقط در مقام بیان صُوَری است که زوجه «رُبع» یا «ثُمن» ارث می‌برد؛ امّا از جهت اینکه زوجه از جمیع ما ترک یا از بعض ما ترک ارث می‌برد، اصلًا در مقام بیان نیست و اجمال دارد؛ نظیر آیه‌ی قبل که خداوند متعال (جل جلاله) می‌فرماید:

ارث زوجه، ص: ۲۴۸

یُوصیکُمُ اللَّهُ فی أَوْلادِکُمْ لِلذَّکَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَیَیْنِ[۲۶۷]

حکم خدا درحق فرزندان شما این است که پسردوبرابر دختر ارث برد

روشن است که این آیه، فقط در مقام بیان «سهم جنس (مذکر یا مونث) وارث» است و می‌فرماید: «سهم ارث مذکر دو برابر سهم ارث مونث است»؛ امّا اینکه وارث چه کسی است؟ و آیا فرزندی که قاتل پدر است و یا فرزندی که مرتد و کافر شده است، نیزاز اموال والدین ارث می‌برد یا خیر؟؛ این آیه در مقام بیان، نیست و از این حیث اجمال دارد؛ ولی دلائل دیگری (یعنی روایات) بیان می‌کنند که، فرزندِ قاتلِ پدر یا فرزندِ مرتد و یا فرزندِ کافر، که پدرش مسلمان است، ارث نمی‌برد.

بنابراین در اینکه آیا منظور از «ما ترک»، «جمیع ما ترک حتی عقار» است و یا اینکه آیا منظور «بعض ما ترک» است؟ باید گفت آیه از این جهت «اجمال» دارد. «و الله اعلم»

ج: درباره‌ی حرف «مِنْ» در ممّا

- وجه اول: اینکه «مِنْ» در «مِمَّا» تبعیضیه باشد؛ در این صورت مشکل تعارض آیه با روایات، حل می‌شود، امّا فقط یک اشکال باقی می‌ماند.[۲۶۸]

ارث زوجه، ص: ۲۴۹

اشکال وارده بر وجه اول

در بخش اول آیه که پیرامون «سهم الارث زوج» است قبل از فراز «ما تَرَکَ» حرف «مِنْ» وجود ندارد، لکن در فراز بعدی یعنی مِمَّا تَرَکْنَ حرف «مِنْ» وجود دارد؛ لذا چنانچه حرف «مِنْ» را در فراز مِمَّا تَرَکْتُمْ تبعیضیه بدانیم، لازم است در فراز مِمَّا تَرَکْنَ نیز حرف «مِنْ» را

تبعیضیه بدانیم.

نتیجه‌یوجه اول: بعید به نظر می‌رسد که، حرف «مِنْ» در اینجا، برای تبعیض باشد.

نتیجه‌ی احتمال اول

با توجه به استدلالات فوق، از آیه استفاده‌ی عموم نمی‌شود.

بررسی احتمال دوم: استفاده‌ی عمومیّت از آیه

در این احتمال، بیان دو نکته ضروری است:

ارث زوجه، ص: ۲۵۰

* نکته‌ی اول: در باب تعادل و تراجیح وظائفی برای فقیه بیان شده است؛ از جمله اینکه: «او باید روایات مخالف کتاب را رد و

موافق بـا آن را اخـذ نمایـد» یعنی عمل بر طبق روایت «فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَخُذُوهُ وَ مَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَرُدُّوهُ»[۲۶۹] حال اگر آیه‌ی «قرآن مجیـد» عـام بـود و روایت خـاص؛ دیگر مخـالفتی از نـاحیه روایت متـوجه «قرآن» نمی‌گردد؛ لذاصـحیح نیست که روایت را، مخالف «قرآن» بـدانیم؛ چه اینکهمنظور روایت یاد شـده از مخالفت با کتاب، «مخالفت به نحو تباین» است نه «مخالفت به نحو عام و خاص» و یا «مخالفت به نحو مطلق و مقیـد». و اساساً اصولیین و فقهاء، مخالفت به نحو عموم و خصوص و یا به نحو مطلق و مقید را، مخالفت نمی‌شمارند تا تعارضی بینشان قائل باشند.

شاهد مطلب فوق این است که، در «قرآن کریم» عمومات بسیاری وجود دارد که روایات بسیاری نیز، مخصص آن‌هاست.

* نکته‌ی دوم: اگر یک درجه تنزل کرده و با استناد به روایت غیر معتبر راوندی[۲۷۰]- یعنی «فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَخُذُوهُ وَ مَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَرُدُّوهُ»[۲۷۱]- قائل شویم که: منظور از کنار گذاشتنِ روایاتِ مخالفِ با کتاب، همه‌ی روایات مخالف است؛

* خواه این مخـالفت به نحو تبـاین باشـد یـا به نحو عموم و خصوص و یا مطلق و مقیـد! در این صورت وظیفه‌ای که برای فقیه تبیین شده این است که، باید سراغ مرجحات برود و اقل مراتب بین دو روایت متعارض که یکی از آن‌ها «مرجح مضمونی» دارد و دیگری «مرجح جهتی»، این است که:

- بدانیم کدام‌یک از مرجحات بر دیگری ترتب و تقدم دارد؟

یا این است که:

- بپذیریم هیچ یک از مرجحاتبر دیگری ترتب و تقدمی ندارند؟

بنابراین بحث مبنایی می‌شود و باید بر طبق مبانی بحث نمود، پس:

ارث زوجه، ص: ۲۵۱

-

بر مبنای تقدم مرجح مضـمونی بر مرجح جهتی؛ نتیجه همان فتوای مرحوم ابن جنید اسـکافی و قاضـی نعمان مصـری (قدس) خواهد شد؛ چه اینکه در میان روایات، مضمون موثقه ابن ابی یعفور موافق با کتاب است.

و:

بر مبنای تقدم مرجح جهتی بر مرجح مضـمونی؛ نتیجه همان فتوای مشـهور خواهد شد چه اینکه روایات متواتره هفده‌گانه مخالف با عامه است.

و:

بر مبنای عدم تقدم مرجحات بر یکدیگر؛ نتیجه تعارض و تساقط هر دو مرجح است؛ زیرا «اذا تعارضا تساقطا»[۲۷۲] و بعد از تساقط، ما با دو طائفه روایتروبرو هستیم:

* طائفه‌یاول: در این طائفه «هفده» روایت وجود دارد که می‌گویند: «زوجه از عقار (مطلق ارض) محروم است».

* طـائفه‌ی دوم: در ایـن طـائفه «دو» روایـت اسـت که می‌گوینـد: «زوجه از جمیـع مـا ترک، ارث می‌برد». در این صـورت، نـتیجه‌ی حاصل شده این است که: این «دو» روایت، تاب مقاومت در برابر آن «هفده» روایت را ندارند؛ بنابراین قائل می‌شویم که:

«زوجه از مطلق زمین (عقار) محروم است».

ارث زوجه، ص: ۲۵۳

۵ بررسی طائفه سوم روایات

ارث زوجه، ص: ۲۵۴

آنچه در این فصل می خوانید:

بررسی طائفه‌ی سوم روایات، دال بر ارث بردن زوجه ذات ولد از عین رباع؛

بررسی دو راه برای تفصیل بین ذات ولد و غیر ذات ولد؛

بررسی مقطوعه‌ی ابن اذینه و سه قرینه پیرامون حجیت آن؛

بررسی اقوال قائلین به فتوا بودن و قائلین به روایت بودن مقطوعه‌ی ابن اذینه.

ارث زوجه، ص: ۲۵۵

فصل پنجم

بررسی روایات دال بر ارث بردن زوجه‌ی ذات ولد از جمیع ما ترک

در مباحث پیشین بیان شد که، در مقابل «طائفه‌ی اول» روایات که دلالت بر محرومیّت زوجه از عَقار دارد، دو طائفه روایت وجود دارد؛ کهبررسی «طائفه‌ی دوم» در فصل قبل، از نظر گذشت و تنها «طائفه‌ی سوم» باقی می‌ماند که آن هم صرفاً در یک روایت خلاصه می‌شود![۲۷۳] این روایت در السنه‌ی فقهاء به «مقطوعه ابن اذینهٔ» مشهور است، پس: طائفه‌ی سوم: روایتِ دومِ بابِ هفتم از «ابواب میراث الازواج» کتاب «وسائل الشیعهٔ» است که می گوید: «زوجه اگر فرزند داشته باشد از عین رباع، ارث می‌برد».

ارث زوجه، ص: ۲۵۶

دو راه برای تفصیل بین ذات ولد و غیر ذات ولد

نکته‌ی مهمی که در این فصل به آن خواهیم پرداخت، بررسی نظر مفصلین بین ذات ولد و غیر ذات ولد است که عمدتاً از دو راه استفاده کرده‌اند:

* راه اول، تمسّک به مقطوعه‌ی ابن اذینهٔ؛

این راه که در فصل حاضر به آن خواهیم پراخت همان تمسک به طائفه سوم روایات یعنی روایت دوم باب هفتم از ابواب «میراث الازواج» کتاب «وسائل الشیعهٔ» است که صرفاً در یک روایت مقطوعه، بنام «مقطوعه ابن اذینهٔ» خلاصه می گردد؛ مستدلین به این مقطوعه، روایات دالّ بر حرمان را برموردی که زوجه غیر ذات ولد است تقیید می‌زنند.

* راه دوم، تمسک به مسئله‌ی انقلاب نسبت.[۲۷۴]

این راه که در پیوست چهارم همین فصل به تفصیل، پیرامون آن بحث خواهیم کرد؛ راه دومی است که مستدلین به وجود فرق بین ذات ولد و غیر ذات ولد به آن استناد کرده‌اند؛ حال بحث پیرامون صحت این نظریه و یا عدم آن را به محل خود موکول می‌نماییم.

اما اکنون، شایسته است به بررسی راه اول بپردازیم.

بررسی راه اول، تفصیل بین زوجه ذات ولد و غیر ذات ولد

اشاره

همان‌طور که در بررسی اولین روایت باب هفتم بیان شد عنوان این باب که در «ابواب میراث الازواج» کتاب «وسائل الشیعهٔ» آمده، چنین است:

«بَابُ أَنَّ الزَّوْجَ یَرِثُ مِنْ کُلِّ مَا تَرَکَتْ زَوْجَتُهُ وَ کَذَا جَمِیعُ الْوُرَّاثِ وَ کَذَا الزَّوْجَةُ الَّتِی لَهَا مِنْهُ وَلَدٌ»[۲۷۵]

باب ارث زوجه از تمام ما ترک زوجه و همین‌طور همه‌ی وراث و همچنین

ارث زوجه، ص: ۲۵۷

است ارث بردن زوجه‌ای که از زوج فرزند دارد (یعنی ارث بردن زوجه‌ی دارای فرزند از زوج از تمام ما ترک زوج)

لازم به ذکر است این روایت دومین و آخرین روایت در باب یاد شده است؛ برای اینکه در فضای روایت قرار بگیریم لازم است به بررسی آن بپردازیم.

روایت دوم باب هفتم

«وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ فِي النِّسَاءِ إِذَا كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ أُعْطِينَ مِنَ الرِّبَاعِ»[۲۷۶] وَ رَوَاهُ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ أَقُولُ وَ يَدُلُّ عَلَى ذَلِكَ عُمُومُ الْآيَاتِ وَ الرِّوَايَاتِ وَ إِطْلَاقُهَا

بررسی سند و دلالت

۱. رجال سند

أ. سند اول

- وَ بِإِسْنَادِهِ:

- عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى:

- عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ:

- عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ:

- عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ:

ب. سند دوم (سند شیخ صدوق (رحمه الله))

- وَ رَوَاهُ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ:

- عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ:

۲. دلالت روایت

أ. متن روایت

«عَنْ ابْنِ أُذَيْنَةَ:

ارث زوجه، ص: ۲۵۸

فِي النِّسَاءِ إِذَا كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ أُعْطِينَ مِنَ الرِّبَاعِ»

ب. ترجمه‌ی روایت

از ابن اذینه نقل شده است که:

زنان اگر فرزند داشته باشند از [عین] رباع ارث می‌برند.

ج. نکات مهم این روایت

- در این روایت، به جهت اینکه راوی نه تلویحاً و نه تصریحاً نامی از امام (ع) نبرده است، لذا به آن «مقطوعه» اطلاق می‌شود.

- تعریف مقطوعه:

در لغت: «شيءٌ قَطيع، مَقْطوع»[۲۷۷] شیء بریده شده، مقطوع است.

در اصطلاح: «المقطوع: وهوالموقوف على التابعي ومن في حكمه وهوتابع مصاحب النبي (ص) أو الامام (ع)، قولًالهأ وفعلًا»[۲۷۸] به روایتی گفته می‌شود که: بر یکی از تابعین پیامبر (ص) یا امامان معصوم (ع) یا کسی که در حکم تابعی است ختم گردد و او از

جهت قول یا فعل تابع صحابی پیامبر (ص) و یا امام معصوم (ع) است.

- قبلا بیان شد که:

مشهور متقدّمین: بین ذات ولد و غیر ذات ولد فرق نگذاشته‌اند. به عبارت دیگر مشهور متقدّمین که قائل به «عدم فرق» هستند، می گویند: احتمالًا این خبر، «فتوای جناب ابن اذینة» است؛ به جهت

اینکه، مقطوعه است و از امام (ع) نقل نشده است؛ لذا دلیلی بر حجیّت

ارث زوجه، ص: ۲۵۹

آن وجود ندارد.

اما:

مشهور متأخّرین: بین ذات ولد و غیر ذات ولد فرق گذاشته‌اند. به عبارت دیگر: مشهور متأخّرین که قائل به «فرق» هستند، می گویند: احتمالًا این خبر، «کلام امام (ع)» است نه فتوای ابن اذینه.

د. نتیجه

این خبر، به جهت مقطوعه بودن، ضعیف است؛ زیرا، به احتمال زیاد این مقطوعه، فتوای جناب ابن اذینه است نه کلام معصوم (ع).

بررسی دو اشکال بر مقطوعه ابن اذینه

اشکال اول بر مقطوعه

این اشکال، همان اشکال مشهور است؛ به این بیان که:

* از یک طرفچون این روایت، مقطوعه است.

و:

* از طرف دیگر چون بعضی از اصحاب ائمه (ع) بر طبق استنباط خود از کلمات ائمه معصومین (ع)، فتوا صادر می کردند.

لذا احتمال داده می‌شود این خبر، «فتوای راوی» باشد؛ از این رو، برای ما حجیّت ندارد.

اشکال دوم بر مقطوعه

در صورتی که بپذیریم این مقطوعه، فتوا نیست؛ بلکه حدیث و روایت است؛ امّا بحث در این است که اگر در یک طرف، «یک» مقطوعه و در طرف دیگر، تعداد زیادی روایتِ متظافرهِ متکاثرهِ متواتره‌ای که واجد «سه» مولفه‌ی مهم زیر است:

* «تواتر»: یعنی عدد روایات به حدی است که مفید علم به مضمون آن‌هاست.

* «تعلیل»: یعنی در مقام بیان علّت محرومیّت زوجه از بعض ما ترک زوج

* است.

ارث زوجه، ص: ۲۶۰

«تبیین»: یعنی در مقام بیان همه خصوصیاتاز جانب امام (ع) است.

طبیعتاً، در این میان، این مقطوعه، تاب مقاومت و تحمل چنین مقابله‌ای را ندارد؛ البته در اینکه امام (ع) در مقام بیان همه خصوصیات بوده و فرقی میان ذات ولد و غیر ذات ولد نگذاشته ازسؤالِ

«مَا لَهُنَّ مِنَ الْمِیرَاثِ؟»

بررسی سه قرینه در مورد حجیّت و خبر بودن مقطوعه ابن اذینه

قرینه اولدال بر روایت بودن مقطوعه

صِرف نقل مقطوعه ابن اذینه، توسط مرحوم شیخ طوسی (رحمه الله) در کتاب

«تهذیب الأحکام»[۲۷۹] و مرحوم شیخ صدوق (رحمه الله) در کتاب

«من لایحضره الفقیه»[۲۸۰]،

می‌تواند دلیل محکمی باشد بر اینکه این مقطوعه، روایت است نه فتوای راوی؛ زیرا، این دو شخصیّت بزرگوار (قدس سرهما) در مقدمه کتابشان، شهادت داده‌اند آنچه را که نقل کرده‌اند بین خود و خدا حجیّت دارد.

بنابراین شهادت ایشان، مبین این مطلب است که، روایت بودن مقطوعه، نزد ایشان مسلم و یقینی بوده است و اگر ایشان یقین داشتند که این کلام، روایت نبود، هیچ‌گاه آن را در کتابشان ذکر نمی‌کردند؛ پس چطور می‌توان ادّعا کرد که این بزرگان در کتابهایشان فتوای ابن اذینه را بجای کلام امام (ع) نقل کرده‌اند؟!

مناقشه بر قرینه‌ی اول

* اولًا: صِرف نقل این مقطوعه، در دو کتاب مذکور و شهادت این بزرگان (قدس سرهم) نمی‌تواند دلیل و بینه باشد بر اینکه، مقطوعه ابن اذینهٔ، روایت است؛ بلکه

* ممکن است مرحوم شیخ طوسی (رحمه الله) و مرحوم شیخ صدوق (رحمه الله) این مقطوعه را به عنوان خبر «تلقی» کرده باشند و احتمالًا تلقی ایشان اشتباه بوده است.

ارث زوجه، ص: ۲۶۱

ثانیاً: اعتقاد مرحوم شیخ طوسی (رحمه الله) و مرحوم شیخ صدوق (رحمه الله) مبنی بر اینکه مقطوعه ابن اذینه، روایت است، حجیّتی برای ما ندارد؛ زیرا ممکن است، این دو بزرگوار (قدس سرهم) با استفاده از قرائنی که برای ما حجیّت ندارد، استنباط کرده باشند که مقطوعه مذکور، روایت است.

اولًا: در این مقطوعه قرینه‌ی دوم مدال بر روایت بودن مقطوعه

* شخص جلیل القدری مانند جناب «ابن ابی عمیر» وجود دارد که درباره او گفته شده: «لا یروی الا عن ثقهٔ»[۲۸۱] یعنی «جز از افراد ثقهٔ روایت نقل نمی‌کند»؛ پس حتماً در این روایت هم، مروی عنه یا راوی ثقه‌ای- که ایشان از او این روایت را نقل کرده- وجود داشته که وی به جهت «فراموشی» نام آن را ذکر نکرده است.

* ثانیاً: در این روایت، قبل از جناب «ابن ابی عمیر»، اجلایی از اصحاب امامیّه همانند «محمد بن یزید» و «احمد بن محمد بن یحیی» وجود دارند که محال است همه این بزرگواران- که حتی از جهت فتوایی از «عمر ابن اذینه» بالاتر و قوی‌تر بوده‌اند- همتکرده و جمع شده بودند تا فتوای ابن اذینه را نقل کنند.

نتیجه قرینه‌ی دوم:

این است که مقطوعه‌ی مورد بحث جز روایات است و فتوای راوی نیست.

مناقشه بر قرینه‌ی دوم

به نظر می‌رسد شخص با جلالتی مانند «ابن ابی عمیر» با آن شدت تحفظ، که در مورد وی گفته شده: «او کتابهایش را که دوبار از بین رفته بود، مجدداً جمع‌آوری کرده و به نقل همه آن روایات و روات و سندهایشان پرداخته»[۲۸۲]، بعید است در

ارث زوجه، ص: ۲۶۲

خصوص این روایت، مروی عنه را فراموش کرده باشد؟!

[۲۸۳] قرینه‌ی سوم بر روایت بودن مقطوعه

* اولًا: هیچ موردی وجود ندارد که جناب «عمر ابن اذینه» فتوای خویش را نقل کرده باشد و اگر چنین عملی از وی مرسوم و

متعارف بود، احتمال داده می‌شد که این مقطوعه نیز همانند آن‌ها باشد.

* ثانیاً: در هیچ‌یک از کتب حدیثی، نقل قولی به عنوان فتوا از ابن اذینه مطرح نشده است؛ لذا، از مجموع این احتمالات اطمینان پیدا می‌کنیم که این مقطوعه، حدیث و کلام امام معصوم (ع) است، نه فتوای راوی.

مناقشه بر قرینه‌ی سوم

* اولًا: در صحت این احتمالات و قرائن، مناقشه وجود دارد و صِرف احتمالات مذکور، موجب حصول اطمینان نمی‌شود.

* ثانیاً: در اینکه آیا دلیلی بر فتوا بودن این روایت وجود دارد یا خیر و یا آیا از ابن اذینه چنین عملی مرسوم و متعارف بوده است؟ در مباحث بعدی به تفصیل، بحث خواهیم کرد.

* ثالثاً: با توجه به ایرادات وارده قبلی و وجود کبرا- مبنی بر اینکه اساساً مقطوعه، روایت نیست- به این نتیجه می‌رسیم که مقطوعه ابن اذینه مشمول ادله‌ی حجیّت خبر واحد نمی‌شود.

بررسی دو مبنا پیرامون مقطوعه‌ی ابن اذینه، منشأ قول قائلین به فرق و قائلین به عدم فرق

اشاره

با توجه به مطالب پیش گفته و تفحص در میان اقوال علماء به این نتیجه

می‌رسیم که، درباره مقطوعه‌ی ابن اذینه در میان فقهای بزرگوار متقدّم و متأخّر دو مبنا وجود دارد، که مقتضی است برای روشن شدن بحث، ابتداء به دو مبنای یاد شده اشاره کرده و سپس به اقوال قائلین در هر یک از دو مبنا اشاره نماییم.

ارث زوجه، ص: ۲۶۳

مبنای اول، فتوا بودن مقطوعه‌ی ابن اذینه؛

مبنای دوم، روایت بودن مقطوعه‌ی ابن اذینه.

الف: بررسی اقوال در مبنای اول یا قائلین به فتوا بودن مقطوعه

اشاره

عده‌ای از فقهاء به صورت «تصریح» و عده‌ی دیگر نیز گویا به صورت «تلویح» قائل شده‌اند که نمی‌توان از قرائن مذکور یقین و اطمینان حاصل کرد که، مقطوعه ابن اذینه، کلام معصوم (ع) است و به عنوان خبر قابل استناد نیست، بلکه فتوای ابن اذینه است؛ از این رو، ایشان با تمسک به طائفه اول روایات، نتیجه گرفتند که: «بین ذات ولد و غیر ذات ولد فرقی وجود ندارد».

از میان این عده می‌توان به شخصیّت‌های بزرگوار زیر اشاره نمود:

۱. مرحوم سیّد مرتضی (رحمه الله) در کتاب «الانتصار فی انفرادات الامامیة»؛

۲. مرحوم شیخ طوسی (رحمه الله) در کتاب «الاستبصار فیما اختلف من الأخبار»؛

ایشان پس از انتخاب عنوان باب مورد بحث در کتاب مزبور، هیچ اشاره‌ای به زوجه ذات ولد و غیر ذات ولد نکرده و می‌فرمایند: «بَابُ أَنَّ الْمَرْأَةَ لَا تَرِثُ مِنَ الْعَقَارِ وَ الدُّورِ وَ الْأَرَضِینَ شَیْئاً مِنْ تُرْبَةِ الْأَرْضِ وَ لَهَا نَصِیبُهَا مِنْ قِیمَةِ الطُّوبِ وَ الْخَشَبِ وَ الْبُنْیَان»[۲۸۴] باب اینکه زوجه از اصل زمین و خانه‌ها و زمین‌ها ارث نمی‌برد و سهم زوجه قیمت آجر و چوب و بناهاست.

و همان‌طور که قبلًا متذکر شدیم، شیخ الطائفهٔ (رحمه الله) در این کتاب، ابتداء روایات موافق با نظر و فتوای خویش را آورده و

سپس روایات مخالف را می‌آورد و بعد از آن راه جمع بین آن‌ها را ذکر می‌کند؛ نکته‌ای که باعث شده مرحوم شیخ طوسی (رحمه الله) جز قائلین مبنای اول باشد این است که ایشان این روایت را نیز، در بخش روایات مخالف با فتوای خویش آورده است.[۲۸۵]

ارث زوجه، ص: ۲۶۴

۳. مرحوم شیخ مفید (رحمه الله) در کتاب «المسائل الصاغانیة»؛

آن گونه که در فصل اول ذکر شد ایشان در پاسخ به شبهه «ابوالعباس حنفی» در کتاب «المسائل الصاغانیة» بدون اشاره به تفصیل بین زوجه ذات ولد وغیر ذات ولد، می‌فرمایند:

«مِنْ أَیْنَ زَعَمْتَ أَنَّ الشِّیعَةَ خَالَفَتِ الْأُمَّةَ فِی مَنْعِهَا النِّسَاءَ مِنْ مِلْکِ الرِّبَاعِ عَلَى وَجْهِ الْمِیرَاثِ مِنْ أَزْوَاجِهِنَّ وَ کَانَ آلُ مُحَمَّدٍ (ص) یَرْوُونَ ذَلِکَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَ یَعْمَلُونَ بِهِ [وراثه لسنته فیه]»[۲۸۶] چگونه به این عقیده رسیدید که شیعه درباره‌ی منع ارث زوجه از شوهرانشان نسبت به زمین با دیگر مسلمانان مخالف است؟ در حالی که خاندان پیامبر، روایات را از رسول خدا روایت می‌کنند و به آن عمل می‌کنند.

مرحوم حسینی عاملی (رحمه الله) در کتاب «مفتاح الکرامة فی شرح مشکلات قواعد العلامة»

ایشان به نظر شیخ مفید (رحمه الله) در عدم فرق بین زوجه ذات ولد و غیر ذات ولد اشاره فرموده و می‌فرمایند:

«کلام المفید فی الرسالة المشار إلیها [المسائل الصاغانیة] و کلامه صریح أو کالصریح فی عدم الفرق و قد ادعی فیها إجماع الشیعة علی ذلک».[۲۸۷]

کلام شیخ مفید (رحمه الله) در رساله‌ی اشاره شده [المسائل الصاغانیة] مشعر است به اینکه ایشان به طور صریح یا نزدیک به صریح قائل به عدم فرق است و در این زمینه اجماع شیعه بر آن حکایت دارد.

مرحوم محقق اردبیلی (رحمه الله) در کتاب «مجمع الفائدة و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان»[۲۸۸]

ارث زوجه ؛ ص۲۶۴

شان مقطوعه‌یمورد مناقشه را فتوای جناب عمر ابن اذینه دانسته و می‌فرمایند:

ارث زوجه، ص: ۲۶۵

«و أنت تعلم ان العمدة فی ذلک، روایة ابن أذینة، و هی کما تری لیست بصحیحة و لا صریحة، بل و لا ظاهرة فی تمام المطلوب لکونها مقطوعة، بل ظاهرها انه فتواه حیث ما أسند إلی أحد و لا بظاهر و لا بمضمر، بل هو قال من عند نفسه کما یقول الانسان فتواه، و لیست هی مثل سائر المقطوعات و المرسلات ...»[۲۸۹] و تو می‌دانی روایت ابن اذینه عمده‌ترین روایت در این مسئله است و این روایت همان‌طور که می‌دانی نه صحیح و نه صریح است و حتی ظاهر در تمام مراد نیز نیست؛ زیرا مقطوعه است بلکه ظاهرش این است که این فتوای راوی است؛ چرا که آن را مستند به شخصی نکرده است و نه ظاهر و نه مضمر است بلکه از خودش گفته است همان‌طور که انسان فتوایش را می‌گوید و این مانند دیگر مقطوعه‌ها و مرسله‌ها نیست.

مرحوم محقق سبزواری (رحمه الله) در کتاب «کفایة الأحکام»؛

ایشان فرق گذاشتن بین زوجه ذات ولد و غیر ذات ولد را وجه وجیهی ندانسته و مقطوعه ابن اذینه را فتوا و کلام او می‌داند و می‌فرماید:

«ثمّ لا یخفی أنّ الفرق بین ذات الولد من الزوج و غیرها ... لیس له وجه وجیه، لانّ مستند القائلین ... کلام منقول عن ابن اذینة من غیر إسناد إلی إمامٍ بتصریحٍ أو إضمارٍ أو نحو ذلک، بل الظاهر أنّه کلام ابن أُذینة و فتواه».[۲۹۰] سپس پنهان نباشد که فرق بین

زوجه دارای فرزنـد از همسرش و غیر آن ... دلیـل وجیهی نـدارد؛ زیرا دلیل قائلین به این فرق .... کلام نقل شـده از ابن اذینه اسـت بدون اینکه این کلام به صورت صریح یا مضمر یا مانند آن به امام (ع) مستند شودبلکه ظاهراً کلام و فتوای خود ابن اذینه است.

مرحوم شیخ محمد حسن نجفی (رحمه الله)[۲۹۱] در کتاب «جواهر الکلام فی شرح شرایع الإسلام»؛

ایشان نیز حجیّت مقطوعه را به جهت عدم اتصال به معصوم (ع) نفی کرده و

ارث زوجه، ص: ۲۶۶

می‌فرمایند:

«... مقطوع ابن أذینة ... و هو غیر حجة و إن ظن أنه عن الامام (ع) ضرورة عدم حجیة مظنون الروایة، و دعوی القطع بکونه عن الامام (ع) واضحة المنع»[۲۹۲] مقطوعه ابن اذینه ... غیر قابـل اسـتناد و اسـتدلال است و اگر چه گمـان شود که این مقطوعه از امـام اسـت زیراعدم حجیت روایت مظنون الصدور بدیهی است و ادعای قطعی بودن صدور آن از جانب امام، ممنوعیتش واضح است.

۴. مرحوم آیت الله حکیم (رحمه الله) در کتاب «رسالة فی ارث زوجة من الزوج»؛

«والعمـدة فی هذه الاشـکالات عدم ثبوت کونها روایة، وقصور القرائن المذکورة عن افادة القطع خصوصا بعد ورود التعلیل فی جملة من الاخبار علی اختلاف کیفیته ... و من ذلک کله یظهر لک حجة القول بالمنع مطلقا، ... بعدالاعراض عن المقطوعة»[۲۹۳]

و در میـان این اشـکالات عمـده‌ترین‌شان همانـا عـدم اثبـات روایت بودن این مقطوعه و همچنین نارسایی قرائن یادشـده از افاده قطع مخصوصـاً بعـد از تعلیلات وارده در برخی از اخبـار بنابر اختلافی کهـدر کیفیتشان دارنـد می‌باشـد ... و از این روی، دلیل قائلین به ممنوعیتمطلق، بعد از اعراض از مقطوعه، برای تو روشن می‌شود.

۵. مرحوم آیت الله شیخ محمد علی اراکی (رحمه الله) در کتاب «رسالتان فی الارث و نفقة الزوجة»؛

ایشان خبریت مقطوعه را زیر سؤال برده و احتمال فتوا بودن آن را مطرح می‌کنند و می‌فرمایند:

«مقطوعـة لم یعلم کونهـا روایـة أو فتوی لابن أذینـة ... و لا یحصـل القطع بـذلک بخبریّته، بـل یحتمل مع ذلک أن یکون علی وجه الفتوی».[۲۹۴] مقطوعه‌ای که معلوم نشده روایت است یا فتوای ابن اذینة ... و به واسطه این مقطوعه،

ارث زوجه، ص: ۲۶۷

یقین به خبریت آن [و صدور از معصوم] پیدا نمی‌شود بلکه با این وجود احتمال داده می‌شود که فتوای ابن اذینه باشد.

۶. مرحوم شیخ محمد تقی بروجردی (رحمه الله) در رساله «نخبة الأفکار فی حرمان الزوجة من الأراضی و العقار»

ایشان صـلاحیّت این مقطوعه را برای اسـتدلال مورد تشکیک قرار داده و احتمال اینکه مقطوعه‌ی ابن اذینه رأی و نظر راوی باشد را مطرح می‌کنند و می‌فرمایند:

«مقطوع ابن أذینة ... غیر صالح للاسـتدلال به و هی مشکوکة لاحتمال کونها رأیاً من الراوی لا روایة عن الامام (ع)»[۲۹۵] مقطوعه‌ی ابن اذینه ... صلاحیت برای استدلال واقع شدن را ندارد و این مقطوعه مشکوک است بخاطر اینکه احتمال می‌رود فتوای راوی است نه روایت از امام.

۷. مرحوم آیت الله خویی (رحمه الله): ایشان اساساً کبرای مسئله را قبول ندارند و می‌فرمایند:

شهرت جابر ضـعف سـند نیست و اگر هم بپـذیریم که شـهرت جابر ضـعف سـند است فقط در مواردی می‌توانیم آن را بپـذیریم که کلامی به عنوان روایت معصوم وجود داشـته باشد امّا در مواردی مانند مقطوعه اصـلا روایتی وجود ندارد تا شهرت جابر ضعف آن باشد.

به یکی از عبارات ایشان در این زمینه توجه فرمایید:

«و ربما یتوهم انجبار ضـعفها بعمل المشـهور إلا انه مدفوع لکونه فاسدا کبری و صـغری اما الوجه فی منع الکبری فلعدم کون الشـهرة

فی نفسها حجة فکیف تکون موجبة لحجیة الخبر و جابرة لضعف سنده و إنما الشهرة بالنسبة الی الخبر کوضع الحجر فی جنب الإنسان فلا بد من ملاحظة نفس الخبر فان کان جامعاً لشرائط الحجیة عمل به و إلا فإن ضم غیر حجة الی مثله لا ینتج الحجیة»[۲۹۶]

ارث زوجه، ص: ۲۶۸

و چه بسا توهم پیش می‌آید که: ضعف سند به عمل مشهور جبران می‌شود؛ مگر اینکه این توهم دفع می‌شود زیرا کبری و صغرای آن باطل است؛ اما وجه بطلان در کبری این است که شهرت فی حد نفسه حجت نیست حال [در این صورت] چگونه می‌شود که موجب حجیت خبر و جابر ضعف سند آن باشد؛ و اینکه جایگاه شهرت، نسبت به خبر فقط مثل قرار دادن سنگ در کنار انسان است [کنایه از عدم تاثیر] پس بناچار باید خود خبر را ملاحظه نماییم؛ اگرواجد شرائط حجیت بود به آن عمل می‌شود و اگر واجد شرایط حجیت نبود چنانچه به اخبار غیر حجت مانند خودش ضمیمه شود، حجیت را نتیجه نمی‌دهد.

آیا صرف فتوای مشهور می‌تواند جابر ضعف سند این روایت باشد یا خیر؟

مسئله‌ی مهمی که در اینجا ابتداء توسط مرحوم محقق سبزواری (رحمه الله) در کتاب

کفایة الاحکام» مطرح شده و سپس مرحوم صاحب جواهر (رحمه الله) در کتاب

«جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام» از ایشان تبعیت کرده و به آن پرداخته، این است که:

آیا عمل به مقطوعه‌ی ابن اذینه توسط مرحوم شیخ طوسی (رحمه الله)، شیخ صدوق (رحمه الله) و جمعی دیگر از بزرگان، جابر ضعف سند آن شمرده می‌شود یا خیر؟ در پاسخبه این سؤال، دو جواب از سوی محقق سبزواری (رحمه الله) و صاحب جواهر (رحمه الله) داده شده است که به آن‌ها اشاره می‌نماییم

أ. جواب مرحوم محقق سبزواری (رحمه الله)؛

ایشان می‌فرمایند:

«و لیس شأنه شأن سائر المرسلات و المقطوعات و المضمرات الّتی یقال فیها: إنّ الظاهر أنّ نقل مثلها إنّما هو عن الامام (ع)»[۲۹۷]

شان و منزلت این مقطوعه همانند شأن سایر اخبار مرسله و مقطوعه و مضمره‌ای نیست که درباره آنها گفته می‌شود: ظاهرا نقل امثال این روایت فقط از جانب امام (ع) صورت می گیرد.

ارث زوجه، ص: ۲۶۹

ب. جواب مرحوم صاحب جواهر (رحمه الله)؛

ایشانمی‌فرمایند:

«و لیس هو کالمرسل المعلوم کونه روایة»[۲۹۸]

و این مقطوعه همانند اخبار مرسل نیست که روایت بودنش معلوم است.

نتیجه: عدم شانیت مقطوعه برای استدلال

از مجموع سخنان این دو بزرگوار و سایرین بر می‌آید که شأن و جایگاه روایت مقطوعه همانندشأن و جایگاه حدیث مرسل و ضعیف نیست؛ زیرا:

- در خبر مرسل[۲۹۹] و ضعیف، اصل اسناد روایت به امام (ع) وجود دارد، لذا عمل

- مشهور، جابر ضعف سند آن است؛

ولی:

- در خبر مقطوع[۳۰۰]، اصلًا موضوعی برای استناد وجود ندارد، تا بتوان جابریتی

-

ارث زوجه، ص: ۲۷۰

برای آن قائل شد؛ زیرا، نمی‌توان احراز کرد که آیا کلام معصوم (ع) است؟ یا فتوای راوی؟

به عبارت دیگر، در مقطوعه، «الاستناد الی الخبر» و یا «الاستناد الی الروایهٔ» وجود ندارد.

بنابراین در ما نحن فیه، اگر بپذیریم نظر مشهور قدما مطابق با مقطوعه مورد بحث باشد، که نیست؛ به هر روی نمی‌توان، صرف فتوا و عمل مشهور را، جابر ضعف این مقطوعه دانست.

مضاف بر اینکه:

[۳۰۱] اولًا: کبرای این مسئله به خلاف نظر مرحوم آیت الله خویی (رحمه الله)- مورد قبول است، یعنی در آنجا پذیرفتیم که شهرت، جابر ضعف سند است.

* ثانیاً: تمام مرسلات کتاب «من لایحضره الفقیه» حجیّت دارد.

بنابراین، یکی از دو مبنای زیر را باید اختیار کرد تا بر اساس هر یک از این دو مبنا بتوانیم به بررسی قرائن دال بر صحت آن‌ها بپردازیم:

* مبنای اول: پذیرش شأن این مقطوعه، همانند شأن سایر مرسلات کتاب «من لایحضره الفقیه»؛

ارث زوجه، ص: ۲۷۱

به عبارت دیگر: اگر شأن این مقطوعه را همانند شان سایر مرسلات کتاب «من لایحضره الفقیه» بدانیم، باید قائل شویم که: «مقطوعه ابن اذینه واقعا حدیث است، لذا برای ما حجیّت داشته و معتبر است».

* مبنای دوم: عدم پذیرش شأن این مقطوعه، همانند شأن سایر مرسلات کتاب «من لایحضره الفقیه»؛ به عبارت دیگر: اگر شأن این مقطوعه را همانند شأن سایر مرسلات کتاب «من لایحضره الفقیه» ندانیم، باید قائل شویم که: «مقطوعه ابن اذینه فتوای اوست، لذا برای ما حجیّت نداشته و معتبر نیست».

پذیرش نظر محقق سبزواری و صاحب جواهر (رحمه الله)

هر چند در بحث شهرت، جابریت آن را پذیرفتیم؛ امّا جابریت در ما نحن فیه، قابلیت جریان ندارد؛ زیرا:

* اولًا: در ما نحن فیه اصلا روایتی وجود ندارد تا استناد به آن معنا داشته باشد!

* ثانیاً: در بیان اقوال- در نزاع دوم- به این نتیجه رسیدیم که شهرت با طرف مقابل است، یعنی با دقت در اقوال متقدّمین روشن گردید که در کلام ایشان

* فرقی بین ذات ولد و غیر ذات ولد وجود ندارد.

* ثالثاً: اگر از نظر فوق تنزل کرده و بپذیریم که اقوال در مسئله، در حد مساوی است و شهرت با هیچ کدام از طرفین قضیه نیست،- همان‌طور که مرحوم سیّد بحر العلوم (رحمه الله) در کتاب «بلغهٔ الفقیه» به آن قائل شده و فرمودند:

«و بالجملهٔ الانصاف، أن القولین [فی المسالهٔ] متکافئان فی المعروفیهٔ»[۳۰۲]

و کلًا انصاف این است که هر دو قول در معروفیت و شهرت هم تراز یکدیگرند.

- در این صورت، در جبران ضعف سند، به وسیله‌ی «عمل مشهور»، اشکال بوجود می‌آید؛ زیرا دیگرهیچ کدام از طرفین قضیه نمی‌توانند برای جبران

ارث زوجه، ص: ۲۷۲

ضعف سند، به شهرت تمسک نمایند.

بنابراین با عنایت به نکات مذکور به نظر می‌رسد که، حق با مرحوم محقق سبزواری (رحمه الله) و مرحوم صاحب جواهر (رحمه الله) است؛ لذا اصرار مرحوم شهید ثانی (رحمه الله) در کتاب «مسالک الافهام الی تنقیح شرائع الاسلام» مبنی بر اینکه: «نظر مشهور بین قدما تفصیل بین ذات ولد و غیر ذات ولد است»،[۳۰۳] مردود و غیر قابل پذیرش است.

«مسالک الافهام الی تنقیح شرائع الاسلام»[۳۰۴]

ب: بررسی اقوال در مبنای دوم یا قائلین به روایت بودن مقطوعه

عده‌ای از فقهاء نیز که عمدتاً از متأخّرین و معاصرین هستند، در مقابل مبنای اوّل قائل شده‌اند که: می‌توان از قرائن مذکور، یقین و اطمینان حاصل کرد، که مقطوعه ابن اذینه، کلام امام معصوم (ع) است و به عنوان خبر واحد قابل استناد است؛ از این رو، ایشان با استفاده از این مقطوعه و روایات گذشته نتیجه گرفتند که: «بین ذات ولد و غیر ذات ولد فرق وجود دارد».

از میان این عده می‌توان به «سه» شخصیّت بزرگوار زیر، اشاره نمود:

۱. مرحوم حسینی عاملی (رحمه الله) در کتاب «مفتاح الکرامهٔ فی شرح مشکلات قواعد العلامهٔ»؛

ایشان با ذکر چند قرینه به این نتیجه می‌رسند که: «مقطوعه ابن اذینه کلام امام (ع) بوده و فتوای وی نیست».

حاصل کلام ایشان چنین است:

اگرچه اجماع داریم بر اینکه حدیث مقطوع حجیّت ندارد، امّا این مقطوعه مکرراً در جوامع عظام حدیثی یعنی «من لایحضره الفقیه»، «الاستبصار» و «التهذیب» آمده است؛ جوامعی که فقط برای روایت از معصوم (ع) بنا گذاشته شده است [کنایه از اینکه جوامع ثلاث، کتب فتوایی نیستند].

مضاف بر اینکه:

راوی این روایت جناب «ابن ابی عمیر» است که از نظر تحفظ و

ارث زوجه، ص: ۲۷۳

محافظت بر نقل روایات ائمه معصومین (ع) اوصافش را همه می‌دانند ... او شخصیّتی نبوده که بخواهد فتوای «عمر ابن اذینه» را نقل نماید و همچنین «یعقوب بن یزید» و «محمد بن احمد» و «شیخ طوسی (رحمه الله)» و «شیخ صدوق (رحمه الله)» از جمله کسانی نبوده‌اند که بخواهند فتوای ابن اذینه را نقل کنند، بلکه‌آن‌ها فقط آنچه که بین خود و خدا حجت بوده است را نقل می‌کردند.

اصل عبارت ایشان چنین است:

«و مقطوع ابن أذینهٔ المعتضد بهذه الشهرات و الاجماعات و إنا و إن أجمعنا علی عدم حجیهٔ المقطوع لعدم حجیهٔ قول غیر المعصوم لکن إذا جبره مثل هذه الجوابر مع تکرره فی الجوامع العظام الثلاثهٔ الفقیه و الاستبصار و التهذیب التی ما سیقت إلا للروایهٔ عن المعصوم؛ مضافا إلی أن راویها ابن أبی عمیر الذی علم حاله فی التحفظ و التحرز؛ فلعلها کانت مسندهٔ إلی معصوم عن ثقهٔ و لما ذهبت کتبه نسی الثقهٔ و المعصوم فوقف بها علی ابن أذینهٔ و إلا فما کان ابن أبی عمیر لیروی مذهب ابن أذینهٔ و مثله یعقوب بن یزید الثقهٔ و کذا محمد بن أحمد الثقهٔ الجلیل بل و لما کان الشیخ و الصدوق الذی لا یروی إلا ما هو عنده حجهٔ بینه و بین ربه عزوجل لیذکراها فی الکتب التی وضعاها لهدایهٔ العالم کانتما یقوی الاعتماد علیها و یشد بعضدها و مما یعول علیها.

فالقرائن متکثرهٔ و الامارات متوفرهٔ علی أنهم ما رووها لانها فتوی ابن أذینهٔ و لیس کل مقطوع مقرون بمثل هذه القرائن حتی یقال إنه علی هذا یلزم القول بحجیهٔ کل مقطوع»[۳۰۵] در مورد مقطوعه‌ی ابن اذینهٔ که بوسیله شهرت‌ها و اجماعات تأیید شده است و ما اگر چه قائل به اجماع بر عدم حجیت آن هستیم؛ زیرا قول غیر معصوم حجت نیست؛ لکن زمانی که با این گونه جبران کننده‌ها، جبران

می‌شود، با وجود تکرار آن روایت در جوامع عظام و سه‌گانه روایی یعنی فقیه، استبصار و تهذیب که سیاق آنها فقط برای نقل روایت از امام معصوم است و اضافه بر آن که راوی آن ابن ابی عمیر است که در تحفظ و تحرز علوم آل محمد زبانزد است معلوم می‌شود که فرد ثقه‌ای از امام معصوم نقل نموده است؛ چون کتب ابن ابی عمیر از بین رفت و واسطه ثقه و معصوم نیز فراموش

ارث زوجه، ص: ۲۷۴

شد، لذا روایت بر ابن اذینهٔ متوقف گردید و گرنه ابن ابی عمیر همانند یعقوب بن یزید ثقه و محمد بن احمد ثقه جلیل القدر از کسانی نبوده که بخواهد مذهب راوی را نقل کند و از آن جایی که شیخ طوسی و صدوقکه روایت نمی‌کردند جز آنچه بین خود و خدا حجت بوده است، آن [روایت] را در کتبشان که برای هدایت عالم وضع کرده‌اند، ذکر می‌کنند؛ همین موجب تقویت اعتماد و تأیید بر این روایت است.

پس قرائن زیاد و امارات متعدد ثابت می‌کند که آن بزرگواران فتوای ابن اذینه را روایت نکرده‌اند [بلکه کلام امام را روایت نموده‌اند] و هیچ مقطوعه‌ای مانند مقطوعه ابن اذینهٔ مقرون به قرائن مذکور نیست، تا ملزم به قبول حجیت هرگونه روایت مقطوعه شویم.

۲. مرحوم محقق شعرانی (رحمه الله)[۳۰۶] در کتاب «تصحیح و تعلیقالوافی للفیض الکاشانی»؛[۳۰۷] ایشان ابتداءغیر منسوب بودن مقطوعه ابن اذینه را به امام معصوم (ع)

می‌پذیرند و می‌فرمایند:

«و هذه روایهٔ مقطوعهٔ غیر منسوبهٍ الی الامام (ع) ...»[۳۰۸] و این روایت مقطوعه است و منسوب به امام نیست.

اما در ادامه با ذکر قرائن مختلفی- که در پیوست یکم همین فصل به بررسی و مناقشه در آن‌ها خواهیم پرداخت- به این نتیجه می‌رسند که مقطوعه ابن اذینه، کلام امام (ع) است نه فتوای وی.

اینک شایسته است به اصل کلام ایشان توجه فرمایید:

«قوله: «اذا کان لهن ولد اعطین من الرباع» هذه روایهٔ مقطوعهٔ غیر منسوبهٔ الی‌الامام (ع) وهی فی حکم المضمرهٔ فی ان کلیهمایحتملان الروایهٔ عن المعصوم وعن غیره. ومثلها

ارث زوجه، ص: ۲۷۵

الروایهٔالضعیفهٔ التی یکون احتمال الکذب فیها معتنی به فانهاتحتمل کونها من معصوم ومن غیره. وقال بعض علمائنا المتاخرین کصاحب الجواهر وقبله صاحب الکفایهٔ ان المقطوعهٔ لا ـ تجبر بالشهرهٔ والمضمرهٔ تجبر ولیس وجهالفرق ظاهرا عندی، بل کلاهما یجبران بالشهرهٔ ان قیل‌بالانجبار ولا فرق بینهما وسائر الضعاف، لان مناطجبر الشهرهٔ قوهٔ الظن بکون الحدیث او مضمونه صادرامن المعصوم وهذا حاصل فی المقطوعهٔ ایضاً.

والعلم بمضمون هذه الروایهٔ قوی جدا خصوصا مع ان‌حرمان الزوجهٔ من بعض الترکهٔ خلاف الاصل. وان قلنابحرمانها من العین دون القیمهٔ فالزامها بقبول القیمهٔایضاً خلاف الاصل ولا یحل مال احد الا بطیب‌نفسه.

وبالجملهٔ: فعمر بن اذینهٔ من اضبط الناس علی ما یعرف‌من تتبع روایاته، وکان له کتاب فی الفرائض، وما فی‌کتابه منقول کثیرا من جماعهٔ من اصحاب الصادقین (ع)، ولم یکن یکتفی بالسماع من واحد منهم.

واحتمال کون الحکم استنباطا من رای ابن اذینهٔ بعید فی‌الغایهٔ ومدفوع بشهرهٔ العمل بها، ولیس ابن اذینهٔ ممن نقل عنه‌قول اجتهادا، کالفضل ویونس وجعفر وسماعهٔ، ولابد

ان‌یکون علماؤنا عارفین بقرائن فی کتابه تدل علی کونه‌منقولا عن الامام (ع) کما هو المشهور»[۳۰۹]

این که فرمود: «زمانی که زنان دارای فرزند باشند از زمین ارث می‌برند» این روایت مقطوعه است و به امام نسبت داده نشده است

اذا در حکم روایت مضمره است و هر دوی آنها احتمال می‌رود که یا از امام روایت شده باشند و یا از غیر امام. و روایت ضعیفه مثل روایت مضمره است که احتمال کذب در آن قوی استو از دو احتمال برخوردار است (نقل از امام و غیر امام)؛ بعضی از علماء متأخر مانند صاحب جواهر و صاحب کفایهٔ فرموده‌اند که روایت مقطوعه با شهرت جبران نمی‌شود ولی روایت مضمره با شهرت جبران می‌شود و نزد من ظاهرا توجیهی برای این فرق وجود ندارد؛ بلکهاگر جبران را بپذیریم، هر دو با شهرت جبران می‌شوند و فرقی بین این دو و سائر اخبار ضعاف نیست؛ زیرا ملاک جبران در شهرت تقویت ظن و گمان به صدور خود حدیث یا مضمونش از جانب معصوم است و این مطلب نیز در مقطوعه حاصل است.

ارث زوجه، ص: ۲۷۶

و علم به مضمون این روایت بسیار قوی‌است به ویژه اینکه محرومیّت زوجه از بعض ترکه خلاف اصل است و اگر قائل به محرومیّت زوجه از عین ترکه، و نه از قیمت آن شویم؛ پس ملزم کردن زوجه به قبول نمودن قیمت عین بر خلاف اصل است و تصرف و تملک مال کسی جائزنیست مگر با رضایت کامل صاحب آن.

و به طور کلی ابن اذینه از دقیق‌ترین مردم و راویان در نقل روایات معصومین است او در باب فرائض کتابی داشت و در آن از اصحاب صادقین به صورت دسته جمعی نه انفرادی روایت نقل نموده است و هیچگاه به شنیدن از یک نفر اکتفاء نمی‌کرد.

و احتمال اینکه حکم [مذکور] فتوای ابن اذینه باشد بی نهایت بعید است و با شهرت عمل به آن، رد می‌شود؛ چه اینکه ابن اذینه همانند فضل و یونس و جعفر و سماعهٔ از جمله کسانی نبود که از او قولی اجتهادی نقل شود. و هم‌چنانکه مشهور است باید بپذیریم که علماء ما (صاحبان جوامع ثلاث) به قرائنی در کتاب ابن اذینه رسیده‌اند که این روایت از امام نقل شده است.

۳. حضرت آیت الله شیخ لطف اللهصافی گلپایگانی- دامت برکاته- در کتاب «رسالهٔ فی ارث الزوجهٔ»

حاصل کلام معظم له، که در پاسخ به اشکال عدم حجیّت مقطوعه آورده‌اند، این است که: «برای فقیه، از شهرت و قرائن دیگر قطع پیدا می‌شود که این تعبیر یقیناً از امام (ع) صادر شده است».

به اصل استدلال ایشان توجه فرمایید:

«واستشکل فیه بعدم حجیهٔ المقطوع لعدم حجیهٔ قول غیر المعصوم.

وأجیب عنه بأن ذلک إذا لم یجبر بالشهرهٔ، وعمل المشهور به فإذا کان الخبر معمولا به مشهوراً بین الأصحاب ینجبر ضعفه بالعمل.

لایقال: إن العمل یکون جابراً لضعف السند إذا کان الخبر مرویاً عن الإمام کالمرسل، وأما إذا لم یکن حاکیاً عن قول الإمام أو فعله أو تقریره فلامعنی لجبر ضعف سنده بالعمل مضافاً إلی أنه لاضعف لسند هذه المقطوعهٔ فإنه لاکلام لنا فی صحهٔ السند إلی ابن أذینهٔ.

فإن- ه یقال: لافرق بین المقط- وع والمرسل إذا حص- ل الإطم- ئنان بص- دور المتن أو مضمونه عن المعصوم وعمل المشهور وفتوی الأصحاب وتخریجه فی الکتب المعدهٔ لتخریج

ارث زوجه، ص: ۲۷۷

أحادیث الأئمهٔ المعصومین (ع) یوجب الإطمئنان بالصدور.»[۳۱۰] ... به این موضوع به دلیل عدم حجیت مقطوعه به علت اینکه قول غیر معصوم حجت نیست، اشکال شده است.

و از آن پاسخ داده شده است به اینکه زمانی که روایت به شهرت و عمل مشهور جبران نشود پس زمانی که خبر مورد مورد عمل اصحاب قرار گیرد و بین آنها مشهور شود، ضعف آن با عمل مشهور جبران می‌شود

گفته نشود: که عمل اصحاب ضعف سند را زمانی که خبر از امام (ع) روایت شده باشد، جبران می‌کند مانند روایت مرسله و اما زمانی که خبر از قول، نقل یا تقریر امام (ع)

حکایت نکند، جبران ضعف سند با عمل اصحاب معنی ندارد، اضافه می‌شود که سند این روایت مقطوعه ضعفی ندارد چون ما

ادعایی نسبت به صحت سند تا ابن اذینه نداریم.
زیرا در جواب گفته می‌شود: فرقی بین روایت مقطوعه و مرسله نیست زمانی که به صدور متن یا مضمون آن از امام معصوم (ع) و همچنین عمل مشهور و فتوای اصحاب و استخراج آن در کتبی که برای استفاده از احادیث ائمه معصومین (ع) تنظیم شده است موجب اطمینان به صدور روایت از امام (ع) می‌شود.
ارث زوجه، ص: ۲۷۸

پیوست یکم فصل پنجم

بررسی قرائن روایت بودن مقطوعه ابن اذینه

اشاره

از مجموع مباحث مطروحه، به وضوح روشن می گردد که یکی از موضوعات مهم و تأثیر گذار در بحث ارث زوجه، «مقطوعه‌ی ابن اذینه» است.
اما در مطالب قبل، پاسخ مسئله‌ی شهرت داده شد ولی لازم است پیرامون «قرائن» دیگر تحقیق شود که آیا قرائن چنین اقتضایی دارند یا خیر؟
به عبارت دیگر:
از قرائن مذکور نمی‌توان چنین قطعی پیدا کرد؟
ارث زوجه، ص: ۲۷۹
قرائن منقوله مبنی بر روایت بودن مقطوعه‌ی ابن اذینه
آن گونه که نقل شد مرحوم حسینی عاملی (رحمه الله) صاحب کتاب «مفتاح الکرامهٔ» و مرحوم محقق شعرانی (رحمه الله) در کتاب «تصحیح و تعلیقالوافی»»، از جمله قائلین به مبنای دوم یعنی معتقدین به روایت بودن مقطوعه‌ی ابن اذینه هستند؛ این دو بزرگوار قرائن مختلفی ارائه می‌دهند مبنی بر اینکه این مقطوعه فتوای ابن اذینه نیست، بلکه کلام معصوم (ع) است.
بنابراین شایسته است جهت روشن شدن موضوع، به ذکر قرائن منقوله در کلام هر دو بزرگوار بپردازیم تا بتوانیم نسبت به صحت یا عدم صحتشان اظهار نظر نماییم.

الف: قرائن استدلا شده توسط مرحوم حسینی عاملی (رحمه الله)

اولین قرینه‌ی محقق عاملی (رحمه الله)، مؤیّد خبریت مقطوعه ابن اذینه
صاحب کتاب «مفتاح الکرامهٔ» می‌فرماید:
با توجه به اینکه اولین راوی قبل از ابن اذینه، جناب «محمد بن ابی عمیر» است و ایشان از جمله افرادی است که:
* اولًا: تحفظ شدیدی بر روایات داشته است؛
* ثانیاً: مواظب بوده که غیر از افراد ثقه، روایتی را از دیگران نقل ننماید.
بنابراین، به جهت اینکه کتب جناب «ابن ابی عمیر» همگی از بین رفته بود و او مجدداً به جمع آوری آن‌ها همت گماشته است، از

این رو احتمال دارد وی، در این مورد خاص، فراموش کرده راوی و امام (ع) را ذکر نماید؛ بدین جهت، در ابن اذینه توقف کرده است.

اصل عبارت ایشان چنین است:

بنابراین، به جهت اینکه کتب جناب «ابن ابی عمیر» همگی از بین رفته بود و او مجدداً به جمع‌آوری آن‌ها همت گماشته است، از این رو احتمال دارد وی، در این مورد خاص، فراموش کرده راوی و امام (ع) را ذکر نماید؛ بدین جهت، در ابن اذینه توقف کرده است.

اصل عبارت ایشان چنین است:

«... مضافاً إلی أن راویها ابن أبی عمیر الذی علم حاله فی التحفظ و التحرز؛ فلعلها کانت مسندهٔ إلی معصوم عن ثقهٔ و لما ذهبت کتبه نسی الثقهٔ و المعصوم فوقف بها

ارث زوجه، ص: ۲۸۰

علی ابن أذینهٔ ...»[۳۱۱] مضاف بر اینکه راوی این روایت، ابن ابی عمیر است که احوالش در تحفظ و تحرز از روایات زبانزد و مشهور است، پس شاید مقطوعه از فرد ثقه‌ای به معصوم اسناد داده شده و زمانی که کتب ابن ابی عمیر از بین رفته فرد ثقه و معصوم نیز از یاد رفته، لذا روایت به ابن اذینه متوقف شده است.

دومین قرینه‌ی محقق عاملی (رحمه الله)، مؤیّد خبریت مقطوعه ابن اذینه

در این مقطوعه، قبل از جناب «ابن ابی عمیر» روات جلیل القدری همچون «یعقوب بن یزید» و «محمد بن احمد بن یحیی» وجود دارند، که همگی از جمله کسانی‌اند که تا مطلبی برایشان مسلم نبوده که روایت است یا خیر، به نقل آن اقدام نمی‌کردند.

اصل عبارت ایشان چنین است:

«... و إلا فما کان ابن أبی عمیر لیروی مذهب ابن أذینهٔ و مثله یعقوب بن یزید الثقهٔ و کذا محمد بن أحمد الثقهٔ الجلیل ...»[۳۱۲] و گرنه [اگر چنین بود] ابن ابی عمیر از مذهب ابن اذینه هیچ گاه روایت نمی‌کرد و همچنین ثقه‌ای مانند یعقوب بن یزید همچون ابن ابی عمیر عمل می‌کرد و محمد بن احمد ثقه جلیل القدر نیز مانند آن دو ...

ب: قرائن استدلال شده توسط مرحوم محقق شعرانی (رحمه الله)

اولین قرینه‌ی محقق شعرانی (رحمه الله)، مؤیّد خبریت مقطوعه ابن اذینه

حاصل کلام ایشان در تبیین اولین قرینه بر خبر بودن مقطوعه ابن اذینه این است که می‌فرمایند:

همان‌طور که در روایات ضعیف، عمل مشهور جابر ضعف سند است، در ما نحن فیه نیز چون مشهور بر طبق این مقطوعه فتوا داده‌اند، لذا مقطوعه ابن

ارث زوجه، ص: ۲۸۱

اذینه کلام امام (ع) است نه فتوای وی.

به اصل کلام ایشان توجه فرمایید:

«و لا ـ فرق بینهما و سائر الضعاف، لان مناطجبر الشهرهٔ قوهٔ الظن بکون الحدیث او مضمونه صادراً من المعصوم و هذا حاصل فی المقطوعهٔ ایضاً».[۳۱۳]

و هیچ فرقی بین آن دو ... و سایر راویات ضعیف وجود ندارد؛ زیرا ملاک جبران شهرت، ظن قوی بر صدور حدیث یا مضمون آن

از معصوم (ع) است و این امر در مقطوعه وجود دارد.

دومین قرینه‌ی محقق شعرانی (رحمه الله)، مؤیّد خبریت مقطوعه ابن اذینه

محقق شعرانی (رحمه الله) در بیان قرینه‌ی دوم چنین استدلال می‌فرمایند:

علم به اینکه این مضمون، کلام امام معصوم (ع) است، جدّاً قوی است و عمر بن اذینه در میان راویان، از اضبط آن‌ها بوده؛ وی کتابی در خصوص ارث نیز داشته است و آنچه که در کتابهایش نقل کرده از جماعتی از اصحاب صادقین (ع) بوده [بگونه‌ای که او در شنیدن به یک نفر اکتفا نمی‌کرده [اشاره است به اینکه تا حد زیادی در مسئله روایت و نقل آن دقت داشته است] و احتمال اینکه این [کلام]، رأی ابن اذینه باشد، جدّاً بسیار بعید است.

و ابن اذینه کسی نیست که به عنوان فتوا، قولی از او نقل شده باشد؛ یعنی مانند «فضل» و «یونس» و «جعفر» و «سماعهٔ» نیست که گاه مطالبی به عنوان فتوا در کلام ایشان ذکر شده است. [یعنی هیچ محدثی نگفته است که ابن اذینه در این موارد فتوا داده باشد].

به اصل کلام ایشان توجه فرمایید:

«و العلم بمضمون هذه الروایهٔ قوی جداً ... فعمر بن اذینه من أضبط الناس علی ما یعرف من تتبع عباراته و کان له کتاب فی الفرائض و ما فی کتابه منقول کثیراً من جماعهٔ من اصحاب الصادقین و لم یکن یکتفی بالسماع من واحد منهم و احتمال کون الحکم استنباطاً من رأی إبن اذینهٔ بعید فی الغایهٔ ... و لیس ابن اذینهٔ ممّن نقل عنهم

قول إجتهاداً

ارث زوجه، ص: ۲۸۲

کالفضل و یونس و جعفر و سماعهٔ».[۳۱۴] و علم به مضمون این روایت بسیار قوی است ... چرا که عمرو بن اذینه از ضابطترین مردم [روات] است [و] بر کسی کهاز تتبع و تحقیق پیرامون عباراتش حال او را می‌شناسد و او کتابی در فرائض (ارث) داشته استو آنچه در کتابش آمده از بسیاری از جماعت اصحاب صادقین نقل شده، وی از کسانی نبوده که به شنیدن از یک نفر اکتفا می‌کردند و احتمال اینکه این حکم [عدم حرمان زوجه ذات ولد] استنباط از فتوای ابن اذینه باشد بسیار بعید است ... و ابن اذینه از کسانی- همچون فضل و یونس و جعفر و سماعه- نبوده که از آنها قول اجتهادی نقل شده باشد.

سومین قرینه‌ی محقق شعرانی (رحمه الله)، مؤیّد خبریت مقطوعه ابن اذینه

ایشان می‌فرماید:

آنچه در جوامع عظام روایی، نقل شده، حدیث و روایت است؛ بنابراین نمی‌توان پذیرفتکه مقطوعه‌ی ابن اذینه در جوامع عظام روایی یعنی «الاستبصار»، «التهذیب» «من لایحضره الفقیه» نقل شده باشد، در حالیکه حدیث و روایت، نباشد؟

اصل عبارت ایشان چنین است:

«و لابد ان یکون علماؤنا عارفین بقرائن فی کتابه تدل علی کونه منقولا عن الامام (ع)»[۳۱۵] و باید بپذیریم که علماء ما (صاحبان جوامع ثلاث) به قرائنی در کتاب ابن اذینه رسیده‌اند که این روایت از امام نقل شده است.

مناقشه نسبت به قرائن منقوله و رد روایت بودن مقطوعه‌ی ابن اذینه

الف: بررسی و مناقشه در قرائن مذکور در کلام مرحوم حسینی عاملی (رحمه الله)

مناقشه بر قرینه‌ی اول محقق عاملی (رحمه الله)

پس از جستجودر تمام روایاتی که جناب «محمد بن ابی عمیر» از «عمر ابن

ارث زوجه، ص: ۲۸۳

اذینه» نقل کرده، به این نتیجه می‌رسیم که:

«ابن ابی عمیر» بیش از «پنجاه» مورد روایت از ابن اذینه نقل کرده ودر تمام این موارد ذکر می‌نماید که: «ابن اذینه از چه کسی، آن احادیث را روایت کرده است و حتی گاهی اشاره می‌کند که ابن اذینه روایت را از چهار نفر و یا چندین نفر نقل نموده است».

حال سؤال این است که:

چطور می‌شود «ابن ابی عمیر» در تمام این پنجاه مورد، به یاد داشته است که ابن اذینه روایت را از چه کسی نقل کرده، ولی صرفاً، همین یک مورد را فراموش کرده که او، از چه کسی روایت را نقل نموده است؟!

در اینجا مناسب است به برخی از روایاتی که جناب «ابن ابی عمیر» از جناب «عمر ابن اذینه» نقل کرده و روات بعدی یا امام (ع) را هم ذکر کرده، به عنوان شاهدی بر رد قرینه اول اشاره نماییم.

شواهدی بر رد قرینه‌ی اول محقق عاملی (رحمه الله)

عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَیْنَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِم[۳۱۶] عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَیْنَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَكِیمٍ عَنْ مَیْمُونٍ الْبَان[۳۱۷] عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَیْنَةَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ (ع)[۳۱۸] عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَیْنَةَ عَنِ الْأَحْوَلِ[۳۱۹] عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَیْنَةَ عَنْ بُرَیْدٍ الْعِجْلِی[۳۲۰] عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَیْنَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سُلَیْمَانَ عَنْ حُمْرَانَ بْنِ أَعْیَنَ

ارث زوجه، ص: ۲۸۴

عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ (ع)[۳۲۱] عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَیْنَةَ عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ (ع)[۳۲۲] عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَیْنَةَ عَنْ زُرَارَةَ أَوْ بُرَیْدٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ (ع)[۳۲۳] عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَیْنَةَ عَنِ الْفُضَیْلِ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ (ع)[۳۲۴] عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَیْنَةَ عَنْ زُرَارَةَ[۳۲۵] عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَیْنَةَ عَنْ إِسْمَاعِیلَ الْجُعْفِیِّ وَ مُعَمَّرِ بْنِ یَحْیَى بْنِ سَامٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ وَ زُرَارَةَ قَالُوا سَمِعْنَا أَبَا جَعْفَرٍ (ع)[۳۲۶] عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَیْنَةَ عَنْ أَبِی أُسَامَةَ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِاللَّه (ع)[۳۲۷] عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَیْنَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ وَ زُرَارَةَ وَ مَعْمَرِ بْنِ یَحْیَى وَ إِسْمَاعِیلَ الْجُعْفِیِّ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ (ع)[۳۲۸] عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَیْنَةَ عَنْ زُرَارَةَ وَ بُكَیْرٍ ابْنَیْ أَعْیَنَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ (ع)[۳۲۹] عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَیْنَةَ عَنْ فُضَیْلِ بْنِ یَسَارٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ (ع)[۳۳۰] عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَیْنَةَ عَنِ الْفُضَیْلِ بْنِ یَسَارٍ وَ الْفَضْلِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ

ارث زوجه، ص: ۲۸۵

وَ بُكَیْرٍ قَالُوا سَمِعْنَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع)[۳۳۱] عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَیْنَةَ عَنْ زُرَارَةَ وَ فُضَیْلٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ (ع)[۳۳۲] عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَیْنَةَ عَنِ ابْنِ بُكَیْرٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع)[۳۳۳] عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَیْنَةَ عَنْ بُكَیْرِ بْنِ أَعْیَنَ وَ بُرَیْدِ بْنِ مُعَاوِیَةَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ وَ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ (ع)[۳۳۴] عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَیْنَةَ عَنِ ابْنِ بُكَیْرٍ وَ غَیْرِهِ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ (ع)[۳۳۵] عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ جَمِیعاً عَنِ ابْنِ أُذَیْنَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ[۳۳۶] عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَیْنَةَ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَحَدِهِمَا[۳۳۷] عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَیْنَةَ عَنْ زُرَارَةَ وَ بُكَیْرٍ وَ فُضَیْلٍ وَ بُرَیْدٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ وَ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ (ع)[۳۳۸] عَنْ ابْنُ أَبِی عُمَیْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَیْنَةَ عَنْ بُكَیْرِبنِ أَعْیَن[۳۳۹] عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَیْنَةَ عَنْ زَیْدٍ الشَّحَّام[۳۴۰] عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَیْنَةَ عَنِ الْفُضَیْلِ[۳۴۱]

ارث زوجه، ص: ۲۸۶

عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَیْنَةَ عَنْ زُرَارَةَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ وَ بُرَیْدِ بْنِ مُعَاوِیَةَ الْعِجْلِی[۳۴۲] عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَیْنَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ وَ زُرَارَةَ أَنَّهُمَا سَمِعَا أَبَا جَعْفَرٍ (ع)[۳۴۳] عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَیْنَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ وَ زُرَارَةَ وَ مَعْمَرِ بْنِ یَحْیَى وَ إِسْمَاعِیلَ الْجُعْفِی[۳۴۴] عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَیْنَةَ عَنْ زُرَارَةَ وَ بُكَیْرٍ وَ الْفُضَیْلِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ وَ بُرَیْدٍ الْعِجْلِیِّ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ وَ

أَبِی عَبْدِ اللَّهِ (ع)[۳۴۵] عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنِ ابْنِ أَذَیْنَهَ عَنْ زُرَارَهَ عَنْ عَبْدِ الْکَرِیمِ بْنِ عُتْبَهَ الْهَاشِمِی[۳۴۶] عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَیْنَهَ عَنْ حُمْرَانَ[۳۴۷] عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَیْنَهَ عَنْ زُرَارَهَ وَ غَیْرِ وَاحِدٍ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ[۳۴۸] عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَیْنَهَ عَنْ زُرَارَهَ عَنْ بُکَیْرٍ[۳۴۹] عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَیْنَهَ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَحَدِهِمَا (ع)[۳۵۰] عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَیْنَهَ عَنْ عِدَّهٍ أَنَّهُمْ سَمِعُوا أَبَا جَعْفَرٍ (ع)[۳۵۱]

ارث زوجه، ص: ۲۸۷

عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَیْنَهَ عَنْ زُرَارَهَ وَ غَیْرِ وَاحِدٍ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ (ع)[۳۵۲] عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ جَمِیعاً عَنِ ابْنِ أُذَیْنَهَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ[۳۵۳] عن ابن أبی عمیر عن ابن أذینه عن بریده عن أبی عبد الله (ع)[۳۵۴] عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَیْنَهَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ[۳۵۵] عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَیْنَهَ عَنْ عُبَیْدِ اللَّهِ الْحَلَبِی[۳۵۶] عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَیْنَهَ عَنْ إِسْمَاعِیلَ الْجُعْفِیِّ وَ مَعْمَرِ بْنِ یَحْیَی بْنِ سَامٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ وَ زُرَارَهَ[۳۵۷] عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَیْنَهَ عَنِ الْأَحْوَلِ یَعْنِی مُحَمَّدَ بْنَ النُّعْمَانِ[۳۵۸] عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَیْنَهَ عَنْ زُرَارَهَ أَنَّ عَبْدَ الْمَلِکِ بْنَ أَعْیَنَ[۳۵۹] عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ جَمِیلٍ عَنْ زُرَارَهَ عَنْ أَحَدِهِمَا (ع) وَ عَنِ ابْنِ أُذَیْنَهَ عَنِ ابْنِ بُکَیْرٍ[۳۶۰] عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَیْنَهَ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ[۳۶۱] عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَیْنَهَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ الْأَصَمِّ[۳۶۲]

ارث زوجه، ص: ۲۸۸

عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَیْنَهَ عَنْ أَبِی عُبَیْدَهَ[۳۶۳] عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَیْنَهَ عَنْ رِفَاعَهَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ (ع)[۳۶۴] عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَیْنَهَ عَنْ أَبَانِ بْنِ أَبِی عَیَّاشٍ عَنْ سُلَیْمِ بْنِ قَیْسٍ الْهِلَالِیِّ عَنْ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ (ع)[۳۶۵] عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَیْنَهَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ سَعِیدٍ[۳۶۶] عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنِ ابْنِاذَیْنَهَعَنْ الکَلْبی عَنْ أبی صالِح عَنْ ابنِ عَبّاس وَ جابِرِ بن عَبدالله[۳۶۷] عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَیْنَهَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الطَّیَّارِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ (ع)[۳۶۸] عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَیْنَهَ عَنْ سُفْیَانَ بْنِ عُمَرَ[۳۶۹] عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَیْنَهَ عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ یَسَارٍ[۳۷۰] عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَیْنَهَ عَنْ مِسْمَعٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ (ع)[۳۷۱] عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَیْنَهَ عَنْ بُکَیْرٍ وَ فُضَیْلٍ وَ بُرَیْدٍ وَ زُرَارَهَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ (ع)[۳۷۲] عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَیْنَهَ عَنِ الْفُضَیْلِ عَنْ زُرَارَهَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ (ع)[۳۷۳] عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَیْنَهَ عَنْ جَمَاعَهٍ سَمِعُوا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع)[۳۷۴]

ارث زوجه، ص: ۲۸۹

عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَیْنَهَ عَنْ زُرَارَهَ عَنْ عَبْدِ الْکَرِیمِ[۳۷۵] نتیجه‌ی مناقشه‌ی اول

با توجه به استدلال یاد شده، به این نتیجه می‌رسیم که: اولین قرینه‌ای که مرحوم حسینی عاملی (رحمه الله) مطرح نمودند، صحیح نبوده و نمی‌تواند مورد قبول قرار گیرد؛ از این رو، دیگر شأنیتی برایاینکه قرینه واقع شود را ندارد.

مناقشه بر قرینه‌ی دوم محقق عاملی (رحمه الله)

برای رد این قرینه، تنها به عبارت مرحوم شیخ نجاشی (رحمه الله) در کتاب «رجال النجاشی» درباره‌ی «محمد بن احمد بن یحیی» بسنده می‌نماییم که می‌فرمایند:

«أبو جعفر کان ثقة فی الحدیث إلا أن أصحابنا قالوا: کان یروی عن الضعفاء و یعتمد المراسیل و لا یبالی عمن أخذ».[۳۷۶] ابو جعفر در حدیث ثقه است مگر اینکه بعضی از اصحاب ما درباره او گفته‌اند: وی از ضعفا حدیث نقل می‌کرده و به مراسیل اعتماد می‌کند و برای او مهم نیست که روایت را از چه کسی اخذ می‌کند.

پس، اینکه مرحوم حسینی عاملی (رحمه الله) فرمودند: «روات یاد شده‌از جمله افرادی هستند که تا برای آن‌ها مسلم نبوده که کلامی روایت است، آن را نقل نمی‌کردند»، استدلالی است که مواردی بر نقض آن یافت شد.

نتیجه‌یمناقشه‌ی دوم

با عبارتی که از مرحوم شیخ نجاشی (رحمه الله) نقل شد، قرینه دوم صاحب کتاب «مفتاح الکرامهٔ» مورد خدشه قرار می گیرد؛ لذا این قرینه نیز از دایره استدلال خارج می گردد.

ارث زوجه، ص: ۲۹۰

ب: بررسی و مناقشه در قرائن مذکور در کلام محقق شعرانی (رحمه اللّٰه)

مناقشه بر قرینه‌ی اول محقق شعرانی (رحمه الله)

در مباحث گذشته پاسخ مسئله‌ی شهرت داده شد.

مناقشه بر قرینه‌ی دوم محقق شعرانی (رحمه الله)

بعد از تتبع حول این قرینه که فرمودند: «ابن اذینه از جمله کسانی نیست که از وی فتوا نقل شده باشد» به مقطوعه‌ی دیگری برخورد می کنیم که اتّفاقاً از جناب «عمر ابن اذینه» است که در آن فتوای خویش را بیان نموده است؟! و حتی برخی از فقهای ماضی (قدس سرهما) نیز در مقام رد این مقطوعه و ایراد به آن فرموده‌اند که: «این مقطوعه فتوای ابن اذینه بوده و روایت نیست».

جریان این مقطوعه چنین است که:

اگر زنی مسیحی از یک مرد مسلمان حامله گردد ولی در ایام حمل، خودو فرزند در شکمش هر دو بمیرند، در این صورت چون مادر مسیحی است لذا نمی‌توان او را در قبرستان مسلمانان دفن نمود؛ امّا فرزند درون شکم این زن به جهت اینکه مسلمان است باید در قبرستان مسلمانان دفن گردد.

حال در این مقطوعه که در کتاب «تهذیب الاحکام» آمده، جناب ابن اذینه فتوای خویش را بیان کرده و می گوید: فرزند بیرون آورده می‌شود و شکم مادرش دوخته می‌شود.

به این مقطوعه توجه فرمایید:

«وَ فِی رِوَایَةِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَیْنَةَ: یُخْرَجُ الْوَلَدُ وَ یُخَاطُ بَطْنُهَا»[۳۷۷] و در روایت ابن ابی عمیر از ابن اذینهٔ آمده است: فرزند بیرون آورده می‌شود و شکم مادرش دوخته می‌شود.

در این باره مرحوم جمال الدین حلی (رحمه الله) از جمله کسانی است که قائل است

مقطوعهمذکور روایت نیست، بلکه فتوای ابن اذینه است.

ارث زوجه، ص: ۲۹۱

ایشان در کتاب «المقتصر فی شرح المختصر» می‌فرماید:

«و فی روایهٔ و یخاط بطنها؛ أقول: الروایهٔ إشارهٔ الی ما رواه الشیخ (رحمه الله) عن ابن ابی عمیر عن ابن أذینهٔ یخرج الولد و یخاط بطنها و هی مقطوعهٔ ...»[۳۷۸] و در روایت و شکم مادرش دوخته می‌شود؛ می گویم [این] روایت اشاره دارد به آنچه شیخ آن‌را روایت کرده از ابن ابی عمیر از ابن اذینه بر اینکه فرزند بیرون آورده می‌شود و شکم مادرش دوخته می‌شود در حالی که این روایت مقطوعه است ...

نتیجه‌ی مناقشه‌ی دوم

این قرینه هم نقض شد، لذا دیگر قابل استناد نیست.

مناقشاتاربعه بر قرینه سوم محقق شعرانی (رحمه الله)

در مقام رد این قرینه که فرمودند: «چگونه می‌شود یک عبارت در جوامع عظام روایی باشد ولی روایت نباشد؟» چهار مناقشه وجود

دارد:

* اولًا: این استدلال محقق شعرانی (رحمه الله) صحیح نیست؛ زیرا، خود مرحوم شیخ طوسی (رحمه الله) در کتاب «الإستبصار فیما اختلف من الأخبار» فرموده است: «آنچه در این کتاب آورده‌ام مورد پسندم نبوده است».

«ثم اعَقِّبُ بما یخالِفُها من الاخبار»[۳۷۹] ... و پس از آن، اخبار و روایاتی را که مخالف فتوایم می‌باشد را تعقیب می کنم

البته قبلًا نیز بیان شد که مرحوم علامه حلی (رحمه الله) در کتاب «مختلف الشیعهٔ» فرموده است که: این عبارت مرحوم شیخ (رحمه الله) در «الاستبصار» اشعار دارد بر اینکه با آن موافق نبوده است.

«و هذا القول من الشیخ (رحمه الله) فی الاستبصار یشعر بأنّه لا یرتضیه»[۳۸۰] این نظریه از جانب شیخ طوسی (رحمه الله) در کتاب استبصار مشعر به عدم رضایت ایشان

ارث زوجه، ص: ۲۹۲

است.

پس همین که کتاب «الاستبصار» از محل بحث خارج شد، به کلیت استدلال قرینه سوم نیز، خدشه وارد می‌شود.

* ثانیاً: صرف اینکه نزد مرحوم شیخ صدوق (رحمه الله) و مرحوم شیخ طوسی (رحمه الله) یک عبارت بطور مسلم به عنوان روایت بوده، دلیل نمی‌شود که این اعتقاد برای ما نیز حجت باشد؛ زیرا چه بسا ممکن است، این بزرگواران اجتهاداً به مطلبی رسیده باشند و حال اینکه اجتهاد ایشان برای ما اعتباری ندارد.

* ثالثاً: اگر واقعاً سه کتاب «تهذیب الاحکام»، «الاستبصار فیما اختلف من الاخبار» و «من لایحضره الفقیه» صرفاً ممحض در نقل حدیث بودند، قرینه سوم تا حدی قابل قبول بود، امّا اگر در همین سه کتاب تتبع و جستجو نماییم، مواردی را می‌توان یافت که فتاوای روات در آن‌ها آمده است؛ از جمله موارد نقض قرینه سوم که دراین مناقشه وجود دارد، سه مورد زیر است:

- نقض اول بر قرینه سوم (در ضمن دو مورد)، از کتاب «التنقیح فی شرح العروهٔ الوثقی»

مرحوم آیت الله سیّد ابو القاسم خویی (رحمه الله) در کتاب مذکور «دو» مورد نقض را ذکر می‌نمایند:

* مورد اول نقض: در مسئله «نجاست غساله»، ایشان پس از نقل روایتی از «عبدالله بن سنان» می‌فرماید: «فالروایهٔ مقطوعهٔ لا یعتمد علیها فی شیء»[۳۸۱] این روایت مقطوعه است و در هیچ چیزی بر آن اعتمادی نیست.

* مورد دوم نقض: در مسئله «استثناء دماء ثلاثهٔ از دم معفو عنه»، ایشان پس از نقل روایتی از «ابو بصیر» می‌فرماید: «أن الروایهٔ مقطوعهٔ و غیر مسندهٔ إلی الامام (ع) و إنما هو کلام من أبی بصیر»[۳۸۲]

ارث زوجه، ص: ۲۹۳

این روایت مقطوعه است و به امام (ع) اسناد داده نشده و غیر از این نیست که این خبر کلام و فتوای ابابصیر است.

نقض دوم بر قرینه سوم، از کتاب «موسوعهٔ الامام الخویی (رحمه الله)»

این نقض نیز از محقق خویی (رحمه الله) در کتاب مذکورنقل شده کهمهمتر از نقض اول است.

* موردنقض: ایشان در بحث احرام حج، پیرامون کفاره‌یروغن مالی مُحرِم در حالت احرام، پس از نقل روایت مقطوعه‌ای می‌فرماید: این مقطوعه فتوا و اجتهاد «معاویهٔ بن عمار»[۳۸۳] است. به عبارت ایشان توجه فرمایید:

«مسألهٔ ۲۵ (ع): ... و لکن الّذی یهوّن الخطب أن مدلول الروایهٔ لم یکن منقولًا عن الامام (ع) بل الظاهر أن ذلک فتوی لمعاویهٔ بن عمار و لم ینسبه إلی الامام (ع) فتکون الروایهٔ مقطوعهٔ لا مضمرهٔ. و دعوی الجزم بأن معاویهٔ بن عمار لا یفتی إلّا بما سمعه عن الامام (ع) و لا یخبر إلّا عنه، عهدتها علی مدعیها، لاحتمال اجتهاده أو أنّه سمع ممن ینقل عن الامام (ع)»[۳۸۴] و لکن آنچه مشکل را آسان می کند اینکه مدلول روایت از امام (ع) نقل نشده است و ظاهراً فتوای معاویهٔ بن عمار است که وی آن را به امام (ع) نسبت

نداده است پس این روایت مقطوعه است نه مضمرة و ادعای اینکه معاویة بن عمار فتوایی نمی‌دادهاست مگر اینکه آن را از امام (ع) شنیده باشد و هیچ خبری را جز از امام (ع) نقل نمی‌کند؛ به گردن گویندداین ادعاست؛ زیرا احتمال دارد یا خود اجتهاد کرده باشد یا اینکه از کسی شنیده است که او فقط از امام (ع) نقل می‌نماید.

نقض سوم بر قرینه سوم، از «کتاب الطهارة امام خمینی (قدرس سرهما)»

حضرت امام خمینی (قدرس سرهما) در کتاب مذکور، مقطوعه‌ای را از «رفاعة بن

ارث زوجه، ص: ۲۹۴

مغیرة» نقل می‌کنند و سپس می‌فرمایند:

«مع أنّها مقطوعة غیر منسوبة إلی المعصوم و لعلّه فتواه».[۳۸۵] این کلام، مقطوعه و غیر منسوب به معصوم (ع) است و چه بسا فتوای رفاعة باشد.

* رابعاً: با ملاحظه کتب فقهی و روایی، به روایات مقطوعه‌ی فراوانی برخورد می‌کنیم که فقهاءتقریباً در اکثریت موارد- یعنی بیش از نود درصد-، به آن‌ها عمل نکرده‌اند؛ لذا چنانچه بخواهیم بنا را بر پذیرش مقطوعه‌ی ابن اذینه در ما نحن فیه بگذاریم، پس باید حجیّت سایر مقطوعه‌ها را نیز پذیرا باشیم و بگوییم: بالاخره هر راوی یا خودش مصاحب امام (ع) بوده و یا از کسی شنیده که او مصاحب با امام (ع) بوده است؛ بنابراین با این رویکرد، دیگر چه فرقی میان مقطوعه ابن اذینه و سایر مقطوعه‌ها وجود دارد؟

ذیلًا چهار مورد از روایات مقطوعه‌ای که در کتب روایی نقل شده را متذکر می‌شویم:

الف: مقطوعه‌ی «هِشام بن سالم»

این مقطوعه در باب «دیهاعضاء و جوارح» در کتاب «تهذیب الاحکام» آمده و حاصل آن چنین است که بیان می‌کند: اگر کسی به اعضای دوتایی در بدن انسان همانند چشم و گوش، آسیب برساند، در این صورت در هر دوی آن‌ها دیه کامل است؛ البته مشهور فقهاء نیز همین قول را اختیار کرده‌اند.

به این مقطوعه توجه فرمایید:

«الْحُسَیْنُ بْنُ سَعِیدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ قَالَ: کُلُّ مَا کَانَ فِی الْإِنْسَانِ اثْنَانِ فَفِیهِمَا الدِّیَةُ وَ فِی أَحَدِهِمَا نِصْفُ الدِّیَةِ وَ مَا

کَانَ وَاحِداً فَفِیهِ الدِّیَةُ»[۳۸۶] حسین بن سعید از محمد بن خالد از ابن ابی عمیر از هشام بن سالم، فرمود: هر عضوی

ارث زوجه، ص: ۲۹۵

که در انسان دو تایی است پس در هر دوی آنها دیه کامل است و در یکی از آنها نصف دیه است و هر عضوی که واحد باشد پس در آن دیه کامل است.

دربـاره‌ی ایـن مقطـوعه مرحـوم ابـن عقیـل (رحمـه الله)- که از قـدمای اصـحاب و قریب به عصـر معصـوم (ع) بـوده است- تصـریح می‌فرمایند:

«... مع أن الاولی مقطوعةو الظن بکونها موصولة إلی الامام غیر کاف فی الاعتماد علیها».[۳۸۷] این روایت مقطوعه است و ظن به اینکه این [مقطوعه] به امام می‌رسد کافی در اعتماد به آن نیست.

ب: مقطوعه‌ی «ابراهیم هَمْدانی»

این مقطوعه در «بَابُ الْمُصَلِّی یُصَلِّی وَ فِی قِبْلَتِهِ نَارٌ» کتاب «الاستبصار» آمده است.

به این مقطوعه توجه فرمایید:

«فَأَمَّا مَا رَوَاهُ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ یَحْیَی عَنِ الْحَسَنِ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ أَبِیهِ عَمْرِو بْنِ إِبْرَاهِیمَ الْهَمْدَانِیِّ رَفَعَ الْحَدِیثَ قَالَ قَالَ: أَبُو

عَبْدِ اللَّهِ (ع) لَا بَأْسَ أَنْ يُصَلِّيَ الرَّجُلُ وَ النَّارُ وَ السِّرَاجُ وَ الصُّورَةُ بَيْنَ يَدَيْهِ إِنَّ الَّذِي يُصَلِّي لَهُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ»[۳۸۸] پس آنچه که محمد بن احمد بن یحیی از حسن از حسین بن عمرو از پدرش [یعنی] عمرو بن ابراهیم همدانی رفع داده حدیث را که امام صادق (ع) فرمود: اشکالی نیست انسان نماز بگذارد در حالی که آتش و چراغ و عکس در مقابلش باشد؛ چرا که کسی که برایش نماز می‌خواند [خدا] نزدیک‌تر است به او از آنچه که روبروی اوست.

مرحوم شیخ طوسی (رحمه الله) در «الاستبصار» بعد از نقل این مقطوعه درباره آن می‌فرمایند:

«فَهَذِهِ رِوَايَةٌ شَاذَّةٌ مَقْطُوعَةُ الْإِسْنَادِ ...»[۳۸۹]

ارث زوجه، ص: ۲۹۶

این روایت شاذ ومقطوعة الاسناد است

ج: مقطوعه‌ی «عمر بن یزید»

این مقطوعه در «بَابُ السَّعْيِ فِي وَادِي مُحَسِّرٍ» کتاب «الکافی» آمده است.

به این مقطوعه توجه فرمایید:

«أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْعَاصِمِيُّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ التَّيْمُلِيِّ عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ الْأَزْدِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُذَافِرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ قَالَ: الرَّمَلُ فِي وَادِي مُحَسِّرٍ قَدْرُ مِائَةِ ذِرَاعٍ».[۳۹۰] ریگ و سنگ ریزه [برای رمی جمرات] در وادی محسر به قدر صد ذراع است. [یعنی تا صد ذراع مکان جمع‌آوری ریگ‌های رمی جمرات است.]

البته مرحوم شیخ یوسف بحرانی (رحمه الله) صاحبکتاب «الحدائق الناضرة فی احکام العترة الطاهرة» نیز با اینکه سعی داشته این روایات را حفظ نماید، امّا پس از نقل این مقطوعه، به بی اعتمادی به روایات مقطوعه اشاره کرده و می‌فرماید:

«... إلا أن الروایة مقطوعة کما تری»[۳۹۱] ... مگر اینکه [مشکل] روایت این است که مقطوعه است و همچنان است که می‌بینید [اشاره به اینکه غیر قابل اعتماد است].

د: مقطوعه‌ی «عبدالله بن سنان»

این مقطوعه در «بَابُ أَحْكَامِ الطَّلَاقِ» کتاب «تهذیب الاحکام» آمده است.

به این مقطوعه عنایت کنید:

«وَ أَمَّا الَّذِي رَوَاهُ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: إِذَا طَلَّقَ الرَّجُلُ امْرَأَتَهُ فَلْيُطَلِّقْ عَلَى طُهْرٍ بِغَيْرِ جِمَاعٍ بِشُهُودٍ فَإِنْ تَزَوَّجَهَا بَعْدَ ذَلِكَ فَهِيَ عِنْدَهُ عَلَى ثَلَاثٍ وَ بَطَلَتِ التَّطْلِيقَةُ الْأُولَى وَ إِنْ طَلَّقَهَا اثْنَتَيْنِ ثُمَّ كَفَّ عَنْهَا حَتَّى تَمْضِيَ الْحَيْضَةُ الثَّالِثَةُ بَانَتْ مِنْهُ بِثِنْتَيْنِ وَ هُوَ خَاطِبٌ مِنَ الْخُطَّابِ فَإِنْ تَزَوَّجَهَا بَعْدَ ذَلِكَ فَهِيَ عِنْدَهُ عَلَى ثَلَاثِ تَطْلِيقَاتٍ وَ بَطَلَتِ الِاثْنَتَانِ، فَإِنْ طَلَّقَهَا ثَلَاثَ تَطْلِيقَاتٍ عَلَى

ارث زوجه، ص: ۲۹۷

الْعِدَّةِ لَمْ تَحِلَّ لَهُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجاً غَيْرَهُ».[۳۹۲] سیف بن عمیره از عبدالله بن سنان روایت کرده که فرمود: اگر مرد خواست همسرش را طلاق دهد؛ پس بایداین طلاق، در پاکی بدون نزدیکی [و] در حضور شهود، انجام شود؛ پس اگر بعد از آن با وی ازدواج نماید، پس آن زن، نزد آن مرد بر سه طلاق باقی می‌ماند و طلاق اول باطل می‌باشد و اگر دو بار او را طلاق داد سپس از [نزدیکی با] او خودداری کندتا اینکه حیض سومش بگذرد، آن زن از او جدا می‌شود [طلاق بائن می‌شود] در حالی که او پس از این می‌تواند یکی از خواستگاران او باشد؛ چنانچهبعد از آنبا او ازدواج کرد پس آن زن تا طلاق سوم می‌تواند نزد او بماند و دو طلاق باطل است و اگر او را بار سوم طلاق دهد زن در حال عده می‌ماند و برای او حلال نمی‌شود مگر اینکه زوج دیگری غیر از شوهرش، او را به ازدواج خود درآورد.

مرحوم شیخ طوسی (رحمه الله) بعد از نقل این مقطوعه، با اشاره به غیر قابل اعتماد بودن این مقطوعه و احتمال فتوا بودن آن، می‌فرماید:

«فَأَوَّلُ مَا فِی هَذِهِ الرِّوَایَةِ أَنَّهَا مَوْقُوفَةٌ غَیْرُ مُسْنَدَةٍ لِأَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ سِنَانٍ لَمْ یُسْنِدْهَا إِلَی أَحَدٍ مِنَ الْأَئِمَّةِ (ع) وَ إِذَا کَانَ الْأَمْرُ عَلَی ذَلِکَ جَازَ أَنْ یَکُونَ قَدْ قَالَ ذَلِکَ بِرَأْیِهِ کَمَا قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بُکَیْرٍ أَوْ یَکُونَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سِنَانٍ قَدْ أَخَذَهُ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُکَیْرٍ وَ أَفْتَی بِهِ کَمَا سَمِعَهُ وَ إِذَا احْتَمَلَ ذَلِکَ لَمْ یُعْتَرَضْ بِهَا عَلَی مَا تَقَدَّمَ مِنَ الرِّوَایَاتِ غَیْرَ أَنَّ هَذَا الْخَبَرَ رَوَاهُ»[۳۹۳] اولین نکته و اشکالی که در این روایت وجود دارد این است که این روایت موقوفه بوده و نسبت داده نشده است؛ چرا که عبدالله بن سنان آن را به یکی از ائمه اسناد نداده است و زمانی که وضع بر این منوال باشد جائز است که بگوییم [اولًا:] این رای و فتوای راوی است هم‌چنانکه عبدالله بن بکیر گفته است یا [ثانیاً] اینکه [بگوییم] عبد الله بن سنان آن را از عبدالله بن بکیر نقل کرده و همان‌طور که شنیده به آن فتوا داده است و زمانی که چنین احتمال داده می‌شود و بنابر آنچه که از روایات گذشت اعتراضی به او وارد نیست

ارث زوجه، ص: ۲۹۸

غیر از اینکه این خبر را [به عنوان یک خبر] روایت کرده.

البته مرحوم شیخ یوسف بحرانی (رحمه الله) در «الحدائق الناضرة فی احکام العترة الطاهرة» در مورد این مقطوعه نیز، با اذعان به بی اعتباری آن، می‌فرماید:

«والاظهر حمله علی ما حملنا علیه أمثاله، علی أن الروایة المذکورة مقطوعة و إنما هی فتوی عبد الله بن سنان فلا تقوم به حجة».[۳۹۴] اظهر، حمل این مقطوعه بر مواردی است که امثال آن را حمل می‌کردیم؛ [کنایه از اینکه مانند سایر مقطوعه‌ها بی‌اعتبار است] بخاطر اینکه این روایت، مقطوعه بوده و فتوای عبدالله بن سنان است؛ [لذا غیر قابل اعتماد است] و بواسطه‌ی آن، حجت اقامه نمی‌شود.

نکته‌ی قابل توجه اینکه:

روایت مقطوعه «دو» تعریف دارد که یکی اعم از دیگری است:

* نزد علمای درایه: «به روایتی اطلاق می‌شود که تصریحاً و اشارتاً از امام (ع) قطع شده باشد».

* نزد علمای فقه: «به روایتی اطلاق می‌شود که اعم از روایت مضمره و مقطوعه است».

پستعریف دوم، اعم از تعریف اول است؛ یعنی این تعریف، هم شامل روایت مضمره می‌گردد و هم شامل مقطوعه‌ی با تفسیر علمای درایه.

نتیجه‌ی مناقشه‌ی چهارم

با توجه به مناقشات یاد شده، به این نتیجه می‌رسیم که در جوامع عظام روایی، مقطوعات فراوانی وجود دارد که علماء و فقهاء در مورد آن‌ها قائل‌اند که، روایت نیستند؛ بلکه آن‌ها را فتاوای روات می‌دانند؛ پس قرینه‌ی سوم هم که تأکید بر روایت بودن مقطوعه ابن اذینه داشت، کنار می‌رود.

ارث زوجه، ص: ۲۹۹

پیوست دوم فصل پنجم

بررسی قرائن فتوا بودن مقطوعه ابن اذینه

در مقابلِ قرائنی که احتمال «روایت بودن مقطوعه‌ی ابن اذینه» را مطرح می‌کرد، قرائنی وجود دارد که احتمال «فتوا بودن مقطوعه‌ی

ابن اذینه» را تقویت می‌نماید؛ در این صورت مقطوعه مذکور به طور کلی از حیز انتفاع، خارج می‌شود.

ذیلًا «شش» قرینه بر فتوا بودن مقطوعه مورد مناقشه نقل می‌کنیم:

اولین قرینه، مؤیّد فتوا بودن مقطوعه‌ی ابن اذینه

* اولًا: مقطوعه ابن اذینه در مرأی و منظر بزرگانی همچون:

- مرحوم شیخ مفید (رحمه الله)؛

- مرحوم سیّد مرتضی (رحمه الله)؛

- مرحوم شیخ طوسی (رحمه الله) در «الاستبصار فیما اختلف من الاخبار»؛

ارث زوجه، ص: ۳۰۰

- مرحوم ابن ادریس (رحمه الله)؛

- مرحوم محقق حلی (رحمه الله) در «المختصر النافع فی فقه الامامیة»؛

- مرحوم فاضل آبی (رحمه الله) در «کشف الرموز فی شرح مختصر النافع»؛

بوده است؛ ولی این بزرگان، مقطوعه مذکور را به عنوان کلام معصوم (ع) نپذیرفته و به آن استناد نکرده‌اند.

* ثانیاً: با وجودی که سند مقطوعه، تا قبل از ابن اذینه صحیح است؛ حال اگر واقعاً این مقطوعه، کلام امام معصوم (ع) به شمار می‌رفت، می‌بایستبزرگان یاد شده به آن عمل می‌کردند؟!

به عبارت دیگر:

نفسانیکه بزرگان فوق الاشاره (قدس سرهم) بر طبق مفاد این مقطوعه، هیچ اقدامی انجام نداده‌اند، قرینه است بر اینکهمشارالیهم (قدس سرهم) قویاً احتمال می‌داده‌اند که: مقطوعه مذکور فتوای ابن اذینه بوده است، نه قول معصوم (ع).

دومین قرینه، مؤیّد فتوا بودن مقطوعه‌ی ابن اذینه

* اولًا: در هفده روایتی که قبلًا بیان آن گذشت- یعنی طائفه اول-، امام (ع) در مقام بیان تمام جزئیات بودندبه دلیل اینکه، سائل از امام (ع) می‌پرسد «مَا لَهُنَّ مِنَ الْمِیرَاثِ؟»[۳۹۵] حال در اینجا اگر واقعا بین زوجه ذات ولد و غیر ذات ولد فرق وجود داشت، می‌بایست حضرت (ع) آن فرق را بیان می‌فرمودند، لکن امام (ع) در پاسخ به سؤال فوق هیچ تفصیلی بین ذات ولد و غیر ذات ولد نداده‌اند؟!.

* ثانیاً: همان‌طور که قبلًا توضیح داده شد در طائفه اول روایات، بحث اطلاق و تقییدفاقد جایگاه است؛ زیرا این بحث، در صورتی کاربرد دارد

ارث زوجه، ص: ۳۰۱

که کلام از یک جهت، اطلاق داشته باشد؛ امّا در روایات هفده‌گانه، مسئله بالاتر از اطلاق است، یعنی در حد تصریح به عدم فرق بین ذات ولد و غیر ذات ولد است.

* ثالثاً: نفس روایات هفده‌گانه قرینه‌اند بر اینکه مقطوعه ابن اذینه فتوای راویست؛ بدین جهت کهچگونه می‌توان پذیرفتامام (ع) در روایات هفده‌گانه:

- راجع به «خشب»، «قصب»، «طوب»، «بناء»، «نخل» و «شجر» مطلب را کاملًا بیان می‌فرمایند؟!

اما:

- راجع به «ذات ولد» بودن زوجهو «غیر ذات ولد» بودن او، هیچ مطلبی را بیان نمی‌فرمایند؟!

به عبارت دیگر:

از عدم تعرض و عدم بیان امام (ع) نسبت به زوجه‌ی ذات ولد و غیر ذات ولد معلوم می‌شود که بین این دو فرقی نبوده است که امام (ع) در مورد آن بیانی نفرموده‌اند؛ بنابراین نفس روایات هفده‌گانه، خود قرینه‌ای است روشن، بر اینکه مقطوعه‌ی ابن اذینه کلام معصوم (ع) نیست.

سومین قرینه، مؤیّد فتوا بودن مقطوعه‌ی ابن اذینه

در میان روایات هفده‌گانه، «یک» روایت وجود دارد که تقریباً از آن «عدم فرق» بین ذات ولد و غیر ذات ولد استفاده می‌شود و مهم‌تر از همه اینکه راوی آن نیز جناب «عمر ابن اذینه» است! که اتّفاقاً جناب «ابن ابی عمیر» از او، روایت را نقل کرده است!، یعنی همان روایت پنجم که به روایت فضلای خمسه معروف است؛ حال شایسته است در این بحث، دوباره به سند این روایت عنایت نماییدتا سپسپیرامون تناقض متن آن با مقطوعه مورد مناقشه بحث نماییم.

«وَ عَنْهُ [محمد بن یعقوب] عَنْ أَبِیهِ [علی بن ابراهیم] عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَیْنَةَ

ارث زوجه، ص: ۳۰۲

عَنْ زُرَارَةَ وَ بُکَیْرٍ وَ فُضَیْلٍ وَ بُرَیْدٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ (ع) وَ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ (ع) (مِنْهُمْ مَنْ رَوَاهُ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ (ع) وَ مِنْهُمْ مَنْ رَوَاهُ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ (ع) وَ مِنْهُمْ مَنْ رَوَاهُ عَنْ أَحَدِهِمَا (ع)».

از محمد بن یعقوب [کلینی] از پدر علی بن ابراهیم از ابن ابی عمیر از عمر بن اذینهٔ از زرارهٔ و بکیر و فضیل و برید و محمد بن مسلم از امام باقر (ع) و امام صادق (ع) (بعضی از روات خمسه این روایت را از امام باقر (ع) و بعضی از امام صادق (ع) و بعضی از هر دو امام (ع) نقل کردند.

«زُرَارَةَ»، «بُکَیْرٍ»، «فُضَیْلٍ»، «بُرَیْدٍ» و «مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ بدرستی که زوجه از زمین خانه یا زمین ما ترک، زوج ارث نمی‌برد مگر اینکه باید آجر و چوب آن را قیمت کنند و به او یک چهارم و یا یک هشتم بدهند». اکنون به متن روایت پنجم یا روایت فضلای خمسه توجه نمایید:

«أَنَّ الْمَرْأَةَ لَا تَرِثُ مِنْ تَرِکَةِ زَوْجِهَا مِنْ تُرْبَةِ دَارٍ أَوْ أَرْضٍ إِلَّا أَنْ یُقَوَّمَ الطُّوبُ وَ الْخَشَبُ قِیمَةً فَتُعْطَی رُبُعَهَا أَوْ ثُمُنَهَا»[۳۹۶] بدرستی که زوجه از خاک و زمین خانه یا زمین شوهرش ارث نمی‌برد، مگر اینکه باید آجر و چوب آن را قیمت گذاری کنند و به اندازه ربع یا ثمن به او بدهند.

بررسی تناقض متن پنجمین روایت از طائفه اولی با مقطوعه طائفه سوم

این تناقض در ضمن دو نکته و یک سؤال بررسی خواهد شد.

* نکته اول: میان تفصیل «قرآن کریم» و تفصیل متأخّرین- بین زوجه ذات ولد و غیر ذات ولد داده‌اند- فرق وجود دارد؛ زیرا:

- در تفصیل قرآن: فرق بین ذات ولد و غیر ذات ولد دائر مدار این است که آیا میّت فرزند دارد یا خیر؟

-

ارث زوجه، ص: ۳۰۳

اما:

- در تفصیل متأخّرین: فرق بین ذات ولد و غیر ذات ولد دائر مدار این است که آیا این زوجه از میّت فرزند دارد یا خیر؟ چه اینکه بنابر قاعدهفرزند یا فرزندان مردی که از دنیا می‌رود:

یا غالباً از همان زوجه‌ای هستند که با میّت زندگی می‌کرده است. و:

یا نادراً از زوجه‌ایهستند که میّت او را طلاق داده و مجدداًزوجه دیگری اختیار کرده ولی از زوجه دوم صاحب فرزند نشده است.

* نکته دوم: بین دو نقلیکه از ابن اذینه یاد شد تناقض وجود دارد؛ زیرا:

– وی در روایت مقطوعه به «تفصیل» می گوید:

«فِی النِّسَاءِ إِذَا کَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ أُعْطِینَ مِنَ الرِّبَاعِ»[۳۹۷] زنانا گر داری فرزند باشند یک چهارم و اگر فرزند نداشته باشند، یک هشتم ارث می برند.

– همودر روایت فضلای خمسه «بدون تفصیل» می گوید:

«أَنَّ الْمَرْأَةَ لَاتَرِثُ مِنْ تَرِکَهِٔ زَوْجِهَا مِنْ تُرْبَهِٔ دَارٍ أَوْ أَرْضٍ».

زن از ما ترک شوهرش از زمین خانه و [سایر] زمین ها ارث نمی برد.

اینک، با توجه به دو نکته‌ی فوق، باید از جناب ابن اذینه سؤال کرد که:

شما که این روایت را از فضلای خمسه نقل کرده‌اید، چرا در نقطه مقابل، این مقطوعه را نقل نموده‌اید؟! این دو نقل متناقض، چه معنایی دارد!

خلاصه اینکه:

نقل روایت فضلای خمسه توسط جناب ابن اذینه، خود قرینه‌ای بسیار روشن است بر اینکه مقطوعه‌ی مورد نزاع، روایت نبوده، بلکه فتوای آن جناب است.

چهارمین قرینه، مؤیّد فتوا بودن مقطوعه‌ی ابن اذینه

ارث زوجه، ص: ۳۰۴

این سؤالات نشان می‌دهد مسئله‌ی عدم فرق بین ذات ولد و غیر ذات ولد نزد ایشانواضح بوده؛ زیرامسیر سؤالاتشان بگونه‌ی دیگری بوده است؛ حال به دو سؤال که یکی در طائفه اول روایات و دیگری در طائفه دوم، آمده توجه فرمایید:

– سؤال موجود در روایت سوم از روایات هفده‌گانه باب ششم

در این روایت، جناب «مُیَسِّر بَیّاع زُطّی» از امام صادق (ع) سؤال می‌نماید که: زنان (همسران) چه چیزی از میراث را به ارث می‌برند؟ «عَنِ النِّسَاءِ مَا لَهُنَّ مِنَ الْمِیرَاثِ؟»[۳۹۸] در حالیکه اگر بین زوجه ذات ولد و غیر ذات ولد فرقی وجود داشت، بایسته بودسائل آن را از امام (ع) می‌پرسید؛ بنابراین، از عدم سؤال سائل مشخص می گردد که: اساساً فرقی بین ذات ولد و غیر ذات ولد وجود نداشته است.

– سؤال موجود در روایت اول از باب هفتم (موثقه ابن ابی یعفور)

در این روایت، سائل از امام (ع) می‌پرسد: «یا اینکه مرد نیز، بمنزله زن است و از میراث چیزی ارث نمی‌برد؟ «اوْ یَکُونُ (فِی) ذَلِکَ بِمَنْزِلَهِٔ الْمَرْأَهِٔ فَلَا یَرِثُ مِنْ ذَلِکَ شَیْئاً؟»[۳۹۹] آن طور که از نحوه سؤال سائل بر می‌آید این مسئله، یعنی اینکه «زوجه از زمین ارث نمی‌برد»، نزد وی، مانند روز روشن بوده که این گونه زوج را به زوجه تشبیه نموده است؛ حال اگر منظور سائل، زوجه غیرِ ذات ولد بود، می‌بایست آنچه را که در ذهنش می گذشت رااز امام (ع) می‌پرسید، نه اینکه سؤالش را بر محور مسئله‌ی دیگری مطرح بنماید. به هر حال، از متن سؤالات مطروحه در این دو روایت و برخی دیگر از آن‌ها، مشخص می‌شود که: «زوجه مطلقا یعنی چه ذات ولد و چه غیر ذات ولد– از زمین

ارث زوجه، ص: ۳۰۵

همسرش ارث نمی‌برد».

پنجمین قرینه، مؤیّد فتوا بودن مقطوعه ابن اذینه

پس از تفحص پیرامون روایاتمنقوله‌ی ابن اذینه از ائمه (ع)، در می‌یابیم که وی در اکثر روایاتش– یعنی بیش از نود و پنج درصد–

به صورت «مع الواسطه» از معصوم (ع) روایت نقل کرده است، برخی از این واسطه‌ها عبارتند از:

مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِم»، «أحْوَل»، «بُرَيْد الْعِجْلى»، «زُرَارَة»، «فُضَيْلِ بْنِ يَسَار»، «أَبِى أُسَامَة»، «عُمَرَ بْنِ يَزِيد»، «زَيْد الشَّحَّام»، «وَهَبْ»، «عبدالكريم بن العتبة الهاشمى»، «مُحَمَّد بْنِ حَكِيم»، «مَيْمُون الْبَان»، «عَبْدِاللَّهِ بْنِ سُلَيْمَان»، «حُمْرَان بْنِ أَعْيَن»، «إِسْمَاعِيل الْجُعْفِى»، «مُعَمَّرِ بْنِ يَحْيَى بْنِ سَام»، «بُكَيْر ابْن أَعْيَن»، «فَضْل بْنِ عَبْدِ الْمَلِك»، «بُرَيْدِ بْن مُعَاوِيَة»، «أَبِى بَصِير»، «عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِى عَبْدِاللَّه»، «عُبَيْدِ اللَّهِ الْحَلَبِى»، «مُحَمَّد بْنَ النُّعْمَان»، «عَبْدَ الْمَلِكِ بْن أَعْيَن»، «أَبِى جَعْفَر الْأَصَم»، «أَبِى عُبَيْدَة»، «رِفَاعَة»، «أَبَانِ بْن أَبِى عَيَّاش»، «سُلَيْم بْنِ قَيْسٍ الْهِلَالِى»، «عَلِيِّ بْنِ سَعِيد»، «كَلْبى»، «أَبِى صالِح»، «مُحَمَّد بْنِ الطَّيَّار»، «سُفْيَانَ بْنِ عُمَر»، «إِسْمَاعِيل بْنِ يَسَار» و «مِسْمَع» و ..

به هر روی، از شیوه‌ی اکثر نقل‌های ابن اذینه، «ظن قوی» بوجود می‌آید که اگر این مقطوعه، روایت و کلام معصوم (ع) بود به احتمال بسیار قوی، باید آن را بوسیله واسطه‌ای نقل کرده باشد که ظاهراً نکرده است؛ ولی چنانچه او این مقطوعه را با واسطه نقل کرده است، در حال حاضر این واسطه برای ما مجهول است؛ به هر حال این واسطه از دو حال خارج نیست یا این واسطه ثقه بوده و یا ثقه نبوده است؟

اگر این واسطه ثقه بوده، ممکن استصرفاً نزد ابن اذینه ثقه بوده و نزد ما ثقه نباشد و چون ابن اذینه هم از جمله کسانی نیست که درباره‌اش گفته باشند که.

«لایروی و لایرسل الا عن ثقة» لذا عدم ذکر واسطه در این مقطوعه، خود قرینه‌ای است بر اینکه مقطوعه‌ی مورد نزاع، فتوای راوی

ارث زوجه، ص: ۳۰۶

است نه کلام معصوم (ع)

ششمین قرینه، مؤیّد فتوا بودن مقطوعه ابن اذینه

بر فرض اینکه ما بپذیریم این مقطوعه، روایت و کلام امام معصوم (ع) است و هیچ اشکال سندی و دلالتی ندارد- که دارد، البته در مبحث آتی دلالت آن نیز بررسی خواهد شد- امّا سؤال این است که:

آیا این مقطوعه، تاب مقاومت در مقابل روایات هفده‌گانه باب ششم- یعنی طائفه اول- را دارد یا تاب چنین مقاومتیرا ندارد؟

به هر روی، پاسخ این اشکال توسط شیخ اعظم انصاری (رحمه الله)، خود قرینه‌ای است بر اینکه این مقطوعه، فتوای راویست نه قول امام (ع).

جواب این اشکال در کتاب «رسالة فی المواریث» محق انصاری (رحمه الله) آمده است، ایشانمی‌فرمایند

«و المقطوعة لا تصلح لتخصیص عمومات کثیرة»[۴۰۰] این مقطوعه صلاحیّت تخصیص عمومات کثیره را ندارد.

مضاف بر اینکه:

بعضاً در کلمات ائمه‌ی قبل از صادقین (ع) «مطلقاتی» وجود دارد که ائمه‌ی بعد از ایشان، «قید» آن‌ها را بیان می‌فرمودند؛ به طور مثال امیرالمومنین (ع) بنابر مصلحت، مطلبی را به صورت «مطلق» بیان فرمودند و در زمان‌های بعد، امام صادق (ع) «قید» آن را تبیین می‌فرمودند؛ البته این سیره، نزد ائمه‌یمعصومین (ع) متعارف نیز بوده است.

اما اینکه مدّعی ادّعا نماید، صادقین (ع) در زمان واحد، هفده روایت را به صورت مطلق بیان فرمودند ولی قیدشان را «بعداً» و به صورت «یکجا»- یعنی با یک مقطوعه بیان کرده باشند؟!؛ سخن غیر صحیح و ناصوابی است.

ارث زوجه، ص: ۳۰۷

به عبارت دیگر:

نفس چنین صدوری، از معصوم (ع) بسیار بعید، بلکه ابعد است وصد البته از

فصاحت، بلاغت و صناعت محاوره نیز به دور است؛ نتیجه این می‌شود که، مقطوعه‌مورد اشاره، صلاحیّت تخصیص و تقیید

عمومات کثیره را ندارد؛ یعنی دقیقاً همان نظر محقق انصاری (رحمه الله).

ارث زوجه، ص: ۳۰۸

پیوست سوم فصل پنجم

بررسی دلالی مقطوعه‌ی ابن اذینه

اولًا: مقطوعه ابن اذینه روایت است نه فتوا؛

* ثانیا: با این مقطوعه، می توان، روایات مانعه یا طائفه اولروایات را تقیید زد.

و نهایتاً نتیجه می گیرند که: «روایات مانعه که دالٌ بر حرمان‌اند، مربوط به موردی است که، زوجه از زوج فرزندی ندارد».

حال سؤال این است که:

آیا دلالت مقطوعه- بر فرض پذیرش آن به عنوان گفتار معصوم (ع)-، تام است

ارث زوجه، ص: ۳۰۹

یا دلالت آن، تام نیست؟

جواب این است که در این زمینه، دو مبنا وجود دارد:

* مبنای اول: فرض تمامیّت دلالت مقطوعه؛

قائلین به این فرض معتقدند که دلالت مقطوعه تام است؛ در این صورت بر عمل فقهایی که بوسیله این مقطوعه، روایات مانعه را تقیید زده‌اند اشکالی وارد نیست؛ زیرا طبق مبنای خود عمل کرده‌اند و عملشان نیز مطابق مبنای مختارشان، صحیح است.

* مبنای دوم: فرض عدم تمامیّت دلالت مقطوعه؛

قائلین به این فرض معتقدند که دلالت مقطوعهتام نیست؛ در این صورت بر عمل فقهایی که بوسیله‌این مقطوعه، روایات مانعه را تقیید زده‌اند، اشکال وارد است؛ زیرا خلاف فرض عمل کرده‌اند و عملشان نیز صحیح نیست.

بنابراین، پاسخ به سؤال یاد شده، در نتیجه بحث، تأثیر مهم و فراوانی می گذارد؛ از این رو، در بحث حاضر، باید بر طبق هر دو مبنا موضوع را پیگیری نماییم.

اما بنابر مبنای مختار، اگر روایت بودن مقطوعه ابن اذینه را بپذیریم، حداقل دلالت آن را تام نمی‌دانیم و اشکالاتی را نیز به آن وارد می‌دانیم که از این جهت هرگز قابل پذیرش نیست.

با مراجعه به کلمات فقهاء تقریباًبه «چهار اشکال دلالی» به این مقطوعه بر می‌خوریم که برخی از آن‌ها وارد و بعضی دیگر غیر وارد بوده و قابل جواب است. ذیلًا به سه اشکال از چهار اشکال دلالی مذکور، اشاره نموده و آن‌ها را مورد واکاوی قرار می‌دهیم.

سه اشکال دلالی مقطوعه‌ی ابن اذینه

اولین اشکال دلالی مقطوعه‌یابن اذینه

قبل ازطرح این اشکال، لازم است در ابتداءمقدمه‌ای ذکر شود.

مقدمه‌ی اشکال اول دلالی

روایاتی که قرار است توسط مقطوعه ابن اذینه «تقیید» بخورند، دو طائفه‌اند:

ارث زوجه، ص: ۳۱۰

- طائفه‌ی اول یاروایات مانعه و نافیه: روایاتی که دلالت بر حرمان زوجه می کنند

- و به عبارت دیگر، بر ارث نبردن زوجه، از ما ترک زوج، دلالت می‌نمایند.

- طائفه‌یدوم یاروایات مورثه: روایاتی که دلالت بر عدم حرمان زوجه می‌کنند و به عبارت دیگر، بر ارث بردن زوجه از جمیع ما ترک زوج، دلالت می‌کنند.

روایات مانعه، بر موردی حمل می‌شوند که: «زوجه از زوج، فرزند ندارد».

و نیز:

- روایات مورثه، بر موردی حمل می‌شوند که: «زوجه از زوج، فرزند دارد».

بیاناشکال اول دلالی مقطوعه‌ی ابن اذینه

اشکال فرض فوق این است که:

اساساً چنین جمعی، «قبیح» و «مستهجن» است؛ زیرا موجب «اخراجِ مورد» می‌شود؛ به این بیان که، در میان روایات مورثه:

* اولین روایت را می‌توان بر موردی حمل کرد که زوجه از زوج فرزند دارد؛ یعنی، موثقه‌ی «ابن ابی یعفور» که می‌گوید: «یَرِثُهَا وَ تَرِثُهُ (مِنْ) كُلِّ شَيْءٍ تَرَكَ وَ تَرَكَتْ» «همان‌طور که زوج از همه ما ترک زوجه ارث می‌برد، زوجه نیز از جمیع ما ترک زوج ارث می‌برد».

اما:

* دومین روایت رانمی‌توان بر موردی حمل کرد که زوجه از زوج فرزند دارد؛ زیرا مورد آن جایی است که زوجه مدخولهنبوده و از زوج فرزند نداشته باشد؟! یعنی، معتبره‌ی «عبید بن زرارهٔ» و «عبد الملک بقباق» را- که در آن، از امام (ع) سؤال می‌شود: تکلیف مردی که در مرضِ موت، زوجه‌ای اختیار

*

ارث زوجه، ص: ۳۱۱

می‌کند، چیست؟ و امام (ع) در جواب سائل می‌فرماید: «لَهَا نِصْفُ الصَّدَاقِ وَ تَرِثُهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ»- نمی‌توان بر موردی حمل کرد که زوجه از زوج فرزند

* دارد، بلکه مورد آن جایی است که دخول صورت نگرفته و زن از مرد فرزند نداشته باشد.

نتیجه‌یاشکال اول دلالی مقطوعه‌ی ابن اذینه اشکال اول دلالی وارد بودهو قابل جواب نیست؛ زیرا نمی‌توان روایتی را که موردش «عدم وجود فرزند» است را بر موردی حمل کرد که زوجه از زوج، فرزند دارد!

دومین اشکال دلالی مقطوعه‌یابن اذینه مستشکل[۴۰۱] با طرح این اشکال می‌فرماید:

[۴۰۲] اگر مقطوعه ابن اذینه را قرینه قرار دهیم بر اینکه روایات مانعه بر موردی حمل شوند که: «زوجه از زوج، فرزند ندارد»؛ این اشکال بوجود می‌آید که چنین حملی، از موارد «حمل بر فرد نادر» است؛ به این بیان که:

حمل تعداد زیادی از روایات مانعه بر فرد نادری همچون «زوجه بدون ولد» صحیح نیست؛ زیرا بطور معمول، مردیکه می‌میرد، از همسرش، فرزند یا فرزندانی دارد، البته چه بسا ممکن است موارد نادری وجود داشته باشد که زوجه از همسر میّتش، فرزند نداشته باشد؛ ولی نمی‌توان این مورد نادر را محور حمل این تعداد روایت قرار داد.

به اصل عبارت ایشان توجه فرمایید:

«ان تخصيص عمومات الحرمان بصحيحهٔ ابن‌اذينهٔ يوجب حمل تلك العمومات او الاطلاقات على النادر، اذ قلما يتفق عدم كون المراهٔ ذات ولد»[۴۰۳]

ارث زوجه، ص: ۳۱۲

بدرستی که تخصیص زدن عمومات (روایات حرمان) بوسیله صحیحه‌ی ابن اذینهٔ موجب حمل آن عمومات یا اطلاقات بر فرد نادر می‌شود؛ چرا که کمتر اتفاق می‌افتد که زن فرزند دار نباشد.

پنج جواب از دومین اشکال دلالی مقطوعه‌ی ابن اذینه

برخی از فضلای معاصر در «مجله‌ی فقه اهل بیت (ع)» چهار جواب و یک خاتمه به این اشکال داده‌اند که پس از بررسی و مناقشه پیرامون صحت آن‌ها، بوسیله جواب پنجمی که نظریه مختار است، به دفع این اشکال، خواهیم پرداخت.

اولین جواب از فقیه معاصر در «مجله‌ی فقه اهل بیت (ع)»

اینکه روایات مانعه بر موردی حمل شوند که: «زوجه، از زوج فرزندی ندارد»، از موارد حمل بر فرد نادر نیست.[۴۰۴]

ارث زوجه ؛ ص۳۱۲

عبارت دیگر:

اینکه زوجه از همسر متوفایش فرزند نداشته باشد فرد نادری نبوده، بلکه اکثراً زنان از شوهر متوفایشان، فرزندی ندارند.

به اصل عبارت مُجیب توجه فرمایید:

«وفیه: انه لیس نادرا، بل اکثر ما لایکون للزوجهٔ ولد من زوجها المتوفی»[۴۰۵] و در این مطلب اشکالی وجود دارد و آن اینکه: چنین فردی نادر نیست، بلکه در اکثر موارد، زوجه از زوج متوفایش فرزندی ندارد.

مناقشه بر جواب اول مجیب

این جواب در غایت ضعف بوده و باطل است؛ زیرا، چنین نیست کهدر غالب موارد، زوجه از شوهر متوفایشفرزند نداشته باشد؟! بلکه اساساً عکس این قضیه صادق است، یعنی در غالب موارد، زوجه از زوج متوفای خود، دارای فرزند است.

ارث زوجه، ص: ۳۱۳

دومین جواب از فقیه معاصر در «مجله‌ی فقه اهل بیت (ع)»

این جواب در ضمن دو قسمت آمده است که می‌فرمایند:

* اولًا: حکم محرومیّت زوجه از ارث زمین، خلاف «قاعده»، «اصل» و «روایاتی» است که دلالت بر توریث دارند.

* ثانیاً: مقتضای تعلیلاتوارده در روایات نافیه- همانند «مزاحمت شوهر جدید با ورثه‌ی متوفّا»- این است که گفته شود، حکم حرمان مربوط به موردیاست که زوجه از زوجفرزند نداشته باشد.

به عبارت مجیب، عنایت فرمایید:

«علی أنّ هذا الحکم حیث أنّه خلاف القاعدهٔ والاصل والروایات الدالّهٔ علیه بحکم التعلیل الوارد فیها تناسب مع غیر ذات الولد»[۴۰۶] بنابراین حکم حرمان زوجه، بخاطر اینکه خلاف قاعده و خلاف اصل و خلاف روایات مورثه است بواسطه‌ی تعلیلات وارده در روایات حرمان، با زوجه غیر ذات ولد سازگار است.

مناقشه بر جواب دوم مجیب

* اولًا: این جوابِ مجیب، اصلًابه اشکالِ مستشکل ارتباطی ندارد و پاسخبه آن محسوب نمی‌شود؛ زیرا مستشکل می‌گوید: «اگر روایات نافیه بر زوجهغیر ذاتولد حمل شود، از جمله موارد حمل بر فرد نادر است».

* ثانیاً: منظور مجیب از اینکه می‌گویند: «روایات نافیه مخالف با قاعده و اصل است»، مشخص نیست که کدام قاعده و اصل منظور نظر است؟!. چنانچه منظورشان مخالفت با آن طائفه از روایاتی است که می‌گوید: «زوجهاز جمیع ما ترک زوج ارث می‌برد»، که در جواب ایشان باید گفت: خواه ناخواه بین روایات مورثه و روایات نافیه تعارض می‌شود؛ به هر روی اینمسئله، هیچ ارتباطی با اشکال

مستشکل ندارد.

ارث زوجه، ص: ۳۱۴

ثالثاً: استدلال بر اینکه: «تعلیلاتوارده در روایات نافیه، مناسب با فرزندنداشتن زوجه از زوج است»، استدلال صحیحی نیست و طرح آن از جانب ایشان، بسیار عجیب است؛ زیرااتّفاقاً عکس این قضیه صادق است، یعنی تعلیلات موجود دراین طائفه از روایات، بیشتر مناسب با فرزند داشتن زوجه است! واگر چنین نبود، پس، شوهرِ جدیدِ بیوه‌ای که از متوفا فرزندی ندارد، با کدام

* ورثه مزاحمت خواهد کرد؟!

* رابعاً: تعلیلات وارده در روایات، از حیثمزاحمت، عمومیّت دارند، یعنی:

- هم در مورد زوجه‌ای می‌آید که از شوهرش فرزند دارد.

و:

- هم در مورد زوجه‌ای می‌آید که از شوهرش فرزند ندارد.

شاهد این مطلب، کلام مرحوم حسینی عاملی (رحمه الله) صاحب کتاب «مفتاح الکرامهٔ» است؛ حاصل استدلال ایشان چنین است که می‌فرمایند: «نسبت تعلیلات، با زوجه‌ی ذات ولد و غیر ذات ولد یکی است»؛ هر چندایشان در ادامه می‌فرماید: «بله، نسبت این تعلیل به غیر ذات ولد، قوی‌تر است».

به عبارت ایشان توجه فرمایید:

« (و اما التعلیل) الوارد فی الاخبار فی بیان الحکمهٔ من أنها ربما تزوجت من کان بینه و بین زوجها حسد و منافسهٔ فیشق ذلک علی أهل المیّت إذا دخل دارهم فعدل بها إلی أعدل الوجوه فإنه و إن کان شاملا للزوجتین لکنه فی الخالیهٔ من الولد أقوی بل ذات الولد ربما مات ولدها فأخذت سهمه فکان المنع متوجها إلی غیرها بل ربما یدعی أن الغالب فی الخالیهٔ التزویج کما أن الغالب فی غیرها عدمه»[۴۰۷] (و اما تعلیلات) وارده در روایات [حرمان] در بیان حکمت این است که چه بسا زوجه ممکن است با کسی ازدواج کند که قبلًا با شوهرش حسادت یا رقابت داشته است و حضور او در بین وراث موجب مشقت اهل میّت شود؛ زیرا زمانی که زوج جدید وارد شد با حمایت زوجه‌اش با نافذترین افراد میّت همراه شده و مزاحمت آغاز خواهد شد؛ گر چه تعلیل وارده شامل دو زوجه‌ای می‌شود در غیر ذات ولد قوی‌تر است و چه بسا

ارث زوجه، ص: ۳۱۵

در ذات ولد فرزندش فوت کند و سهم او به مادرش برسد و حکم غیر ذات ولد پیدا کند در این وضع منع متوجه ذات ولد می‌شود بلکه چه بسا

ادعا شده است غالباً غیر ذات ولد ازدواج می‌کند همان‌گونه که در ذات ولد نیز غالباً ازدواج نکردن است.

البته همان‌گونه که قبلًامطرح نمودیم، از مجموع «پنج» تعلیلی که برای

ارث نبردن زوجه در طائفه اول روایات آمده بود، تنها «سه» عنوان قابل استخراج استکهدر این سه عنوان بینزوجه‌ی ذات ولد و غیر ذات ولد، فرقی وجود ندارد؛ این سه عنوان عبارت بودند از:

۱. مزاحمت برای سایر وراث در استفاده از مواریث: «فَیُزَاحِمَ قَوْماً آخَرِینَ فِی عَقَارِهِمْ».

۲. وارد شدن زوجه بر خانواده شوهر و عدم نسبت او با همسرش: «لَیْسَ لَهَا مِنْهُ نَسَبٌ تَرِثُ بِهِ».

۳. امکان انقطاع علقه‌ی زوجیت و تغییر و تبدیل زوجه: «وَ الْمَرْأَةُ قَدْ یَجُوزُ أَنْ یَنْقَطِعَ مَا بَیْنَهَا وَ بَیْنَهُ مِنَ الْعِصْمَةِ وَ یَجُوزُ تَغْیِیرُهَا وَ تَبْدِیلُهَا».

«مفتاح الکرامهٔ» خلاصه اینکه:

از مجموع مناقشات مطروحه، به این نتیجه می‌رسیم که، جواب دوّم مجیب، صحیح نمی‌باشد.

سومین جواب از فقیه معاصر در «مجله‌ی فقه اهل بیت (ع)»

ایشان می‌فرمایند:

در روایاتنافیه (حرمان) بین «قیمت بناء» و «عینزمینی» که بناءدر آن واقع شده، تفصیل داده شده است.

به اصل عبارت ایشان توجه فرمایید:

ارث زوجه، ص: ۳۱۶

«کما أنّه ورد التفصیل فیها بین قیمهٔ البناء وعین التربهٔ»[۴۰۸] همچنانکه در روایات حرمان بین قیمت بنا و عین زمین تفصیل داده شده است.

مناقشه بر جواب سوم مجیب

این جواب نیز همچون جواب دوممجیب، هیچ ارتباطی به اشکال مستشکل ندارد؛ زیرا مستشکل فرمود: «اگر روایات نافیه را بر موردی که زوجه ولد ندارد، حمل کنیم، چنین حملی از موارد حمل بر فرد نادر است». حال ارتباط جواب یادشده با آن اشکال متقدم معلوم نیست.

چهارمین جواب از فقیه معاصر در «مجله‌ی فقه اهل بیت (ع)»

به اصل کلام ایشان توجه نمایید:

«وعدم مرکوزیّهٔ العمل به فی ذات الولد حتی من قبل أصحاب الائمّهٔ (ع)»[۴۰۹] و اینکه عمل به روایات نافیه درباره زوجه دارای فرزند، حتی از جانب اصحاب ائمه (ع) در ابتدا به ذهن نمی‌آمده است.

مناقشه بر جواب چهارم مجیب

در این مناقشه شایسته است از مجیببپرسیم که:

* اولًا: شما از کجا، فهماصحاب ائمه (ع) که در ذات ولد، به این روایات عمل نکرده‌اند، را کشف کرده‌اید؟

ارث زوجه، ص: ۳۱۷

ثانیاً: این فهم ابتدایی و ارتکازی که شما از آن سخن به میان آورده‌اید نادرست است؛ زیرا تمامی این روایات هفده‌گانهتوسط اصحاب ائمه (ع) نقل شده، پس شما چگونه ادّعا می‌کنید که ذهن اصحاب ائمه (ع) این نبوده که زوجه وقتی ذات ولد باشد، از ارث زمین محروم است؟! در حالیکه روایات می‌گویند: «زوجهاز زمین ارث نمی‌برد»

خاتمه‌ی جواب فقیه معاصر در «مجله‌ی فقه اهل بیت (ع)»، ذیل جواب‌های اربعه

فقیه معاصر- دامت برکاته- در خاتمه، پس ازچهار جواب یاد شده، می‌فرمایند:

- از کدام قسمت روایات حرمان (نافیه) استفاده می‌شود که، زوجه از عین زمین ارث نمی‌برد؟

- محرومیّت زوجه از «تمام عقار»، خلاف «اصل»، «قاعده» و «ظواهر «قرآن کریم»» است! (لازم به ذکر است، ایشان این مطلب را دو بار ذکر می‌کنند.)

- محرومیّت زوجه از «تمام عقار»، خلاف «احادیث» است؟

- محرومیّت زوجه از «تمام عقار»، خلاف «شهرت» است؟

- محرومیّت زوجه از «تمام عقار»، خلاف «عمل متشرّعه» است؟

به اصل عبارت ایشان توجه فرمایید:

«فلا- یلزم من اختصاصه بخصوص الزوجهٔ غیر ذات الولد تخصیص عمومات أو مطلقات واضحهٔ عامّهٔ البلوی بموارد نادرهٔ لیکون

مستهجناً أو غير محتمل بل على العكس من ذلك باعتبار غموض أصل مفاد هذه الروايات وكونه على خلاف الاصل والقاعدة وظواهر القرآن والاحاديث والشهرة و عمل المتشرّعة ...»[۴۱۰]

اختصاص دادن روایات به مورد زوجه بدون فرزند، باعث تخصیص زدن عمومات و اطلاقات واضح و عام البلوی به موارد نادر نمی‌شود تا این تخصیص مستهجن و غیر محتمل باشد؛ بلکه بالعکس به خاطر پیچیدگی اصل محتوای این روایات می‌باشد و اینکه بر خلاف اصل و قاعده و ظواهر قرآن و احادیث و شهرت و عمل متشرعین است.

ارث زوجه، ص: ۳۱۸

مناقشه بر خاتمه‌ی جواب مُجیب

* اولًا: از جمله دلائلی که باعث شده فقیه معاصر- حفظه الله- جوابهای اربعه‌ی فوق را بر اشکال دوم دلالی مقطوعه‌ی ابن اذینه ارائه دهند، غموض و سؤالات مذکوراست که در ذهن ایشان، پیرامون روایات نافیه شکل گرفته؛ لذا در پاسخ به ایشان، مجدداً به مباحث گذشته اشاره می‌نماییم:

- دربارهٔظاهر قرآن:

بیان شد تمام اطراف نزاع پذیرفته‌اندکه مطابق آیه «قرآن»، ظاهراً زوجه از جمیع ماترک زوج ارث می‌برد، لکن شبهه‌ایکه در این بین وجود داشت اینبود کهدر آیهشریفه ولهنّ الربع ممّا ترکتم[۴۱۱] لفظی که دال بر «عموم» باشد وجود ندارد؛ لذا باید به «اطلاق» قائل شویم و در محل خود بیان شد که مستشکل می‌تواند اشکال کند که آیه در مقام بیان «ماترک» نیست؛ بلکه آیهصرفاً در مقام بیان «مقدار سهام» است.

- دربارهٔاحادیث:

در مورد احادیث نیزبه تفصیل بیان شد که بین روایات نافیه و مورّثه «تعارض» است.

- دربارهٔشهرت:

در مباحث قبل اثبات شد که چنین شهرتی در نزاع دوم وجود ندارد؛ نهایت اینکه به نظر مرحوم سیّد محمد بحرالعلوم (رحمه الله) صاحب کتاب «بلغهٔ الفقیه» قائل شویم که می‌فرمایند:

«و بالجملهٔ الانصاف، أن القولین متکافئان فی المعروفیهٔ»[۴۱۲]

و کلًا انصاف این است که هر دو قول در معروفیت و شهرتهم تراز یکدیگرند.

و بگوییماقوال در اینکه فقط زوجه غیر ذات ولد محروم است یا مطلق

ارث زوجه، ص: ۳۱۹

زوجه، به هم نزدیکو متکافئ هستند؛ لذا نمی‌توان گفت که شهرت در کدام طرف مسئله است.

- دربارهٔعمل متشرعه:

در اینکه متشرّعه تابع چه کسانی‌اند؟ و منشأعملشانچیست؟ و آیا در ما نحن فیه، عمل متشرّعه، خلاف روایات است یا خیر؟

باید گفت که: متشرّعه تابع ائمه معصومین (ع) هستندو منشأ اعمالشان

دستورات صادره از سوی ایشان است؛ بنابراین عمل متشرعه مطابق روایات است.

پس اینکه فقیه معاصر- دامت تأییداته- فرمودند: «عمل متشرّعه، خلاف روایات حرمان بوده است» استدلال نادرستی است؛ زیرا چنانچهامروزه از متدینین کهنسال درباره ارث زوجه پرسیده شود، بدون شک آنها می گویند: «زوجه از عین زمین ارث نمی‌برد ولی از قیمت هواییآن (بناء و ساختمان) ارث می‌برد».

* ثانیاً: کلام انتهایی مجیبنیز هیچ ارتباطی با اشکال دوم مستشکل ندارد؟!.

به عبارت انتهایی مجیب توجه فرمایید:

«کلّما اختصّ مفادها بموارد خاصّة کان أقلّ مخالفة واوفق بالقبول»[۴۱۳]

و هر چه مفاد این روایات به موارد خاصی اختصاص یابد کمتر مورد مخالفت واقع شده و با قبول موافق‌تر است.

پنجمین جواب از منظر مختار

«حمل بر فرد نادر» در جایی قبیح است که تقییدهای متعدّدی زده شود و نهایتاً منجر به این شود که فرد باقیمانده، نادر گردد؛ به عنوان مثال، اگر به مطلقی که در مجموع صد فرد دارد، نود تقیید بزنند، در این صورت، حمل بر افرادِ نادرِ باقیمانده، قبیح و مستهجن است. اما، در جایی که اکثر افراد با یک تقیید خارج

ارث زوجه، ص: ۳۲۰

می‌شوند، قبح و استهجانیبوجود نمی‌آید مثلًا: در شهری که فقط ده رقبه‌ی مؤمن وجود دارد و بقیه همه کافرند، اگر مولا ابتداء امر کند: «أعتق رقبة» و سپس بگوید: «لاتعتق الرقبة الکافرة» در اینجا چون با یک تقیید اکثر رقبه‌ها خارج می‌شوند، لذا هیچ اشکال و قبحیبوجود نمی‌آید.

سومین اشکال دلالی مقطوعه‌یابن اذینه

مستشکل این اشکال را در ضمن یک قیاس مطرح کرده و می‌گوید:

* صغرا: مقطوعه ابن اذینه فقط مربوط به «رباع» است؛ زیرا می‌گوید:

«فی النساء إذا کان لهنّ ولد أعطین من الرباع»

اگر زوجه‌ذات ولد باشد، از رباع ارث می‌برد.

* کبرا: چنانچه بوسیله‌ی این مقطوعه، مطلقات تقیید زده شوند، لازمه‌اش این است که باید روایات نافیه (حرمان) فقط در مورد «رباع» تخصیص بخورند؛ در این صورت، زوجه اگر از زوج فرزند داشته باشد از عین زمین رباع (زمین مسکونی) ارث می‌برد، امّا محرومیّت زوجه نسبت به سایر اراضی باقی می‌ماند.

* نتیجه: «و اللازم باطل، فالملزوم مثله»، یعنی هیچ‌کس قائل نشده به اینکه روایات حرمان را باید فقط در مورد رباع تخصیص زد و بگوییم زوجه اگر فرزند داشته باشد از عین زمین مسکونی ارث می‌برد امّا حرمان زوجه نسبت به سایر اراضی باقی می‌ماند.

به اصل عبارت مستشکل توجه فرمایید:

«انه لو سلمنا صحة الاستدلال بها فلا تدل هذه الروایة الا علی التفصیل المذکور فی الزوجة فی ارثهاعن خصوص الرباع و لا وجه للتعدی عن الرباع الی غیرها، فیبقی الباقی تحت العمومات الدالة علی حرمان الزوجة عنه»[۴۱۴]

البته اگر استدلال به این روایت را صحیح بدانیم، باز این روایت فقط بر تفصیل ذکر شده

ارث زوجه، ص: ۳۲۱

در مورد زوجه نسبت به ارث وی از خصوص رباع دلالت می‌کند و دلیلی بر دلالت این روایت بر غیر رباع وجود ندارد؛ لذا باقی موارد، داخل همان عموماتِ دلالت کننده بر محرومیّت زوجه از ارث باقی می‌مانند.

دو جواب از سومین اشکال دلالی مقطوعه

اولین جواب از فقیه معاصر در «مجله‌ی فقه اهل بیت (ع)

در این مقطوعه «رباع» به عنوان «قدر متیقّن» است؛ لذا هیچ احتمالفقهی و عرفی داده

نمی‌شود که حرمان در غیر رباع باشد؛ بنابراین اگر گفته شودکه: «زوجه از رباع محروم نیست»، پس باید بطریق اولیاز بقیه‌ی اراضی محروم نباشد.

به عبارت ایشان عنایتفرمایید:

«الرباع هی القدر المتیقّن من الحکم بحرمان الزوجهٔ من ارث الارض بحیث لا یحتمل فقهیّاًبل ولاعرفیاً»[۴۱۵] رباع، قدر متیقنِ حکم محرومیّت زوجه از ارث زمین است؛ به طوری که نه از نظر فقهی و حتی نه از نظر عرفی، احتمالی در آن داده نمی‌شود.

پذیرش جواب اول مجیب

این جواب مجیب، بر اشکال سوم دلالی، جواب بسیار متینی است.

دومین جواب از منظر مختار

اشکال سوم دلالی مقطوعه مورد نزاع دو بخش دارد:

* بخش اول، ایراد به نظر مشهور: این قسمت از اشکال مستشکل- که ایراد، نسبت به قول مشهور است- وارد است؛ زیرا، ایشان بین «رباع» و «سایر اراضی» فرق نگذاشته‌اند.

ارث زوجه، ص: ۳۲۲

بخش دوم، ایراد به نظر شیخ مفید (رحمه الله): این قسمت از اشکال مستشکل- که ایراد نسبت به قول مرحوم شیخ مفید (رحمه الله) و تابعینایشان است- وارد نیست؛ زیرا، مرحوم شیخ مفید (رحمه الله) و من تبع ایشان بین «رباع» و «سایر اراضی» فرق گذاشته‌اند و می گویند: «زوجه فقط از رباع محروم است».

ارث زوجه، ص: ۳۲۳

پیوست چهارم فصل پنجم

بررسی مسئله‌ی انقلاب نسبت

انقلاب نسبت (راه دوم تفصیل بین زوجه ذات ولد و غیر ذات ولد)؛

در ابتدای مباحث فصل ششم بیان شد کسانی که بین زوجه ذات ولد و غیر ذات ولد تفصیل داده‌اند عمدتاً از دو راه استفاده می‌نمایند:

* راه اول، تمسّک به مقطوعه‌ی ابن اذینهٔ؛

یعنی بوسیله این مقطوعه، روایات دالّ بر حرمان را بر جایی که زوجه غیر ذات ولد است، تقیید می‌زنند؛ اشکال مهمّ این راه این بود که مقطوعه مورد بحث، سنداًو دلالتاً دچار اشکال است، که بررسی آن گذشت.

* راه دوم، تمسک به مسئله‌ی انقلاب نسبت.

اساس این راه توسط مرحوم آیت الله سیّد محمد بحرالعلوم (رحمه الله) در کتاب «بلغهٔ

الفقیه» پایه‌ریزی و مطرح شده است؛

ارث زوجه، ص: ۳۲۴

قبل از پیاده کردن مسئله‌ی «انقلاب نسبت» در مانحن فیه، ابتداء لازم است به توضیح مثالی پیرامون این مسئله بپردازیم:

همان‌گونه که در مباحث علم اصول فقه بیان شده است، اگر در یک موضوع دو دلیل در اختیار داشته باشیم، نسبتِ بین آن دو دلیل یکی از نِسَب اربعهاست؛ امّا اگر بجای دو دلیل، دلیل سومی نیز در این بین، وجود داشته باشد، بواسطه‌ی این دلیل سوم، «نسبت» بین دو دلیل، «انقلاب» پیدا می کند؛ یعنی:

* اگر این سه دلیل را به یک نحو ملاحظه نماییم، بین آن‌ها یک نسبت از نسب اربعه وجود دارد.

اما:

* اگر این سه دلیل را به نحو دیگری ملاحظه کنیم، آن نسبت اولیه، به نسبت دیگری انقلاب پیدا خواهد کرد.

به عنوان مثال چنانچه مولا:

- ابتداء در دلیل اول بگوید: «أکرم العلماء»؛

- سپس در دلیل دوم بگوید: «لاتکرم العلماء»؛

- آنگاه در دلیل سوّم بگوید: «لاتکرم النحويين».

در این مثال، نسبتِ بین دلیل اوّل و دلیل دوّم «تباین» است؛ امّا اگر دلیل اوّل بوسیله‌یدلیل سوم تخصیص زده شود، نتیجه‌یآن وجوب اکرام علمای غیر نحوی خواهد شد یعنی: «أکرم العلماء غیر النحويين» در این صورت بعد از تخصیص، نسبت دلیل اوّل با دلیل دوّم از «تباین» به «عموم و خصوص مطلق» انقلاب پیدا می کند.

آیت الله بحرالعلوم (رحمه الله) در کتاب «بُلغة الفقیه» می‌فرماید: بعضی از معاصرین ما این «توهم» را داشته و از این راه وارد شده‌اند؛ حال مناسب است به اصل کلام ایشان که در مقام «بیان توهم» و «دفع» آن مطرح شده توجه فرمایید:

«نعم ربما يتوهم فی المقام، بل قد توهمه بعض المعاصرين، تخصيص المطلقات بغير ذات الولد مع قطع النظر عن مقطوعة ابن أذينة بدعوى اقتضاء الترتيب فی علاج

الاخبار المتعارضة و ذلک، بتقريب أن الاخبار الامرة بإرثها مطلقا من كل شیء، مخصصة- أولا-

ارث زوجه، ص: ۳۲۵

بالاجماع علی حرمان غير ذات الولد، الخارجة به عن عمومها و بعده تنقلب النسبة و تكون بينها و بين المطلقات النافية للارث نسبة العام و الخاص المطلق، فتخصص تلک المطلقات بها، المنتج للتفصيل بعد الحمل عليه، كما لو ورد عن المولى الامر بإكرام العلماء و ورد عنه النهی عن إكرامهم، و ورد عنه: لا- تكرم النحويين، فالتعارض بين أكرم العلماء، و لا- تكرم العلماء من تعارض المتباينين، الا أنه بعد تخصيص عموم (أكرم العلماء) بخصوص النهی عن إكرام النحويين، لكونه أخص منه مطلقا، انقلبت النسبة بين عموم (أكرم العلماء) بعد إخراج من خرج منهم بالخاص، و بين عموم (لا-تكرم العلماء) الی العموم و الخصوص المطلق، فيحمل العام منهما علی الخاص، المنتج بعد الحمل عليه لوجوب إكرام غير النحويين من العلماء و حرمة إكرام النحويين منهم و فيما نحن فيه كذلک.

الا أنه توهم فاسد»[۴۱۶]

بله؛ گاهی در این مقام توهمی به ذهن می‌آید که بعضی از معاصرین نیز به آن پرداخته‌اند: مبنی بر اینکه تخصیص مطلقات روایات به زوجه‌ی بدون فرزند (با قطع نظر از مقطوعه‌ی ابن اذينة) به ادعای اینکه در علاج اخبار متعارض ترتیب مؤثر است به این بیان که: اخباری که مطلقا امر به ارث بردن زوجه از تمام ما ترک دارد اولًا به اجماع مبنی بر حرمان عیر ذات ولد تخصیص خورده است و با این تخصیص، از عموم روایت خارج شده و پس از آن، انقلاب نسبت به وجود می‌آید و [ثانیاً] بین آن روایت و مطلقات نافی ارث، نسبت عموم و خصوص مطلق جاری می‌شود؛ سپس مطلقات با آن نسبت تخصیص خورده و در نتیجه تفصیل به وجود می‌آید؛ به عنوان مثال اگر از مولا- امر به اکرام علماء صادر شود و پس از آن نهی از اکرام آنان صادر شود و بعد از اندکی نهی دوم صادر شود، یعنی نهی از اکرام علمای نحوی؛ در این مثال تعارض بین امر به اکرام علماء و نهی از اکرام آنان از قسم متباینین است که نسبت تباین بعد از تخصیص عموم اکرم العلماء بوسیله‌ی خصوص نهی از اکرام نحویین- چون اخص مطلق

از آن است- به عموم و خصوص مطلق تبدیل شده و انقلاب نسبت به وجود می‌آید؛ به

ارث زوجه، ص: ۳۲۶

این ترتیب پس از حمل، وجوب اکرام علمای غیر نحوی مشخص می‌شود همچنین حرمت اکرام علمای نحوی؛ لکن این توهم فاسد

است.

مقدمه بررسی مسئله‌ی انقلاب نسبت در علم اصول

بحثی که در علم اصول واقع شده این است که:

* آیا باید هر یک از دلیل دوم و سوم را با قطع نظر از یکدیگر، با دلیل اوّل ملاحظه نماییم؟ یعنی:

* آیا باید یکبار نسبتِبینِ «أکرم العلماء» با «لاتکرم العلماء» را، با قطع نظر از «لاتکرم النحویین» بسنجیم؟ و یا:

* آیا باید یکبار نسبتِ بینِ «أکرم العلماء» با «لاتکرم النحویین» را، با قطع نظر از «لاتکرم العلماء» بسنجیم؟ یا اینکه:

* آیا باید هر یک از دلیل دوم و سوم را با نظر به یکدیگر، با دلیل اول ملاحظه نماییم؟ یعنی:

* آیا باید یکبار نسبتِ بینِ «أکرم العلماء» با «لاتکرم العلماء» را، با نظربه «لاتکرم النحویین» بسنجیم؟ و یا:

* آیا باید یکبار نسبتِ بینِ «أکرم العلماء» با «لاتکرم النحویین» را، با نظربه «لاتکرم العلماء» بسنجیم؟ علماءاز این مسئله در علم اصول به عنوان مسئله‌ی «انقلاب نسبت» یاد می‌کنند؛ یعنی دو دلیل با قطع نظر از دلیل سوّم یک نسبتی دارند، امّا با ملاحظه‌ی دلیل سوّم، نسبت بینشان تغییر می‌کند و «عام و خاص مطلق» می‌شود.

جریان مسئله‌ی انقلاب نسبت در تفصیل بین ذات ولد و غیر ذات ولد

در بحث حاضر، بعضی از فقهاء از راه مسئله‌ی انقلاب نسبت وارد شده و می‌فرمایند:

ارث زوجه، ص: ۳۲۷

در موضوع ارث زوجه ابتداءدو طائفه روایت و دلیل وجود دارد که طائفه اول آن‌ها نافی ارث زوجه‌اند و طائفه دوم مُثبِت ارث زوجه‌اند؛

به عبارت دیگر:

* طائفه‌یاول: همان روایات هفده‌گانه‌ای هستند که دلالت بر نفی ارث زوجه از عقار می‌کنند؛ که از آن، به روایات نافیه، مانعه یا حرماننیز تعبیر می‌کنند؛

* طائفه‌ی دوّم: همان دو روایتی هستند که دلالت بر اثبات ارث بردن زوجه از جمیع ما ترک زوج می‌کنند؛ که از آن، به روایات مثبته یا مورثه نیز تعبیر می‌کنند.

بنابراین نسبت بین این دو طائفه، «تباین» و یا حداقل، «عام و خاص من وجه» است؛ به هر حال چه در صورت تباین و چه در صورت عموم و خصوص من وجه، هر دو طائفه روایت، با یکدیگر در تعارض‌اند؛ زیرا:

* روایات نافیه می‌گویند: «زوجه، چه ذات ولد باشد و چه نباشدارث نمی‌برد؛

و:

* روایات مورثه می‌گویند: «زوجه از هر چیزی از ما ترک (عقار و غیر آن) ارث می‌برد.

اما در اینجا دلیل سوّمی نیز به نام «اجماع» وجود دارد؛ چون اجماع، بر این قائم است که: «مسلماً زوجه غیر ذات ولداز ارث محروم است».

لذا بعضی از فقهاءمی‌گویند: باید بوسیله این اجماع، روایات نافیه را تخصیص زد و چنین نتیجه می‌گیرندکه: «حرمان زوجه از عقار در صورتی است که ذات ولد نباشد».

در این صورت، نسبت بین روایات نافیه،- بعد از تخصیص بوسیله‌ی اجماع- و روایات مثبته، انقلاب پیدا می‌کند؛ یعنی:

* روایات نافیه‌ای که بوسیله دلیل سوم یا «اجماع» تخصیص خوردند، خاص گردیده و می‌گویند «زوجه غیر ذات ولد، از عقار ارث نمی‌برد».

و:

* روایات مثبته، عام گردیده و می گویند: «زوجه مطلقا ارث می‌برد».

ارث زوجه، ص: ۳۲۸

* بنابراین، بوسیله روایات نافیه‌ی مُخَصَّص، روایات مورثه، تخصیص و تقیید می‌خورند.

در نهایت، نتیجه چنین می‌شود که:

خلاصه اینکه:

به واسطه تفصیل فوق، که مشهور متأخّرین به آن قائل‌اند، نسبت بین دلیل اول یا روایات نافیه و دلیل دوم یا روایات مثبته، انقلاب پیدا کرده و به نسبت دیگری تبدیل می‌شود؛ لذا دیگر احتیاجی به مقطوعه‌ی ابن اذینه با آن همه اشکال دلالی و سندی نیست.

هشت اشکال بر جریان مسئله‌یانقلاب نسبت

اشکال‌های مختلفی به جریان مسئله‌ی انقلاب نسبت از سوی فقهاء وارد شده است که ذیلًا به هشتمورد از آن‌ها اشاره می‌نماییم.

اولین اشکال بر جریان مسئله‌ی انقلاب نسبت

* اولًا: از همان ابتداءو قبل از تخصیص، نسبتِ بین دو طائفهاز روایات، «عام و خاص مطلق» بوده است؛ لذا اساساً در ما نحن فیه، اصلًا انقلاب نسبتی بوجود نمی‌آید؛ زیرا:

* روایات مورثه که می گویند: «زوجه از جمیع ماترکزوج ارث می‌برد» عام مطلق‌اند. و:

* روایات نافیه که می گویند: «زوجه از عقار ارث نمی‌برد» خاص مطلق‌اند. از این رو دیگر بین این دو دسته از روایات نسبت «تباین» برقرار نخواهد بود، تا نوبت به طرح مسئله‌ی انقلاب نسبت برسد؛ البته بسیاری از بزرگانی که در مسئله‌ی ارث زوجه وارد شده‌اند از توجه به این نکته، غفلت ورزیده‌اند.

* ثانیاً: در مباحث گذشته بیان شد که مرحوم شیخ طوسی (رحمه الله) در کتاب

* «الاستبصار» می‌فرماید:

*

ارث زوجه، ص: ۳۲۹

«... أَنْ نَحْمِلَهُ عَلَى التَّقِيَّةِ ... وَ الْوَجْهُ الْآخَرُ ... فَنَخُصُّ الْخَبَرَ بِالْأَخْبَارِ الْمُتَقَدِّمَةِ»[۴۱۷] اینکه بر تقیّه حمل نماییم ... وجه دیگر [اینکه] خبر را به اخبار پیش گفته تخصیص بزنیم.

یعنی یا باید روایت ابن ابی یعفور (روایات مورثه) را بر تقیّه حمل نماییم و یا بگوییم موثقه‌ی ابن ابی یعفور با روایات هفده‌گانه تخصیص می‌خورد؛ بدین معنا که مضمون موثقه‌ی ابن ابی یعفور که می گوید: «المراۀ ترث من کل شیء» و مضمون روایات هفده‌گانه که می گویند: «إلّا العقار و إلّا الاراضی» نتیجه این می‌شود که: «المراۀ ترث من کل شیء إلّا العقار و إلّا الاراضی»

بنابراین، از همان ابتداء، نسبتِ بین روایات، «عام و خاصِ مطلق» بوده است، پس، دیگر مجالی برای طرح مسئله انقلاب نسبت بوجود نمی‌آید.

* ثالثاً: اگر مولا اولبگوید: «أکرم العلماء» و سپسبگوید: «لاتکرم النحویین» ودر ادامه بگوید: «لاتکرم الفلاسفۀ»، در اینجا هیچ کس قائل نشده که مسئله انقلاب نسبت جاری می‌شود؛ بلکه همه معتقدند که در اینجا دو خاص وجود دارد که نسبت هر کدام از آن‌ها با عام، نسبتِ عام و خاص مطلق است؛ لذا فرقی نمی‌کند که کدامیکاز خاص‌ها، ابتداء، مخصّص قرار بگیرند.

در ما نحن فیه نیز مطلب همین گونه است، یعنی روایات مثبته، عام مطلق اند و روایات نافیه، خاص مطلق‌اند؛ اگر هم اجماعی در بین باشد که بگوید: «زوجه ذات ولد محروم است»، این هم مخصّص دوّم می‌شود؛ لذا دیگر مجالی برای طرح مسئله انقلاب نسبت باقی

نمی‌ماند.

* رابعاً: از مرحوم سیّد بحرالعلوم (رحمه الله) در کتاب «بلغهٔ الفقیه» و مرحوم آیت الله حکیم (رحمه الله) در «رسالهٔ فی ارث الزوجهٔ من الزوج» و مرحوم شیخ محمّدتقی

بروجردی (رحمه الله) در رساله «نخبهٔ الافکار فی حرمان الزوجهٔ من الاراضی و العقار»، بسیار تعجّب است که چرا به این اشکال اشاره‌ای نفرموده‌اند!

ارث زوجه، ص: ۳۳۰

دومین اشکال بر جریان مسئله انقلاب نسبت

عده‌ی کثیری از فقهاء در رد مسئله‌ی انقلاب نسبت فرموده‌اند: «کبرایمسئله‌ی انقلاب نسبت مخدوش است».

«کفایهٔ الاصول» می فرماید:

«أن النسبهٔ إنما هی بملاحظهٔ الظهورات»[۴۱۸] تحقیقاً نسبت به ملاحظه ظهورات منحصر است.

یعنی هنگامی که می‌خواهند بگویند، یک دلیل با دلیل دیگر چه نسبتی دارد، می گویند این دلیل در فلان معنا ظاهر است و دلیل دوم، در معنایی دیگر ظاهر است.

حال سؤال این است که: دلیل بطلان انقلاب نسبت چیست؟

جواب این است که: اگر عامی تخصیص بخورد، آیا بعد از تخصیص، «ظهورِ عام در عموم» یا «حجیّتِ عام در عموم»، از بین می‌رود؟

در اینجا همه‌ی علماء قائل‌اند که، مخصّص منفصل، «حجیّت عام در عموم»، را از بین می‌برد؛ امّا بعد از تخصیص، «ظهور عام در عموم»، به قوّت خود باقی است؛ به شهادت اینکه اگر در مخصّص دیگری شکّ شود، به «أصالهٔ العموم» تمسّک می گردد.

سومین اشکال بر جریان مسئله‌ی انقلاب نسبت

برخی از علماء همانند مرحوم سیّد بحر العلوم (رحمه الله) در کتاب «بلغهٔ الفقیه» کبرای مسئله‌ی انقلاب نسبت را قبول دارندااما قائل‌اند در این مقام جاری نمی‌شود؛ حاصل کلام ایشان این است که می گویند:

جریان انقلاب نسبت، در مخصّص متصل قابل قبول است، زیرا تمامی کلمات‌ائمّه (ع) به منزله کلام واحد و در حکم مخصّص متصل است؛ امّا اشکالی که در ما

نحن فیه وجود دارد این است که: مخصّص متصلی وجود ندارد تا انقلاب نسبت را در آن جاری بدانیمو اجماع نیز که دلیل منفصل است نه متصل.

ارث زوجه، ص: ۳۳۱

به اصل عبارت ایشانتوجه فرمایید:

«و ان کانت الکلیهٔ مسلمهٔ فی التخصیص بالمتصل و ما یجری مجراه من کلام الائمهٔ (ع) المنزل منزلهٔ کلام واحد من متکلم واحد، الا أنها لا تجری فی المقام»[۴۱۹] گر چه مسئله‌ی انقلاب نسبت، در مخصص متّصلو آنچه در جای آن- از کلام ائمه که به منزله‌ی کلام واحد از متکلم واحد است- جاری می‌شود، مسلّم است اما در این مقام جاری نمی‌شود.

چهارمین اشکال بر جریان مسئله‌ی انقلاب نسبت

مرحوم سیّد بحرالعلوم (رحمه الله) در کتاب «بلغهٔ الفقیه» و مرحوم شیخ محمّد تقی بروجردی (رحمه الله) در کتاب «نخبهٔ الأفکار فی حرمان الزوجهٔ من الأراضی و العقار» با طرح این اشکال می‌فرمایند

شما دلیل سوّم یا «اجماع» را چگونه کشف کرده و از کجا آوردید؟ چنین ادّعایی از سوی شما مبنی بر اینکه می گویید اجماع داریم

بر اینکه: «زوجه‌ی غیر ذات ولد از ارث محروم است» قابل قبول نبوده و نیست؛ پس مسئله‌یانقلاب نسبت، جاری نمی‌شود؛ زیرا اساساً دلیل سومی وجود ندارد.

بله، وجود چنین اجماعی به عنوان «قدر متیقّن» جائز است، امّا بین قدر متیقّن و اجماع تفاوت است؛ چون معنای اجماع، کاشفیت از قول معصوم (ع) استو شما چگونه این کاشفیت را کشف کردید و از کجا می‌گویید که معصوم (ع) فرموده: «فقط زوجه غیر ذات ولد از عقار محروم است؟» شاید معصوم (ع) به صورت عام فرموده باشد: «تمام زوجات چه ذات ولد و چه غیر ذات ولد از عقار محروم‌اند».

به عبارت مرحوم شیخ محمد تقی بروجردی (رحمه الله) توجه فرمایید

« (و مجرد) کونه هو القدر المتیقن من الإجماع علی حرمان الزوجهٔ لا یجدی فی أخذ

النتیجهٔ المزبورهٔ لعدم اقتضاء هذا المقدار للکشف عن کونه بالخصوص رأی المعصوم (ع) (لان) من المحتمل کون رأیه (ع) علی حرمان مطلق الزوجهٔ ذات الولد و غیرها (و مع)

ارث زوجه، ص: ۳۳۲

هذا الاحتمال أین یبقی المجال لدعوی کون مفاد الإجماع المستکشف منه رأی الامام أخص مطلقا من تلک الاخبار لا- مباینا معها»[۴۲۰]

(و صرف) اینکه این موارد قدر متیقن از اجماع بر محرومیّت زوجه است در گرفتن نتیجه‌ی ذکر شده تاثیری نمی‌گذارد؛ زیرا این مقدار بدست آمده موجب این نمی‌شود که بگوییم رای معصوم (ع) نیز همین است چون احتمال دارد رای معصوم (ع)، محرومیّت مطلق زوجه باشد چه زوجه‌ی دارای فرزند و چه بدون فرزند و با فرض این احتمال دیگر مجالی برای این ادعا باقی نمی‌ماند که مفاد اجماع که از آن رای معصوم (ع) بدست آمده است اخص مطلق نسبت به آن روایات است و نه مباین با آنها.

و نیز به عبارت مرحوم بحرالعلوم (رحمه الله) توجه فرمایید:

«لعدم قیام الاجماع علیه‌بعنوانه المخصوص و الاخذ بالقدر المتیقن لا- یکشف عن رأی المعصوم (ع) علیه»[۴۲۱] اجماعی در این مسئله با این عنوان خاصش وجود ندارد و پذیرفتن قدر متیقن، کاشف از رأی معصوم (ع) در این مسئله نیست.

مناقشه بر اشکال چهارم

به نظر ما این اشکالصحیح نیست؛ زیرا فرض بحثدر مسئله انقلاب نسبت این است که دلیل ثالثی، خواه «اجماع» و خواه «قدر متیقّن»، به عنوان مخصص مطرح گردد؛ از این رو شاید مراد مرحوم آیت الله حکیم (رحمه الله) از اینکه بعد از اشکال می‌فرمایند: «جواب مرحوم سیّد (رحمه الله) در «بلغهٔ الفقیهٔ» قابل قبول نیست»، نیز ناظر به همین مطلب باشد.

به عبارت ایشان توجه فرمایید:

«فان ما اجاب به السید فی بلغته غیر خال عن الاشکال»[۴۲۲]

ارث زوجه، ص: ۳۳۳

لذا آنچه که سید در کتاب بلغه‌اش در جواب فرموده خالی از اشکال نیست.

پنجمین اشکال بر جریان مسئله انقلاب نسبت

این اشکال از مرحوم آیت الله حکیم (رحمه الله) مطرح شده کهمی‌فرمایند:

این اجماع یا دلیل سوم، مدرکی است و «اجماع مدرکی»[۴۲۳] نیز فاقد حجیّت بوده و مفید نیست؛ لذا مسئله‌ی انقلاب نسبت، غیر قابل جریان است.

به عبارت ایشان توجه فرمایید:

«وفیه: ... فلو سلم حجیة الاجماع فی غیر المقام فحجیته فی المقام اول الکلام، للعلم بمستند المجمعین وهو الاخبارالتی بین ایدینا وحینئذ فالاستناد الیه لا وجه له، بل اللازم ملاحظة مستنده، وملاحظة النسبة بینه وبین المورثة، لاکما صنع المستدل و هی اخص مفادا من المورثة»[۴۲۴]

و از اشکالات آن این است که ... پس چنانچه حجیت اجماع را در غیر این مقام بپذیریم، حجیت آن در این مقام اول بحث است؛ چرا که مدرک اجماع کنندگان معلوم است و آن روایاتی است که در پیش روی ماست و این‌گونه استناد به چنین اجماعی دلیل ندارد؛ بلکه باید سراغ آن مدرک رفت و آن را ملاحظه کرد و دید که چه نسبتی میان اجماع و روایات مثبته ارث وجود دارد نه اینکه مانند مستدل عمل شود در حالی که مفاد آن اخص از روایات مثبته ارث است.

مناقشه بر اشکال پنجم

اولًا: طرح این ایراد، توسط مرحوم آیت الله حکیم (رحمه الله)، تعجب آور بوده و اشکالی غیر علمی و غیر فنّی است؛ به جهت اینکه مجدداً بر روی مسئله‌ی

ارث زوجه، ص: ۳۳۴

«قدر متیقّن» تکیه کرده و اعتماد می‌کند!

* ثانیاً: در علم اصول- مبحث اجماع- به این نتیجه رسیدیم که، «اجماع مدرکی» حجّت است و حجیّت آن، به خلاف قول کثیری از بزرگان، قابلقبول است.

ششمین اشکال بر جریان مسئله‌ی انقلاب نسبت

این اشکال در حقیقت به اصل مبنای انقلاب نسبت است که می‌گوید: در مواردی که عام، دارای مخصصاتی بیش از یک مخصّص است، دو راه وجود دارد:

* راه اول:

* اگر این مخصّصات، موجب استغراق جمیع افراد عام نشوند؛ یعنی این چند مخصّص به گونه‌اینباشند که همه افراد عام را خارج کنند. و یا:

* اگر این مخصصات، موجب تخصیص اکثر- که قبیح و مستهجن است-، نشوند؛ در اینجا قاعده اقتضا می‌کند:

هر کدام از مخصّصات، به صورت جداگانه، مخصّص عام، قرار گیرند؛ به عنوان مثال: اگر مولا ابتداء بگوید: «أکرم العلماء» و بعد بوسیله مخصصِ «لاتکرم الفساق»، فسّاق را خارج نمایدو در ادامه، بوسیله مخصّصِ دوّمِ «لاتکرم النحویین»، علمای نحوی و سپس در مخصّصِ سوّمِ «لا تکرم الفلاسفة»، فلاسفه را خارج کند؛ در اینجا عام یعنی «أکرم العلماء» با هریک از این مخصّصات «جداگانه» تخصیص می‌خورد.

* راه دوم:

* اگر این مخصصات موجباستغراق جمیع افراد عام شوند. و یا:

* اگر این مخصصات موجب تخصیص اکثر- که قبیح و مستجن است-،

* شوند؛ در اینجا قاعده اقتضا می‌کند:

ارث زوجه، ص: ۳۳۵

که مسئله‌ی انقلاب نسبت را جاری ندانیم؛ چون، بین عام و مخصّصات تعارض به وجود می‌آید؛ حال یا در این تعارض، عام را بر مخصّصات ترجیح می‌دهیم و یا مخصّصات را بر عام ترجیح می‌دهیم؛ لذا دیگر نوبت به اینکه ابتداء عامرا با یکی از این مخصّصات و سپس با مخصص دوم و سوم، تخصیص بزنیم نمی‌رسد؛ بلکه همان‌طور که مخصّص اوّل، به عنوان مخصّص عام قرار می‌گیرد،

مخصص دوم و سوم نیز همین گونه‌اند؛ پس صحیح نیست که مسئله‌ی انقلاب نسبت را جاری بدانیم؛ یعنی صحیح نیست که ابتداء عام را با یک خاصّ تخصیص بزنیم و سپس نسبت آن با خاص دوم و خاص سوم را بسنجیم؛ بلکه باید، نسبت عام را با هریک از این مخصّصات به صورت مستقل ملاحظه نماییم.

در مانحن فیه، نیز با دو طائفه روایت (نافیه و مثبته) و یک اجماع مواجه‌ایم؛ روایات مثبته که عام‌اند، دو مخصّص دارند؛

– اولین مخصّص، اخبار نافیه است که می گویند: «زوجه از عقار ارث نمی‌برد»

و:

– دومین مخصّص، اجماعی است که شما ادّعا می‌کنید مبنی بر اینکه: «اگر زوجه ذات ولد نباشد، از عقار محروم است».

نتیجه این می‌شود که:

عام در ما نحن فیه دو مخصّص دارد؛ لذا دیگر صحیح نیست که بگویید: باید ابتداءاین عام رابوسیله «اجماع» تخصیص زد و سپس، نسبتِ آن را با اخبار نافیه سنجید تا در نهایت پس از انقلاب نسبت، بین این دو، نسبت عموم و خصوص مطلقبرقرار شود.

هفتمین اشکال بر جریان مسئله‌ی انقلاب نسبت

مرحوم آیت الله حکیم (رحمه الله) با طرح این اشکال می‌فرمایند:

بر فرض انقلاب نسبت را بپذیریم؛ اما:

مدّعی ادّعا می کند که: بعد از جریان مسئله‌ی انقلاب نسبت، نسبت، از «تباین»، به «عموم و خصوص مطلق»، منقلب می‌شود.

ارث زوجه، ص: ۳۳۶

ولی:

* ما این ادّعا را نمی‌پذیریم و می گوییم: بعد از جریان مسئله‌ی انقلاب نسبت، نسبت، از «تباین»، به «عموم و خصوص من وجه» منقلب می‌شود؛ زیرا، اخبار مثبته که می گویند: «زوجه از همه چیز ارث می‌برد»:

– عمومیّتشان از آن جهت است که: «بین زمین و غیر زمین فرقی نگذاشته‌اند».

و:

– خصوصیّتشان نیز از آن جهت است که: «با اجماع تخصیص خورده‌اند».

نتیجه این می‌شود که: فقط زوجه ذاتولد از همه ما ترکزوج ارثمی‌برد و زوجه غیر ذات ولد از ما ترکزوج ارث نمی‌برد؛ پس:

* اخبار مثبته بعد از تخصیص به وسیله «اجماع»:

– از یک جهت عام‌اند، چون: «فرقی بین زمین و غیر آن نمی گذارند»؛

و:

– از یک جهت خاص‌اند، چون: «بین ذات ولد و غیر ذات ولد فرق می گذارند».

* و اخبار نافیه نیز:

– از یک جهت عام‌اند، چون: «فرقی بین ذات ولد و غیر ذات ولد نمی گذارند»

و:

– از یک جهت خاص‌اند، چون: «بین فرع (غیر زمین) و اصل (زمین) تفصیل داده و فرق گذاشته‌اند» یعنی می گویند: «ترث من الفرع ولاترث من الأصل»

حال، این دو دسته اخبار (مثبته و نافیه) هر کدام یک ماده‌ی افتراقی دارند و یک ماده‌ی اجتماع؛ که درآنبا هم تعارض می‌کنند؛ لذا نسبتِ بینشان عموم و خصوص من وجه است. در حالیکه مدعیفرمود: «بعد از تخصیصِ اخبارِ مثبته، بوسیله‌ی اجماع، نسبت بین اخبار

نافیه و مثبته، عام و خاص مطلق می‌شود» [؟!].

به اصل عبارت ایشان عنایت فرمایید:

ارث زوجه، ص: ۳۳۷

«و فیه ... فانقلاب النسبهٔ بعد التخصیص بالاجماع الی کون المورثهٔ مطلقا اخص مطلقا من النافیهٔ ممنوع، بل الانقلاب الی العموم من وجه، وذلک لان المورثهٔ و ان کان موضوعها خصوص ذات الوالد، فتکون اخص من النافیهٔ، لان موضوع النافیهٔ الزوجهٔ او النساء او نحو ذلک الا انها اعم من وجه آخر، للحکم فیها بالتوریث من کل شیء‌مطلقا و التفصیل فی تلک الاخبار بین الفرع فترثه والاصل فلا ترثه یدل علی ذلک انه لو کان الحکم فیهما کلیها علی ذات الولد مع الاختلاف المذکور بین الحکمین کان اللازم تقدیم المفصلهٔ، فانها اخص، بل من اهم افراد الاخص کما لایخفی، واذ کان بینهما العموم من وجه فالتقدیم لو قلنا به یکون للنافیهٔ، لکونها اظهر واکثر واشهر»[۴۲۵]

و نیز از اشکالات آن ... انقلاب نسبت به اینکه روایات مورثه همگی اخص از روایات نافیه بشوند آنهم بعد از تخصیص آن روایات با اجماع نادرست، ممنوع است؛ بلکه این نسبت به عموم من وجه تبدیل می‌شود. چرا که روایات مورثه اگر چه موضوعشان فقط زوجه دارای اولاد است و این گونه از روایات نافیه اخص می‌شوند بخاطر موضوع روایات نافیه که زن یا زن‌ها [ی مرد] و مثل این است؛ لکن اخبار مورثه از جهتی دیگر عمومیّت دارند [و آن اینکه] حکم در این روایات به ارث بردن از هر چیز است بدون قید؛ تفصیلی که در این اخبار میان فرع که زن از آن ارث می‌برد و اصل که ارث نمی‌برد، بر این مطلب دلالت می‌کند که اگر حکم در هر دو روایات مربوط به ذات الولد بود؛ با اختلافی که میان دو حکم ذکر شد، لازم می‌بود که روایات مفصله را مقدم کنند چرا که آنها اخص هستند بلکه از مهمترین افراد اخص‌اند چنانکه واضح است و چون میان دو دسته روایات، عموم من وجه ثابت شد، روایات نافیه مقدم می‌شود اگر تقدیم را بپذیریم.

مناقشه بر اشکال هفتم

به خلاف نظر دیگران، حق مطلب این است کهاز همان ابتداء، نسبتِ بینِ اخبارِ مثبته و نافیه، «عام و خاص مطلق» است نه «تباین».

به خلاف نظر دیگران، حق مطلب این است کهاز همان ابتداء، نسبتِ بینِ اخبارِ مثبته و نافیه، «عام و خاص مطلق» است نه «تباین».

بنابراین، از یک طرف، دیگر نه نوبت به طرح مسئله‌ی انقلاب نسبت می‌رسد و

ارث زوجه، ص: ۳۳۸

نه نوبت به اینکه بخواهیم بعد از انقلاب نسبت،- مانند مرحوم آیت الله حکیم (رحمه الله)- نسبت «عام و خاص من وجه» درست نماییم؟!.

هشتمین اشکال بر جریان مسئله‌ی انقلاب نسبت

این اشکال نیز از جانب مرحوم آیت الله حکیم (رحمه الله)- طرح شده و حاصل آن چنین است که می‌فرمایند:

اگر از یک طرف مسئله‌ی «انقلاب نسبت» را بپذیریم و از طرف دیگر بپذیریم که بعد از آمدن دلیل ثالث، نسبت، به عام و خاص مطلق، منقلب می‌شود؛ امّا نمی‌توان پذیرفت که این، عام و خاص مطلق، مانند سایر موارد عام و خاص مطلق است؛ چه اینکه، در سایر مواردِعام و خاص مطلق، خاص، بر عام مقدّم است، امّا در ما نحن فیه، خاص نمی‌تواند بر عام مقدّم گردد، چون با تقدیم خاص بر عام، دیگر موردی برای تمسک به اخبار نافیه باقی نمی‌ماند، به جهت اینکه، خاص، زوجه ذات ولد را بیان می‌کند و اجماع نیز زوجه غیر ذات ولد را بیان می‌کند؛ لذا این تقدیم در جایی صحیح است که موجب طرد و طرح اساسی عام نشود و وجودش لغو نگردد.

خلاصه اینکه:

* اخبار مثبته می گویند: «زوجه ذات ولد ارث می‌برد»،

* اجماع نیز می گوید: «زوجه غیر ذات ولد ارث نمی‌برد»؛

پس، دیگر موردی برای تمسّک به اخبار نافیه، باقی نمی‌ماند.

به اصل عبارت ایشان توجه فرمایید:

«و فیه ... فلو سلم کون النسبهٔ هی الخصوص المطلق وان القاعدهٔ تقدیمه، فالتقدیم هنا ممنوع، اذ لو قدمنا الخاص لطرحنا العام بالکلیهٔ ولم نعمل به فی مورد اصلا، اذ الاخبار النافیهٔ علی هذا التقریب لم نعمل بها اصلا، اذ العمل فی توریث ذات الولد کان بالمورثهٔ وفی منع غیرها کان بالاجماع و لم نتمسک بهذه الاخبار فی شیء من الاحکام، فتأمل فی المقام فان ما اجاب [به] السید فی بلغته غیر خال عن الاشکال»[۴۲۶]

ارث زوجه، ص: ۳۳۹

و اشکال در آن ... چنانچه نسبت میان روایات را عموم و خصوص مطلق بپذیریم و اینکه قاعده تقدیم خاص است؛ پس [می گوییم] تقدیم در اینجا ممنوع است، چرا که چنانچه خاص را مقدم کنیم باید عام را کلًا کنار بگذاریم و این رویه در هیچ موردی حاکم نبوده است؛ زیرا اخبار نافیه که این گونه تقریب شده‌اند را اصلا ملاک عمل قرار نداده‌ایم دلیل‌اش هم این است که ارث بردن ذات الولد با روایات مورثه است و منع غیر او بوسیله‌ی اجماع اتفاق می‌افتد و ما در هیچ یک از احکام به این روایات تمسک نکرده‌ایم؛ پس در این مطلب خوب اندیشه کن که آنچه سید در بلغهٔ الفقیه جواب داده بدون اشکال است.

مناقشه بر اشکال هشتم

طرح این اشکال از سوی مرحوم آیت الله حکیم (رحمه الله) بسیار تعجّب برانگیز است و اینکه ایشان فرمودند: «بعد از تقدیم خاص بر عام، دیگر موردی برای تمسک به اخبار نافیه باقی نمی‌ماند»، استدلال نادرستی است واین اشکال، وارد نیست؛ زیرا مدلول اخبار نافیه در مورد «عقار» است و مدلول اخبار مثبته و اجماع در مورد «ذات ولد و غیر ذات ولد» است که ربطی به عقار و غیر عقار ندارد به عبارت دیگر:

* اخبار نافیه می گویند: «زوجه از عقار محرومیّت دارد»؛

و:

* اخبار مثبته می گویند: «زوجه از همه چیز ارث می‌برد».

لذا چنانچه اخبار مثبته را با اجماع تخصیص بزنیم، نتیجه این می‌شود که: «زوجه غیر ذات ولد ارث نمی‌برد».

حال جواب این سؤال را که «زوجه غیر ذات ولد از چه چیزی ارث نمی‌برد؟» اخبار نافیه مشخص می کنند و می گویند: «زوجه از عقار ارث نمی‌برد»؛

پس کسی نمی‌تواند بگوید، زوجه غیر ذات ولد، اصلًا از شوهرش ارث نمی‌برد؛ بلکه

اخبار نافیه می گویند: «زوجهاز عقار ارث نمی‌برد» و ارث نبردن از عقار مطابق مبنای شما نیز هست.

ارث زوجه، ص: ۳۴۰

نتیجه‌ی بحث انقلاب نسبت

* اوّلًا: نسبتِ بینِ دو طائفه دلیل- یعنی طائفه اول و دوم روایات- از ابتداء، «عام و خاص مطلق» است؛ نه «عام و خاص من وجه» و یا «تباین».

* ثانیاً: اساساً جریان مسئله و مبنای انقلاب نسبت، مورد قبول و پذیرش ما نیست.

ثالثاً: با قطع نظر از اشکال اوّل، هفتمین اشکال نیز- که از جانبمرحوم آیتالله حکیم (رحمه الله) است- اشکال قابل پذیرشی است، یعنی چنانچه مسئله‌ی انقلاب نسبت را بپذیریم، انقلاب را، به «عام و خاص من وجه» می‌پذیریم

ارث زوجه، ص: ۳۴۳

۶ بررسی اشکالات وارده بر روایات

ارث زوجه، ص: ۳۴۴

آنچه در این فصل می خوانید:

بیان اشکالات وارده بر روایات باب؛

بررسی مناقشات و ملاحظات، بر اشکالات ایراد شده.

ارث زوجه، ص: ۳۴۵

فصل ششم

بررسی اشکالات وارد شده بر روایات باب

بعد از بیاناِقوالِ طرفین در هر دو نزاع و نتیجه گیری از آن‌ها، اکنون شایسته است به کلام برخی از فقهای معاصر، که نتایج هیچ‌یک از دو نزاع را نپذیرفتند، بپردازیم؛ فقیه معاصر- دامت برکاته- در مورد فتوای اولِ مشهور در نزاع اوّل و نیز در مورد فتوای دوّمِ مشهور در نزاع دوّم، «چهار ملاحظه و اشکال» در مورد ارث زوجه از عَقار ایراد کرده‌اند.

ذیلًا به بیان استدلالات و ملاحظات اربعه‌ی ایشان می‌پردازیم.

ارث زوجه، ص: ۳۴۶

اوّلین اشکال ثبوتی از فقیه معاصر در ردّ فتوای مشهور

ایشان در این ملاحظه «استبعاد قوی‌ای» ابراز می‌دارند و می‌خواهند بگویند که: «مسئله ثبوتاً دارای مشکل است؛ بنابراین، در مقام اثبات، باید روایات را توجیه کرد».

حاصل کلام ایشان این است که می‌فرمایند:

«ما قبول داریم که ظاهر روایات می گویند، زوجه از عقار ارث نمی‌برد، امّا بدلیل اینکهظاهر روایات مشکل ثبوتی دارند، لذا باید این ظاهر را بگونه‌ای توجیه کرد؛ یعنی بگوییم مقصود امام (رحمه الله) در این روایات، ظاهر اوّلیه‌ی آن‌ها نبوده است».

به عبارت ایشان توجه فرمایید:

«فالمسالهٔ ثبوتا مشکلهٔ جداً کما ذکر ذلک جملهٔ من الفقهاء بحیث قد یطمئن الانسان بملاحظهٔ مجموعهٔ الجهات انالمراد من هذه الروایات لیس ظاهرها الاولی من حرمان الزوجات من العقار والاراضی عیناً وقیمهٔ»[۴۲۷]

پس مساله در واقع جداً مشکل است همان‌طور که این مطلب را عده‌ای از فقهاء ذکر فرموده‌اند به گونه‌ای که با ملاحظه‌ی مجموعه‌ای ازجهات، انسان اطمینان پیدا می کند که منظور این روایات، ظاهر اولی‌شان که همان محرومیّت زوجات از عقار، عیناً و قیمتاً می‌باشد، نیست.

شش نکته مستخرجه از اولین اشکال ثبوتی بعض الفقهاء

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، در بیان ایشانیک روش اجتهادی دیگری وجود دارد که باید بررسی شود، آیا چنین روشی صحیح است یا خیر؟

در پاسخ باید گفت، این اشکال در یک تقسیم‌بندی، به «شش نکته» قابل تجزیه است، البته این اشکال در کلام ایشان تفکیک نشده و صرفاً به عنوان «اشکال ثبوتی» مطرح شده است، که ما آن را به شش نکته تجزیه نمودیم.

اینک به این شش نکته اشکال ثبوتی که در اولین اشکال ایشان بر روایات وارد شده است، عنایت فرمایید:

ارث زوجه، ص: ۳۴۷

اولین نکته مستخرجه از اولین اشکال ثبوتی بعض الفقهاء

تمام روایات مربوط به حرمان، از امام باقر و صادق (ع) نقل شده و تنها یک روایت وجود دارد که «محمد بن سنان» آن را از امام هشتم (ع) نقل کرده است؛ لذا:

اگر قبل از باقرین (ع) را ملاحظه نماییم، هیچ روایتی درباره حرمان از پیامبر اکرم (ص) و امیرالمؤمنین (ع) نمی‌یابیم.

و:

- اگر بعد از باقرین (ع) را نیز ملاحظه کنیم، هیچ روایتی در این زمینه نمی‌یابیم.

به عبارت ایشان توجه فرمایید:

«وعلی ایهٔ حال لا عین ولا اثر لهذا الحکم فی الروایات الواردهٔ عن امیر المؤمنین وسائر الائمهٔ الی زمان الصادقین (ع) ولا منبعدهما باستثناء روایهٔ محمد بن سنان»[۴۲۸]

به هر حال تا زمان امامین صادقین (ع) هیچ اثری از این حکم (حرمان) در روایات وارده از امیرالمومنین (ع) و غیر ایشان وجود ندارد و نیز بعد از زمان صادقین (ع)، جز روایت محمد بن سنان چیزی وجود ندارد.

دومین نکته مستخرجه از اولین اشکال ثبوتی بعض الفقهاء

بدلیل اینکه مسلمانان صدر اسلام به مسائل ارث «شدت ابتلاء» داشته‌اند، لذا روایات فراوانیاز امیرالمؤمنین (ع) در این رابطه در اختیار داریم؛ علاوه بر آن، «قرآن کریم» یک نظام ارث جدیدی را در برابر نظام ارث جاهلی، تأسیس فرموده است.

نظام جاهلی ارث این‌گونه بود که: «زوجه به هیچ عنوان ارث نمی‌بُرد»، حتی «اولوا الأرحام» نیز ارث نمی‌بردند؛ در این نظام، «عصبه‌ی مرد»، «اقویا» و «بزرگان قوم و قبیله» ارث می‌بردند؟!؛ امّا اسلامبا ابطال نظام جاهلی، نظام عادلانه‌ای را برای ارث ایجاد کرد؛ اسلام فرمود: ملاک‌های ارث عبارتند از: «قرابت»، «زوجیّت»، «وَلاء»[۴۲۹] و

ارث زوجه، ص: ۳۴۸

البته برای «والدین» و «اقرباء» نیز نصیب قرار داد؛ همچنین درباره «اولواالأرحام» نیز فرمود:

[۴۳۰] وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلی بِبَعْض[۴۳۱]

خویشاوندان (در ارث بردن از یکدیگر) بعضی اولی و نزدیکترند به بعضی دیگر.

به عبارت ایشان توجه فرمایید:

«رغم ان مسائل المیراث قد صدرت فیها روایات واحکام کثیرهٔ عن امیرالمؤمنین (ع) لشدهٔابتلاء المسلمین بها وتعرض القرآن الکریم، بل تاسیسه لنظام الارث علی نحو خالف فیه ما کان سائدافی الجاهلیهٔ من عدم توریث النساء، بل ولا اولوا الارحام وانما کان للاقویاء من عصبهٔ الرجل، فجاء الاسلام بنظامعادل للارث جمع فیه بین حق القرابهٔ والسبب والولاء، فجعل للوالدین والاقربین نصیبا وجعل اولی الارحام بعضهماولی ببعض ومنع من التوریث علی اساسالتبنی او العصبهٔ او نحو ذلک»[۴۳۲]

به رغم اینکه در مسائل میراث روایات و احکام زیادی از امیرالمومنین (ع) صادر شده به خاطر شدت ابتلاء شدید مردم به این مسائل

و توجه قرآن بلکه اصلا قرآن نظام جدیدی برای ارث بنا کرد بنحوی که در این نظام آن‌چه را فرمان و قانون در جاهلیت بود مخالفت کرد و آن ارث نبردن زن بود حتی اولوا الارحام ارث نمی‌بردند بلکه اقویا و خاندان مرد ارث می‌بردند سپس اسلام آمد و نظام عادلانه‌ای آورد که ارث حق اقربا، سبب و ولاست و میان این‌ها جمع کرد؛ پس برای پدر و مادر و نزدیکان نیز نصیبی قرار داد و اولوا الارحام را رتبه بندی کرد و فرزند خوانده‌گی یا عصبه و دیگران را از ارث محروم نمود.

سومین نکته مستخرجه از اولین اشکال ثبوتی

در «میان مسلمانان» از همان ابتداء، «انحرافی در بحث ارث» ایجاد شد، برخی

ارث زوجه، ص: ۳۴۹

از مسلمانان در باب ارث، مسئله‌ی «عول»[۴۳۳] و «تعصیب»[۴۳۴] را قائل شدند؛ امّا

ارث زوجه، ص: ۳۵۰

امیرالمؤمنین (ع) و برخی از اصحاب پیامبر (ع) نظیر ابن عباس، شدیداً با این نظریه مخالفت کرده و در مقابل این انحراف ایستادگی کردند؛ در حالیکه حرمان «عول» و «تعصیب» به مراتب کمتر از حرمانی است که زوجه پیدا می کند، یعنی اگر مردی زمین‌های فراوانی داشته باشد، حرمان زوجه بسیار زیاد می‌شود.

حال چگونه است که امیرالمؤمنین (ع) و ابن عباسدر مسئله‌ی «عول» و «تعصیب» شدیداً ایستادگی کردند؟! امّا در این مسئله، که اهل سنّت می گویند: «زوجهاز عَقار محروم نیست»، هیچ موضع گیری نکرده و سخنی نفرمودند؟! و با «انحرافعدم حرمان» مقابله نکردند؟!

به عبارت ایشان توجه فرمایید:

«وقد ظهر منذ البدایهٔ نزعهٔ الانحراف عن هذا النظام لدی بعض المسلمین ومن هنا ظهرت مسالهٔ التعصیب فی الارثعند زیادهٔ الترکهٔ علیالسهام وعدم ردها علی البنات والنساء والذی وقفت بوجهه مدرسهٔ امیرالمؤمنین واهل البیت: واتباعهم وکذلک مسالهٔ العول، فکان اتباع امیرالمومنین (ع) وتلامذته کابن عباس من المنادین بابطال التعصیبوالعول فی الارث واستنکاره بشدهٔ علی القائلین به، کما صدر عن امیرالمؤمنین (ع) وسائر الائمهٔ: من بعده روایات کثیرهٔ فیابطال ذلک وفی ان سهم الزوج والزوجهٔ انما هو من السهام المؤکدهٔ التی لاـ یمکن ان ینقص عما حدد فی القرآن منالنصف والربع والثمن وان اللّه قد ادخل الزوج والزوجهٔ علی جمیع اهل المواریث فلم ینقصهما من الربع والثمن وکذلک الوالدان. وکان هذا مبنی بطلان العول الذی لم یلتفت الیه الخلیفهٔ الثانی فحکم بالعول فی الفرائض ... اقول: مع هذا الاهتمام البالغ باحکام المواریث والتدقیق فی فهمها من القرآن وعدم مخالفته والابتلاء الشدید بها فیصدر الاسلام والنزوع الی رای الجاهلیهٔ فی تحریم النساء من الارث وتوریث العصبهٔ وتصدی مدرسهٔ علی (ع) واتباعه لمقابلهٔ هذه النزعهٔ الجاهلیهٔ وشرح النکات الدقیقهٔ فی آیات المیراث من القرآن الکریم واستحقاقات الزوجهٔ والزوجوالوالدین والحیلولهٔ دون

ارث زوجه، ص: ۳۵۱

حرمانهم من حقوقهم بالعول او التعصیب الذی هو اقل بکثیر من حرمان الزوجهٔ من الاراضی، کیف یتصور ان یکون حکم اللّه الواقعی هو عدم ارث الزوجهٔ من الارض شیئا؟»[۴۳۵]

از همان ابتداء کشمکش انحراف از این نظام میان برخی مسلمین ظاهر شد و از همین جامساله‌ی تعصیب- وقتی ارث از سهام بیشتر می‌آید- و نیز نپرداختن این زیادی به دختران و زنان و آنچه که مکتب امیرالمومنین و اهل بیت (ع) و پیروانشان بر آن ایستادگی کردند و همچنین مساله‌ی عول مطرح شد؛ سپس یاران امیرالمومنین (ع) و شاگردان او مانند ابن عباس از منادیان ابطال تعصیب و عول شدندو با شدت سعی در انکار آن در مقابل قائلان به آن شدند همانطور که از امیرالمومنین و سایر ائمه (ع) روایات بسیاری در ابطال آن‌ها بعدا وارد شده است و روایات در این که سهم زوج و زوجه از سهام موکده‌ای است که نمی‌شود از آنچه در قرآن

آمده (نصف، یک چهارم و یک هشتم) کمترش کرد و همانا خداوند زوج و زوجه را با همه‌ی طبقات ارث همراه کرد؛ پس نمی‌توان از ربع و ثمن سهمشان را کمتر دادو همچنین اولاد میّت سهم دارند و این خود مبنای بطلان عول است که خلیفه‌ی دوم التفاتی به آن نکرد و پس از آن در فریضه ها به عول حکم نمود ... من می گویم چگونه می‌توان تصور کرد که حکم واقعی خداوند ارث نبردن زوجه از زمین است در حالی که تلاش کاملی در باب احکام مواریث و دقت در فهم آنها از قرآن می‌شده و مخالفتی با آن نبوده و در صدر اسلام ابتلاء شدیدی به آن‌ها بوده حتی کشمکش‌هایی با نظر جاهلی که زن ها ارث نمی‌برند و عصبه ارث می‌برد می‌شده و مقابله‌یمکتب امیرالمومنین (ع) وشرح نکات دقیق آن در قرآن کریم و سهم‌های زوج و زوجه و پدر و مادر و اینکه بسبب عول و تعصیب که در مقابل حرمان زوجه از اراضی بسیار کم است ایشان در زمره‌ی سهام بران قرار می گیرند نه اینکه محروم شوند.

چهارمین نکته مستخرجه از اولین اشکال ثبوتی

ممکن است کسی بگوید:

ارث زوجه، ص: ۳۵۲

در صدر اسلام و زمان پیامبر (ع) و امیرالمؤمنین (ع) احکام اسلام تازه بیان شده بود و امکان نداشت که همه احکام ذکر شود؛ به همین جهت، موضوع حرمان ذکر نشده بود؛ همانند مسئله‌ی «ارباح مکاسب» که در بحث «خمس»، روایتی از پیامبر (ع) و امیرالمؤمنین (ع) وجود ندارد.[۴۳۶] اما مقایسه‌ی مسئله «ارث» با مسئله «خمس» و «امثالهم»، مقایسه‌ی صحیحی نیست؛ چه اینکه: مسئله «خمس»، عنوان «حقّ الله» را دارد:

وَاعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍفَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَه[۴۳۷] اگر زوجهرا محروم بدانیم، ولی در واقع محروم نباشد، چه میزان به او ضرر وارد می‌شود؟

و در نقطه مقابل:

* اگر زوجهرا محرومندانیم، ولی در واقع محروم باشد، چه میزان به سایر ورثه ضرر وارد می‌شود؟

به عبارت ایشان توجه فرمایید:

«وبالتالی صیرورة فرضه من الربع او الثمنمحدودا فی المنقولات من الثیاب والمتاع

دون القری والدور والعقارات ومع ذلک لا یذکر ذلک فی کلمات النبی (ص) وعصره المدید ولافی عصر امیرالمومنین (ع) وقضایاه؟! کما انه لاینعکس شی من ذلک علیمثل ابنعباس منتلامذته مع ملاحظة ان هذه المسالة لیست من حقوق اللّه او الامام، کما فیالخمس فی ارباح المکاسب، لیقال بانه لعلهاخر بیانه ارفاقا من قبل اولی الامر بالامة، بلهو حق من حقوق الناس والورثة الاخرین، فان الزوجة اذا کانت لاترث منالاراضی

ارث زوجه، ص: ۳۵۳

شیئا کانت للاخرین من الورثة لا محالة، فکیف یفرط بحقوقهم طیلة تلک المدة»[۴۳۸]

و در نتیجه محدود شدن فرض زوجه از ربع و ثمن در منقولات از لباس و متاع است نه قریه‌ها و خانه‌ها و زمین‌ها؛ با این وجوداین مطلب نه در کلمات پیامبر و عصر طولانی او و نه در عصر امیر المومنین و اتفاقات زمان او ذکر نمی‌شود؟ همان‌طور که بر کسانی مثل دانش آموزان ابن عباسخلاف این مطلب ثابت نمی‌شود بخصوص با توجه به این که مساله‌یارث زوجه از حقوق خدا یا امام نیست؛ برخلافخمس درآمدها [که از حقوق خدا یا امام است] تا اینکه گفته شود شاید بیان، ارفاقا از قِبَل صاحب الامر تاخیر افتاده استبلکه این حقی است از حقوق مردم و دیگر وراث؛ چرا که زوجه هنگامی که از اراضی چیزی به ارث نبردبه ناچار آن مقدار برای دیگر ورثه می‌ماند؛ پس چطور امام با [عدم بیان] حقوق آنها را در تمام این مدت مورد تضییع قرار بدهد؟

پنجمین نکته مستخرجه از اولین اشکال ثبوتی

* اولًا: نه تنها در زمان پیامبر (ص) و امیرالمؤمنین (ع) و ائمه‌ی قبل (ع) مسئله‌ی حرمان زوجه مطرح نبوده، بلکه در زمانِ امامین صادقین (ع) نیز وضع تغییر نکرده بود؛

* ثانیاً: این مسئله، یک مسئله‌ی سیاسی نبوده که بتوان ادّعا کرد «تقیّه» نیز در آن مطرح بوده است.

به عبارت ایشان توجه فرمایید:

«وفی حکومهٔ النبی (ص) وامیرالمومنین (ع) العادلهٔ، فلایبین حکم اللّه وتعطی حقوقسائر الورثهٔ للزوجهٔ الی عهد الصادقین (ع)، بل وفی عهدالصادقین (ع) ایضا لم یعلم ان الوضع الخارجی تغیر عما کان علیه قبل ذلک من توریث الزوجهٔ حصتها من العقار ایضا، کما انه لم تکن مسالهٔ سیاسیهٔ ونحوها لیکون فیها موجب للتقیهٔ»[۴۳۹]

ارث زوجه، ص: ۳۵۴

و در زمان حکومت پیامبر و امیرالمومنین عادل، حکم خدا تبیین نمی‌شود و حقوق سائر ورثه به زوجه داده می‌شود تا زمان امام صادقین (ع) و حتی در زمان ایشان هم معلوم نبود که وضع خارجی تغییر کرده از آنچه قبلًا بوده یعنیزوجه از سهم خود از عقار ارث می‌برده؛ همانطور که مساله سیاسی یا مثل آن هم نبوده تا موجب تقیّه شود.

ششمین نکته مستخرجه از اولین اشکال ثبوتی

«تعابیری» که در السنه‌ی روایات حرمان بیان شده و نیز «تعلیل‌هایی» که در آن‌ها آمده است، اصلًا قابل اخذ نیست؛ چه اینکه:

* اولًا: در بعضی از این روایات آمده:

«إِنَّمَا صَارَ هَذَا كَذَا لِئَلَّا تَتَزَوَّجَ الْمَرْأَةُ فَيَجِيءَ زَوْجُهَا أَوْ وَلَدُهَا مِنْ قَوْمٍ آخَرِينَ فَيُزَاحِمَ قَوْماً آخَرِينَ فِي عَقَارِهِمْ»[۴۴۰] «إِنَّمَا ذَلِكَ لِئَلَّا يَتَزَوَّجْنَ فَيُفْسِدْنَ عَلَى أَهْلِ الْمَوَارِيثِ مَوَارِيثَهُمْ»[۴۴۱] «لِئَلَّا يَتَزَوَّجْنَ فَيُدْخِلْنَ عَلَيْهِمْ يَعْنِي أَهْلَ الْمَوَارِيثِ مَنْ يُفْسِدُ مَوَارِيثَهُمْ»[۴۴۲] زوجه بعد از فوت شوهر، شوهر می‌کند و او را وارد این خانه می‌کند و موجب فساد حق ورثه می‌شودکه این تعلیل قابل نقض است، به اینکه: «زوجه بیوه شده، ممکن است شوهر ننماید».

* ثانیاً: سایر «تعلیل‌ها» نیز اصلًا قابل اعتناء نیستند؛ مثلًا تعلیلی که

می‌گوید: «زوجه را می‌توان تغییر داد، پس آنچه که می‌آید و می‌رود میراثش هم در آن چیزی است که ثبات ندارد»- «ما یجوز تغییره وتبدیله یجوز ارثه مما یمکن تغییره وتبدیله»- اساساً قابل اعتناء نیست؛

«وَ الْمَرْأَةُ قَدْ ... يَجُوزُ تَغْيِيرُهَا وَ تَبْدِيلُهَا ... وَ الْمَرْأَةُ يُمْكِنُ الِاسْتِبْدَالُ بِهَا فَمَا يَجُوزُ أَنْ يَجِيءَ وَ يَذْهَبَ كَانَ مِيرَاثُهُ فِيمَا يَجُوزُ تَبْدِيلُهُ وَ تَغْيِيرُهُ ...»[۴۴۳]

ارث زوجه، ص: ۳۵۵

و زن گاهی تغییر و تبدیلش جائز است ... و زن را می‌توان جایگزین نمود پس آن چه جائز است که بیاید و برود میراث او نیز در همان چیزی است که تغییر و تبدیلش جائز است.

* ثالثاً: آن تعلیلی که می‌گوید: «زوجه نَسبی با زوج ندارد که بواسطه‌ی آن ارث ببرد»- «لَيْسَ لَهَا مِنْهُ نَسَبٌ»- در مورد زوج نیز، همین‌استدلال جاری است.

«فَقَالَ لَيْسَ لَهَا مِنْهُ نَسَبٌ تَرِثُ بِهِ وَ إِنَّمَا هِيَ دَخِيلٌ عَلَيْهِمْ فَتَرِثُ مِنَ الْفَرْعِ وَ لَا تَرِثُ مِنَ الْأَصْلِ وَ لَا يَدْخُلُ عَلَيْهِمْ دَاخِلٌ بِسَبَبِهَا»[۴۴۴] پس فرمود برای زن از او نسبی وجود ندارد تا بواسطه‌ی آن ارث ببرد و همانا آن زن بر آنها وارد شده پس از فرع ارث می‌بردنه از اصل؛ و هیچ کس به سبب زوجیت [با این زن بیوه]، داخل در ورثه نمی‌شود.

«کما ان التعبیر الواقع فی السنهٔ هذه الروایات والتعلیل فیها بان ذلک من اجل ان لاتدخل المراهٔ احدا علی الورثهٔ فیفسدعلیهم

مواریثهم، مع انه قد لایکون معها وارث آخر اصلا، فضلاعن التعابیر الاخری من قبیل کونها غیر ثابتهٔ فلا یکون‌لها الا ما لایکون ثابتا، او ما ورد فی بعضها من منعها عن ارث السلاح والدواب ایضاً»[۴۴۵]

همانگونه که تعبیراتی که در السنه‌ی این روایات و تعلیل در آنها واقع شده به اینکه:

بخاطر آن است که زن کسی را بر ورثه داخل نکند تا مواریث ایشان را از بین نبرد با وجود اینکه گاهی اصلًا وارث دیگری با زن وجود ندارد چه رسد به تعابیر دیگری مثل: زن ثابت نیست پس هیچ چیز جز آنچه ثابت نیست برای او نمی‌باشد یا آنچه در بعضی روایات آمده که زن از سلاح و مرکب هم ارث نبرد.

نتیجه گیری فقیه معاصر از نکات شش گانه

معاصر محترم- دامت برکاته- پس از ذکر این شش نکته، نتیجه می گیرند و

ارث زوجه، ص: ۳۵۶

می‌فرمایند: «قویاً بسیار بعید می‌دانیم که مقصود ائمّه‌ی معصومین (ع) از روایات هفده گانه، همان معنای ظاهری‌شان باشد و آن‌ها اراده شده باشند؛ بنابراین، هنگامی که در روایات مشکل ثبوتی وجود داشته باشد، باید در مقام اثبات آن‌ها را توجیه نماییم».

به عبارت دیگر:

ایشان با ذکر این شش نکته، مشکلیبرای این روایات در «مقام ثبوت» فرض کردند، لذا می‌خواهند بواسطه‌ی این مشکل ثبوتی، «مقام اثبات» را توجیه نمایند؛ فلذا ایشان بعد از اثبات این نکات شش گانه می‌فرمایند:

- یا باید از ظاهر روایات دست برداریم؛

- یا باید روایات را بر آنچه که مرحوم سیّد مرتضی (رحمه الله) قائل شده حمل نماییم؛

- یا باید بگوییم نظر ائمه (ع) در این روایات، بهحکمی است که امام زمان (عج) بعد از زمان ظهور پیاده خواهند کرد؛ یعنی قائل شویم به اینکه ائمه (ع) در مقام بیان این نبودند که حکم محرومیّت، در زمان خودشان پیاده شود.

به عبارت ایشان توجه فرمایید:

«الی غیر ذلک من النکات والخصوصیات یوجب الاستبعاد القوی فی ان یکون المقصود من هذه الروایات ما هوظاهرها الاولی من حرمان‌الزوجهٔ من ارث العقار والارضین والدور والقری والضیاع والبساتین کلیهٔ الا قیمهٔ الانقاض والخشب والشجر فیهابل اما ان یکون المقصود من هذه الالسنهٔ ما ذکره السید المرتضی (رحمه الله) و قواه من حرمان الزوجهٔ من عین الرباع‌دون قیمتها ومالیتهااو یکون النظر فیها الی حکم خاص سیطبقه الامام المعصوم (ع) بعد ظهوره»[۴۴۶]

تا غیر از این نکات و خصوصیات باعث می‌شود که با قوّت بعید بدانیم که مراد از روایات، ظاهر اوّلی آن‌هاست یعنی محرمیّت زوجه از عقار و زمین‌های خانه‌ها و قریه‌ها و مزارعو باغ‌ها همگی مگر [بقدر] قیمت تیرها و چوب و درخت در آن‌ها؛ بلکه یا مقصود از این لسان در روایات آن چیزی است که سید مرتضی (رحمه الله) فرموده و آن

ارث زوجه، ص: ۳۵۷

را قوی دانسته یعنی محرومیّت از عین رباع نه قیمت آن‌ها و مالیتشان؛ یا نظر در روایات به حکم خاصی است که امام زمان (عج) بعد ظهور آن را تطبیق می کنند.

سپس ایشانبرای استدلال خویش شاهدی بیان کرده و می‌فرمایند:

اینکه در بعضی از این روایات (هشتم و یازدهم)، هنگامی که سائل از امام (ع) سؤال کرده که مردم- یعنی اهل سنّتیا نوع مردم-، حکم حرمان زوجه از عقار را نمی‌پذیرند، و اینکه امام (ع) در جواب می‌فرمایند:

«قَالَإِذَا وُلِّينَا فَلَمْ يَرْضَوْا ضَرَبْنَاهُمْ بِالسَّوْطِ فَإِنْ لَمْ يَسْتَقِيمُوا ضَرَبْنَاهُمْ بِالسَّيْفِ»[۴۴۷] اگر ما حکومت را بدست بگیریم [و مردم نپذیرند]

بـا تازیـانه آن‌ها را وادار به پـذیرش می‌کنیم و اگر با تازیانه به راه راست هـدایت نشدنـد با شمشـیر آن‌ها را خواهیم زد. [تا از حکم خدا تخطی نکنند].

«فَقَالَ إِذَا وُلِّينَاهُمْ ضَرَبْنَاهُمْ بِالسَّوْطِ فَإِنِ انْتَهَوْا وَ إِلَّا ضَرَبْنَاهُمْ بِالسَّيْفِ عَلَيْهِ»[۴۴۸] خود، از جمله شواهد و قرائنی هستند برای حکومت امام زمان (عـج)؛ یعنی، روایات حرمان، حکم مربوط به زمان حکومت معصوم (ع) را بیان می‌کنند. یاشاید این نکته که در برخی از روایات آمده، زمانی که حضرت بقیهٔ الله (عج) ظهور می‌نمایند احکام دیگری را پیاده می‌کنند، ناظر به همین مطلب باشد؛ همچون:

: «إِنَّ قَائِمَنَا إِذَا قَامَ، دَعَا النَّاسَ إِلَى أَمْرٍ جَدِيد»[۴۴۹] همانا قائم ما وقتی قیام کند مردم را به سوی امر جدیدی دعوت می‌کند

به عبارت ایشان توجه فرمایید:

«و قد یشعر به ما وردفی بعض الروایات من انهاذا ولینا ضربناهم بالسوط، فان

ارث زوجه، ص: ۳۵۸

اخذوا به والاضربناهم بالسیف»[۴۵۰]

و به همین مطلب اشـعار داردآنچه در بعضـی از روایات وارد شده که چنانچه ما حکومت را بدست بگیریم آنها را با شـلاق می‌زنیم پس اگر فهمیدند که چه بهتر و اگر نفهمیدند ایشان را با شمشیر خواهیم زد.

از این رو ایشان در ادامه نتیجه‌گیری کرده و می‌فرمایند:

پس مسئله از لحاظ «مقام ثبوت» جدّاً دارای مشکل است؛ لذا باید ظاهر روایات را در «مقام اثبات» توجیه نماییم.

مجدداً به اصل عبارت ایشان توجه فرمایید:

«فالمسألـهٔ ثبوتاً مشـکلهٔ جـدّاً کما ذکر ذلک جملـهٔ من الفقهاءبحیث قـد یطمئنّ الانسان بملاحظـهٔ مجموع الجهات أنّ المراد من هذه الروایات لیس ظاهرها الاوّلی»[۴۵۱]

پس مساله در واقـع جـداً مشـکل اسـت همـان‌طور کـه ایـن مطلب را عـده‌ای از فقهـاء ذکر فرموده‌انـد به گـونه‌ای که بـا ملاـحظه‌ی مجموعه‌ای از جهات، انسان اطمینان پیدا می‌کند که منظور این روایات، ظاهر اولی‌شان نیست.

همان‌طور که ملاحظه می‌شود، ایشان می‌فرمایند:

اصل اینکه مسئله ثبوتاًدارای مشکل است، قبلًا توسط برخی از فقهای ماضی (قدس رهما) مانند مرحوم محقق اردبیلی (رحمه الله) در کتاب «مجمع الفائـدهٔ و البرهان فی شـرح ارشاد الاذهان» مورد توجه واقع شـده است. البته لازم به ذکر است، مرحوم مقدس اردبیلی (رحمه الله) به هیچ‌یک از نکات فقیه معاصر- دامت برکاته- اشاره‌ای نکردند و صرفاً می‌فرمایند:

«مجمع الفائدهٔ و البرهان فی شرح ارشاد الاذهان»

«هذه مسألهٔ مشکلهٔ، لانهاخلاف ظاهر القرآن»[۴۵۲] این مسئلهاز مسائل مشکل است؛ زیرابا ظاهر «قرآن» سازگاری ندارد.

ارث زوجه، ص: ۳۵۹

شش مناقشه وارده براشکال اولفقیه معاصر

بر اشـکال اول فقیه معاصر- دامت برکاته- شش مناقشه وارد است؛ امّا قبل از آن باید مقدمه‌ای را در ضمن دو نکته مطرح کنیم. آن دو مقدمه عبارتند از:

* اولًا: ظاهراً این اشکال مهم‌ترین ملاحظه و اشکالی است که فقیه معاصر- دامت تأییداته- ایراد می‌کنند.

* ثانیـاً: روش ایشان، یک روش اسـتنباطی خوب و جدیـدی است، لـذا بایـد از ایشان و اصل روشـی که پیاده فرمودنـدو زحمتی که کشـیده‌اند، تقدیر شود؛ چون شایسـته و بایسـته فقیه نیست تابه مجرّد اینکهروایتی در معنایی ظهور داشته باشد، بلافاصله تسلیم ظاهر آنشود؛ یعنی شأن فقیه و انتظار از او همین است که تـدقیق و تحقیقنمایـد که، آیا قرائن دیگری، خلاف ظاهر آن روایت وجود دارد

یا خیر؟

اما با وجود این دو نکته، بر اولین اشکال و ملاحظه ایشان، «شش» مناقشه وارد است.

اولین مناقشه‌بر اشکال اول بعض الفقهاء

* اولًا: درباره استبعادی که ایشان از نکات مزبور، استخراج کردند، باید گفت: «مجرّد استبعاد» موجب رفع ید از ظاهر روایات نمی‌گردد؛ یعنیه صرف آنکه ظاهر روایتی، ظهور در معنای مستبعدی نزد ما داشته باشد، دلیل رفع ید از ظاهر آن روایت نمی‌شود.

* ثانیاً: پر واضح است که ما از «واقع» خبر و اطلاعی نداریم و جهات و نکات اصلی در باب تشریع را نمی‌دانیم؛ پس تا زمانی که «استحاله ثبوتی» نداشته باشیم، نمی‌توانیم از مقام اثبات «رفع ید» نماییم؛ به عنوان مثال: در «قرآن

* کریم»، کلمه «ید» در آیه‌ی شریفه‌ی يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِم[۴۵۳] ظهور در دست معمولیدارد؛ امّا چون در محل خود ثابت شده که جسمیّت خداوند متعال (تعالی) محال است؛ بنابراین با توجه به این دلیل، در ظاهر آیه‌ی شریفه، تصرّف

ارث زوجه، ص: ۳۶۰

می‌نماییم.

به هر روی، فقیه معاصر- دامت برکاته- در این مسئله، صرفاً نکاتی را ذکر فرموده‌اند که مقداری «استبعاد» دارد و روشن است که «صرف استبعاد» نمی‌تواند برای فقیه دلیل باشد، یعنی فقیه نمی‌تواند به «صرف استبعاد خود» اعتماد نماید.

دومین مناقشه بر اشکال اول بعض الفقهاء

در کلمات فقیه معاصر- دام عزه- «تهافت» وجود دارد؛ زیرا ایشان:

* ابتداء می‌فرمایند: «این نکات در روایات وجود دارد و با وجود این نکات باید از ظاهر آن‌ها رفع ید نماییم».

اما:

* در انتهاءاز رفع ید، استدراک نموده و می‌گویند: «نزد طائفه‌ی امامیّه یک مطلب مسلم است و آن اینکه اگر زوجه ذات ولد نباشد، از عین زمین خانه محروم است»؟! رحمه الله)

مجدداً به «کلام اولیه» و «استدراک» ایشان توجه فرمایید:

«فالمسالهٔ ثبوتا مشکلهٔ جدا ... بحیث قد یطمئن الانسان بملاحظهٔ مجموعهٔ الجهات، انالمراد من هذه الروایات لیس ظاهرها الاولی ...»[۴۵۴] «نعم، حرمانها من عین العقار والبناء فی الجملهٔ وفی أرض الدار فحسب بنحو یحفظ فیه حقّ سائر الورثهٔ کی لا یفسد علیهم إرثهم وفی خصوص ما إذا لم

تکن ذات ولد لعلّه أمر مسلّم من قبل الطائفهٔ»[۴۵۵] پس مساله در واقع جداً مشکل است ... به گونه‌ای که با ملاحظه‌ی مجموعه‌ای از جهات، انسان اطمینان پیدا می‌کند که منظور این روایات، ظاهر اولی‌شان که همان محرومیّت زوجات از عقار، عیناً و قیمتاً می‌باشد، نیست.

بله محرومیّت زوجه از عین عقار و ساختمان در بعضی موارد و فی‌الجمله است و در

ارث زوجه، ص: ۳۶۱

زمین خانه به حسب آن استبه طوری که در آن حق سائر ورثه حفظ می‌شودتا ارث شان فاسد نشده و از بین نرود و در خصوص زوجه‌ایکه دارای اولاد نیست شاید این مطلب از جانب طائفه امر مسلمی است.

بنابراین، شایسته است در پاسخ به ایشان بگوییم:

* اولًا: مگر شما نکاتی را که به عنوان اشکال ثبوتی مطرح فرمودید، فراموش کردید؟

* ثانیاً: شما که فرمودید: «چطور مسئله‌ی به این مهمی، در زمان پیامبر (ص) و امیرالمؤمنین (ع) مطرح نبوده؟»؛ حال اگر شما، همین

مقدار از کلام خودتان را بپذیرید و به قول خود ملتزم باشید، بازاین اشکال باقی است که بالاخره، چرا پیامبراکرم (ص) در زمان حیات مبارکشان با اینکه مسئله‌ی «ارث» مورد ابتلایمردم بوده، نفرمودند که: «زوجه‌ی غیر ذات ولد از عین عَقار محروم است»؟! لذا نکات شش‌گانه‌ای که در ابتدای بحث مطرح کردید،- به خصوص اولین نکته- بااین استدراکی که بعداً آن را بیان کردید، سازگار نیست.

* ثالثاً: در جواب ایشان- که در ادامه عبارتشان می‌گویند: «کما انه لاینافی النکات التی اشرنا الیها»[۴۵۶]- می‌گوییم: مگر می‌شود استدراکی کهاز کلام خویش نمودید، با آن نکات شش‌گانه منافات نداشته باشد؟!

سومین مناقشه بر اشکال اول بعض الفقهاء

ایشان با قرینه قرار دادن این استدلال که: «اکثر روایات دال بر حرمان زوجه از عقار، از امام باقر و صادق (ع) صادر شده است»؛ نتیجه گرفتند که: ائمه‌ی قبل از صادقین (ع) و امیرالمؤمنین (ع) و پیامبر (ص) به این مسئله اشاره‌ای نفرموده‌اند؟!

به عبارت ایشان توجه فرمایید:

«وعلی ای حال لا عین ولا اثر لهذا الحکم فی الروایات الواردة عن امیر المؤمنین (ع) و

ارث زوجه، ص: ۳۶۲

سائر الائمة (ع) الی زمان الصادقین (ع) ولا من بعدهما»[۴۵۷] «وفی حکومة النبی (ص) وامیرالمومنین العادلة (ع)، فلایبین حکم اللّه وتعطی حقوق سائر الورثة للزوجة الی عهد الصادقین (ع) ...»[۴۵۸] به هر حال تا زمان امامین صادقین (ع) هیچ اثری از این حکم (حرمان) در روایات وارده از امیرالمومنین (ع) و غیر ایشان وجود ندارد و نیز بعد از زمان صادقین (ع)، چیزی وجود ندارد.

و در زمان حکومت پیامبر (ص) و امیرالمومنین عادل (ع)، حکم خدا تبیین نمی‌شود و حقوق سائر ورثه به زوجه داده می‌شود تا زمان امام صادقین (ع).

هر چند که قبلًا فرموده بودند: «روایات و احکام زیادی درباره‌ی میراث، از امیرالمومنین (ع) صادر شده است»؟!

«رغم أنّ مسائل المیراث قد صدرت فیها روایات وأحکام کثیرة عن أمیرالمؤمنین (ع)»[۴۵۹] به رغم اینکه در مسائل میراث روایات و احکام زیادی از امیرالمومنین (ع) صادر شده.

به رغم اینکه در مسائل میراث روایات و احکام زیادی از امیرالمومنین (ع) صادر شده.

البته قبل از ایشان، مرحوم آیت الله بروجردی (رحمه الله) نیز به این نکته اشاره کرده بودند؛ به هر حال مفهوم کلام فقیه معاصر- دامت تأییداته- این است که می‌فرمایند: «علی‌رغم اینکه ما در مسائل میراث، روایات فراوانی از امیرالمؤمنین (ع) در اختیار داریم؛ چرا آن حضرت به این مسئله هیچ اشاره‌ای نفرموده‌اند [؟!]»

همان‌طور که روشن است، دو اشکال در این مطلب که فقیه معاصر- دامت برکاته- اعتماد زیادی به آن دارند، وجود دارد:

ارث زوجه، ص: ۳۶۳

اولین اشکال در سومین مناقشه بر اشکال اول بعضالفقهاء

در خصوص مسائل ارث اگر از ابتداء تا انتهای روایاتآن را، مورد بررسی قرار دهیم، به این نتیجه خواهیم رسید که:

* اولًا: مسائل مسلم فراوانی در باب ارث وجود دارد که مورد قبول همه فقهاست.

* ثانیاً: عمده روایاتی که در باب ارث، به دست ما رسیده از «صادقین (ع)» است؛ بدین معنا که تعداد روایاتصادقین (ع) بیشتر از روایاتی است که از امیرالمؤمنین (ع) به دست ما رسیده است؛ به عنوان مثال:

۱. مرحوم شیخ حر عاملی (رحمه الله) در «کتاب الارث» کتاب «وسائل الشیعة»، باب اوّل از موانع ارث یعنی: «بَابُ أَنَّ الْکَافِرَ لَا یَرِثُ الْمُسْلِمَ وَ لَوْ ذِمِّیّاً وَ الْمُسْلِمَ یَرِثُ الْمُسْلِمَ وَ الْکَافِرِ»[۴۶۰] مجموعاً «بیست و چهار»، روایت نقل کرده است که از میان آن‌ها:

- «نوزده» روایت از صادقین (ع) است؛

- «دو» روایت- که یکی از آن‌ها مرسله است-، از پیامبر اکرم (ص) است؛

- «یک» روایت نیز، از امیرالمؤمنین (ع) است که البته این روایت قضاوتی از قضاوت‌های امیرالمؤمنین (ع) است که توسط امام صادق (ع) نقل شده است.

قابل توجه اینکه: «کفر» به عنوان یکی از موانع ارث، در زمان پیامبر (ص) و امیرالمومنین (ع) بسیار زیاد مطرح بوده است؛ زیرا، چه بسا، پدری مسلمان می‌شدهولی فرزندانش در حالت کفر باقی می‌ماندند و یا بالعکس؛ پس در چنین مسئله‌ی مهمی

آیا می‌توان ادّعا نمود کهچرا از پیامبر (ص) تنها «دو» روایت

ارث زوجه، ص: ۳۶۴

وجود دارد؟!

و یا:[۴۶۱]

ارث زوجه ؛ ص۳۶۴

آیا می‌توان ادّعا نمود که چرا از امیرالمؤمنین (ع) تنها «یک» روایت وجود دارد؟ که البته آن را هم امام صادق (ع) نقل کرده است؟!

و یا از این بالاتر:

- آیا می‌توان ادّعا نمود که چرا «اکثر» روایات، از صادقین (ع) است؟!

۲. در کتاب «مسند امام علی (ع)»- که در این اواخربه چاپ رسیده است، در چهار جلد از آن، یعنی مجلدات «بیست»، «بیست و یک»، «بیست و دو» و «بیست و پنجم»- روایات ارث از امیرالمومنین (ع) نقل شده است، که در:

- جلد بیستم، تعداد «صد و بیست و یک» روایت؛

- جلد بیست و یکم، تعداد «سی و پنج» روایت؛

- جلد بیست و دوم، تعداد «بیست و پنج» روایت؛

- جلد بیست و پنجم تعداد «صد و چهل و چهار» روایت؛

و در مجموع به «سیصد و بیست» حدیث می‌رسد و قاعدتاً باید بسیاری از آن‌ها مکرّر باشد؛ لکندر جلد «بیست و ششم» کتاب «وسائل الشیعهٔ»، دوازده باب وجود دارد که احادیث آن مجموعاً، به بیش از «هفتصد» حدیث می‌رسد که در میان آن‌ها بیشتر از «پنجاه» حدیث، از غیر صادقین (ع) نیست.

بنابراین، اگر مدّعی ادّعا کند که: در کتاب الارث کتاب «وسائل الشیعهٔ»، اکثر روایات ارث، از امیرالمؤمنین (ع) صادر شده است.

پاسخ این است که: این ادّعای مدّعی، باطل است؛ زیرا فقط «بخش قلیلی» از روایات ارث از امیرالمؤمنین (ع) صادر شده و «بخش کثیری»

ارث زوجه، ص: ۳۶۵

از روایات، از امام باقر و صادق (ع) صادر شده و به دست ما رسیده است.

بله؛ اگر ایشان در نکته مطروحهمی‌فرمودند: چگونه امیرالمؤمنین (ع) که «نود درصد» مسائل و مطالب ارث را بیان فرموده‌اند، چرا مسئله‌ی «محرومیّت از عَقار» را بیان نفرموده‌اند؟

ما در جواب ایشان می‌گفتیم: این نکته وجهی برای «استبعاد» دارد؛ امّا برای این نکته‌ای که مطرح فرمودید، مجالی برای استبعاد

وجود ندارد؛ زیرا، همان‌طور که روشن شد اکثر روایات در این باره از سوی صادقین (ع) صادر شده است.

دومین اشکال در سومین مناقشه بر اشکال اول بعضالفقهاء

* اولًا: اگر استدلالایشان را که فرمودند: «چرا ائمه‌ی قبل از صادقین (ع) یعنی امیرالمؤمنین (ع) و پیامبر اکرم (ص) به این مطالب اشاره‌ای ننموده‌اند؟!»، به عنوان دلیل بپذیریم، در بسیاری از مسائل و فروعات دیگر نیز دچار مشکل خواهیمشد؛ مثلًا:

- در خصوصیات «حجّ»، اکثر روایات از امام باقر و امام صادق (ع) است و حتی در یک روایتی که راوی آن «زرارة بن اعین» است، وی به امام صادق (ع) عرض می‌کند، ای سرور و آقای من، چهلسال است که من خدمت شما هستم و از شما مسائل حج را سؤال می‌کنم، امّا هنوز این مسائل تمام نشده است؛ ولی آن حضرت (ع) پاسخ لطیفی به وی دادهو فرموده‌اند: خانه‌ای که دو هزار سال قبل

- از خلقت آدم (ع) محلّ طواف ملائکه بوده، چگونه توقّع داری احکام آن را با چهل سال بفهمی؟

اصل روایت چنین است:

«مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ بَابَوَيْهِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ بُكَيْرِ بْنِ أَعْيَنَ عَنْ أَخِيهِ زُرَارَةَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) جَعَلَنِيَ اللَّهُ فِدَاكَ أَسْأَلُكَ فِي الْحَجِّ مُنْذُ أَرْبَعِينَ

ارث زوجه، ص: ۳۶۶

عَاماً فَتُفْتِينِي، فَقَالَ يَا زُرَارَةُ بَيْتٌ حُجَّ إِلَيْهِ قَبْلَ آدَمَ بِأَلْفَيْ عَامٍ تُرِيدُ أَنْ تَفْنَى مَسَائِلُهُ فِي أَرْبَعِينَ عَاماً [؟]»[۴۶۲] محمد بن علی بن حسین بن بابویه به اسناد خویش از بکیر بن اعین از برادرش زرارهٔ نقل می‌کند که او به امام صادق عرض کرد: خدا مرا فدای شما قرار دهد درباره‌ی مسائل حج چهل سال استکه از شما می‌پرسم و شما جوابم را می‌دهید [کنایه از اینکه تمام نشده است]؛ امام (ع) فرمود: ای زرارهٔ، خانه‌ای که قبل از خلقت آدم (ع) دو هزار سال در آن حج گزارده شده؛ آیا می‌خواهی مسائلش را در چهل سال برای تو بازگو کنم؟!

پس، بنابر استدلال فقیه معاصر- حفظه الله تعالی- در این مورد نیز، باید اشکال ایشانجاری باشد؟! ولی آنجناب، در اینجا این اشکال را جاری نمی‌دانند؟!

- در باب «خمس»، پیرامون «ارباح مکاسب»، قبل از صادقین (ع) روایاتبسیار کمیدر اختیار داریم؛ پس، ایشان در اینجا هم باید اشکال را وارد بدانند؟! که وارد نمی‌دانند؟!

- در مورد «مطاف»، که حدّ آن بین «بیت» و «مقام» است، روایاتش راصادقین (ع) نقل کرده‌اند؛ پس، به صرف ادّعای اینکه چرا پیامبر (ص) و امیرالمومنین (ع) مسئله‌ی به این مهمیرا بیان نفرموده‌اند؛ آیا می‌توان روایاتش را کنار گذاشت؟

ثانیاً: فقیه معاصر- دامت برکاته- نه تنها به این نکات، اکتفا نکردند، بلکهآن‌ها را قرینه قرار دادندبر اینکه: «روایاتی که از صادقین (ع) رسیده، باطل است»؟! و یا اینکه فرمودند: «باید آن‌ها را توجیه کرد»؟!

از این رو، به ایشان عرض می‌نماییم که: این چه ملاحظه و فرمایشی است که مطرح می‌کنید؟! چه اینکه، کثیری از روایات فقه اهل بیت (ع) همین‌گونه است؛ بنابراین استدلال فقیه معاصر- دام بقائه-، از اساس، غیر منطقی و غیر

ارث زوجه، ص: ۳۶۷

قابل قبول است.

چهارمین مناقشه بر اشکال اول بعض الفقهاء

* اولًا: ذکر برخی از این نکات، از ایشانبسیار عجیب و تعجب آمیز است؛ چوندر بعضی از کلمات اهل سنّت نیز همین ایراد وجود دارد؟! چه اینکه آن‌ها در اعتراض بهامامیّه می‌گویند: شمابا این نظر، «رُبع» و «ثُمنی» که خداوند متعال (جل جلاله) برای زوجه قرار

داده، را تغییر می‌دهید؟!

ثانیاً: در کلمات ایشان، استدلالی نهفته است که در ضمن یک سؤال و جواب به آن خواهیم پرداخت:

– سؤال: ایشان می‌فرمایند: چنانچهقائل شویم، زوجه از زمین خانه مسکونی یا مطلق اراضی محروم است، سهامی که خداوند (جل جلاله) معیّن کرده، بهم می‌خورد؛ زیرا پروردگارمتعال (جل جلاله) فرموده است: وَلَهُنَّ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْتُمْ[۴۶۳]

بنابراین:

* اگر «مِمَّا تَرَكْتُمْ» را جمیع ماترک در نظر بگیریم، «ربع» یک اندازه‌ی خاصی می شود.

* اگر «مِمَّا تَرَكْتُمْ» را بدون عقار در نظر بگیریم، «ربع» کمتر می‌شود!

* اگر بخواهیم فتوای مشهور را حفظ کرده و بگوییم زوجه

* از «ربع» یا «ثمن» در سیاق منقولات ارث می‌برد، سهم زوجه کم می‌شود! به عبارت ایشان توجه فرمایید:

«وفی ان سهم الزوج والزوجهٔ انما هو من السهام المؤکدهٔ التی لا یمکن ان ینقص عما حدد فی القرآن من‌النصف والربع والثمن وان اللّه قد ادخل الزوج والزوجهٔ علی جمیع

ارث زوجه، ص: ۳۶۸

اهل المواریث فلم ینقصهما من الربع والثمن»[۴۶۴]

و روایات در این که سهم زوج و زوجه از سهام موکده‌ای است که نمی‌شود از آنچه در قرآن آمده (نصف، یک چهارم و یک هشتم) کمترش کرد و همانا خداوند زوج و زوجه را با همه‌ی طبقات ارث همراه کرد.

– جواب: پاسخ این نکته هم این است که، از ایشان می‌پرسیم اگر نزاع بدین گونه مطرح نباشد در امثال مثالهای زیر چه می‌فرمایید؟ مثلًا:

* زوجه‌ای که جمیع ماترک شوهرش ده میلیون تومان است؛ با زوجه‌ایکه جمیع ماترک شوهرش یک میلیون تومان است و نیز زوجه‌ای هم که جمیع ماترک شوهرشصد هزار تومان باشد؛ آیا صحیح است که بگوییم: «سهم هر یک از زوجه‌ها کم می‌شود»!؟

* اگر مردی نسبت به ثلث اموالش وصیّت کند، آیا صحیح است که بگوییم در اینجا «ربع» زوجه‌اش کم می‌شود؟! لذا این چه استدلالی است که می گویند: «سهم زوجه کم می‌شود»؟! خیر این گونه نمی‌شود و این استدلال ایشاناز اساس دارای اشکال است؛ زیرا شارع مقدّس برای ارث زوجه، عنوان «مشاع» را قرار داده است. پس مِمَّا تَرَكْتُمْ بدین معناست که «هر چه» که هست، چه ربع باشد و چه ثمن؛ لذاعنوان «مشاع» مطابق با شرایط، «قابل تغییر» است.

پنجمین مناقشه بر اشکال اول بعض الفقهاء

در این مناقشه به فقیه معاصر– دامت توفیقاته– می گوییم:

* اولًا: در مجموع این روش استنباطی و اجتهادی،– هر چند برای آن، بسیار زحمت کشیده‌اید– از قبیل «اجتهاد در مقابل نصّ» است؟!؛ چون در اینجا

ارث زوجه، ص: ۳۶۹

* نصوصی وجود دارد که نمی‌توان از آن‌ها رفع ید نموده و دست کشید.

* ثانیاً: پر واضح استبه صرف ادّعای اینکه: «ذهن ما و جامعه نمی‌تواند بپذیرد»، نمی‌توان اشکال‌های این چنینی را به روایات وارد نمود و یقیناً مدعیات شما صحیح نیست.

* ثالثاً: مسلم است که ذهن ما، شما و جامعه، توان مقابله با این نصوص را نداشته و ندارد.

ششمین مناقشه بر اشکال اول بعض الفقهاء

در اینکه:

* منظور امـام (ع) از جملهی «إِذَا وُلِّینَا فَلَمْ یَرْضَوْا ضَـرَبْنَاهُمْ بِالسَّوْطِ»[۴۶۵] و یـا جمله «إِذَا وُلِّینَاهُمْ ضَـرَبْنَاهُمْ بِالسَّوْطِ»[۴۶۶] چه بوده است؟

و یا:

* منظور سائل از «مردم»، در جمله‌ای که به امام (ع) می‌گویـد: «إِنَّ النَّاسَ لَا یَرْضَوْنَ بِـهَذَا»[۴۶۷] و یا از جملهی «إِنَّ النَّاسَ لَا یَأْخُـذُونَ بِهَذَا»[۴۶۸] چه کسانی بوده؟ آیا منظور ویاز مردم، «مردم زمان صدور» بوده یا «مردم زمان ظهور»؟

* پاسـخ روشن است؛ چه اینکه، مسلّماً مراد سائـل از مردم، «مردم زمانصـدور» بوده، نه «مردم زمان ظهور» ومنظور امام (ع) از اینکه می‌فرمایند: «ضَـرَبْنَاهُمْ» نیز بدین معناست که ائمه (ع) این حکم خدا را پیاده می‌کنند، چون تعدّی از حدود خدا مشـکل آفرین است و ائمه (ع) پای بیان و اجرای آن ایستاده‌اند.

بنابراین به ایشان می‌گوییم: کدام فراز از این روایات، با «زمان ظهور» ارتباط و سازگاری دارد که آن را مطرح فرموده‌اید؟!

ارث زوجه، ص: ۳۷۰

البته نکات مطروحه ایشان، اشـکالات دیگری هم دارد، که شایسـته است محققین محترم، پیرامون آنتحقیق و تدبر نمایند «وَ اللَّهُ وَلِیُّ التَّوْفِیقِ وَ الْهَادِی إِلَی الصَّوَاب».

دومین اشکال از فقیه معاصر در رد فتوای مشهور

از دومین اشکال ایشان نیز، چهار نکته قابل استخراج است که خلاصه‌ی آن‌ها با اندکی تغییر چنین است:

اولین نکته مستخرجه از دومین اشکال فقیه معاصر

* اولًا: نسبتِ بین آیه شریفه وَ لَهُنَّ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَکْتُمْ[۴۶۹] و روایات نافیه «تخصـیص» و «تقییـد» نیست؛ بلکه از قبیل «تعارض ظاهر و اظهر» یـا «تعـارض ظـاهر و صـریح» است؛ بـدین معنـا که وقتی گفته می‌شود: زوجه هیـچ چیز از عَقار را، ارث نمی‌برد- «لَا تَرِثُ مِنَ الْعَقَارِ شَیْئاً»[۴۷۰]- پس سـهم او از «ربـع» و «ثمن» ترکه نیز کمـتر می‌شـود و «تقییـد» سـهم او به «ربع» و «ثمن» از «هر آنچه» از ترکه ارث می‌بردو نه از «همه ترکه»،- اگر چه عنوان رُبع و ثُمن حفظ می‌شود- خلاف «مقام تحدید» است.

* ثانیاً: تعیین سـهام زوجه، با نسبت و فروض به معنی اختلال میزان در فرائض و سهام اوست و این ادّعا به کلامی لغو شبیه‌تر است و ربطی به باب تخصـیص و تقیید ندارد ... و بنابر قول به ارث زوجه از قیمت زمین- که مختار سیّد مرتضی (رحمه الله) است- اختلال سهام و فرائض، بوجود نمی‌آید، ولی مخالف ظاهر

* خطاب است که سهم الارث زوجه را در عین، مشاع می‌داند ... و به عبارت دیگر می‌توانگفت:

- از یک طرف روایات نافیه‌ی زوجه از عقار:

* در ارث نبردن زوجه از «عین زمین» تصریح دارند؛

ارث زوجه، ص: ۳۷۱

اما:

* در ارث نبردن او از «قیمت زمین»، ظهور دارند. و:

- از طرف دیگر آیه‌ی شریفه:

* در ارث بردن زوجه از «قیمت زمین» صراحت دارد؛ اما:

* در ارث بردن او از «عین زمین» ظهور دارد؛ بنابراین، در این حال، از هر یک از «ظهور» دلالات آیه و روایات به نفع «صراحت» هر کدام از آن‌ها، دست می‌کشیم.

به عبارت ایشان توجه فرمایید:

«وهذه المخالفهٔ لیست بمستوی التخصیص والتقیید لیقال بانه لا محذور فیه، اذ یمکن تقیید او تخصیص عمومات‌الکتاب الکریم بالخبر الصحیح، کیف ومجموع هذه الاخبار قد یبلغ حد الاستفاضهٔ، بل بمستوی المخالفهٔ لظهور قوی کالصریح، لان الزوجهٔ اذا کانت لا ترث من العقار شیئا فلا محالهٔ سوف یقل سهمها عن الربع والثمن للترکهٔ وتقیید ذلک‌بالربع والثمن مما ترث منه من الترکهٔ لا کل الترکهٔ وان کان یحفظ عنوان الربع والثمن الا ان هذا عندئذ یکون خلاف مقام‌التحدید وتعیین السهام بالنسب والفروض، ای یوجب اختلال المیزان للفرائض والسهام ویکون اشبه بالالغاز والتعمیهٔ‌حینئذ ولیس بابه باب التقیید والتخصیص‌فکم فرق بین ان یقول احد: اکرم العالم ثم یبین فی دلیل منفصل ان مقصوده غیر الفاسق من العلماء، وبین ان یقول: اجعلوا اموالی نصفین مثلا نصفها لزید ونصفها لعمرو، ثم یقول فی دلیل منفصل: مقصودی من نصفها لزید نصف‌مالی المنقول فقط لا کل اموالی، فان هذا یوجب الغاء التحدید بالتنصیف المبین اولا عرفا، لا التقیید والتخصیص.

نعم، علی القول بارثها من قیمهٔ الارض الذی هو مختار السید المرتضی لا یلزم اختلال السهام والفرائض وانما مخالفهٔ‌ظهور الخطاب فی کون السهم بنحو الاشاعهٔ من العین، فهو علی حدالتقیید ولعله من هنا صعب علی السید المرتضی‌القبول بمخالفهٔ القرآن الکریم بالمستوی الاول رغم اقراره بصدور الروایات، بل واجماع الطائفهٔ علی ثبوت حرمان‌الزوجهٔ من العقار اجمالًا، فجمع بین الروایات واجماع الطائفهٔ وظاهر الروایات بما ذکره واعتبره عملابهما معا وجمعابین الدلیلین القطعیین سندا. وان شئت قلت: ان روایات

ارث زوجه، ص: ۳۷۲

حرمان المرأهٔ من العقار صریحهٔ فی عدم ارثها من عین الارض، اما عدم ارثها من قیمتهاایضا فهی ظاهرهٔ فی ذلک ولیست صریحهٔ فیه. والتعبیر بقوله: «لاترث من الارض شیئا» ایضا قابل للحمل علی عدم ارث‌شی من اعیان الارض وتربتها، فلا ینافیارثها من قیمتها اذا کان هناک ظهور اقوی یقتضی ذلک وهو صراحهٔ الربع‌والثمن مما ترکتم فی الایهٔ الشریفهٔ، فیرفع الید عن ظهور کل من دلالتی الایهٔ والروایات بصراحهٔ الاخر»[۴۷۱]

این مخالفت به مستوی تخصیص نیست تا گفته شود که محذوری در آن نیست؛ چرا که می‌شود تقیید یا تخصیص عمومات کتاب با خبر صحیح باشد؛ چرا نه در حالی که مجموع این روایات به حد استفاضه می‌رسند بلکه به مستوی مخالفت به خاطر ظهور قوی مانند صریح است؛ چرا که زوجه اگر از عقار چیزی نبرد به ناچار سهم او از ربع یا ثمن ترکه کاسته می‌شود؛ مقید کردن به ربع و ثمن آنچه از آنها ارث می‌برد نه کل ترکه، اگر چه عنوان ربع و ثمن را دارد لکن خلاف‌مقام تحدید و تعیین سهام با نسبت‌ها و فرض‌های شرعی است؛ یعنی موجب اختلال در میزان فرض‌ها و سهم‌هاست و بیشتر شبیه کلامی لغو در این مورد است و باب آن باب تقیید و تخصیص نیست؛ پس چه فرقی است بین اینکه کسی بگوید: عالم را اکرام کن، بعد در دلیل منفصلی معلوم شود که مقصودش غیر فاسق از علماستو بین اینکه بگویداموالم را نصف کنید و نصف را به زید و نصف را به عمرو بدهید، بعد در دلیل مفصلی بگوید مقصود من از اینکه نصفش مال زید است، نصف مال منقول است نه همه اموالم!. این معنایش آن است که عرفاً آن

نصف کردن اول، لغو باشد نه اینکه‌تخصیص بزند یا تقیید کرده باشد.

بله، بنابر قول به ارث بردن زن از قیمت زمین که مختار سید مرتضی بود این کار تقیید محسوب می‌شود؛ شاید همین باعث شده که بر سید مرتضی مخالفت قرآن با بیان اول (ارث نبردن) سخت باشد به خاطر اقرار سید به صدور این روایات، بلکه اجماع طائفه به محرومیّت زن از عقار؛ البته سید اجمالًا این گونه میان روایات، اجماع و ظاهر آیات جمع کرده با سخنی که فرمود و آن را عمل به هر دو و جمع میان دو دلیل قطعی السند دانسته است و اگر خواستی خواهی گفت: روایات محرومیّت زن از عقار

ارث زوجه، ص: ۳۷۳

صریح‌اند در اینکه او از عین زمین ارث نمی‌برداما اینکه از قیمت هم ارث نمی‌برد، روایات در این باره فقط ظهور دارند نه

صراحت؛ و تعبیر اینکه از زمین هیچ چیز نمی‌بردنیز قابل حمل است بر اینکه: زوجه چیزی از اعیان و نفس زمین‌ها ارث نمی‌برد و این‌گونه هیچ منافاتی ندارد که زن از قیمت ارث ببرد؛ و وقتی ظهوری قوی‌تر در بین است که اقتضای ارث بردن از قیمت را دارد و آن ظهور صراحت ربع و ثمن از ترکه در آیه شریفه است پس رفع ید می‌شود از ظهور هر کدام از آیه و روایت به نفع صراحت دیگری.

دومین نکته مستخرجه از دومین اشکال فقیه معاصر

در باب اموال و حقوق، تفکیک بین «عین» و «قیمت یا مالیت» امری عرفی و معمول است؛ شاهد بر این مدعا، روایات داله بر محرومیّت زوجه از «بناء»، «آجر» و «چوب» است و همان‌طور که روشن است، در این روایات، بین «عین» و «قیمت» در ارث زوجه، «تفصیل» صورت پذیرفته است.[۴۷۲][۴۷۳] به عبارت ایشان توجه فرمایید:

«ودعوی: ان التفکیک بین العین والمالیهٔ فی تخصیص او تقیید الکتاب وادلهٔ التوریث باخراج العین وابقاء المالیهٔ تحتهاامر غیر عرفی؛ مدفوعهٔ: بانه عرفی فی باب الاموال والحقوق ویشهد له نفس روایات الحرمان فی البناء والطوب

والخشب حیث‌فصلت بین العین والمالیهٔ فی ارث الزوجهٔ منها»[۴۷۴]

و ادعای اینکه: تفکیک میان عین و قیمت، تخصیص یا تقیید کتاب و ادله توریث است به اینکه، عین را خارج می‌کند و قیمت را باقی می‌گذارد، امری غیر عرفی است؛ [این ادعا] دفع شده به اینکه این قضیه در باب اموال و حقوق عرفی است و شاهد آن هم خود روایات محرومیّت در ساختمان و آجر و و چوب است که میان عین و مالیت در ارث زوجه از آنها فرق گذاشته‌اند.

ارث زوجه، ص: ۳۷۴

سومین نکته مستخرجه از دومین اشکال فقیه معاصر

اینکه در روایات بیان شده که باید «قیمت بناء» را به زوجه پرداخت کرد، این کار در مقابل پرداخت نکردن «قیمت زمین»، به او نیست؛ بلکه این اعطا در قبال به ارث نرسیدن «عین زمین یا اصول عَقار» به اوست؛ پس می‌توان از «قیمت زمین» به وی اعطاء نمود و بر این اساس، در روایات، اعطاء قیمت به عنوان «استثنا از عدم اعطاءاصول عقار» عنوان شده است.

بنابراین روایاتِ تفصیل دهنده بین عین و قیمت، صراحت و تصریحی در عدم اعطاء قیمت عقار و زمین به زوجه ندارند.

به عبارت ایشان توجه فرمایید:

«ودعوی: ان تصریح روایات الحرمان باعطائها من قیمهٔ البناء وعدم اعطائها من الارض یجعلها کالصریح فی حرمانهامن قیمهٔ الارض ایضا والا لکان یذکرها مع قیمهٔ البناء.

یدفعها: ان ذکر اعطائها من قیمهٔ البناء فی الروایات لیس فی قبال عدم اعطائها من قیمهٔ الارض، بل فی قبال عدم‌اعطائها من اعیان اصول العقار والدور، فیمکن اعطاؤها من قیمتها ولهذا جاء ذلک بلسان الاستثناء عن عدم اعطائهامن العقار، فلیست روایات التفصیل صریحهٔ فی عدم اعطائها قیمهٔ العقار؛ فلیست روایات التفصیل صریحهٔ فی عدم اعطائها قیمهٔ العقار لکی یقال بعدم صحهٔ هذا الجمع، بل سوف‌یاتی ان الروایات

التفصیل صریحهٔ فی عدم اعطائها قیمهٔ العقار؛ فلیست روایات التفصیل صریحهٔ فی عدم اعطائها قیمهٔ العقار لکی یقال بعدم صحهٔ هذا الجمع، بل سوف‌یاتی ان الروایات

المفصلهٔ فیها قرائن تدل علی عدم حرمانها من قیمهٔ العقار»[۴۷۵]

و ادعای اینکه: روایات محرومیّت تصریح دارند به اینکه از قیمت ساختمان به زوجه داده می‌شود و از زمین داده نمی‌شود آن را صراحت می‌بخشد که از قیمت زمین هم ارث نمی‌برد و الاـ می‌بایست با قیمت ساختمان آن را مطرح کرد؛ دفع می‌شود که ذکر نکردن اینکه زوجه از قیمت ساختمان ارث می‌برددر مقابل ارث نبردن او از قیمت زمین نیست؛ بلکه در مقابل ارث نبردن او از

اصول اعیان زمین‌ها و خانه‌هاست پس می‌شودبه او از قیمت زمین ارث داد و برای همین است که با لسان استثناء آورده است

ارث زوجه، ص: ۳۷۵

که از عقار ارث نمی‌برد [الا ...] پس روایات تفصیل بین قیمت و عین صریحه نیستند در اینکه از قیمت عقار ارث نبرد تا گفته شود این جمع درست نیست؛ بلکه در ادامه خواهد آمد که روایات تفصیل دهنده قرائنی دارند که بر محروم نبودن زن از قیمت عقار تاکید می کند.

چهارمین نکته مستخرجه از دومین اشکال فقیه معاصر

تخصیص یا تقیید آیه بوسیله روایات نافیه، مستلزم «اختلال» در عنوان «ربع» و «ثمن» می‌شود و برای جلوگیری از این مخالفت شدید عرفی، صراحت آیه را قرینه بر تصرف در ظاهر روایات قرار می‌دهیم؛ البته این تصرف مانند سایر موارد جمع عرفی، از باب تصرف در ظاهر و حمل ظاهر بر نصاست.

بـه هر روی نـتیجه‌ی جمع عرفی ایـن می‌شـود کـه: روایـات مـانعه، بر ممنـوعیت زوجـه از ارث بردن از «خصـوص عین زمین» حمل می‌شود، بنابراین از «قیمت زمین» به وی اعطاء می گردد.

شاهـد چنیـن جمـع نیز، «تعلیـل وارده در مقـام» اسـت، مبنی بر اینکـه، حکـم محرومیّت زوجه برای این است که زوجه، کسـی را که موجب فساد در میراث می‌شود را بر ورثه وارد نکند؛ زیرا، ظاهر تعلیل مزبور این است که مواریث و منسوبین همان تعداد باشـند، نه اینکه کسـی بر آن‌هـا اضـافه شود و میراث از ترکه کمتر گردد و گرنه سـزاوار بود که امـام بگویـد: «زوجه حقی در میراث نـدارد و میراث نیز برای سایر وراث

است نه برای زوجه»

و خلاـصه این تعلیـل، صـرفاً بـا محرومیّت زوجه از «عین زمین» و بهره منـدی او از «قیمت بنـاء» و «قیمت زمین»، منـاسب است. به هر روی چنین جمعی که از ابتکارات سیّد مرتضی (رحمه الله) است بسیار متین و با تعلیلات وارده در اکثر این روایات، مناسبت دارد.

و در انتهـاء فقیه معاصـر- دام عزه- می‌فرماینـد: پس فتوای سـیّد مرتضـی (رحمه الله) مبنی بر اینکه: زوجهفقط از «عین زمین و عقار» محروم است، بـدون اینکه از «قیمت زمین» محروم باشـد، ثـابت می‌شـود؛ چه نظر سـیّد (رحمه الله) شامـل مطلق زوجـاتبشود و چه بر اساس

ارث زوجه، ص: ۳۷۶

صحیحه‌ی ابن اذینه صرفاً در خصوص زوجه غیر ذات ولد باشد.

به اصل عبارت ایشان توجه فرمایید:

«وهـذا اسلـوب من اسـالیب الجمع العرفی وهو حمل الظاهر علی الصـریح او الاظهر عنـد التعارض ولا ینافی هـذا الجمع کون الروایات اخص موضوعا لکونها واردهٔ فی خصوص الارض والعقار من الترکـهٔ، فیکون مقتضـی الصـناعهٔ التخصیص‌لاالتصـرف فی ظهور حکم الخاص، فان هذا انما یصح اذا لم یلزم من تقدیم الخاص سوی التقیید والتخصـیص للعام لاالغاء عنوان الربع والثمن والخلل فیه والذی تکون مخالفته شدیـدهٔ جـدا عرفاً والا کان العکس هو الاوفق بقواعـد الجمع‌العرفی ومما قـد یشـهد علی صـحهٔ هـذا الجمع ما ورد فی الروایات المانعهٔ من التعلیل بان ذلک لئلا تـدخل الزوجهٔ علیالورثهٔمن یفسد علیهم مواریثهم، فان ظاهر هذا التعلیل ان مواریثهم نفس المواریث والنسب، لا ـ انه تزداد مواریثهم ویقل‌میراثهـا من الترکـهٔ والا کان ینبغی ان یقول: لیس لها الحق فیها وانها میراثهم لا میراثها. فالمقصود حفظ نفس مواریثهم المفروضـهٔ لهم من استئثار الزوج الجدیـد بها سواء فی ذلک البناء او الارض وهـذایناسب حرمانها من العین فقـط وارثهـا من القیمـهٔ فی البناء والارض معا، فهـذا النحو من الجمع الـذی صـنعه السیدالمرتضـی (رحمه الله) متین ومناسب مع التعلیل الوارد فی اکثر هذه الروایات. فیثبت مذهب السید المرتضی (رحمه الله) من حرمان الزوجهٔ من عین العقار دون القیمهٔ اما مطلقا

او فی خصوص

غیرذات الولد بناء علی العمل بصحیح ابن اذینة القادم بحثه، کما هو المشهور»[۴۷۶]

و این شیوه‌ای از شیوه‌های جمع عرفی است و آن حمل ظاهر بر صریح یا اظهر استموقعی که تعارض می‌شود و این منافاتی ندارد که روایات اخص موضوعی باشند؛ چرا که روایاتدر خصوص زمین و عقار از ترکه وارد شده‌اند؛ پس مقتضای صناعت، تخصیص است نه تصرف در ظهور و حکم خاص؛ زیرا این فقط زمانی صحیح است که از تقدیم خاص جز تقیید و تخصیص برای عام نه الغا عنوان ربع و ثمن و اخلال در آن لازم نیاید؛ و نیز آنچه که عرفاً مخالفت با آن شدید باشد و گرنه عکس آن موافق‌تر

ارث زوجه، ص: ۳۷۷

است با قواعد جمع عرفی و از آن چه که شاهد بر صحت این جمع [است] آن چیزی است که در روایات مانعه آمده است که تعلیل شده: این جمع برای آن است که زوجه بر ورثه کسی را که ارث آنها را از بین‌می‌برد‌داخل نکند؛ ظاهر این تعلیل است که مواریث ایشان همان نفس مواریث و نِسب است نه اینکه مواریث را زیاد کند و میراث ایشان را از ترکه کم کند و الا شایسته بود که بگوید حقی برای او در زمین نیست و زمین میراث آن‌هاست نه میراث او؛ پس مقصود حفظ خود مواریث ایشان است که برای ایشان فرض شده است، از دست یافتن زوج جدید به آنها؛ و این مطلب در ساختمان یا زمینفرقی نمی‌کند و مناسب است با محرومیّت زوجه از عین فقط و نیز مناسب است با ارث او و از قیمت ساختمان و زمین با هم؛ پس این شکل از جمع عرفی که سید مرتضی بیان کرده است هم متین است و هم مناسب با تعلیلی است که در اکثر این روایات آمده؛ پس رای سید مرتضی ثابت می‌شودیعنی محرومیّت زوجه از عین عقار و نه قیمت آن؛ حال یا به طور مطلق یا در خصوص زنی که اولاد ندارد البته بنابر اینکه به صحیحه ابن اذینه که بحثش گذشت عمل شود، همچنانکه مشهور است.

مناقشات وارده بر اشکال دوم فقیه معاصر

بر اشکالاتایشان چند ملاحظه و مناقشه وارد است.

اولین مناقشه بر اشکال دوم بعض الفقهاء

* اولّا: چگونه آیه شریفه بر ارث زوجه از «جمیع ما ترک» زوج «صراحت» دارد؟ این از کجای آیه فهمیده می‌شود؟ آیا چنین ادّعایی، بزرگنمایی نیست؟!

* ثانیاً: در مباحث پیشین پیرامون اطلاق آیه و رد آن بحث کردیم؛ امّااگر اطلاق آیه را بپذیریم صرفاً در ارث بردن زوجه از جمیع ما ترک میّت «ظهور» دارد و «تصریحی» به آن ندارد.

* ثالثاً: نظر منصفانه در «آیه» این است که:

- اولّا: آیه «ظهور در عین و قیمت» دارد.

- ثانیاً: آیه «ظهور در جمیع ما ترک میّت» دارد.

ارث زوجه، ص: ۳۷۸

به عبارت دیگر، آیه «صراحتی» نسبت به هیچ‌یک از دو امر فوق ندارد، یعنی:

- همان‌طور که در آیه، نسبت به «عین و قیمت»، «صراحتی» وجود ندارد.

- همان‌طور نیز در آیه، نسبت به «جمیع ما ترک زوج»، «صراحتی» وجود ندارد.

* رابعاً: نظر منصفانه در «روایات» این است که:

- اولّا: شکی نیست که روایات در «محرومیّت زوجه از عَقار»، «صراحت» دارد و از این جهت، «اطلاقِ» آیه را «تقیید» می‌زند؛ امّا نسبت به «عین» یا «قیمت» اگر به دلالت قوی‌تر روایات از آیه قائل نشویم، لااقل قائل به تساوی با آن هستیم و هر دو، در مرتبه ظهور

می‌باشند.

لکن با توجه به اینکه، اطلاق در روایات- در مورد عین و قیمت- «مقامی» و اطلاق در آیه «لفظی» است، لـذا اطلاق مقامی بر اطلاق لفظی مقدم است؛ خصوصاً که، در روایات از تعبیر «شیئاً»[۴۷۷] استفاده شده است؛ زیرا، این کلمه در امور مالی ظهور قوی‌تری در «نفی مطلق» دارد، بگونه‌ای که استثنا نمودن قیمت از عین، با فصاحت و

بلاغت منافات دارد، مثلا اگر کسی بگوید: هیچ چیزی حق نداری بگیری- «انک لاتاخذ شیئاً»- و سپس بگوید: قیمت این مال را بگیر- «تأخذ قیمهٔ هذا المال»- قطعاً چنین استعمالی رکیک و ناخوشایند است.

- ثانیاً: بطور کلی:

* چراو چگونه فاضل محترم، بین «عین» و «قیمت» در «روایات» فرق قائل شدند و محرومیّت زوجه از ارث را نسبت به عین، صریح و نسبت به قیمت، ظاهر دانستند؟!

ارث زوجه، ص: ۳۷۹

و نیز:

* چرا و چگونه ایشان، بین «عین» و «قیمت» در «آیه» فرق قائل شدند و ارث را نسبت به قیمت، صریح و نسبت به عین، ظاهر دانستند؟! به هر روی، انصاف مطلب این است که، وجه و توجیه قاعده مندی برای این فرق وجود ندارد؛ پس باید تدبیر کرد.

دومین مناقشه بر اشکال دوم بعض الفقهاء

مستدل بین دو امر خلط نموده است:

* امر اول: اینکه آیه شریفه، در مقام «تحدید» و «تعیین سهام» است و محرومیّت زوجه از عقار، عیناً و قیمهًدر روایات، موجب «تقلیل سهام» وی از رُبع یا ثُمن می‌شود.

* ام- ر دوم: ملاحظه‌ی «ظهور» و «صراحت»، در هر کدام یک از «آیه» و «روایات».

توضیح خلط

* در امر دوم: که بحث از «ظهور» و «صراحت» مطرح شده است، هیچ گونه وجهی برای تقلیل و عدم آن وجود ندارد!

همان‌گونه که:

* در امر اول: که بحث از «تعیین» و «تحدید» مطرح شده است، هیچ گونه

* وجهی برای ظهور و صراحت وجود ندارد!

جواب امر اول

* اولًا: «تقلیل» منافاتی با مقام «تحدید» ندارد؛ زیرا سهم زوجه همان «ربع» یا «ثمن» است، ولی به نسبت آنچه که، عنوان ما ترک زوج بر آن صدق می‌کند؛ امّا اینکه مقدار آن چقدر است؟ و در چه دایره‌ای قرار دارد؟ پاسخ این است که، در آیه، دلالتی در این زمینه وجود ندارد؛ زیرا نسبت به افراد و اموال، «متغیر» است، همچنانکه در مورد وصیّت کردن به ثلث و عدم آن، چنین

*

ارث زوجه، ص: ۳۸۰

تغییری بوجود می‌آید.

بنابراین معلوم می‌شود که «تقیید به غیر از عقار»، هیچ منافاتی با «مقام تحدید» ندارد، بخاطر اینکه در «مقام تحدید» است.

* ثانیاً: اگر بپذیریم «تقیید به غیر از عقار» منافات با مقام «تحدید» دارد، شکی وجود ندارد که حتی بنابر مذهب شریف مرتضی (رحمه الله) نیز، نتیجه همان خواهد شد و دیگر بین مذهب سیّد مرتضی (رحمه الله) و مشهور فرقی وجود ندارد؛ حالشما چگونه

می گویید که بنابر نظر سیّد مرتضی (رحمه الله) اختلالی بوجود نمی آید؟! و الله العالم.

سومین مناقشه بر اشکال دوم بعض الفقهاء

* اولًا: کلام فقیه معاصر- دامت برکاته- که فرمودند: «التفکیک بین العین والمالیهٔ ... عرفی» یعنی تفکیک بین عین و قیمت «امری عرفی» است، بسیارنظر غیر معروفی است؛ چه اینکه تفصیل بین «عین» و «قیمت» در «بناء» و «آجر» «امری تعبدی» و «مستفاد از نص» است و اگر این روایات نبودند کسی تفصیلی بین «عین» و «قیمت» قائل نمی شد.

* ثانیاً: همچنان که نظر آن بزرگوار- دام عزه العالی- در مورد اینکه: «اعطاء قیمت بناء» به زوجه، در قبال «عدم اعطاءقیمت زمین» به وی نیست، بلکه در مقابل، «عدم اعطاءاصول زمین»، به زوجهمی‌باشد، نظریه‌ی ناقصی است؛ زیرا، نفس «تفصیل» بین «عین آجر، بناء و چوب» و بین «قیمت آجر، بناء و چوب» خود

* قرینه‌ی واضحی بر «عدم تفصیل» بین «عین زمین» و «قیمت زمین» است و این امر جدّاً واضح است.

چهارمین مناقشه بر اشکال دوم بعض الفقهاء

جمع بین آیه و روایات بدین گونه که: «روایات را بر خصوص محرومیت زوجه از عین زمین و عدممحرومیّت از قیمت آن حمل کنیم»، جمع عرفی نیست؛ زیرا در مباحث پیشین بیان شد که عرف، تفکیکی بین عین و قیمتدر باب ارث نمی گذارد و به نظر می‌رسد که ظاهراً جمع عرفی، همان «تقیید آیه به غیر از زمین و

ارث زوجه، ص: ۳۸۱

عقار» باشدکه این تقیید باعث اختلال در سهام زوجه نمی‌شود.

پنجمین مناقشه بر اشکال دوم بعض الفقهاء

* اولًا: اینکه ایشان در انتهای کلامشان فرموده‌اند: «تعلیل وارده در روایات- مبنی بر اینکه زوجه فرد فاسده کننده میراث‌ها را داخل در ورثه نکند-، ظاهر در این است که میراث زوجه نیز همان میراث ورثه است» و این ظهور را شاهد بر جمع عرفی دانسته‌اند، از «متفاهم عرفی» بسیار دور است.

* ثانیاً: این ظهور چگونه می‌تواند شاهد بر جمع عرفی باشد، با اینکه مورد تعلیل عبارت است از: «کم شدن سهم ارث زوجه و محرومیّت وی از خصوص عَقار»!

در حالیکه تعلیل وارده، با محرومیّت زوجه از عین و قیمت عقار تناسب دارد و گرنه اگر تعلیل مختص به خصوص عین بود، لغو می گردید؛ زیرا، اگر ورثه قادر بر اعطا قیمت نباشند، بناچار نتیجه این می‌شود که، فرد فاسد کننده میراث وارد حلقه‌ی وراث می گردد!.

سومین اشکال از فقیه معاصر در رد فتوای مشهور

این اشکال در ضمن «هفت قسمت» خلاصه می‌شود که فقیه معاصر- دامت برکاته- به عنوان اشکال سوم بر رد فتوای مشهور یادآور شده‌اند، که هر یک به شرح زیر است:

اولین قسمتاز اشکال سوم فقیه معاصر

برخی از روایات، صرفاً در محرومیّت زوجه از «عین زمین» ظهور دارند؛ همچون:

أ. روایت پنجم: یا صحیحه‌ی فضلای خمسه که امام (ع) در آنجا فرموده‌اند:

«أَنَّ الْمَرْأَةَ لَا تَرِثُ مِنْ تَرِكَةِ زَوْجِهَا مِنْ تُرْبَةِ دَارٍ أَوْ أَرْضٍ إِلَّا أَنْ يُقَوَّمَ الطُّوبُ وَ

ارث زوجه، ص: ۳۸۲

الْخَشَبُ قِيمَةً فَتُعْطَى رُبُعَهَا أَوْ ثُمُنَهَا»[۴۷۸] زوجه از نفس زمین خانه ارث نمی‌برد، مگر از قیمت آجر و چوب آن، به اندازه ربع یا

ثمن قیمت آن.

ب. روایت هشتم: یا روایت یزید صائغ که امام (ع) در آنجا فرموده‌اند:

«قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ النِّسَاءِ هَلْ يَرِثْنَ مِنَ الْأَرْضِ فَقَالَ لَا وَ لَكِنْ يَرِثْنَ قِيمَةَ الْبِنَاءِ»[۴۷۹] ج. روایت یازدهم: که مجدداً از یزید صائغ است و امام (ع) در آنجا فرموده‌اند:

«يَقُولُ إِنَّ النِّسَاءَ لَا يَرِثْنَ مِنْ رِبَاعِ الْأَرْضِ شَيْئاً وَ لَكِنْ لَهُنَّ قِيمَةُ الطُّوبِ وَ الْخَشَبِ»[۴۸۰] د. روایت پانزدهم: یا روایتموسی بن بکر واسطی که امام (ع) در آنجا فرموده‌اند:

«لَا تَرِثُ امْرَأَةٌ مِمَّا تَرَكَ زَوْجُهَا مِنْ تُرْبَةِ دَارٍ وَ لَا أَرْضٍ إِلَّا أَنْ يُقَوَّمَ الْبِنَاءُ وَ الْجُذُوعُ وَ الْخَشَبُ فَتُعْطَى نَصِيبَهَا مِنْ قِيمَةِ الْبِنَاءِ فَأَمَّا التُّرْبَةُ فَلَا تُعْطَى شَيْئاً مِنَ الْأَرْضِ وَ لَا تُرْبَةِ دَارٍ»[۴۸۱] آنچه از ظاهر «اضافه‌ی منع» به «تربت دار و ارض» استفاده می‌شود، این است که، امام (ع) به «عین زمین» و «ذات خاک» نظر داشته است، نه اموالی که بعداً در زمین اضافه شده و بر روی آن بوجود می‌آید و نه مالیت و قیمتی که نتیجه‌ی احیاء و ساختن است و به همین خاطرامام (ع) استدراک خویش را با «استثنا متصل» بیان فرموده‌اند؛ همچون: « «إِلَّا أَنْ يُقَوَّمَ الطُّوبُ ...» و «إِلَّا أَنْ يُقَوَّمَ الْبِنَاءُ ...» لذا با وجود اینکه «آجر» و «چوب» از جنس زمین نیستند، پس چگونه از زمین استثناء شده‌اند؟

به اصل عبارت ایشان توجه فرمایید:

ارث زوجه، ص: ۳۸۳

«ان جملة من الروایات المتقدمة لیستظاهرة فی حرمان الزوجة من ارث الارض عینا وقیمة، بل عینا فقط، من قبیل صحیحة الفضلاء المتقدمة حیث قال فیها الامام (ع): «ان المراة لا ترث من ترکة زوجهامن تربة دار او ارض (وارض) الا ان یقوم الطوبوالخشب قیمة فتعطی ربعها او ثمنها».

ومثلها روایة الواسطی: «لا ترث امراة مما ترک زوجهامن تربة دار و لا ارض الا ان یقوم البناء و الجذوع و الخشب فتعطی نصیبها من قیمة البناء، فاما التربة فلاتعطی شیئا من الارض ولا تربة دار». ومثلها روایةالصائغ. فان الظاهر من اضافة المنع الی تربة الدار والارض ان النظر الی عین الارض وترابها ای ذاتها لا ما قد یتولد فیها و علیها من الاموال الاضافیة حتی المالیة و القیمة نتیجة الاحیاء و البناء و لهذا استدرک بلسان الاستثناءفقال: الا ان یقوم البناء والجذوع والخشب او الطوب آوهی الاجر و نحوها»[۴۸۲]

تعداد زیادی از روایات سابقه در محرومیّت زوجه از ارث زمین عیناً و قیمتاً ظاهر نیستند؛ بلکه فقط در عین ظهور دارند مثل صحیحه فضلاء سابق، آن‌جا که امام گفته است: «همانا زن ارث از ترکه شوهرش از نفس خانه یا زمین نمی‌برد مگر اینکه آجر یا چوب آن قیمت گذاری شود پس ربع یا ثمن آن به او داده شود» و مثل آن روایت واسطی: «زنی از ترکه شوهرش ارث نمی‌برداز نفس خانه و زمین مگر آن‌که ساختمان و تیرها و چوب های آن قیمت گذاری شود پس نصیب او را از قیمت بناء داده می‌شود اما خاک، پس چیزی از زمین و خاک به او داده نمی‌شود» و مثل آن روایت صائغظاهر از اضافه‌ی منع به خاک خانه و زمین این است که منظور خود زمین و خاک آن یعنی

ذات آن است نه آنچه بر روی زمین بوجود می‌آید یا بر آن می‌روید یعنی اموال اضافی حتی مالیت و قیمت نتیجه‌ی احیا زمین و ساخت بنابر آن است و برای همین با استثناء استدراک فرموده و گفته‌اند: مگر آنکه ساختمان، تیرها و چوب و آجر و ... قیمت گذاری شود.

مناقشه بر قسمت اول اشکال سوم بعضالفقهاء

ملاحظاتی درباره این قسمت از کلام فقیه معاصر- دامت برکاته- وجود دارد و

ارث زوجه، ص: ۳۸۴

آن اینکه:

* اولًا: اگر نگوییم «جمیع» روایات، حداقل خواهیم گفت، «اکثر» روایات باب ظهور در محرومیّت زوجه هم نسبت به عین و هم نسبت به قیمت، دارند؛ مراجعه و توجه مجدد به تعابیر وارده در باب، بوضوح بر این مطلب دلالت می‌نمایدو بیانگر آن است.

* ثانیاً: استفاده از استدلال «اضافهِ‌ی منع»، به «ذات دار و ارض» به نفع نظر ما نیز هست؛ زیرا منعِ از ذات دار و ارض، بر «همه» آنچه به ذات متعلق و مربوط است، دلالت می‌نماید؛ حال از عین و قیمت گرفته تا هر آنچه مانند بناء و زراعتی که بعداً در زمین حادث شود.

* ثالثاً: مطلب دیگری که از ایشان بسیار عجیب است این است که، آن بزرگوار در موضع دیگری از کلامشان تصریح می‌کنند به اینکه: «ظاهر بعضی از روایاتی که دلالت بر منع دارند «بناء» را نیز شامل می‌شوند»؟!

محققین ارجمند به «مجله‌ی فقه اهل بیت (ع)» مراجعه فرمایند، خواهند دید که ایشان در آنجا فرموده است:

«خصوصاً ما کان ظاهراً فی عدم الارث حتی من البناء کما فی روایهٔ عبد الملک عن احدهما (ع) قال (ع) لیس للنساء من الدور و العقار شیٌ»[۴۸۳]

«خصوصاً آنجا که روایات ظهور در عدم ارث زوجه حتی از بناء دارد مانند روایت عبدالملک [بن اعین] که از یکی از صادقین (ع) نقل شده که زنان (زوجات) از خانه‌ها

و زمین‌ها چیزی به ارث نمی‌برند»

پس شکی وجود ندارد در اینکه نهی و منع از «شیء»،- که در روایات آمده است- شامل همه آنچه مربوط به آن شیء بودهمی‌شود؛ از این رو، ظهور در محرومیّت زوجه دارد؛ بنابراین، «استثنا متصل» در آنجا که مستثنی منه «محرومیّت مطلق» باشد- یعنی شامل قیمت چوب و آجر و غیر این دو باشد- صحیح است.

ارث زوجه، ص: ۳۸۵

* رابعاً: اینکه ایشان برای «تصحیح استثنا متصل» فرموده‌اند:

«ان المستثنی منه هو مطلق الاضافات حتی یکون المستثنی هو الاضافات الحاصلهٔ فی القیمهٔ و المالیهٔ الی ذات البناء أو الارض و ما احدث فیها و علیها»[۴۸۴]

«مستثنی منه همان مطلق اضافات است تا اینکه مستثنی هم همان اضافات حاصله در قیمت و مال است چه نسبت به ذات بناء یا زمین و بناهای جدید»

مورد تأیید نبوده و نمی‌توان آن را پذیرفت و جدّاً از «متفاهم عرفی» خارج است؛ زیرا متفاهم عرفی همان «محرومیّت مطلق» بوده، که قیمت اعیانی از آن استثنا شده است.

دومین قسمت از اشکال سوم بعض الفقهاء

این قسمت از «سه» بخش تشکیل شده است:

اولین بخش از دومین قسمت اشکال سوم

به احتمال بسیار قوی در آن زمان، قیمت زمین، در خلال قیمت ساختمان و احیاء زمین محاسبه می‌شده است؛ زیرا، زمین خشک و خالیاز احیاء و بناء، قیمتی نداشته است، بلکه زمین، صرفاً پس از «احیاء»- یعنی با احداث ساختمان و یا انجام زراعت در آن- ملکیت پیدا می‌کرده است؛ از این رو، مالکیت مربوط به «احیاء زمین» بوده است نه «ذات» آن؛ البتهاین احیاءبرای مالک نیز «حق اختصاص» به ارمغان می‌آورده است.

بنابراین، تمام قیمت و مالیت زمین، صرفاً بخاطر مالیت بناء و مستحدثات و

احیاء آن بوده است؛ یعنی اگر ساختمان و زراعت از بین می‌رفت، زمین نیز بی‌ارزش می‌شـد؛ لذا روایات، در مقام «تحدید» و «تعیین سهـام زوجه» از مـالیت زمین، به ذکر قیمت ساختمـان و آنچه بر روی زمین احـداث می‌شـده و یـا هر آنچهـاز آثار، احیاء و بناء قرار می گرفته، اکتفا می کرده‌اند.

به عبارت ایشان توجه فرمایید:

ارث زوجه، ص: ۳۸۶

«من المظنون قویاً ان قیمـهٔ الارض وقتئذ کانت تحسب من خلال قیمهٔ البناء و الاحیاء، و ان ذات الارض المجردهٔ الخالیهٔ من الاحیاء و البناء لم تکن ذات قیمهٔ ... و انما یکون له حق الاختصاص بها، فتمام مالیهٔ الارض انما کانت بمالیهٔ البناء علیها و الاحیاء فیها، فاکتفت الروایات فی مقام تحدید سهم الزوجهٔ من مالیهٔ الارض بذکر قیمهٔ البناء و ما علی الارض او فیها من آثار الاحیاء و البناء»[۴۸۵]

آنچه مورد ظن قوی است اینکه: قیمت زمین در آن موقع، از خلال قیمت ساختمان و احیاء بدست می‌آمد و آن که ذات زمین بدون احیـاء و بنـا، دارای قیمت نبوده ... و فقـط حق اختصـاص به آن زمین [برای مالـک] وجود داشت پس تمـام مـالیت زمین فقط بخاطر مالیت ساختمان روی آن و احیای آن بوده است و لذا روایات در مقام بیان حد سهم زوجه از مالیت زمین، به ذکر قیمت ساختمان و آن چه بر زمین یا در زمین از آثار حیات وجود دارد، اکتفا نموده‌اند.

مناقشه بر اولین بخش از دومین قسمت اشکال سوم

به این بخش از اشکال سوم، ایراداتی وارد است و آن اینکه:

* اولًا: ظاهراً زمین حتی در زمان سابق نیز دارای قیمت بوده؛ هر چندکه قیمت مختصری نسبت به قیمت بناء و ساختمان داشته است.

* ثانیـاً: اگر زمین در سـابق قیمتی نداشـته، پسـچه وجهی داشـته که امـام معصوم (ع) به آن توجه نموده و به آن اشاره نماینـد؟ بلکه شایسـته بود از اول بر «بناء»، «چوب» و «آجر» و «امثالهم» اکتفا می کردنـد و به «زمین» اشاره‌ای نمی‌نمودند؛ پس نفس «بیان» امام (ع) و «توجه» آن حضرت به زمین و اموری

* که در آن حادث می‌شده، گویاترین دلیل بر وجود قیمت زمین و ارزش قابل اعتناء آن بوده است.

* ثالثـاً: ملاـک در ارث، ثبوت قیمت و مـالیت زمین نیست؛ بلکه ملاک در ارث «تحقق انتفاع عقلایی» یا «تحقق انتفاع شخصـی» از چیزی حتی بدون توجه به

ارث زوجه، ص: ۳۸۷

قیمت آن شیء، است.

دومین بخش از دومین قسمت اشکال سوم

«میراث الزوجهٔ مـن العقـار» مالـک بـه واسـطه «احیـاء»، مـالکیّت احیـاء را کسب می کنـد؛ از این رو، «حـق اختصـاص» به زمین پیـدا می‌نماید، نه اینکه مالک «اصل زمین» شود.

به اصل عبارت ایشان توجه فرمایید:

«بل بناء علی ان الارض تملک بالاحیاء و ان المالک انما یملک حیاتها لا ذات الرقبهٔ و انما یکون له حق الاختصاص بها»[۴۸۶]

بلکه بنـابر اینکه زمین بـا احیـاءبه ملکیتـدر می‌آیـد و اینکه مالـک فقـط مالـک حیـات زمین است نه خود رقبه را؛ و فقـط یـک حق اختصاص به آن زمین برای او ثابت است.

مناقشه بر دومین بخش از دومین قسمت اشکال سوم

بر این بخش از کلام فقیه معاصر- دام عزه- اشکالاتی وارد است، از جمله اینکه:

* اولًا: این نظر با ظواهر ادله، مخالف است.

* ثانیاً: ملازمه‌ای بین ثبوت «حق اختصاص» برای مالک و بین اینکه تمام قیمت و مالیت زمین به مالیت بناءو احیاء زمین بستگی داشته باشد، وجود ندارد؛ زیرا چه بسا ممکن است با قطع نظر از مالیت ساختمان، برای زمین مالیتی تصور شود؛ البته این موضوع با حق اختصاص مالک به جهت احیاءمنافاتی ندارد، کما اینکه بین ثبوت ملکیت برای نفس زمین و بین مالیت داشتن زمین با قطع نظر از مالیت بناء، ملازمه‌ای وجود ندارد.

خلاصه اینکه:

مالیت زمین با مسئله‌ی «حق اختصاص» مالک به زمین و ملکیت آن، ارتباطی ندارد؛ همان‌گونه که وجود «حق اختصاص»، دلیلی برای انحصار مالیت زمین در مالیت بناء، نمی‌باشد و این مسئله بسیار واضح است.

ارث زوجه، ص: ۳۸۸

* ثالثاً: اگر ما به حق اختصاص برای مالک، قائل شویم، لذا خواهیم گفت که از این جهت، بین زوجه و سایر وُرّاث فرقی وجود ندارد؛ با آنکه روایات با صدای بلند و عالی‌ترین صوت می گویند: «ورثه از نفس عقار ارث می‌برند».

سومین بخش از دومین قسمت اشکال سوم

فقیه معاصر- حفظه الله تعالی- در انتهای عبارت دومین قسمت از اشکال سوم ذکر کرده‌اند که: «روایات در مقام تحدید و تعیین سهام زوجه از مالیت زمین، فقط به ذکر قیمت بناء و آنچه که روی زمین احداث می‌شود، اکتفا کردند.»

به عبارت ایشان توجه فرمایید:

«فاکتفت الروایات فی مقام تحدید سهم الزوجة من مالیة الارض بذکر قیمة البناءوما علی الارض او فیها من آثار الاحیاء والبناء»[۴۸۷]

و لذا روایات در مقام بیان حد سهم زوجه از مالیت زمین، به ذکر قیمت ساختمان و آن چه بر زمین یا در زمین از آثار حیات وجود دارد، اکتفا نموده‌اند.

مناقشه بر سومین بخش از دومین قسمت اشکال سوم

بر این بخش از کلام فاضل محترم- دامت توفیقاته- چند مناقشه وجود دارد و آن اینکه:

* اولًا: ادّعاهایشان در مورد روایات، جدّاً خلاف ظاهر آنهاست.

* ثانیاً: نظر صحیح این است که، روایات تعرضی نسبت به قیمت زمین نکردند، چه برسد به اینکه قیمت زمین را در ضمن قیمت بناء قرار داده باشند؟!

* ثالثاً: اگر مستشکلی اشکالنماید که: روایات نیازی به تعرضبر این مطلب نداشته‌اند؛ زیرا، این امور به حسبآن چیزی است که در خارج واقع می‌شده و می‌شود.

پاسخ او این است که:

- اولًا: چنین اموری در خارج واقع نشده و واقعیت خارجی نیز ندارد.

ارث زوجه، ص: ۳۸۹

- ثانیاً: بر فرض اگر این امور در خارج واقع می‌شدند و واقعیت خارجی داشته‌اند، بر امام (ع) لازم بود که در مقام بیان، به آن اشاره می‌فرمودند.

سومین قسمت از اشکال سوم بعضالفقهاء

این قسمت از اشکال ایشان از دو بخش، تشکیل شده است.

اولین بخش از سومین قسمت اشکال سوم

ممکن است مقصود از تعبیر به: «اعطاء زوجه از قیمت بناء و آجر و چوب و امثالهم»، این باشد که: «در عرف، بین عین و قیمت

تفکیک قائل می‌شوند»؛ پس:

* وقتی گفته می‌شود: زوجه از «اصل» ارث نمی‌برد، یعنی از «عین» زمین ارث نمی‌برد.

و نیز:

* وقتی گفته می‌شود: زوجه از «فرع» ارث می‌برد، یعنی از «مالیت زمین» و «قیمت» آن ارث می‌برد؛

بنابراین مراد از «اصل» و «فرع» در روایات، نیز همین مطلب است.

به عبارت ایشان توجه فرمایید:

«فالتعبیر باعطائها من قیمهٔ البناء و الطوب و الخشب و نحو ذلک یمکن ان یکون المقصود منه عرفا التفکیک بین العین و المالیهٔ او الرقبهٔ و المنفعهٔ و ان الزوجهٔ لا ترث من الاصل و لکن ترث من الفرع و یکون المراد بالاصل، العین او الرقبهٔ و المراد بالفرع المالیهٔ او المنفعهٔ للارض و قد طبق عنوان الاصل و الفرع فی بعض هذه الروایات بهذا المعنی»[۴۸۸]

پس تعبیر به اینکه زن از قیمت ساختمان و آجر و چوب و مثل آن [سهم] داده می‌شود، شاید منظور آن عرفاً تفکیک میان عین و مالیت یا رقبه و منفعت باشد و اینکه زوجه از

اصل ارث نمی‌برد ولی از فرع ارث می‌برد؛ و مراد از اصل، عین و رقبه می‌باشد و مراد از فرع، مالیت و منفعت زمین می‌باشد و به تحقیق عنوان اصل و فرع در بعضی روایات به همین معنا آمده است.

ارث زوجه، ص: ۳۹۰

مناقشه بر اولین بخش از سومین قسمت اشکال سوم

* اولًا: نفس بیان چنین استدلالی، از ایشان بسیار عجیب است؛ زیرا، آنچه از روایات استفاده می‌شود این است که: مراد از «اصل» همان «زمین» است و مراد از «فرع» همان «بناء» و «آجر» است.

* ثانیاً: تفکیک بین «عین زمین» و «مالیت یا قیمت زمین» امرِ عرفیِ واضحی نیست؛ بلکه «امری تعبدی» است که احتیاج به بیان دارد؛ به خلاف تفکیک بین «اصل» و «فرع» که امری عرفیو واضح است، یعنی «اصل»، همان «زمین» و «فرع»، همان «بناء» و «هر آنچه‌در آن احداث» شده است، می‌باشد.

دومین بخش از سومین قسمت اشکال سوم

فقیه معاصر- دام عزه- در آخرین سطر از بیان خود فرموده‌اند: «آنچه در روایت «احول» آمده است- یعنی ساختمان خانه «بناءالدور»-، را حمل می‌کنیم بر اینکه، قیمت خانه و دار، شامل قیمت زمین و مالیت آن هم می‌شود و استدلال محقق بروجردی (رحمه الله) در «تقریرات ثلاث»[۴۸۹] تام و تمام نیست؛ چه اینکه ایشان روایت احول را بخاطر نظر سیّد مرتضی (رحمه الله) از محل بحث خارج می‌دانند.

به عبارت ایشان توجه فرمایید:

«بل مثل روایهٔ الاحول و ما ورد فی ذیلها:- یعنی من البناءالدور- قوی الظهور فی ان المراد اعطاؤها قیمهٔ الدور بمافیها قیمهٔ رقبهٔ ارضها، ای قیمهٔ الدور بما هی دور لا بماهی آجروطوب، فتحمل سائر الروایات علیها؛ فما فی‌تقریرات السید البروجردی من ان هذه الروایهٔ مبعدهٔ لتخریج السید المرتضی فانه قابل بین عدم الارث من العقار و الارث من قیمهٔ البناء و الشجر و غیر ذلک، فلو کانت ترث من القیمهٔ مطلقا

لما کان للتقابل معنی، مما لایمکن المساعدهٔعلیه، لانها فی ذیلها قد فسر البناء بالدور مما یعنی انها تستحق قیمهٔ الدور بما هی دور و هی تشمل قیمهٔ ارضها ضمنا و ظاهر الروایهٔ ان التفسیر

ارث زوجه، ص: ۳۹۱

من الراوی»[۴۹۰]

بلکه مانند روایت احول و آنچه در ذیل آن روایت آمد یعنی ساختمان خانه‌ها، ظهور دارد در اینکه منظور اعطا کردن قیمت خانه‌ها به آنچه در خانه از قیمت رقبه‌ی زمین آن خانه‌ها به زن است، یعنی قیمت خانه‌ها به این عنوان که خانه‌اند نه به عنوان اینکه آجراند؛ سائر روایات بر آن حمل می‌شود پس آن چه در تقریرات سید بروجردی یعنی اینکه این روایت استفاده و استنباط سید مرتضی را بعید می‌نماید؛ چرا که ایشان میان ارث نبردن از عقار و ارث بردن از قیمت ساختمان و درخت و ... تقابل ایجاد کرد پس چنانچه زن از قیمت به طور مطلق ارث ببرد معنی‌ای برای تقابل باقی نمی‌ماند که بتوان بر آن توافق نمود؛ زیرا در ذیل روایت به تحقیق بناء به خانه‌ها تفسیر شده، یعنی زن مستحق قیمت خانه‌ها به این عنوان که خانه‌اند می‌شود و خانه‌ها خود شامل قیمت زمین به طور ضمنی هستند و ظاهر روایت این است که تفسیری از خود راوی است [نه امام].

مناقشه بر دومین بخش از سومین قسمت اشکال سوم

* اولًا: این حمل و گرفتن چنین نتیجه‌ای، از عجیب‌ترین روشهای اجتهادی است که فقیه معاصر- دامت برکاته- در این بحث بکار برده‌اند. حتی از بخش اول استدلالشان نیز عجیب‌تر است.

* ثانیاً: تعجب بیشتر در مطلب دیگری است که ایشان در چند سطر گذشته گفته بودند و آن اینکه: «زمین مجرد و خالی از ساختمان، قیمت ندارد»- یعنی عبارت «وان ذات الارض‌المجردة الخالیة من الاحیاء والبناء لم تکن ذات قیمة»[۴۹۱] ولی در این سطر تصریح می‌کنند که «قیمت زمین داخل درقیمت

* ساختمان است»؟! آنهم با این عبارت که: «قیمة الدور بما فیها قیمة رقبة ارضها».[۴۹۲]

* ثالثاً: از کدام قسمت از روایت احول چنین استفاده می‌شود که قیمت زمین

ارث زوجه، ص: ۳۹۲

داخل در قیمت خانه و ساختمان است؟

* رابعاً: استدلال مرحوم آیت الله بروجردی (رحمه الله)- که فرموده‌اند: روایت احول به خاطر نظر سیّد مرتضی (رحمه الله) از ما نحن فیه خارج است؛ به جهت اینکه، بین «عدم ارث از زمین» و بین «ارث از قیمت بناء و شجر و سایر متعلقات آن» تقابل است و اگرزوجه از «مطلق قیمت» ارث ببرد، دیگر برای تقابل، محملی وجود ندارد»؛- بسیار استدلال تام و تمامی است؛ چه اینکه مطابق با «ظهور عرفی» روایت نیز می‌باشد؛ لذا تعبیر «بناء الدور» دلالت بر اشتمال قیمت زمین نمی‌نماید.

چهارمین قسمت از اشکال سوم بعضالفقهاء

تعبیر «اعطاء رُبع یا ثُمن ما ترک به زوجه»، دلیل بر این است که امام (ع) در این روایات در مقام «تقسیم» و «افراز و جداسازی» حقوق ورثه بوده‌اند و ظهور در این مطلب داردکه حق زوجه، رُبع یا ثُمن از ما ترک بوده کهاز عین زمین و عقار به اوچیزی داده نمی‌شود، بلکه از سائر ترکهارث می‌برد؛ نظیر این بیان عرفی و رایج که پدری به پسران خود بگوید: این خانه برای شما، ولی فلان اطاق را به فلان پسرم ندهید؛ یعنی آن پسراز «اصل استحقاق» محروم نیست؛ بلکه فقط از آن «اطاقِ مخصوص»، سهمی ندارد، امّا از سائر اطاق‌ها دارای سهم است.

به عبارت ایشان توجه فرمایید:

«کما ان التعبیر بالاعطاء او اعطاء حقها او ربعها و ثمنها الوارد فی السنة هذه الروایات یجعلها ظاهرة فی النظر الی مقام التقسیم و الافراز لحقوق الورثة و بیان ان حقها من الترکة و هو الربع او الثمن لا یعطی من عین الارض و العقار، بل یعطی لها من سائر الترکة و مثل هذا بیان عرفی، فانه اذا قال الاب لابنائه مثلًا هذا البیت لکم الا ان فلانا لا تعطوه الغرفة الفلانیة فانه لا یعنی حرمانها من اصل

الاستحقاق بل یعطی حقها من سائر الغرفاو قال: لا تعطوه من عینها کان معناه انه یعطی حقه من المالیة و القیمة».[۴۹۳]

ارث زوجه، ص: ۳۹۳

همان‌طور که تعبیر به دادنیا دادن حق زن به او، یا ربع یا ثمن، که در لسان این روایات آمـده، آنها را در این ظاهر می‌کند که منظور مقـام تقسـیم و افراز برای حقوق ورثه است و بیـان اینکه حق زن از ترکه یعنی ربع و ثمن از عین زمین و عقـار داده نمی‌شود بلکه از سایر ترکه داده می‌شود و ماننـد این بیان عرفی است که وقتی مثلًا پدر به فرزندانش می‌گوید: «این خانه برای شـماست مگر اینکه به فلانـی، فلان اتـاق را به او ندهیـد» منظـورش محرومیّت او از اصـل اسـتحقاق نیست بلکه حق او را بایـد از بقیه‌ی اتاق‌هـا داد یـا مثلًا بگوید: «از عین اتاق به او ندهید» معنایش این است که حق او، از مالیت و قیمت داده شود.

مناقشه بر قسمت چهارم اشکال سوم بعضالفقهاء

بر این بیان نیز اشکالاتی وارد است از جمله اینکه:

* اولًا: چگونه تعبیر به اعطاء رُبع یا ثُمن ما ترک به زوجه، ظهور در عدم اعطاء از عین زمین دارد؟! و اینکه امام (ع) در مقام «تقسیم و افراز» بودند، دلیل و قرینه‌ای بر عدم اعطاء، از زمین نمی‌باشد.

* ثانیاً: بین ممثل و مثالی که بیان فرمودید فرق است؛ چه اینکه:

– در مثال: پدر، تصریح می‌کند که، تمام خانه براپیسران است، ولی در مقام اعطاء، یکی از پسرانش را جدا می‌نماید.

امّا:

– در ممثـل یـا روایت: تصـریحی بر اینکهزوجه بـا سـائر ورثه مسـاوی است وجود نـدارد، تـا اینکه ادّعـا شود: تعبیر به اعطـاء زوجه، قرینه‌ای استبر اینکه فقط از «عینزمین» نباید به او اعطاء شود؟!

پنجمین قسمت از اشکال سومبعضالفقهاء

ایشان فرموده‌اند:

تعلیل وارده نسبت به برخی از روایات– مانند صحیحه‌ی «محمد بن مسلم» که می‌گوید:

«لَا تَرِثُ النِّسَاءُ مِنْ عَقَارِ الدُّورِ شَيْئاً وَ لَكِنْ يُقَوَّمُ الْبِنَاءُ وَ الطُّوبُ وَ تُعْطَى ثُمُنَهَا أَوْ رُبُعَهَا

ارث زوجه، ص: ۳۹۴

قَالَ وَ إِنَّمَا ذَلِكَ لِئَلَّا يَتَزَوَّجْنَ فَيُفْسِدْنَ عَلَى أَهْلِ الْمَوَارِيثِ مَوَارِيثَهُمْ»[۴۹۴]

زوجه از زمین خانه‌هـا چیزی ارث نمی‌برد و لکن ساختمـان و آجر را بایـد قیمت گـذاری شود و یـک هشـتم یا یک چهارم را به او پرداخت نمایند.

اینکه زوجه از عقار خانه ارث نمی‌برد، بخاطر این است که اگر این زنان بعد از مرگ همسرانشان ازدواج کردند شوهر جدیدشان را به این خانه نیاورند تا موجب افساد مواریث سایر وُراث شود.

– ظاهر در این است که ارث بردن زوجه از عین زمین، «علّت افساد بر سایر ورثه» بشـمار می‌رود، نه اینکه به خاطر ارث بردن وی از مالیت و قیمت زمین باشد.

از این روی، در اکثر روایـات نیز، این تعلیل به عنوان دلیل ارث زوجه از قیمت بنا، بیان شـده است؛ همان‌طور که ظاهر تعلیل، بیانگر از بین نرفتن نسبت‌های ارثی بین زوجه و سایر وراث در مورد اصل سهامشان می‌باشد، نه اینکه این نسبت تغییر کند.

به عبارت ایشان توجه فرمایید:

«کمـا ان هـذا هو المناسب، بل الظاهر من التعلیل الوارد بشان هـذا الحکم فی جملـة من الروایات کصـحیح محمـدبن مسـلم: «لا ترث النسـاء من عقـار الـدور شـیئا و لکن یقوم البنـاء و الطوب و تعطی ثمنهـا او ربعهـا. قـال: و انمـا ذلـک لئلا یتزوجن فیفسـدن علی اهل

المواریث مواریثهم».

فان علة الافساد علی سائر الورثة انما تنشا من ارثها من العین دون المالیة و لهذا جعل هذا التعلیل فی اکثر الروایات المعللة تعلیلا لارثها من قیمة البناء ایضا، کما ان ظاهر التعلیل کما ذکرنا سابقا انحفاظ نسبة المواریث لهم و لها بلحاظ اصل السهام لا تغیرها. لاحظ روایة حماد و روایة محمد بن سنان المتقدمتین.

ومن هنا قال المحقق الاردبیلی (رحمه الله) فی المقام: «وانت تعلم ان هذه الحکمة انما تقتضی الحرمان من عین تلک الامور لا قیمتها».[۴۹۵]

ارث زوجه، ص: ۳۹۵

همان‌گونه که این همان است که مناسب مقام است بلکه ظاهر از تعلیلی که در شأن این حکم وارد شده در تعداد زیادی از روایات همین است مانند صحیحه محمد بن مسلم: «زنان از زمین خانه‌ها چیزی به ارث نمی‌برند لکن ساختمان و آجر، تقویم می‌شوند و ربع یا ثمن از آن به آنها داده می‌شود» فرمود: «و همانا این برای آن است که زنان ازدواج نکنند و بعد میراث اهل ارث را فاسد گردانند» چرا کهعلت از بین بردن و افساد بر وارثین همانا از ارث زوجه از عین صورت می گیرد نه از مالیت؛ و برای همین است که این تعلیل در اکثر روایات، علت ارث زن از قیمت ساختمان هم قرار داده شده همانطور که ظاهر تعلیل چنانکه قبلا ذکر کردیم محافظت بر نسبت برای میراث خواران و برای زن به لحاظ اصل سهام است نه اینکه سهام او تغییر دهد؛ بنگر روایت حماد و ابن سنان که در سابق گذشت.

از همین جا محقق اردبیلی (رحمه الله) در این باره می‌فرماید: و تو می‌دانی که این حکمت فقط اقتضای محرومیّت زن را از عین آنها دارد نه قیمتشان.

مناقشه بر قسمت پنجم اشکال سوم بعضالفقهاء

«سه» اشکال به بیان ایشان وارد است:

* اشکال اول: این اشکال حاوی سه نکته است و آن اینکه:

- اولًا: از تعلیل وارده در این روایات چنین استفاده نمی‌شود که «علّت ایجاد فساد»، «تنها» ارث بردن زوجه از «عین زمین» است؛ بلکه تعلیل مذکور، نسبت به «مجموع عین و قیمت» صادق است.

- ثانیاً: همان‌طور که قبلا ذکر شد، ما این تعلیل را به عنوان «علّت» قبول نداریم؛ بلکه از این تعلیل «حکمت» استفاده می‌شود.

- ثالثاً: تعلیل دیگری نیز برای محرومیّت زوجه وجود دارد، مانند

- اینکه: «زوجه رابطه نسبیبا زوج ندارد تا از آن طریق، ارث ببرد».

«لَیْسَ لَهَا مِنْهُ نَسَبٌ تَرِثُ بِهِ»[۴۹۶]

ارث زوجه، ص: ۳۹۶

اشکال دوم

از ظاهر روایات فهمیدهمی‌شود که آنچه مورد تعلیل قرار گرفته، صرفاً «محرومیّت زوجه از عقار» است و اگر از ظاهر بعضی از روایات قیمت بناء فهمیده می‌شد، باید از ظاهر روایات منصرف شده و آن‌ها را به تصریح در محرومیّت از عقار ارجاع داد؛ به هر حال، تعلیل در روایتدر مورد ارث زوجه از قیمت بناء، معنا ندارد.

* اشکال سوم

در مباحث پیشین فراوان بیان شد، اینکه می گویند: «تعلیل وارده در مقام، ظهور در حفظ نسبت مواریث برای ورثه و زوجه از اصل سهام دارد»؛ نظریه صحیحی نمی‌باشد و واضح است که تعلیلات واردههیچ ارتباطی با این مورد ندارد.

ششمین قسمت از اشکال سومبعض الفقهاء

ایشان تحت عنوان «حاصل بحث» فرموده‌اند:

صِرف «عـدم تصـریح» روایات، به اعطاء زوجه از قیمت زمین، دلیلی بر محرومیّت زوجه از عین و قیمت زمیننمی‌باشد؛ بلکه به قرائن چهار گانه‌ی زیر- یعنی:

- قرینه‌ی اول: «ظهور استثنا» در «متصل بودن»؛

- قرینه‌ی دوم: «ظهور تأکید» در بعض روایات به «عدم اعطاء از خاک زمین، البته با نظر به عین زمین ونه قیمت آن»؛

- قرینه‌ی سوم: «ظهور تعبیر اعطـاء زوجه از قیمت بنـاء» در «اعطـاء قیمت بنـاء و خـانه‌ای است که در زمین برپا شـده» که البته در آن زمان‌ها قیمت زمین همان قیمت بناءبوده است؛

قرینه‌ی چهارم: «ظهور تعلیل، به منع زوجه از ادخال زوج جدید» در «ارادهحفظ عین عقار برای ورثهنه چیز بیشتری»-،

این نتیجه حاصل می‌شودکه: این قرینه‌ها اگر موجب ظهور روایات تفصیل

ارث زوجه، ص: ۳۹۷

دهنـده نشود- مبنی بر اینکه مراد روایات، محرومیّت زوجه از اصل حق ارثی وی از قیمت نیست، بلکه مراد حفظ عین خانه‌هاو زمین برای سـایر وراث است- حـدّاقل نسـبت به این معنا مجمل است و حتی احتمال این معنا قوی است، به طوری که ظهوری در بیشتر از محرومیّت زوجه از عین عقار ندارد و نه بیشتر.

بنـابراین، بحث قیمت و مـالیت خانه‌ها و بخش‌های سـکونتی و عقارات از این جهت که این خانه‌ها و مساکن منفعت خود زمین‌انـد، لذا تحت عنوان اطلاق ادله وراثت، باقی می‌مانند.

به عبارت ایشان توجه فرمایید:

«فالحاصـل: ان مجرد سـکوت الروایـات عن التصـریح باعطائهـا من قیمـهٔ الارض لاینبغی ان یجعل دلیلا علی حرمانها من الارض عیناً وقیمهً.

بل بقرینـهٔ ظهور الاسـتثناء فی الاتصال لا الانقطاع وظهورالتاکیـد فی بعض الروایات بعـدم الاعطاء من تربـهٔ الارضفی النظر الی العین دون المالیهٔ وظهور التعبیر باعطائهامن قیمهٔ البناء الوارد فی بعض الروایات فی اعطاء قیمهٔالبناء والدور بما هی دور قائمهٔ وتستحق البقاء علیالارض والتی هی قیمـهٔ الارض خصوصا فی تلک الایام وظهور التعلیل بمنع الزوجـهٔ من ادخال زوج جدیـدیتلاعب برباع وعقار سائر الورثهٔ فی ارادهٔ حفظ عینالعقار لهم لا اکثر

اقول: مجموع هذه النکات ان لم توجب ظهور الروایات المفصـلهٔ فی ان المراد حفظ عین الدور و العقار لسائر الورثهٔ لا حرمان الزوجهٔ من اصل حقها من المالیـهٔ او منفعهٔ الارض ... فلا اقل من انها مجملهٔ و محتملهٔ لهذا المعنی قویا بحیث لا یکون فیها ظهور فی اکثر من حرمـان الزوجـهٔ من عین العقـار لا اکثر، فتبقی القیمـهٔ و المالیـهٔ للـدور و المساکن و العقارات بما فیها منفعـهٔ نفس الارض باقیـهٔ تحت اطلاق ادلهٔ التوریث»[۴۹۷]

پس در نتیجه: همانا به صـرف اینکه روایات از تصریح به اینکه قیمت را به زن باید داد، ساکت هستند؛ شایسته نمی‌باشد که روایات را دلیل بر محرومیّت او ار عین و قیمت زمین قرار بدهیم؛ بلکه به قرینه‌ی اینکه استثناء، ظهور در متصله دارد نه منقطعه؛ و

ارث زوجه، ص: ۳۹۸

اینکه ظهور تأکیـد بعضـی روایـات که از نفس زمین به او داده نشود در عین زمین است نه مـالیت آن؛ و نیز ظهوری که تعـبیر برخی روایـات دارد که به زن از قیمت ساختمـان داده شود؛ [بـا همه این قرائن] ظهور در این دارد که به زن قیمت ساختمان‌ها و خانه‌هایی که برپا هسـتند و استحقاق حفظ دارند ... داده شود و تعلیل در روایات برای منع زوجه از ازدواج جدید که آن فرد را داخل در ورثه

کند و با رباع و عقار آن‌ها بازی کند [و آزادی ایشان را بگیرد] ظهور در حفظ عین عقار برای ورثه دارد نه بیشتر.

من می گویم: مجموع این نکات اگر موجب نشود که روایات مفصله ظهور در حفظ عین خانه‌ها و زمین‌ها (عقار) برای ورثه داشته باشند نه محرومیّت زوجه از اصل حق خوداز مالیت یا منفعت زمین. پس لااقل موجب می‌شود که حکم کنیم آن روایات مجمل‌اند و محتمل‌اند که چنین معنایی را با قوت بیان می کنند به طوری که ظهور در آن بیشتر از محرومیّت زوجه از عین عقار نخواهد بود و لذا قیمت و مالیت خانه‌ها و آنچه از منفعت زمین در مساکن و عقارها باشد در اطلاق ادله توریث باقی می‌ماند.

مناقشه بر قسمت ششم اشکال سوم بعضالفقهاء

نسبت به بیان ایشان، در این قسمت از اشکال، ملاحظاتی وجود دارد:

* ملاحظه‌ی اول: ما «سکوت روایات» از «اعطاء قیمت زمین به زوجه» راقبول نداریم؛ بلکه مدعی «ظهور روایات» در «محرومیّت زوجه از عین و قیمت زمین» هستیم.

* ملاحظه‌ی دوم: نتیجه‌ای که فقیه معاصر- حفظه الله تعالی- گرفته‌اند، در صورتی قابل قبول است که فقط بر زمین خانهمسکونی اکتفا کنیم، کما اینکه

* این مطلب را شیخ مفید (رحمه الله) قبول دارد؛ امّا این نتیجه، بنابر نظر مشهور که فرقی بین خانه‌ها، باغ‌ها و مزارع قائل نیستند، قابل قبول نیست؛ زیرا، در زمین خانه مسکونی ممکن است قیمت زمین در قیمت ساختمان ادغام شود، لکن در زمین زراعتی چنین ادغامی امکان ندارد؛ چون، تا زراعت پابرجاست زمین قیمت مخصوصی دارد و پس از درو کردن محصول، قیمت زمین تغییرپیدا می کند و با این همه قیمت زمین زراعی، عرفاً محفوظ است؛ یعنی چه

ارث زوجه، ص: ۳۹۹

محصول در آن باشد و چه محصول در آن نباشد.

* ملاحظه‌یسوم: در مباحث گذشته بیان گشت که:

- اولًا: تمامی قرائن چهارگانه به ویژه قرینه اول باطل است؛

- ثانیاً: کلمه‌ی «الا» در اینجا برای استثنابکار نرفته، بلکه در ما نحن فیه به معنای «غیر» است.

هفتمین قسمت از اشکال سوم بعض الفقهاء

بعد از اینکه فقیه معاصر- دامت برکاته- کلامی را به عنوان «حاصل بحث» مطرح فرمودند، در ادامه از کلام خود «استدراک» نموده و می‌فرمایند:

بله، روایاتی وجود دارد که تنها به ذکر «عدم ارث زوجه از عقار و زمین» اکتفا نموده و «تفصیل» و «استثنایی برای قیمت بناء» و «مانند آن» در نظر نگرفته‌اند، مانند صحیحه‌ی «زرارهٔ بن أعین و محمد بن مسلم»[۴۹۸] که از ظاهر اطلاق لفظ «شیئاً»، «نفی ارث زوجه از قیمت زمین»، بدست می‌آید.

نکته قابل توجه اینکه، مطمئناً این روایت، «تقطیعی از روایات مفصله در باب» است و روایت مستقلی نیست؛ زیرا روات آن یکی هستند که از معصوم (ع) نقل نموده‌اند و اگر ما از ظاهر روایاتِ تفصیل، بفهمیم که مقصود محرومیّت زوجه از ارث «عین زمین» است نه از «قیمت زمین»؛ خود این مطلب به تنهایی، قرینه‌ای است بر اراده همان معنای عدم ارث زوجه از زمین؛ خصوصاً آنچه از ظاهر روایت «عبد الملك بن أعین»[۴۹۹] مبنی بر عدم ارث از خانه و زمین فهمیده می‌شود، لکن اشکالی در ارث همسران از «قیمت بناء خانه‌ها» نیست.

بنابراین، مقصود از «عدم ارث زنان»، «عدم ارث آنان از اعیان» است؛ ولی این ظهور، امکان مقاومت با ظاهر «قرآن کریم» را ندارد که در حفظ سهم «ربع» و «ثمن»

ارث زوجه، ص: ۴۰۰

برای زوجه صراحت دارد، بالاتر از آن اینکه ظهور «قرآن» «قرینه قوی‌تری» است بر اراده عدم ارث، از چیزی از «عین خاک و زمین».

حال با این بیان، نظر سیّد مرتضی (رحمه الله) ثابت می‌شود و البته باید از صحیحه‌ی ابن اذینه صرف نظر نمود و گرنه زوجه ذات ولد نیز، از «عین زمین»، ارث می‌برند.

به کلام ایشان توجه فرمایید:

«نعم، الروایات التی اقتصرت علی ذکر ان المراة لا ترث من العقار او الارض شیئا من دون تفصیل و استثناء لقیمة البناء و نحوه کما فی صحیح زرارة و محمد بن مسلم المتقدمة ظاهر اطلاق الشی فیها نفی الارث من المالیة ایضا.

الا انه من المطمان به ان هذه الروایة تقطیع لنفس‌الروایات المفصلة والمنقولة عن زرارة ومحمد بن مسلم‌ولیس حدیثا مستقلا، لوحدة الرواة فیها عن المعصوم، بل اکثر هذه الاحادیث ترجع الی حدیث واحد اوحدیثین.

بل لو استظهرنا من روایات التفصیل ان‌المقصود حرمانها من ارث العین دون المالیة کانت بنفسها قرینة‌علی ارادة نفس المعنی من عدم الارث من الارض شیئا خصوصا ما کان ظاهرا فی عدم الارث‌حتی من البناء، کما فی روایة عبد الملک عن احدهما (ع) قال: «لیس للنساء‌من الدور والعقار شی»، فانه لا اشکال فی ارثهن من‌قیمة بناء الدور، فیکون المقصود عدم الارث من‌اعیانها.

بل تقدم ان هذا الظهور لا یمکن ان یقاوم ظهور الکتاب‌الکریم فی حفظ نسبة‌الربع والثمن للزوجة، وکذلک‌الروایات المؤکدة لذلک وهی کثیرة، بل تحمل بقرینة‌اقوائیة ذلک الظهور علی ارادة عدم الارث شیئا من عین‌التربة والعقار، فیثبت بالنتیجة مذهب السید المرتضی، هذا بقطع النظر عن صحیح ابن اذینة القادمة والا کانت‌الزوجة ذات الولد ترث من العین ایضا»[۵۰۰]

بله روایاتی که اکتفاء کرده به این تعبیر: «زن از عقار ارث نمی‌برد» یا «ازن ز زمین چیزی نمی‌برد» و تفصیلی ارائه نکرده‌و قیمت ساختمان را استثناء نکرده‌اند مانند آنچه

ارث زوجه، ص: ۴۰۱

که در صحیحه زراره و محمد بن مسلم سابق الذکر آمده؛ ظاهر اطلاق کلمه «شیئ» همچنین در نفی ارث زوجه از مالیت آنهاست.

لکن از مسلمات این است که این روایات تقطیع روایات مفصله‌اند و آنچه از زراره و محمد بن مسلم نقل شده حدیث مستقلی نیستند؛ چون راویان [این روایات با روایات مفصله] هر دو یکی است بلکه اکثر این روایات به یک یا دو حدیث بر می گردد بلکه چنانچه استظهار کردیم که مقصود روایات مفصله محرومیّت زن از ارث عین است نه مالیت؛ این خود قرینه‌ای می‌شود که آن روایت‌ها مرادشان از ارث نبردن زوجه از زمین (هیچ چیز) همین است [که در مفصله آمده] به ویژه روایاتی کهظهور در ارث نبردن وی حتی از ساختمان دارند مثل آنچه در روایت عبدالملک از یکی از امام‌ها نقل شده که فرمودند: «از خانه‌ها و عقار برای زنان چیزی نیست» زیرا اشکالی ندارد که از قیمت بناء ارث ببرند و مقصود از آن، ارث نبردن از عین خانه‌ها و عقار می‌شود؛ از آن بالاتر گذشت که این ظهور (در ارث نبردن از چیزی از زمین) نمی‌تواند با ظهور قرآن مقابله کند که می‌فرماید: «ربع یا ثمن او حفظ شود» و نیز نمی‌تواند مقاومتی در برابر روایات موکد قرآن داشته باشد که این روایات بسیارند؛ بلکه این روایات [نافیه به اطلاق] حمل می‌شوند بر اینکه اراده در آنها بر ارث نردن از عین خاک و عقار باشد [نه عین و قیمت]؛ پس در نتیجه‌رای سید مرتضی به اثبات می‌رسد البته این رای بدون نظر به صحیح ابن اذینه سابق است و گرنه بر طبق آن همسری که از شوهرش فرزند دارداز عین هم ارث می‌برد.

مناقشه بر قسمت هفتم اشکال سوم بعض‌الفقهاء

بر این قسمت از اشکال سوم «دو ایراد» وارد است.

* ایراد اول: در این مقام، فرقیین اینکه این روایت تقطیعیاز روایات تفصیل

دهنده بین عین و قیمت باشدو یا تقطیع نباشد، وجود ندارد؛ زیرا کلمه‌ی «شیئاً» خود قرینه‌ی واضحی است بر محرومیّت زوجه از عین و قیمت؛ چه روایت مقطعه باشد و چه مقطعه نباشد.

* ایراد دوم: اگر بپذیریم روایات تفصیل دهنده بین عین و قیمت، ظهور بر محرومیّت زوجه از خصوص عین عقار و زمین دارد، ولی این موضوع

ارث زوجه، ص: ۴۰۲

قرینه‌ای برای تصرف در روایت «زرارهٔ و محمد بن مسلم» نمی‌شود؛ بلکه مسئله، عکس آن است یعنی ظهور کلمه‌ی «شیئاً» در محرومیّت مطلق زوجهاز عین زمین و قیمت آن- قوی‌تر از ظهور روایات مفصله است؛ البته در صورتی که قائل شویماین روایات در خصوص محرومیّت زوجه از عین عقار است.

چهارمین اشکال از محقق شعرانی (رحمه الله) در رد فتوای مشهور

بعد از بیان اشکالات فقیه معاصر- دام عزه- مناسب است به کلام محقق شعرانی (رحمه الله) بپردازیم، چه اینکه ایشان، کلام سیّد مرتضی (رحمه الله) را در بعضی از موارد بر نظر دیگران ترجیح داده است؛ حاصل کلام مرحوم شعرانی (رحمه الله) که در ذیل روایات حرمان بیان شده، این است که:

«اکثر اراضی به ویژه اراضی عراق و اراضی مشابه آن‌ها از اراضی «مفتوحهٔ عنوهٔ»[۵۰۱] و ملی بودهوملک همه مردم است و آثار حقوقی بر آن‌ها مترتب است و عدم ارث در آن‌ها، از نوع عدم ارث از عین است و به دلیل دیگر، با ثبوت قیمت منافاتی ندارد».[۵۰۲] ایشان در ادامه می‌فرمایند:

فتوای مشهور در حرمان زوجه از عین و قیمت در اراضی «مفتوحهٔ عنوهٔ» مسلم است؛ امّا در غیر اراضی «مفتوحهٔ عنوهٔ» قول سیّد مرتضی (رحمه الله) ارجح و اولی است؛ زیرا با ظاهر «قرآن کریم» موافق است.

به عبارت دیگر ایشان می‌فرماید:

مفاد آیه حکایت از عمومیّت ارث زوجه از عین جمیع ترکه زوج دارد که به مقتضای روایات تخصیص می‌خورد؛ حال اگر در تخصیص شک حاصل شود، در این

ارث زوجه، ص: ۴۰۳

صورت آیه بر عمومیّت خود باقی می‌ماند و روایات نیز دلالتی بر محرومیّت زوجه از قیمت اراضی ندارند، مگر به «سکوت امام (ع)» از ذکر قیمت زمین، با آنکه امام (ع) قیمت آلات خانه را ذکر فرموده است!

البته این موضوع در تخصیص، کافی نیست؛ چون امام (ع) قیمت زمین را ذکر نکرده‌اند؛ زیرا اکثر زمین‌ها، مخصوصاً آن‌هایی که در کوفه و اطراف آن در اختیار شیعه بوده است «مفتوحهٔ عنوهٔ» بوده و به تملک مردم درآمده است؛ البته در این زمینها به سبب تملک آلات، برای مردم حق اختصاص پیدا شده است؛ پس قیمت این اراضی، همان قیمت حق تصرف آن‌هاست و یا قیمت آن‌ها در مقابل سندی است که مردم از حاکم وقت در سال‌های معین یا غیر معین دریافت می‌کرده‌اند.

به هر روی، این نوع تصرف و انتفاع از آن (حق تصرف) مانند استفاده مستاجر از منفعت ملک است، یعنی:

به هر روی، این نوع تصرف و انتفاع از آن (حق تصرف) مانند استفاده مستاجر از منفعت ملک است، یعنی:

* همان‌گونه که اگر مستاجر بمیرد، آن منفعت تا پایان زمان اجاره به ورثه وی- که یکی از آن‌ها زوجه است- تعلق می‌گیرد.

* همان‌گونه نیزحق اختصاص در اراضی «مفتوحهٔ عنوهٔ» همین حکم را دارد و سکوت امام (ع) از ذکر قیمت نسبت به این حق، دلیلی بر عدم ارث زوجه نمی‌شود؛ زیرا امام (ع) آنچه ذکر فرموده‌اند، در حد «تمثیل» است که باید سایر امور بر طبق آن قیاس

گردد.

«قوله: «لايرثن من الارض و لا من العقار شيئا» و العقار كل ما لا ينقل من الاموال سواء كان دارا او رحى او بستانا او معصرة زيت او ارضا معدة للزراعة. و اكثر الاراضى خصوصا فى العراق و ما والاها كانت من المفتوحة عنوة، و كان ملك الناس

اياها تبعا لملك الاثار و الحقوق و عدم الارث هنا عدم الارث من العين و لاينافى ثبوت القيمة بدليل آخر. و مذهب السيد المرتضى (رحمه الله) ان المراة تحرم من العقار عينا لا قيمة بمعنى ان للورثة ان يعطوها ثمن قيمة العقار او ربعها و يستخلصوا الملك لانفسهم و هذا معنى حرمان الزوجة من العقار لا انها لا تستحق ماليتها عينا و قيمة و المشهور انها تحرم من

ارث زوجه، ص: ۴۰۴

الارض مطلقا و من آلات البناء و الاشجار و مثلها عينا و ترث قيمة.

وهذا [فتوى المشهور فى الحرمان عن العين و القيمة] مسلم فى الاراضى المفتوحة عنوة و اما غيرها فقول السيد ارجح و اولى، لانه موافق لظاهر القرآن، لان مفاد الاية عموم ارث الزوجة من جميع التركة عينا، و يخصص بمقتضى الروايات و ما شك فى تخصيصه يبقيعلى العموم، و لاتدل الروايات على محروميتها من قيمة الاراضى الا بسكوت الامام (ع) عن ذكر قيمة الارض مع ذكره (ع) قيمة الالات.

وهذا غير كاف فى التخصيص، فلعله لم يذكر قيمة الارض لان اكثر الاراضى خصوصا ما كان بيد الشيعة فى الكوفة و نواحيها من المفتوحة عنوة وكان ملكهم لهاحق اختصاص بسبب تملك الالات وقيمة الاراضىكانت قيمة حق التصرف فى الارض لقبالته من السلطان سنين معينة او غير معينة وكان تصرفهم فى الارض نظيرتصرف المستاجرين لملك المنفعة، فكما انه اذا ماتالمستاجر وكان لمنعته وتصرفه فى مورد الاجارة قيمةورثت منها الزوجة كذلك حق الاختصاص فى الاراضىالمفتوحة عنوة. و سكوته عن ذكر قيمة هذا الحق لا يدل على عدم ارثها، لانه ذكر ما ذكر تمثيلا ليقاس عليهالباقى».[۵۰۳]

اینکه فرمود: «زنان از زمین و عقار هیچ چیز ارث نمی‌برند» و عقار هر آنچه نقل نمی‌شود از اموال چه خانه باشد یا آسیاب یا باغ یا کارگاه روغن کشی یا زمین آماده زراعت و اکثر زمین‌ها خصوصاً در عراق و آنچه از مفتوحات عنوة است و صاحب شدن آن زمین‌ها تابع مالک شدن آثار و حقوق است و ارث نبردن اینجا یعنی ارث نبردن از عین و این منافاتی با ارث نبردن از قیمت به دلیل دیگر ندارد؛ و رای سید

مرتضی که زن از عقار محروم است عیناً نه قیمتاً، معنایش این است که برای ورثه است که ثمن قیمت عقار یا ربع آن را به زن بدهند و ملک را برای خود آزاد کنند و این معنای محرومیّت زوجه از عقار است نه اینکه او مستحق مالیت زمین نه از عین و نه از قیمت باشد و آنچه مشهور است اینکه او از زمین به طور کلی محروم باشد و از آنچه به ساختمان و درختان و مثل اینها مربوط است از عین آنها نه قیمتشان [محروم باشد].

ارث زوجه، ص: ۴۰۵

و این [فتوای مشهور در محرومیّت از عین و قیمت] در اراضی مفتوحهٔ مسلم است اما در غیر آن قول سید، برتر و بهتر است؛ چون موافق با ظاهر قرآن است؛ چرا که مفاد آیه، عمومیّت ارث زوجه از همه ترکه یعنی از عین آن و به مقتضای روایت تخصیص می‌خورد و آن چه در تخصیص آن شک می‌شود بر عموم باقی می‌ماند. و روایات بر محرومیّت زن از قیمت اراضی دلالت نمی‌کنند مگر به سکوت امام از ذکر قیمت زمین با ذکر قیمت آلات؛ و این در تخصیص کافی نیست؛ پس شاید قیمت زمین را ذکر نفرموده چون اکثر زمین‌ها خصوصاً آنچه در درست شیعه در کوفه و اطراف آن مفتوحهٔ عنوهٔ است و مالک شدن این زمین‌ها بخاطر حق اختصاصی است که به سبب تملک آلات مالک آن شده‌اند و قیمت زمین‌ها در حقیقت قیمت حق تصرفی است که از سلطان بخاطر قباله‌ای در سال‌های معین یا غیر معین گرفته‌اند و تصرف ایشان در زمین مانند تصرف مستاجر است درباره منفعت ملک؛ پس

همان‌گونه که وقتی مستاجر می‌میردو برای منفعت و تصرفش در مورد اجاره قیمتی است که زوجه از آن ارث می‌برد مثل آن است حق اختصاص که در اراضی مفتوحهٔ عنوهٔ ثابت است و سکوت امام از ذکر قیمت این حق، بر ارث نبردن او دلالت نمی‌کند؛ چرا که آنچه را ذکر فرموده از باب تمثیل است تا باقی بر آن قیاس شود.

مناقشات بر چهارمین اشکال از محقق شعرانی (رحمه الله)

سه ملاحظه و مناقشه بر نظر ایشان وجود دارد.

مناقشه اول بر اشکال چهارم

* اولّا: ظاهر کلام مرحوم شعرانی (رحمه الله) این است که: «امامین صادقین (ع) نظر به زمینهای عراق و اطراف آن‌ها در محرومیّت از زمین داشته‌اند».

* ثانیاً: اگر نظر محقق شعرانی (رحمه الله) درست باشد، در این صورت هیچ فرقی بین زوجه و سایر ورثه وجود نداشت؛ زیرا اراضی «مفتوحهٔ عنوهٔ» قابل تملک نیستند؛ بلکه ملکیت در این زمین‌ها، در حد حقِ اختصاص یافته از طریق ساختمان سازی و امور دیگری که در آن حادث می‌شود، تعلق می گیرد؛ لذا

ارث زوجه، ص: ۴۰۶

فرقی بین زوجه و سایر ورثه نیست و حال آنکه به طور قطع و مسلم، وارث بودن سایر ورثه- غیر از زوجه- از روایات و ادله دیگر استفاده می‌شود.

مناقشه دوم بر اشکال چهارم

این نظر مرحوم شعرانی (رحمه الله) که فرمودند: «کلام مشهور در اراضی «مفتوحهٔ عنوهٔ» مسلم است و در غیر اراضی «مفتوحهٔ عنوهٔ»، کلام سیّد مرتضی (رحمه الله) ارجحیت دارد» قابل توجیه نیست؛ زیرا مشهور و سیّد مرتضی (رحمه الله) بین زمین مفتوحه و غیر آن فرقی قائل نشدند؛ پس فرق گذاری در این مقام و از این جهت، صحیح نیست.

مناقشه سوم بر اشکال چهارم

* اولّا: دلالت روایات بر محرومیّت از «عین» و «قیمت» به خاطر «سکوت امام (ع)» نیست؛ بلکه به خاطر وجود، کلمه «شیء» در روایات است که مانند تصریح است.

به عبارت دیگر: استفاده از تعبیر «شیئاً» همانند «صراحت حرمان زوجه از عین زمین و قیمت آن»، است؛ به هر روی بواسطه این اشکال، ناتمام بودن نظریه مرحوم شعرانی (رحمه الله) نیز روشن می گردد.

* ثانیاً: تعابیر کلی و عامی که در روایات وجود دارند مانند تعابیر: «تُرْبَةِ دَار أَوْ أَرْض»[۵۰۴] یا تعبیر جامع «الْأَرْضُ وَ الْعَقَارَاتُ»[۵۰۵] و همچنین تعبیر «قُرَی»[۵۰۶] و

«ضیاع»[۵۰۷] همه، دلالت بر این مطلب دارند که مقصود ائمه (ع) زمین «مفتوحهٔ عنوهٔ» نبوده است؛ بلکه کلام آن ذوات مقدسه (ع)، بر محور «قضیه‌ی

ارث زوجه، ص: ۴۰۷

حقیقیه»[۵۰۸] نسبت به تمام اراضی و عقارات بوده است. «و الله العالم»

ارث زوجه، ص: ۴۰۹

۷ خاتمه‌ی بحث

ارث زوجه، ص: ۴۱۰

آنچه در این فصل می خوانید:

نتیجه‌ی نزاع اول و دوم؛

نظر مختار در هر دو نزاع و نتیجه گیری نهایی؛

تنبیهات بحث؛

فهرست منابع، اعلام، کتب، آیات، روایات و کتاب.

ارث زوجه، ص: ۴۱۱

فصل هفتم

نتیجه‌ی نهایی بحث

از مجموع مطالب طرح شده در فصول کتاب، به این نتیجه می‌رسیم که نظریه‌ی مشهور پیرامون محرومیّت مطلق زوجات- چه ذات ولد و چه غیر ذات ولد- مطابق با تحقیق و موافق با ادله‌ی معتبر و روایات موجود است. به هر روی در انتهایاین بحث، مناسب است برای تأیید نظریه‌یمشهور، یک قضیه‌یِ مُسلّم تاریخیرا نقل نماییم.

«بحارالانوار» اولین روایت، جریانیاست که ابن عباس آن را نقل کرده و می گوید: در زمانی که امام حسن (ع) در بستر بیماری قرار گرفتند، آن حضرت به برادرشان امام حسین (ع) در بستر بیماری قرار گرفتند، آن حضرت به برادرشان امام

ارث زوجه، ص: ۴۱۲

حسین (ع) وصیّت فرمودند تا پس از شهادت، ایشان را در کنار جدّبزرگوارشان پیامبراسلام (ص) به خاک بسپارند؛ امام مجتبی (ع) در این وصیّتمی‌فرمایند: من به پیامبر و به خانه [و میراث] اش، از سایر کسانی که بدون اجازه او داخل خانه‌اش شده‌اندسزوارترم، چه اینکه خداوند متعال (جل جلاله) فرموده:

«یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تَدْخُلُوا بُیُوتَ النَّبِیِّ إِلَّا أَنْ یُؤْذَنَ لَکُم»[۵۰۹]

ای کسانی که ایمان آوردید به خانه‌های پیغمبر داخل نشوید مگر آنکه به شما اجازه دهند»؛ به خدا قسم، خداوندبه آن‌ها برای داخل شدن به منزل پیامبر (ص) اجازه نداد و بعد از وفات پیامبر (ص) هم برای آن‌ها اجازه‌ای صادر نشد، در حالی که ما به عنوان ورثه از طرف خدای متعال (جل جلاله) مأذون در تصرف- نسبت به هر آنچه آن حضرت برای ما به ارث گذاشتهو باقی مانده،- هستیم.

اما مَروانیان و سُفیانیان مانع تحقق این وصیّت شدند و در آن هنگام که آن حضرت شهید شده بود، امام حسین (ع) جمعیتمانعین را خطاب قرار داده و دوباره به این حق الهی تأکید کرده و می‌فرمایند: به خدا قسم، فرزندان علی و فاطمه (ع) بیشتر از سائرین نسبت به رسول خدا (ص) و نسبت به کسانی که بدون اجازه به خانه پیامبر (ص) وارد شده‌اند حق دارند؛ آریبه خدا قسم ما بیشتر حق داریمو سزاوارتریم تا دیگران.

اصل قسمتی از این وصیّت پندآموزکه مرحوم علامه مجلسی (رحمه الله) آن را از کتاب «امالی شیخ طوسی (رحمه الله)» نقل می کنند، چنین است:

«.. عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ دَخَلَ الْحُسَیْنُ بْنُ عَلِیٍّ (ع) عَلی أَخِیهِ الْحَسَنِ بنِ عَلِیٍّ (ع) فِی مَرَضِهِ الَّذِی تُوُفِّیَ فِیهِ ... یَا أَخِی هَذَامَا أَوْصَی بِهِ الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ إِلَی أَخِیهِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ (ع) ... وَإِنْ تَدْفِنِّی مَعَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) فَإِنِّی أَحَقُّ بِهِ وَبِبَیْتِهِ مِمَّنْ أُدْخِلَ بَیْتَهُ بِغَیْرِ إِذْنِهِ وَلَا

كِتَابَ جَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِهِ قَالَ اللَّهُ فِيمَا أَنْزَلَهُ عَلَى نَبِيِّهِ ص فِي كِتَابِهِ ياأَيُّهَاالَّذِينَ آمَنُوا لاتَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ فَوَ اللَّهِ مَاأَذِنَ لَهُمْ فِي الدُّخُولِ عَلَيْهِ فِي حَيَاتِهِ بِغَيْرِ إِذْنِهِ وَلَا جَاءَهُمُ الْإِذْنُ فِي ذَلِكَ مِنْ بَعْدِ وَفَاتِهِ وَنَحْنُ مَأْذُونٌ لَنَا فِي التَّصَرُّفِ

ارث زوجه، ص: ۴۱۳

فِيمَا وَرِثْنَاهُ مِنْ بَعْدِهِ .... فَقَالَ الْحُسَيْنُ (ع) أَمَا وَاللَّهِ الَّذِي حَرَّمَ مَكَّةَ لَلْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ وَابْنُ فَاطِمَةَ أَحَقُّ بِرَسُولِ اللَّهِ (ص) وَبِبَيْتِهِ مِمَّنْ أُدْخِلَ بَيْتَهُ بِغَيْرِ إِذْنِهِ وَهُوَ وَاللَّهِ أَحَقُّبِهِ ...»[۵۱۰] از ابن عباس نقل است که گفت: امام حسین (ع) در حال بیماری امام حسن (ع) که به شهادت ایشان انجامید خدمتشان رسیدند؛ [امام حسن (ع) فرمودند:] برادرم این وصیت حسن بن علی (ع) است به برادرش حسین بن علی (ع) ... و اینکه مرا کنار رسول خدا (ص) دفن نمایی؛ که من به او و خانه‌اش سزاوارترم از کسانی که بدون اذن او وارد خانه‌اش شدند و نوشته‌ای بعد از آن برای ایشان نبود [که به آنها اجازه دهد] خدا در آنچه که در کتاب خود بر نبی‌اش نازل فرمود آورده است: «ای کسانی که ایمان آوردیدخانه های نبی را داخل نشوید مگر آنکه به شما اذن داده شود» بخدا قسم که پیامبر در زمان حیاتش به آن‌ها اذن نداد که بدون اجازه‌ی او بر او وارد شوند و اذنی هم بعد از وفات ایشان به آنها نرسید؛ در حالی‌که ما اذن داریم در آنچه بعد از پیامبر ارث بردیم، تصرف کنیم ... بعد امام حسین (ع) فرمودند: به خدایی کهمکه را حرام فرمود قسم که حسن بن علی (ع) و فاطمه (ع) شایسته‌تر به رسول خدا (ص) و خانه ی اویند از کسانی که بدون اذن رسول خدا (ص) وارد خانه‌اش شدند و او بخدا شایسته‌تر است به رسول خدا (ص).

دومین روایت را سلیمان بن خالد از امام صادق (ع) نقل نموده و می‌گوید: آن حضرت فرمود: زمانی که امام حسین (ع) می‌خواست امام حسن (ع) را طبق وصیّتش در کنار رسول خدا (ص)- دفن نماید، اگرسفارش امام حسن (ع)- مبنی بر اینکه در صورت منع مانعین از دفن مندر کنار رسول خدا (ص) مبادا خونی از کسی به زمین ریخته شود- وجود نداشت، بی‌تردید امام حسین (ع) از این حق الهیو شخصی استفاده می‌کرد و امام مجتبی (ع) را در کنار پیامبر (ص) به خاک می‌سپرد.

«علل

ارث زوجه، ص: ۴۱۴

الشرایع»

«ابْنُ الْوَلِيدِ عَنِ ابْنِ أَبَانٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ النَّضْرِ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ (ع) أَرَادَ أَنْ يَدْفَنَ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ (ع) مَعَ رَسُولِ اللَّه (ص) وَ جَمَعَ جَمْعاً فَقَالَ رَجُلٌ سَمِعَ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ (ع) يَقُولُ قُولُوا لِلْحُسَيْنِ أَنْ لَا يُهْرِقَ فِيَّ دَماً لَوْ لَا ذَلِكَ مَا انْتَهَى الْحُسَيْنُ (ع) حَتَّىيَدْفِنَهُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ (ص)»[۵۱۱]

ابن ولید از ابن ابان از ... سعید بن نضر از هشام بن سالم از سلیمان بن خالد از امام صادق (ع) که ایشان فرمود: امام حسین (ع) [زمانی که] می‌خواست حسن بن علی (ع) را کنار پیامبر خدا (ص) دفن کند، مردم را جمع کرد پس کسی [در میان جمعیت] گفت از حسن بن علی (ع) شنیده است به [امام] حسین بگویید: «بخاطر من خونی ریخته نشود»؛ اگر این سفارش امام حسن (ع) نبود امام حسین (ع) راضی نمی‌شد حتی اینکه امام حسن (ع) را کنار رسول خدا (ص) دفن نماید.

بنابراین از این دو روایت استفاده می‌شود و یا به تعبیر بهتر، این دو روایت دلالت می‌کنند بر اینکه: زوجه از عقار و زمین ارث نمی‌برد و لذا عایشه از خانه مسکونی پیامبر (ص) هیچ‌گونه حقی نداشته است. چه اینکه اگر چنین حقی برای او ثابت بوداساساًمجالی برای طرح این وصیّت آن هم از سوی امام حسن (ع) نبود؛ مضاف بر اینکه اگر چنین حقی برای عایشه ثابت بود، لزومی نداشت که وی سوار بر مَرکب شده و به مسجد بیاید تا از دفن نوه‌ی گرامی رسول خدا (ع) جلوگیری کند! بلکه «صرف اعلان به عدم رضایت برای دفن آن حضرت (ع)»، کفایتمی‌کرد بر اینکه نزدیکان آن حضرت (ع) قصد دفنفرزند رسول خدا (ص) را در کنار جدش ننمایند.

به هر حال، با روشن بودن بطلان حدیث مجعولی که عامه در این زمینه از

ارث زوجه، ص: ۴۱۵

پیامبر نقل می‌کنند،[۵۱۲] اصل این وصیّت خود دلیلی گویاست بر عدم ارث همسران پیامبر (ص) از ایشان و اینکه در زمان حیات مبارک آن حضرت (ص) خانه‌های ایشان ملک هیچ کدام از همسرانش نبوده و پیامبر (ص) نیز هیچ یک از آنان را مالک سُکنای[۵۱۳] آن‌ها نکرده است، بلکه هر یک از ایشانرا- به حسب جایگاهشان- صرفاً در آن خانه‌ها ساکن کرده بود.

از این رو، کلامی که عایشه در زمان حضور برپیکر مطهر امام حسن (ع)- گفت، از جمله اینکه: «... کسی را که دوست ندارمبه خانه‌ی من داخل نکنید [؟!]»[۵۱۴]، سخنیغیرمقبول و ادّعایی غیر مشروعاست؛ چه اینکه اساساًبنابر شواهد تاریخی و تصریح مورخین، مدفن پیامبر اکرم (ص) خانه‌ی عایشه نبوده تا او در آن حقی داشته باشد! بلکه آنجا خانه‌ی یگانه دختر پیامبر اکرم (ص) یعنی حضرتصدیقه طاهره (ع)- بشمار می‌رفته است.

به هر حال، همان‌طور که ذکر شد استدلال به این قضیه‌ی مسلّم تاریخی، صرفاً به عنوان مؤیّدی برای استدلالاتگذشته بود و ادله حرمان زوجه از عَقار، همان بود که مفصلًااز نظر گذشت.

در پایان لازم است نتیجه‌ی هر دو نزاع را- که در خلال مباحث اثبات شد- مجدداً یادآوری نماییم.

نتیجه‌ی نزاع اول؛ محرومیّت زوجه از مطلق عقار

بنابراین در مورد نزاع اوّلچنین نتیجه گرفتیم که: از مجموع روایات استفاده می‌کنیم،

ارث زوجه، ص: ۴۱۶

زوجه از «مطلق عَقار» یعنی چه «عقار خانه» و چه «عقار ارض» و چه «عقار بستان» ارث نمی‌برد؛ موثقه‌ی ابن ابی یعفور را نیز: یا باید بر تقیّه حمل نمود؛ یا روایات نافیه مخصِّص آن استو یا اینکه قائل شویم به اینکه موثقه ابن ابی یعفور تاب مقابله و مقاومت در مقابل روایاتی که در حدّ تواتر است، ندارد.

نتیجه‌ی نزاع دوم؛ عدم دلیل بر تفصیل بین ذات ولد و غیر ذات ولد

در این نزاع به این نتیجه رسیدیم: کسانی که بین زوجه ذات ولد و غیر ذات ولد فرق می‌گذارند، دو راه بیان نمودند:

* راه اول: از طریق تمسک به مقطوعه ابن اذینه؛

* راه دوم: از طریق تمسک به مسئله‌ی انقلاب نسبت؛

که راه اول اشکال‌های سندی و دلالی متعددی داشت و راه دوم نیز، هشت اشکال بر آن وارد نمودیم؛ لذا در مجموع به هر دو راه خدشه وارد شد و هیچ کدام مورد پذیرش قرار نگرفت.

بنابراین دلیلی برای تفصیل بین ذات ولد و غیر ذات ولدنیافتیم.

نظریه‌ی مختار در نزاع اول و دوم

نظر اختیارشده در نزاع اول و دوم، نیز همان فتوایی استکه مشهور قدما داده‌اند؛ یعنی:

* در نزاع اول قائل شدیم که: «زوجه مطلقا، از عقار ارث نمی‌برد»

و:

* در نزاع دوم قائل شدیم که: «فرقی بین زوجه‌یذات ولد و غیر ذات ولد وجود ندارد».

البته:

* در نزاع اول بلا اشکال مشهور این فتوا را دارند که: «زوجه از هیچ زمینی ارث نمی‌برد.»

و:

* در نزاع دوم می‌گوییم: در میان قدما، هفت نفر، فرقی بین ذات ولد و غیر ذات ولد قائل نیستند و شش نفر نیز قائل به فرق هستند؛ بنابراین:

ارث زوجه، ص: ۴۱۷

– یا می‌توانیم ادّعا کنیم این اقوال متکافئان هستند.

و:

– یا اینکه حداقل می‌توانیم مدعی شویم: قول به عدم تفصیل طرفدار بیشتری دارد.

نظریه‌ی نهایی در مسئله

بعد از بیان اقوال در هر دو نزاع و بررسی سندی و دلالی سه طائفه از روایات و طرح مباحث مختلف پیرامون مسئله مورد بحث، بحمد الله اصل نظریه اثبات شد و در پایان به این نتیجه رسیدیم که هم در نزاع اوّل و هم در نزاع دوّم، حق با «مشهور» است یعنی: «زوجه از جمیع عقار محروم است و فرقی بین ذات ولد و غیر ذات ولد نیز وجود ندارد». «وَ اللَّهُ الْعَالِم»

ارث زوجه، ص: ۴۱۸

پیوست یکم فصل هفتم

تنبیهات بحث

این بحث تنبیهاتی نیز دارد که برخی از فقهاء از جمله مرحوم سیّد محمّد آل بحرالعلوم (رحمه الله) و مرحوم آیت الله سیّد محسن طباطبایی حکیم (رحمه الله) به آن پرداخته‌اند که در ذیل اشاره‌ای کوتاه به عناوین این تنبیهات می‌نماییم.

الف: تنبیهات کتاب «بلغة الفقیه»

مرحوم سیّد محمّد آل بحرالعلوم (رحمه الله) در کتاب «بلغة الفقیه» دوازده تنبیه برای این بحث مطرح کرده‌اند، که متأسفانه در این مجال توفیقی برای بررسی آن‌ها نداریم، لذا شایسته است پژوهشگران محترم برای تکمیل مباحث به منابع مربوطه مراجعه فرمایند؛ لکن سزاوار است ذیلًا به رئوس تنبیهات فوق، اشاره نماییم.

مرحوم بحرالعلوم (رحمه الله) در کتاب مزبور در انتهای مباحث، می‌فرمایند:

«بقی هنا أمور ینبغی التنبیه علیها:

بعضی از اموری که آگاهی از آنها ضروری است:

ارث زوجه، ص: ۴۱۹

الاول: خص الحرمان بالرباع ...؛

[امر] اول: محرومیّت زوجه فقط به رباع اختصاص دارد نه غیر آن ...؛

الثانی: الالات التی تحرم من عینها و ترث من قیمتها ...؛

[امر] دوم: ابزارآلاتی که زوجه از عین آنها سهمی ندارد، لکن از قیمت آنها سهم دارد ...؛

الثالث: فی کیفیة التقویم ...؛

[امر] سوم: در چگونگی ارزش‌گذاری است ...؛

الرابع: لو لم یکن مع الزوجة وارث غیر الامام ...؛

[امر] چهارم: اگر غیر از امام وارث دیگری غیر از امام در کنار زوجه نباشد ...؛

الخامس: هل یتعین علی الوارث دفع حصهٔ الزوجهٔ من القیمهٔ ...؛

[امر] پنجم: آیا پرداخت سهم زوجه از قیمت، بر وراث معین شده است ...؛

السادس: هل یجوز للوارث قبل إعطاء الزوجهٔ حقها من القیمهٔ التصرف فی تلک الاعیان ...؛

[امر] ششم: آیا قبل از پرداخت حق زوجه از قیمت ارثیه، جایز است سایر وراث در ارث تصرف کنند ...؟

السابع: التفصیل بین ذات الولد و غیرها ...؛

[امر] هفتم: چگونگی تفصیل بین زوجه دارای فرزند و غیر آن ...؛

الثامن: توزیع الدین علی ما ترث منه الزوجهٔ ...؛

[امر] هشتم: ادای دین میت، شامل ارث زوجه هم می‌شود ...؛

التاسع: حق الزوجهٔ حق مالی یجوز الصلح علیه ...؛

[امر] نهم: آیا حق زوجه مالی است و مصالحه با وی جائز است ...؛[۵۱۵]

ارث زوجه ؛ ص۴۱۹

العاشر: لا فرق فی الولد بین الذکر و الانثی و الخنثی ...؛

[امر] دهم: فرقی در فرزند زوجه که پسر باشد یا دختر یا خنثی نیست ...؛

الحادی عشر: لو ملکت الزوجهٔ شیئا من رقبهٔ الارض ...؛

[امر] یازدهم: اگر زوجه بخشی از زمین را مالک باشد ...؛

ارث زوجه، ص: ۴۲۰

الثانی عشر: إذا کان فی الارض التی لم ترث منها ...»[۵۱۶]

[امر] دوازدهم: اگر در زمینی که زوجه از آن ارث نمی‌برد ...؛

ب: تنبیهات کتاب «رسالهٔ فی ارث الزوجهٔ من الزوج»

مرحوم آیت الله سیّد محسن حکیم (رحمه الله) نیز به تبع مرحوم بحرالعلوم (رحمه الله) تنبیهاتی را ذیل این بحث، بیان کرده‌اند که به ذکر سرفصل‌های دوازده‌گانه آن اکتفاء می‌نماییم و تحقیق بیشتر را به پژوهشگران ارجمند وا می‌گذاریم:

«الموضع الثالث: فی امور یحسن التنبیه علیها:

موضع سوم: در اموری است که آگاهی از آن‌ها ارزشمند است:

[الامر] الاول: یظهر من جماعهٔ بل صریحهم ان المفید (رحمه الله) ومن تبعه اراد من الرباع کل ما صدق علیه اسم البناء ...؛

[امر] اول: از ظاهر فرمایش جمعی از علماء بلکه تصریح کلامشان برمی‌آید که منظور شیخ مفید و تابعین ایشان از رباع هر نوع بناء و ساختمان است ...؛

[الامر] الثانی: ان اعطاءها قیمهٔ الالات و الابنیهٔ هل هو علی التعیین ... او انه رخصهٔ و سعهٔ علی الوارث ...؛

[امر] دوم: آیا اعطاء قیمت ابزار آلات و ساختمان‌ها بر اساس تعیین است یا از باب توسعه در اجازه، بر وارث است ...؛

[الامر] الثالث: فی کیفیهٔ التقویم ...؛

[امر] سوم: در چگونگی تقویم است ...؛

[الامر] الرابع: لو باع الوارث غیر الزوجهٔ ماله دفع القیمهٔ الیها عنه ...؛

[امر] چهارم: اگر سایر ورثه غیر از زوجه، مال خودش را بفروشد، سهم زوجه از قیمت پرداخت می‌شود؟

[الامر] الخامس: لو تلف البناء و الشجر بعد الموت ... فهل لها القیمهٔ حینئذ او لیس لها شیء؟ ...؛

[امر] پنجم: اگر پس از موت مورث، ساختمان و درخت تلف شوند، آیا باز هم قیمت

ارث زوجه، ص: ۴۲۱

آنها به زوجه می‌رسد یا نه؟ ...؛

[الامر] السادس: لو نمت الاشجار و غیرها قبل التقویم فهل النماء للورثهٔ او للزوجهٔ؟ ...؛

[امر] ششم: اگر درختان و سایر ما ترک، رشد داشته باشند آیا رشد به ورثه و زوجه می‌رسد؟

[الامر] السابع: اذا کان للمیت زوجتان ...؛

[امر] هفتم: اگر میّت دارای دو زوجه باشد ...؛

[الامر] الثامن: بناء علی تفاوت ذات الولد عن غیرها فی الحکم لا یفرق فی الولد ...؛

[امر] هشتم: بر مبنای تفاوت زوجه دارای فرزند از غیر آن، حکم در فرزند فرقی ندارد ...؛

[الامر] التاسع: لو کان علی المیت دین ...؛

[امر] نهم: اگر میّت بدهکار باشد ...؛

[الامر] العاشر: لو لم یکن مع الزوجهٔ وارث غیر الامام (ع) ...؛

[امر] دهم: اگر با زوجه وارث دیگری غیر از امام نباشد ...؛

[الامر] الحادی عشر: لو کان للمیت زرع ...؛

[امر] یازدهم: اگر میّت زراعتی داشته باشد ...؛

[الامر] الثانی عشر: یظهر من القائلین بالتفصیل بین ذات الولد و غیرها بل صریح محکی جملهٔ من عباراتهم ومرئیها لزوم کون الولد منه»[۵۱۷]

[امر] دوازدهم: از بیان قائلین به تفصیل بین زوجه دارای فرزند و غیر او و تصریح برخی از عبارات آنان معلوم می‌شود که فرزند باید از میّت باشد ...؛

این تمام کلامی بود که در بحث ارث زوجه از زمین در درس استاد مطرح شد؛ خداوند متعال (جل جلاله) را شاکرم که در ماه مبارک رمضان توفیق پیدا کردم با شرکت در کرسی علمی فرزند برومند مرجع فقید جهان تشیع، «حضرت آیت الله العظمی حاج شیخ محمد فاضل لنکرانی (جل جلاله)» توانستم راجع به مسئله‌ی مهم و فقهی «ارث زوجه از

ارث زوجه، ص: ۴۲۲

عَقار» به تحقیق، تقریر و تحریر درس استاد فرزانه «حضرت آیت الله حاج شیخ محمد جواد فاضل لنکرانی دامت توفیقاته» بپردازیم و از ذات باری تعالی (جل جلاله) طول عمر با برکت معظم له- دامت برکاته- و همه‌ی اساتید حوزه‌ی مبارکه‌ی علمیه‌ی قم و رهبر عظیم الشان انقلاب اسلامی «حضرت آیت الله العظمی سید علی حسینی خامنه‌ای متّع اللّه المسلمین بطول حیاته و بقائه» را مسئلت می‌نمایم و نیز علو درجات برای همه مومنین و مومنات علی الخصوص علمای ماضی (قدس سره) به ویژه «سید الموسسینحضرت آیت الله العظمی امام خمینی (قدس سره)» و شاگرد مبرّز ایشان «شیخ الفقهاءحضرت آیت الله العظمی حاج شیخ محمد فاضل لنکرانی (رحمه الله)» درخواست می‌کنم

در انتهاء نگارنده خالی از لطف نمی‌داند به ذکر دو رؤیای صادقه که یکی از آن‌ها در اثنا نوشتن متن عربی کتاب و دیگری پس از آن برای حضرت استاد- دامت برکاته- اتّفاق افتاده است و معظم له شخصاً در یکی از جلسات خصوصی دیدار با ایشان، برای حقیر

نقل فرمودند بپردازم.

در یکی از شبها، هنگامی که مشغول تألیف متن عربی کتاب «ارث زوجه» بودم تردید بسیار عجیبی- که واقعا تا آن زمان برایم سابقه نداشت- بر من عارض گشت، درحالیکه قبلا مطالب فراوانی در موضوعات مختلف می‌نوشتم و چاپ هم می‌شد ولی در آن موارد، چنین تردیدی اصلًا برایم حاصل نشده بود و سابقه نداشت؟!

ایشان در ادامه با بیان تأثیر این تردید فرمودند:

آن شب با خود گفتم: حال که از یک طرف، مقدار زیادی وقت برای این بحث می‌گذارم و زحمت می‌کشم و از طرف دیگر باید روز قیامت برای هر سطرش جواب

بدهم، در این وضع، اگر امر دائر بیننوشتن و تمام کردن این کتاب و بین جواب دادن سطر به سطر آن در روز قیامتباشد، من ننوشتن را انتخاب می‌کنم؛ زیرادلیلی

ارث زوجه، ص: ۴۲۳

ندارد کههم بنویسمو هم جواب بدهم!

ایشان پس از این تردید، به رؤیایی که بلافاصله همان شب برایشان اتّفاق می‌افتد، اشاره کردند و فرمودند:

این تردید موجب شد تا آن شب، نوشتن را به کلی کنار بگذارم؛ هنوز درحالت تردید و دو دلی بودم که خواب بر چشمانم مستولی گشت؛ در عالم رؤیا مرحوم والد (رحمه الله) را زیارت کرده و در منزل به حضورشان رسیدم؛ آن هنگام که در حال دیدارشان بودم، ایشانبا اشاره به جزوه «ارث زوجه» به من فرمودند: محمد جواد این جزوه تانرا بیاورید و به من بدهید! به ایشان عرض کردم: آقا اینجزوه هنوز کامل نشده است، ان‌شاءالله آن را آماده کرده و به شما تقدیم می‌کنم! امّا ایشان مجدداً برای باردوم، خطاب فرمودند: بهشما گفتم این جزوه را بیاوریدو به من بدهید! دوباره در پاسخ ایشان عرض کردم: آقاجان اینجزوه هنوز کامل نشده، به خواست خداآن را آماده می‌کنم و به خدمتتان می‌آورم! لکن ایشان موکداً و برای بار سوم فرمودند: به شما عرض کردم جزوه ارث را بیاوریدو به من بدهید!

استاد معظم- دامت توفیقاته- پس از ذکر این رؤیای صادقه فرمودند:

در این حال، از خواب بیدار شدم و فهمیدم که آن بزرگوار (رحمه الله) به این جزوه نظر دارند و منوظیفه دارم که آن را تمام نمایم؛ لذا این رؤیا باعث شد که تردید را کنار گذاشته و به این نتیجه برسم که باید به خواست خدا این جزوه را تکمیلکنم، که تکمیلهم کردم و بالاخره به نام «نخبة الأنظار فی‌حرمان الزوجة من الاراضی والعقار» به چاپ رسید.

اما جریان دوم از این قرار است که استاد معظم- دامت برکاته- به «توجّه» حضرت آیت الله العظمی بهجت (رحمه الله) به کتاب «نخبة الأنظار» اشاره فرمودند و در حضور جمعی برای حقیر نقل کردند:

زمانی که یکی از مسئولین دفتر، جناب حجت الاسلام آقای استاد میرزا- دام عزه-، قصد زیارت عتبات عالیات را داشتند، سه نسخه از کتاب «ارث زوجه» را به ایشان دادم تا هنگامی که به نجف اشرف مشرف می‌شوند، به دیدار سه تن از علمای بزرگوار- حفظهم الله تعالی- رفته و این سه نسخه را به ایشان تقدیم نمایند.

ارث زوجه، ص: ۴۲۴

حضرت استاد- دامت برکاته- در ادامه با اشاره به رؤیای خویش فرمودند:

به یاد دارم شبِآن روزی که طبق نقل خودشان، این کتابها را به مراجع و علماینجف هدیه کرده بودند- ظاهراًیک روز چهارشنبه در ماه مبارک رمضان بود- و هنوز هم، با من تماس نگرفته بودندتا گزارش حضورشان در بیت حضرت آیت الله العظمی سیّد علی سیستانی- ادام الله عزه- را بدهند. آن شب در خواب دیدم که سه نفر از بزرگان، از نجف به منزل ما آمده‌اند.

از میان آن سه بزرگوار، یکی از آن‌هارا می‌شناختم؛ آری حضرت آیت الله العظمی بهجت (رحمه الله) بود؛ ولی آن دو نفری که همراه آقای بهجت (رحمه الله) بودند، را نمی‌شناختم.

حضرت استاد- دامت توفیقاته- پس از اشاره به حضور آیت الله بهجت (رحمه الله) در منزلشان فرمودند:

آیت الله بهجت (رحمه الله) با همراهانشان پس از حضور در منزل، خطاب به اینجانب فرمودند: من شنیده ام شما جزوه‌های فقهیای دارید که میل دارم آن‌ها را ببینم! در پاسخ به ایشان عرض کردم: آقا متأسفانه این جزوات، اینجا در دسترسم قرار ندارندتاآن‌ها را به جنابعالی نشان بدهم؛ در این حال از جا برخاستم تا وسائل پذیرایی برای ایشان و سایر میهمانان آماده کنم، از این رو به سراغ کمدی که معمولًادر آنجا وسائل پذیرایی می‌گذارندرفتم تا مقداری میوهبرای آن سه شخصیّت بزرگواربیاورم. امّا همین که در کمد را باز کردم بناگاه مشاهده نمودم، سه نسخه از کتاب «نخبهٔ الأنظار» در آنجا وجود دارد! در همان حالِ ایستاده با بهت و حیرت، خطاب بهآیت الله بهجت (رحمه الله) عرض کردم: آقا ببخشید من نمی‌دانستماین سه نسخه کتاب، در اینجابوده است؛ به هر روی، بنابر درخواست آقای بهجت (رحمه الله) یک نسخهاز آن کتابها رابه محضر ایشان تقدیم کردم و آن دو را نیز به هر یک از آن آقایانمحترم که همراه ایشان بودند پیشکش نمودم.

استاد- دام عزه العالی- در ادامه به عکس‌العمل مرحوم آیت الله بهجت (رحمه الله) پس از گرفتن کتاب، اشاره کرده و فرمودند:

ارث زوجه، ص: ۴۲۵

بعد از تقدیم کتابها به آیت الله بهجت (رحمه الله) با فاصله‌ای اندك در کنار ایشان نشسته و به ایشان نگاه می‌کردم؛ در آن حال، همین که مرحوم آقای بهجت (رحمه الله) کتاب «نخبهٔالأنظار» را باز کردند و می‌خواستند اولین ورق را کنار بزنند، منظره‌ی عجیبی را مشاهده کردم؛ بله، آن منظره، منقش بودنصفحه اول کتاب ارث زوجه به عکس مرحوم آیت الله بهجت (رحمه الله) بود! با تعجبی که برایم بوجود آمده بود، در عالم رؤیابا خود گفتم: من که تصویر ایشان را در کتاب نیاورده بودم! پس این عکس در اینجا چه می‌کند؟!

این نجوای درونی، موجب غفلت من از مرحوم آیت الله بهجت (رحمه الله) نشده بود و من هنوز آن بزرگوار را زیر نظر داشتم؛ ایشانرا می‌دیدم که همین طور کتاب راورق می‌زدند و دائماً دعا می‌کردند و همین طور ورق می‌زدند و دعا می‌کردند، ورق می‌زدند و دعا می‌کردند ...

استادبزرگوار در انتهاء فرمودند:

پس از چند مرتبه دعا کردن توسط مرحوم آیت الله بهجت (رحمه الله) از خواب بیدار شدم؛ آن دیدار، لذتی معنوی در کامم ایجاد کرد که هر زمان به یاد آن می‌افتم امیدوار می‌شوم که این کتاب ان‌شاءالله مورد قبول و رضایت اهل بیت (ع) واقع شده است ان‌شاءالله همین‌طور هم باشد و آن‌ها از ما راضی و خشنود باشند چه اینکه رضایت آن‌ها رضایت خداوند (جل جلاله) است.

حضرت استاد پس از نقل این دو جریان، خطاب به نگارنده فرمودند:

امیدوارمخداوند متعال (جل جلاله) این جزوه ناچیز را برای ما و شما- که واقعاً با اخلاص تلاش کردید و در حال آماده سازی متن فارسی آن هستید تا به چاپ برسد- در روزی که «لا یَنْفَعُ مالٌ وَ لا بَنُون»[۵۱۸] است ذخیره‌ای در قیامت قرار دهد و از ما و شما بپذیرد. ان‌شاءالله[۵۱۹]

ارث زوجه، ص: ۴۲۶

در پایان لازم می‌دانم از همسر محترمم که در تخریج مصادر همیار حقیر بودند و والده مکرمه و به ویژه والد بزرگوارم- دام عزه العالی-، که با راهنمایی‌ها و راهبری‌هایشان همواره مشوّق و مؤید حقیر بودند، تشکر و تقدیر نمایم و امیدوارم پروردگار منان (جل جلاله) این مختصر را به عنوان بهترین عمل در نامه‌ی اعمالمان، ثبت نماید؛ ان‌شاء الله.

از محققین و خوانندگان معزز موکداً درخواست دعای خیر می‌کنم و امید آن دارمکه از کم کاری‌های حقیر، گذشت نموده و با دیده اغماض بگذرند و قرین امتنان نمایند، کاستی‌ها و اشکال‌های وارده را به نشانی «رایانامه» در پاورقی[۵۲۰] و یا مرکز جهانی فقه ائمه اطهار (ع) به نشانی پشت جلد، ارسال فرمایند.

این کتاب، در تاریخ دهم مهرماه سال هزار سیصد و هشتاد و نه هجری شمسی مطابق با بیست وچهارم شوال المکرم سال هزار چهارصد و سی و یک هجری قمری مصادف با شب شهادت رئیس مذهب جعفری «حضرت امام جعفر صادق (ع)» به اتمام رسید؛ درود بی پایان الهی بر محمد (ص) و خاندان پاکروان و پاکدامنش (ع) باد.

«وَ آخِرُ دَعْوَانَا أنِ الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَوَ صَلَّی اللَّهُ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِین»

ارث زوجه، ص: ۴۲۷

پیوست دوم فصل هفتم

فهرست منابع و مآخذ

۱. قرآن کریم

۲. نهج البلاغه، امام علی بن ابی طالب (ع)، قم، انتشارات دار الهجرة.

(الف)

۳. الإرشاد الأذهان إلی أحکام الإیمان، حلی، ابو منصور حسن بن یوسف مطهر حلی (معروف به علامه حلی (رحمه الله)) قم، موسسه نشر اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۰ ه‍- ق.

۴. الاستبصار فیما اختلف من الأخبار، طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن (شیخ الطائفة (رحمه الله))، تهران، دار الکتب الإسلامیة، ۱۳۹۰ ه‍- ق.

۵. اختیار الرجال/ اختیار معرفة الرجال معروف به رجال الکشی، کشی، ابو عمرو محمد بن عمر بن عبد العزیز (رحمه الله)، مشهد، انتشارات دانشگاه، ۱۳۴۸ ه‍- ش.

۶. اضواء علی السنة المحمدیة، ابوریّه، محمود، قم، دار الکتاب الاسلامیة، چاپ دوم، ۱۴۲۸ ه‍- ق.

۷. الانتصار فی انفرادات الإمامیة، سید مرتضی، علی بن حسین موسوی (شریف

ارث زوجه، ص: ۴۲۸

مرتضی (رحمه الله))، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه‌ی علمیه‌ی قم، چاپ اول، ۱۴۱۵ ه‍- ق.

۸. إیضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد، حلّی، فخر المحققین، محمد بن حسن بن یوسف اسدی (رحمه الله)، قم، مؤسسه اسماعیلیان، چاپ اول، ۱۳۸۷ ه‍- ق.

(ب)

۹. بحار الأنوار الجامعة لدرر الاخبار الائمة الاطهار (ع)، مجلسی، محمد باقر (علامه مجلسی)، بیروت، مؤسسة الوفاء، چاپ دوم، ۱۴۰۳ ه‍- ق.

۱۰. بررسی فقهی حقوقی تلقیح مصنوعی، فاضل موحدی لنکرانی، محمد جواد، قم، مرکز فقهی ائمه اطهار (ع)، چاپ اول، ۱۳۸۷ ه‍- ش.

۱۱. بُلغهٔ الفقیه، آل بحر العلوم، سید محمد بن محمد تقی (رحمه الله)، تحقیق و تعلیق سیّد حسین بن سیّد محمد تقی آل بحر العلوم، منشورات مکتبهٔ الصادق، چاپ چهارم، ۱۴۰۳ ه‍- ق.

۱۲. البیع، موسوی خمینی، سیّد روح الله (امام خمینی ۱)، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی ۱

(پ)

۱۳. پژوهشی در علم رجال، ترابی شهرضایی، اکبر، قم، اسوه، چاپ اول ۱۳۸۷ ه‍- ش.

(ت)

۱۴. تاج العروس، واسطی زبیدی، محب الدین ابو الفیض سیّد محمد مرتضی حسینی واسطی زبیدی حنفی، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۴ ه‍- ق.

۱۵. تصحیح و تعلیق الوافی فی جمع أحادیث الکتب الأربعهٔ القدیمیهٔ، فیض کاشانی محمد بن مرتضی متخلص به ملا محسن فیض کاشانی، تعلیقه: شعرانی، ابوالحسن.

۱۶. تفسیر نمونه، مکارم شیرازی، ناصر، تهران، دار الکتب الإسلامیهٔ، چاپ اول، ۱۳۷۴ ه‍- ش.

۱۷. تفصیل الشریعهٔ فی شرح تحریر الوسیله کتاب الطلاق و المواریث، فاضل موحدی لنکرانی (رحمه الله)، محمد، قم مرکز فقه ائمه اطهار (ع)، چاپ اول، ۱۴۲۹ ه‍- ق.

۱۸. تفصیل وسائل الشیعهٔ الی تحصیل مسائل الشریعهٔ، حر عاملی، شیخ محمد بن حسن بن

ارث زوجه، ص: ۴۲۹

علی (رحمه الله)، قم، مؤسسه آل البیت (ع) لاحیاء التراث، چاپ اول، ۱۴۰۹ ه‍- ق.

۱۹. تقریرات ثلاث، طباطبایی بروجردی، سیّد حسین/ مقرر حاج شیخ علی پناه اشتهاردی. قم، موسسه نشر اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۳ ه‍- ق.

۲۰. التنقیح الرائع لمختصر الشرائع، فاضل مقداد، جمال الدین مقداد بن عبد الله سیوری حلی (رحمه الله)، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی (رحمه الله)، چاپ اول، ۱۴۰۴ ه‍- ق.

۲۱. التنقیح فی شرح العروهٔ الوثقی، موسوی خویی (رحمه الله)، سیّد ابوالقاسم، مقرر: میرزا علی غروی.

۲۲. تهذیب الأحکام فی شرح المقنعهٔ/ التهذیب، طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن، تهران، دار الکتب الإسلامیه، ۱۳۶۵ ه‍- ش.

(ث)

(ج)

۲۳. الجامع للشرائع، حلی، یحیی بن سعید (یحیی حلی (رحمه الله))، قم، مؤسسه سید الشهداء العلمیهٔ، چاپ اول، ۱۴۰۵ ه‍- ق.

۲۴. جوابات‌أهل‌الموصل فی العدد و الرویهٔ/ الرد علی اصحاب العدد، مفید، محمد بن محمد بن نعمان عکبری (رحمه الله)، قم، انتشارات کنگره جهانی شیخ مفید، ۱۴۱۳ ه‍- ق.

۲۵. جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، نجفی، محمد حسن بن باقر (صاحب جواهر (رحمه الله))، بیروت، دار إحیاء التراث العربی، چاپ هفتم.

(چ)

(ح)

۲۶. الحدائق الناضرة فی أحکام العترة الطاهرة، بحرانی، یوسف بن احمد بن ابراهیم (رحمه الله)، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۴۰۵ ه‍- ق.
۲۷. حیاة ابن أبی عقیل و فقهه، عمانی، حسن بن علی بن ابی عقیل حذّاء، قم، مرکز المعجم الفقهی، چاپ اول، ۱۴۱۳ ه‍- ق.
(خ)

ارث زوجه، ص: ۴۳۰

۲۸. الخلاف، طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن (شیخ الطائفه (رحمه الله))، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول ۱۴۰۷ ه‍- ق.
(د)

۲۹. دراسات فی علم الدرایة، غفاری، علی اکبر، تلخیص مقباس الهدایة مرحوم مامقانی، چاپ اول ۱۳۶۹ ه‍- ش.
۳۰. درایة الحدیث، مدیر شانه‌چی، کاظم، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ سوم، ۱۳۸۲ ه‍- ش.
۳۱. الدروس الشرعیة فی فقه الامامیة، مکی عاملی (معروف به شهید اول (رحمه الله))، محمد بن جمال الدین مکی عاملی، قم، موسسه نشر اسلامی، چاپ دوم، ۱۴۱۷ ه‍- ق.
۳۲. دعائم الاسلام و ذکر الحلال والحرام والقضایا والاحکام، تمیمی مغربی، ابو حنیفه، نعمان بن محمد بن منصور (قاضی نعمان مصری (رحمه الله))، قم، مؤسسه آل البیت (ع)، چاپ دوم ۱۳۸۵ ه‍- ق.
(ذ)

۳۳. الذریعة الی تصانیف الشیعة، تهرانی، آقا بزرگ، قم، اسماعیلیان و تهران کتابخانه اسلامیه، ۱۴۰۸ ه‍- ق.
(ر)

۳۴. رجال ابن داود، حلّی، شیخ تقی الدین، ابو محمد، حسن بن علی بن داود حلی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۳ ه‍- ق.
۳۵. رجال ابن الغضائری/ کتاب الضعفاء، غضائری، احمد بن حسین بن عبیدالله، قم، مؤسسه اسماعیلیان، ۱۳۶۴ ه‍- ق.
۳۶. رجالشیخ طوسی، طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن (شیخ الطائفه (رحمه الله))، قم، انتشارات اسلامی جامعه مدرسین، ۱۴۱۵ ه‍- ق.
۳۷. رجال نجاشی، نجاشی، ابو الحسن احمد بن علی بن احمد (رحمه الله)، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۴۰۷ ه‍- ق.
۳۸. رسائل، عاملی، زین الدین بن علی بن احمد (شهید ثانی (رحمه الله))، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ اول.
ارث زوجه، ص: ۴۳۱

۳۹ رسالهٔ فی الإرث/ رسالتان فی الإرث و نفقهٔ الزوجهٔ، اراکی، محمد علی (رحمه الله)، قم، مؤسسه در راه حق چاپ اول، ۱۴۱۳ ه- ق.

۴۰. رسالهٔ فی ارث الزوجهٔ، صافی گلپایگانی، لطف الله، قم، المطبعه العلمیه، ۱۳۸۵ ه- ق.

۴۱. رسالهٔ فی ارث الزوجهٔ من الزوج/ رسالهٔ فی حرمان الزوجهٔ من بعض الارث، طباطبایی حکیم، سیّد محسن طباطبایی حکیم (رحمه الله)، قم، موسسه دائرهٔ المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت (ع)، نقل از مجله فقه اهل بیت (ع)، شماره ۴۳

۴۲. رسالهٔ فی المواریث، انصاری، مرتضی بن محمد امین (شیخ انصاری (رحمه الله))، قم، کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، چاپ اول، ۱۴۱۵ ه- ق.

۴۳. ریاض المسائل فی تحقیق الأحکام بالدلائل، طباطبائی، سید علی بن محمد بن ابی معاذ (صاحب ریاض (رحمه الله))، قم، مؤسسه آل البیت (ع) چاپ اول ۱۴۱۸ ه- ق.

۴۴. رسالهٔ میراث الزوجهٔ من العقار، هاشمی شاهرودی، سید محمود، قم، مجله فقه اهل بیت (ع)، موسسه دائرهٔ المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت (ع)، شمارهای ۴۵ و ۴۶ و ۴۷ و ۴۸، چاپ اول.

(ز)

(ژ)

(س)

۴۵. السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، ابن ادریس حلّی (رحمه الله)، محمد بن منصور بن احمد، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم، ۱۴۱۰ ه- ق.

۴۶. سنن ابی داود، سجستانی، أبوداود سلیمان بن الأشعث السجستانی، بیروت، دارالکتاب العربی.

(ش)

۴۷. شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، حلی، نجم الدین جعفر بن حسن (محقق حلی (رحمه الله))، قم، مؤسسه اسماعیلیان، چاپ دوم ۱۴۰۸ ه- ق.

(ص)

ارث زوجه، ص: ۴۳۲

۴۸. الصحاح فی اللغهٔ/ تاج اللغهٔ و صحاح العربیهٔ، جوهری، أبی نصر إسماعیل بن حماد الجوهری، بیروت، دار العلم للملایین، چاپ سوم، ۱۴۰۴ ه- ق.

۴۹. صحیح مسلم، مسلم بن حجاج، أبوالحسین القشیری النیسابوری، بیروت، دار ابن حزم و موسسهٔ ریان، ۱۳۷۵ ه- ق.

(ض)

(ط)

۵۰. الطهارهْ، موسوی خمینی، سیّد روح الله مصطفوی، (امام خمینی ۱)، تهران مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی ۱.
(ظ)

(ع)

۵۱. عللالشرائع و الاحکام، قمّی، شیخ صدوق (رحمه الله)، ابوجعفر محمدبن علی بن حسین بن بابویه، قم، کتابفروشی داوری ازروی نسخه مکتبهْ الحیدریهْ در نجف اشرف، ۱۳۸۶ ه- ق.
۵۲. العین، فراهیدی، ابی عبدالرحمن خلیل بن احمد فراهیدی، قم، منشورات الهجرهْ، چاپدوم، ۱۴۱۰ ه- ق.
(غ)

۵۳. غایهْ المراد فی شرح نکت الإرشاد، عاملی، محمد بن مکی (شهید اول (رحمه الله))، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۴۱۴ ه- ق.
۵۴. الغریبین فی القرآن و الحدیث، هروی، احمد بن محمد، بیروت، ۱۴۱۹ ه- ق.
۵۵. غنیهْ النزوع إلی علمی الأصول و الفروع، حلبی، ابنزهره، حمزهْ بن علی حسینی (رحمه الله)، قم، مؤسسه امام صادق (ع)، چاپ اول، ۱۴۱۷ ه- ق.
۵۶. الغیبهْ، نعمانی، محمد بن ابراهیم، تهران، مکتبهْ الصدوق، ۱۳۹۷ ه- ق.
(ف)

۵۷. فرهنگ جامع عربی- فارسی، سیّاح، احمد، تهران، چاپ هشتم ۱۳۵۴ ه- ش.
۵۸. فرهنگ فرق اسلامی، مشکور، محمد جواد، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان
ارث زوجه، ص: ۴۳۳
قدس رضوی ۱۳۸۷ ه- ش.
۵۹. فهرست الطوسی، طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن (معروف به شیخ طوسی (رحمه الله))، نجف اشرف، المکتبهْ المرتضویهْ.
۶۰. الفوائد الحائریهْ، وحید بهبهانی (رحمه الله)، محمد باقر بن محمد اکمل، قم، مجمع الفکر الإسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۵ ه- ق.
(ق)

۶۱. القاموس المحیط، فیروزآبادی، محیی الدین أبو طاهر، محمد بن یعقوب بن محمد بن عمر الفیروزآبادی الشیرازی الکازرونی الشافعی، بیروت، دار الجیل.
۶۲. قواعد الاحکام فی معرفهْ الحلال و الحرام، علامه حلی، جمال الدین حسن بن یوسف بن مطهر حلی (رحمه الله)، قم انتشارات رضی، ۱۴۰۴ ه- ق.
(ک)

۶۳. الکافی، کلینی، محمد بن یعقوب (ثقة الاسلام کلینی (قدس سره)، تهران، دار الکتب الإسلامیة، ۱۳۶۵ ه‍- ش.

۶۴. الکافی فی الفقه، ابو الصلاح حلبی (قدس سره) ابو الصلاح تقی الدین بن نجم الدین، اصفهان، چاپ اول، ۱۴۰۳ ه‍- ق.

۶۵. کشف الرموز فی شرح مختصر النافع، یوسفی، حسن بن ابی طالب (فاضل آبی (رحمه الله))، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ سوم، ۱۴۱۷ ه‍- ق

۶۶. کفایة الأحکام/ کفایة المقتصد/ کفایة المعتقد/ مشهور به کفایة الفقه، سبزواری، محمد باقر بنمحمد مومن (رحمه الله)، قم موسسة النشر الإسلامی چاپ اول، ۱۴۲۳ ه‍- ق.

۶۷. کفایة الأصول، خراسانی، آخوند محمد کاظم بن حسین (معروف به آخوند خراسانی (رحمه الله))، قم، مؤسسه آل البیت (ع)، چاپ‌اول، ۱۴۰۹ ه‍- ق.

(گ)

(ل)

۶۸. لسان العرب، ابن منظور، جمال الدین محمدبن مکرم بن منظورالأفریقی المصری،

ارث زوجه، ص: ۴۳۴

بیروت، دارصادر، چاپ اول.

(م)

۶۹. المبسوط فی فقه الإمامیة، طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن (شیخ الطائفه (رحمه الله))، تهران، المکتبة المرتضویة لإحیاء الآثار الجعفریة، چاپ سوم، ۱۳۸۷ ه‍- ق.

۷۰. المختصر النافع فی فقه الامامیة، حلّی، ابوالقاسم نجم الدین جعفر بن حسن هذلی معروف به محقق اول یا محقق حلی (رحمه الله)، قم، مؤسسة المطبوعات الدینیة، چاپ ششم، ۱۴۱۸ ه‍- ق.

۷۱. مختلف الشیعة فی أحکام الشریعة، اسدی، حسن بن یوسف بن مطهر (علامه حلی (رحمه الله))، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم، ۱۴۱۳ ه‍- ق.

۷۲. المخصص، از روی نسخه خطی مغربی، ابن سیده، أبو الحسن علی بن إسماعیل نحوی لغوی اندلسی، مصر، المطبعةالأمیریة، چاپ اول، ۱۹۰۱ م

۷۳. مجمع البحرین ومطلع النیرین، طریحی، شیخ فخرالدین طریحی نجفی، تهران، کتابفروشی مرتضوی، چاپ سوم، ۱۴۱۶ ه ق

۷۴. مجمع الفائدة و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان، اردبیلی، احمد بن محمد (مقدس اردبیلی (رحمه الله))، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپاول، ۱۴۰۳ ه‍- ق.

۷۵. المسائل الصاغانیة، مفید، محمد بن محمد بن نعمان عکبری (شیخ مفید (رحمه الله))، قم، انتشارات کنگره جهانی شیخ مفید (رحمه الله)، ۱۴۱۳ ه‍- ق.

۷۶. مسالک الأفهام إلی آیات الأحکام، فاضل جواد، جواد بن سعی بن علی اسدی کاظمی (رحمه الله)، انتشارات مرتضوی، ۱۳۸۹ ه‍- ق.

۷۷. مسالک الأفهام إلی تنقیح شرائع الإسلام، عاملی، زین الدین بن علی بن احمد عاملی (شهید ثانی (رحمه الله))، قم، مؤسسة

المعارف الإسلامیهٔ، چاپ اول، ۱۴۱۳ ه- ق.

۷۸. مستند الشیعهٔ فی أحکام الشریعهٔ، نراقی، مولی احمد بن محمد مهدی، قم، مؤسسه آل البیت (ع)، چاپ اول ۱۴۱۵ ه- ق.

ارث زوجه، ص: ۴۳۵

۷۹. المصباح الاصول، بهسودی، محمد سرور، تقریرات بحث آیت الله ابوالقاسم موسوی خویی (رحمه الله)، قم، کتابخانه داوری، چاپ دوم، ۱۴۱۲ ه- ق.

۸۰. المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر، فیومی، ابو العباس أحمدبن محمدبن علی المُقری الفَیُّومی، قم، موسسه دارالهجرهٔ، چاپ اول، ۱۴۰۵ ه- ق

۸۱. معجم البلدان، جندی، فرید عبدالعزیز، بیروت، دارالکتب العلمیهٔ، ۱۴۱۰ ه- ق.

۸۲. معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرواهٔ، خویی، ابو القاسم بن سید علی اکبر موسوی خویی (رحمه الله).

۸۳. معجم المنجد فی اللغهٔ، هنانی، علی بن الحسن الهنائی الأزدی، دارالمشرق.

۸۴. المفردات فی غریب القرآن، راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد، مصحح صفوان عدنان داودی، بیروت، دار العلم و الدار الشامیهٔ، چاپ اول، ۱۴۱۲ ه- ق.

۸۵. مفتاح الکرامهٔ فی شرح قواعد العلّامهٔ، حسینی عاملی (رحمه الله)، جواد بن محمد، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۴۱۹ ه- ق.

۸۶. المقنعهٔ، مفید، محمد بن محمد بن نعمان عکبری (رحمه الله)، قم، کنگره جهانی شیخ مفید، ۱۴۱۳ ه- ق.

۸۷. المقتصر من شرح المختصر، حلی، جمال الدین احمد بن محمد اسدی، مشهد، مجمع البحوث الإسلامیهٔ چاپ اول، ۱۴۱۰ ه- ق.

۸۸. ملاذ الأخیار فی فهم تهذیب الأخبار، مجلسی دوم، مولی محمد باقر بن مولی محمد تقی، محقق/ مصحح: سید مهدی رجائی، قم، کتابخانه آیهٔ الله مرعشی نجفی (رحمه الله)، چاپ اول، ۱۴۰۶ ه- ق.

۸۹. من لا یحضره الفقیه، قمّی، شیخ صدوق (رحمه الله)، محمّد بن علی بن بابویه، قم، جامعه مدرسین قم، ۱۴۱۳ ه- ق.

۹۰. الموطأ، اصبحی، مالک بن أنس ابن مالک بن عامرالأصبحی المدنی التابعی الموسس لمذهب المالکی، (ابو عبدالله الاصبحی) دمشق، دارالقلم.

۹۱. موسوعهٔ الإمام الخوئی، موسوی خویی، سیّد ابوالقاسم، مؤسّسهٔ إحیاء آثار الإمام الخوئی (رحمه الله)

۹۲. الموسوعهٔ الرجالیهٔ، طباطبائی بروجردی، سیّد محمد حسین.

ارث زوجه، ص: ۴۳۶

۹۳. موسوعهٔ طبقات الفقهاء، سبحانی، جعفر، موسسه امام صادق (ع)، قم، ۱۳۷۹ ه- ش.

۹۴. المهذب، ابن براج قاضی، عبدالعزیز نحریر طرابلسی، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم چاپ اول، ۱۴۰۶ ه- ق.

(ن)

۹۵. نخبهٔ الأفکار فی حرمان الزوجهٔ من الأراضی و العقار، بروجردی، شیخ محمد تقی نجفی (رحمه الله)، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه، چاپ اول.

۹۶. نخبهٔ الأنظار فی حرمان الزوجهٔ من الأراضی و العقار، فاضل لنکرانی، شیخ محمد جواد موحدی لنکرانی، قم، مرکز فقهی ائمه اطهار (ع)، چاپ اول. ۱۳۸۸ ه- ش. ۹۷. النهایهٔ فی غریب الاثر/ النهایهٔ فی غریب الحدیث والأثر، ابنأثیر، أبوالسعادات المبارک بن

محمد الجزری، بیروت، المکتبهٔ العلمیهٔ، ۱۳۹۹ ه- ق.

۹۸. النهایهٔ فی مجرد الفقه و الفتاوی، طوسـی، ابو جعفر محمد بن حسن (شیخ الطائفهٔ (رحمه الله))، بیروت، دار الکتاب العربی، چاپ دوم، ۱۴۰۰ ه- ق.

(و)

۹۹. الوسـیلهٔ إلی نیل الفضـیلهٔ، ابن حمزه، محمد بن علی بن حمزه طوسـی (رحمه الله)، قم، مکتبهٔ آیهٔ الله مرعشـی نجفی (رحمه الله)، چاپ اول، ۱۴۰۸ ه- ق.

(ه)

(ی)

ارث زوجه، ص: ۴۳۷

پیوست سوم فصل هفتم

فهرست اعلام و اشخاص

(الف)

ارث زوجه، ص: ۴۳۸

(ث)

(ج)

(غ)

(ف)

پیوست چهارم فصل هفتم

فهرست کتب

(ح)

(خ)

(چ)

(د)

(ذ)

(ر)

ارث زوجه، ص: ۴۵۳

پیوست پنجم فصل هفتم

فهرست آیات

متن آیه

ارث زوجه، ص: ۴۵۴

ارث زوجه، ص: ۴۵۵

پیوست ششم فصل هفتم

فهرست روایات

متن حدیث

ارث زوجه، ص: ۴۵۶

(ع) زراره و محمـد بن مسـلم ۱۳۱، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۸۴، ۳۹۴ وَ إِنَّمـا ذَلِکَ لِئَلَّا یَتَزَوَّجْنَ امام صادق (ع) زراره و محمـد بن مسـلم ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۶۷، ۲۱۰، ۳۹۴ لَـا وَ لَکِنْ یَرِثْنَ قِیمَـهً الْبِنَاءِامـام صادق (ع) یزیـد الصائغ ۳۲، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۶۷، ۳۵۷، ۳۶۹ إِذَا وُلِّینَا فَلَمْ یَرْضَوْا امـام صادق (ع) یزیـد الصائغ ۳۲، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۶۷، ۳۵۷، ۳۶۹ إِنَّمـا جُعِلَ لِلْمَرْأَهِ قِیمَـهُ الْخَشَـبامام صادق (ع) حماد بن عثمان ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۶۷، ۱۷۰ لِئَلَّا یَتَزَوَّجْنَ فَیـدْخُلَ عَلَیْهِمْامـام صـادق (ع) حماد بن عثمان ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۶۷، ۱۷۰، ۲۱۱، ۳۵۴ لَا یَرِثْنَ النِّسَاءُ مِنَ الْعَقَارِ شَـیْئاًامام صادق (ع) احول ۴۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۸، ۱۷۰، ۲۰۶ تَرِثُ الْمَرْأَهُ الطُّوبَامام صادق (ع) محمد بن مسـلم ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۸۴، ۱۹۹ لَیْسَ لَهَا مِنْهُ نَسَبٌ تَرِثُ بِهِامام صادق (ع) محمـد بن مسـلم ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۶، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۲، ۳۱۷، ۳۵۵، ۳۹۶ إِنَّمَا هِیَ دَخِیلٌ عَلَیْهِمْامام صادق (ع) محمد بن مسلم ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۲، ۲۰۸، ۲۱۰،

ارث زوجه، ص: ۴۵۷

۳۵۵

فَتَرِثُ مِنَ الْفَرْعِ وَ لَا تَرِثُ مِنَ

امام صادق (ع) محمد بن مسـلم ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۶، ۲۱۰، ۳۵۵ وَ إِنَّمَا ذَلِکَ لِئَلَّا یَتَزَوَّجْنَ امام صادق (ع) زراره و محمد بن مسـلم ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۶۷، ۲۱۰، ۳۹۴ بَیْتٌ حُجَّ إِلَیْهِ قَبْلَ آدَمَ بِأَلْفَیْ امام صادق (ع) زرارهٔ ۳۶۶ لَا بَأْسَ أَنْ یُصَلِّیَ الرَّجُلُامام صادق (ع) ابراهیم همدانی ۲۹۶ یَرِثُهَا وَ تَرِثُهُ (مِنْ) کُلِّ شَـیْءٍ امام صادق (ع) فضل بن عبدالملک و ابن ابی یعفور ۱۰۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۳۱۲ إِذَا وَرَدَ عَلَیْکُمْ حَدِیثَانِ مُخْتَلِفَانِامام صادق (ع) عبدالرحمن ابی عبدالله ۲۴۳ لَهَا نِصْفُ الصَّدَاقِ وَ تَرِثُهَامام صادق (ع) عبید بن زرارهٔ و فضل ابی العباس ۲۲۸، ۲۲۹، ۳۱۲ أَنَّ الْمَرْأَهَ لَا تَرِثُ مِنْ تَرِکَهِصادقین (ع) زُرَارَهَ وَ بُکَیْرٍ وَ فُضَیْلٍ وَ بُرَیْدٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِم ۱۲۴، ۱۲۶، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۸۲ لَیْسَ لِلنِّسَاءِ مِنَ الدُّورِصادقین (ع) عبدالملک بن اعین ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۶۷، ۱۷۵، ۴۰۰ عِلَّهُ الْمَرْأَهِ أَنَّهَا لَا تَرِثُ مِنَ امام رضا (ع) محمد بن سنان ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۶۸، ۲۱۱ وَ الْمَرْأَهُ یُمْکِنُ الِاسْتِبْدَالُ بِهَا امام رضا (ع) محمد بن سنان ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۶۸، ۲۱۱، ۳۵۵ إِذَا طَلَّقَ الرَّجُلُ امْرَأَتَهُ فَلْیُطَ لِّقْمقطو عهعبدالله بن سـنان ۲۹۸ الرَّمَلُ فِی وَادِی مُحَسِّرٍمقطوعهعمر بن یزیـد ۲۹۷ کُلُّ مَا کَانَ فِی الْإِنْسَانِ اثْنَانِمقطوعههشام بن سالم ۲۹۶ یُخْرَجُ الْوَلَدُ وَ یُخَاطُ بَطْنُهَامقطوعهعمر بن اذینهٔ ۲۹۲ فِی النِّسَاءِ إِذَا کَانَ لَهُنَّ وَلَدٌمقطوعهعمر بن اذینهٔ ۵۴، ۶۲، ۱۰۴، ۲۵۷، ۲۵۸، ۳۰۵ سکَّنَ الله عُقَیْراکِ فلاتُصْحِریها---------- ۱۲۹، ۱۷۲ أَرَادَ أَنْ یَدْفَنَ الْحَسَنَ بْنَ عَلِیٍّامـام صادق (ع) سـلیمان بن خالد ۴۱۴ دَخَلَالْحُسَیْنُبْنُعَلِیٍّ (ع) ابن عباس ۴۱۲

ارث زوجه، ص: ۴۵۸

و السلام علی عباد الله الصالحین

May God bless good servants of God

ارث زوجه، ص: ۴۵۹

In the Name of God, the Most Gracious and the Most Merciful

A Brief Account of the Life of- is Eminence

Shaykh Muhammad Jawad Fazel Lankarani

is eminence, Shaykh Muhammad Jawad Fazel Lankarani, son of Grand Ayatullah Fazel - Lankarani(may his soul rest in peace)the great marja') religious authority (of the Shia .world was born in the holy city of Qum in the year ۱۳۴۱ A.-./ ۱۹۶۲ C. E

e completed his primary education in Qum and Yazd.- e continued his scientific studies -

until the year ۶۵۳۱ A.–./ ۷۷۹۱ C. E. when he received his Bachelors of Science. In addition to his high school education he also undertook theological studies in the Islamic Seminary of Qum. Despite the revolution of the Muslim nation of Iran when– owza classes very regularly off he, by virtue of serious endeavors finished the graduate(sutuh)level studies in a relatively short period of time. Afterwards, during the year ۱۶۳۱ A.–./ ۲۸۹۱ C. E. he started to take part in kharij) post– doctorate (level courses in jurisprudence and its principles) fiqh and usool (.– e attended the lectures of his great father and benefitted very much from him.– e also attended the lectures of Grand Ayatullah Waheed Khurasani .for seven years

Furthermore, he attended the classes of Ayatullah– asanzadah Aamuli and Ayatullah Jawadi Aamuli in the fields of exegesis(tafseer)of the– oly Qur'an and philosophy.– e studied the books" Shifaa" and" Asfaar" with these two outstanding teachers and .benifitted greatly from them

For twenty years now he has been teaching and lecturing to a great number of students.– e taught the books:" Ma'aalim" four times," Makaasib" three times and" Kifaayatul Osool" four times.– e has also been teaching fiqh(jurisprudence)and Osool) princilpes of jurisprudence (at the kharij level for the past Fifteen years.– is classes are very popular .among the seminary students

This book studies the casesin which wife inherits the land or deprivats. it is also one of the .lessens I have written. finally I hope you can benefit form this book

This respect

Qom Seminary– Muhammad– asan. Danesh

October/ ۲۰ ۰۱ /۰۱۰۲

ارث زوجه، ص: ۴۶۰

[۵۲۲]

Studying Most Prominentand Last Opinions

About A Wife Inheriting The Land

Kharij(postgraduate)Lectures Speak Out of Fiqh By– is Eminence

Ayatullah Shaykh Muhammad Jawad Fazel Lankarani

Muhammad– asan. J. Danesh

[۱] (۱). ر. ک. به: کفایهٔ الاحکام، محمد باقر سبزواری، ج ۲، ص ۸۵۳.

[۲] (۱).« اجماع» در لغت به معنای: ۱. عزم و قصد ۲. اتفاق، متفق شدن، آمده است و در اصطلاح اصولیّن به اتفاق خاصی گفته می‌شود و به طور خلاصه، اجماع، اتفاق نظری است که دلالت بر رأی امام معصوم(ع) نماید، یعنی از اتفاق علماء و فقهایی به دست می‌آید که رأی اجماع کنندگان در برگیرنده‌ی رأی معصوم(ع) باشد؛ بدیهی است حجیتاجماع نیز، به کاشفیت آن، از قول معصوم(ع) است. لازم به ذکر است اجماع، دلیل لُبی است نه لفظی.

[۳] (۲). ر. ک. به: غایهٔ المراد فی شرح نکت الإرشاد، شهید(رحمه الله) اول، ج ۳ ص ۵۸۳.

[۴] (۱). شیخ أبو علی محمد بن أحمد بن جنید اسکافی بغدادی متوفای ۳۸۱ ه- ق.

[۵] (۲). ر. ک. به: موسوعهٔ طبقات الفقهاء، سبحانی، ج ۴، ص: ۳۴۸

[۶] (۳). شیخ جمال الدین أبو منصور حسن بن سدید الدین یوسف بن علی بن مطهر معروف به علامه حلیمتوفای ۷۲۶ ه- ق.

[۷] (۴). قاضی أبو حنیفه نعمان بن أبی عبد الله محمد بن منصور بن أحمد بن حیّون تمیمی مغربی(ولادت ۲۵۹ ه- ق متوفای ۳۶۳ ه- ق) ..

[۸] (۱). درباره‌ی کتاب دعائم الاسلام ذکر دو نکته لازم است:

نکته اول: همان‌طور که ذکر شد این کتاب از دومجلد تشکیل یافته است: جلد اول آن درباره عبادات است و شامل بحث ولایت، طهارت، صلات، زکات، صوم، حج و جهاد می‌باشد و جلد دوم نیز درباره معاملات است و شامل بحث های وصایا، ارث، نکاح، طلاق و ... است.

نکته دوم: اکثر روایات نقل شده در این کتاب، مرسل‌اند و به سند آن‌ها اشاره‌ای نشده است؛ این شیوه یعنی عدم نقل سلسله سند از روشهای قاضی نعمان(رحمه الله) است و ایشان فقط در کتاب الایضاح به راویان اشاره نموده است.

[۹] (۲). ر. ک. به: دعائم الاسلام، قاضی نعمان مصری(رحمه الله)، کتاب الفرائض، ج ۲ ص ۳۹۷.

[۱۰] (۱). ر. ک. به: مختلف الشیعهٔ فی أحکام الشریعهٔ، علامه حلی(رحمه الله)، ج ۹، ص: ۵۳

[۱۱] (۲). ر. ک. به: جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، محمد حسن بن باقر نجفی(رحمه الله)، ج ۳۹ از ص ۲۰۷ تا ۲۱۰.

[۱۲] (۱). هرگاه فقیهی یکی از اقسام اجماع را بدست آورد و آن گاه آن را برای فقیه دیگری نقل نماید؛ در این صورت اجماع به نسبت کسی که آن را بدست آورده و تحصیل کرده« اجماع محصّل» نامیده می‌شود و برای آن دیگری که به وسیله‌ی نقل آن، از اجماع اطلاع حاصل کرده« اجماع منقول» خوانده می‌شود.

[۱۳] (۲). ر. ک. به: جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، محمد حسن بن باقر نجفی(رحمه الله)، ج ۳۹ از ص ۲۰۷ تا ۲۱۰.

[۱۴] (۱). صاغان معرب طاغان از قریه‌های نیشابور و مرو است؛ البته گاهی جاغان کوه هم خوانده شده است. ر. ک. به: معجم البلدان، ج ۳ ص ۴۴۱.

[۱۵] (۱). سوره مبارکه نساء، آیه شریفه ۱۲.

[۱۶] (۱). ر. ک. به: المسائل الصاغانیهٔ، شیخ مفید(رحمه الله)، ص ۹۷.

[۱۷] (۱). ر. ک. به: المسائل الصاغانیهٔ، شیخ مفید(رحمه الله)، ص ۹۷.

[۱۸] (۱). ر. ک. به: همان ص ۹۷

[۱۹] (۲). سوره مبارکه‌ی نساء، آیه‌ی شریفه ۷.

[۲۰] (۱). ر. ک. به: الموطأ، ۲۷: ۲، ۹۹۳ و صحیح مسلم ۵۱: ۳، ۱۳۷۹ و سنن ابی داوود ۲۹۶۳: ۳، ۱۳۹.

[۲۱] (۱). ر. ک. به: المسائل الصاغانیهٔ، شیخ مفید(رحمه الله)، ص ۱۰۰.

[۲۲] (۱). ر. ک. به: همان ص ۱۰۱

[۲۳] (۲). ر. ک. به: همان، ص ۱۰۲.

[۲۴] (۱). ر. ک. به: وسائل الشیعهٔ، شیخ حر عاملی(رحمه الله)، ج ۲۶، ص ۲۰۸.

[۲۵] (۱). ر. ک. به: الذریعهٔ الی تصانیف الشیعهٔ، شیخ آقا بزرگ تهرانی(رحمه الله)، ج ۱۱، ص ۵۵.

[۲۶] (۱). یعنی چه زمین خالی باشد چه دارای بنا و یا چه مزروعی باشد و یا چه غیر مزروعی ..

[۲۷] (۱). ر. ک. به: رسائل، شهید ثانی(رحمه الله)، ج ۱ ص ۴۴۹.

[۲۸] (۱). ر. ک. به: مسالک الأفهام إلی تنقیح شرائع الإسلام، شهید ثانی،(رحمه الله) ج ۱۳، ص: ۱۸۷

[۲۹] (۲). ر. ک. به: رسالهٔ فی ارث الزوجهٔ من الزوج، آیت الله سید محسن طباطبایی حکیم(رحمه الله)، نقل شده از مجله فقه اهل بیت(ع)، شماره ۴۳

[۳۰] (۳). ر. ک. به: رسائل، شهید ثانی(رحمه الله)، ج ۱ ص ۴۶۶

[۳۱] (۱). ر. ک. به: النهایهٔ فی مجرد الفقه و الفتاوی، شیخ طوسی(رحمه الله)، باب میراث الازواج، ص ۶۴۲.

[۳۲] (۱). ر. ک. به: رسائل، شهید ثانی(رحمه الله)، ج ۱ ص ۴۶۲

[۳۳] (۲). ر. ک. به: المهذب، ابن البراج(رحمه الله)، ج ۲، ص ۱۴۱.

[۳۴] (۱). ر. ک. به: الکافی فی الفقه، ابوالصلاح التقی(رحمه الله)، ص ۳۷۴

[۳۵] (۲). ر. ک. به: الوسیلهٔ إلی نیل الفضیلهٔ، ابن حمزه(رحمه الله)، ص ۳۹۲.

[۳۶] (۱). ر. ک. به: رسالهٔ فی ارث الزوجهٔ من الزوج، آیت الله سید محسن طباطبایی حکیم(رحمه الله)، نقل شده از مجله فقه اهل بیت،(ع) شماره ۴۳

[۳۷] (۲). ر. ک. به: قاموس المحیط، فیروزآبادی، ج ۳، ص ۵۲

[۳۸] (۳). ر. ک. به: همان، ج ۱، ص ۸۰۲.

[۳۹] (۱). ر. ک. به: من‌لایحضره‌الفقیه، شیخ صدوق(رحمه الله)، ج ۴ ص ۳۴۸، باب نوادر المواریث.

[۴۰] (۱). ر. ک. به: المقنعه، شیخ مفید(رحمه الله)، ص ۶۸۷

[۴۱] (۲). ر. ک. به: السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، ابن ادریس،(رحمه الله) ج ۳، ص: ۲۵۹.

[۴۲] (۱). ر. ک. به: المختصر النافع فی فقه الامامیهٔ یا النافع فی مختصر الشرائع، ابوالقاسم جعفر بن حسن محقق حلی(رحمه الله) یا محقق اول، ج ۲، ص: ۲۷۲

[۴۳] (۲). ر. ک. به: کشف الرموز فی شرح المختصر النافع، شیخ حسن یوسفی معروف به فاضل آبی یا آوی(رحمه الله)، ج ۲ ص ۴۶۲ و ۴۶۳

[۴۴] (۱). ر. ک. به: مختلف الشیعهٔ فی أحکام الشریعهٔ، علامه حلی(رحمه الله)، ج ۹، ص: ۵۵

[۴۵] (۲). علم الهدی سید أبوالقاسم علی بن الحسین معروف ب-« شریف مرتضی(رحمه الله) یا سید مرتضی»

[۴۶] (۳). ر. ک. به: الانتصار فی انفرادات الامامیهٔ، سید مرتضی(رحمه الله)؛، ص: ۴

[۴۷] (۴). ر. ک. به: همان، ص: ۵۸۵ مسألهٔ ۳۱۹ إرث الزوجهٔ من رباع المتوفی.

[۴۸] (۱). ر. ک. به: همان، ص: ۵۸۵، مسألهٔ ۳۱۹ إرث الزوجهٔ من رباع المتوفی.

[۴۹] (۱). ر. ک. به: رسالهٔ فی ارث الزوجهٔ من الزوج، آیت الله سید محسن طباطبایی حکیم(رحمه الله)؛، نقل شده از مجله فقه اهل بیت(ع)، شماره ۴۳.

[۵۰] (۱). منظور آیت الله سید محمود هاشمی شاهرودی دامت برکاته است.

[۵۱] (۲). ر. ک. به: مجله فقه اهل بیت،(ع) رسالة فی میراث الزوجة من العقار، سید محمود شاهرودی، شماره ۴۵

[۵۲] (۳). ر. ک. به: همان.

[۵۳] (۱). ر. ک. به: من‌لایحضره‌الفقیه، شیخ صدوق(رحمه الله)؛، ج ۴، ص ۳۴۹، باب نوادر المواریث.

[۵۴] (۱). ر. ک. به: من‌لایحضره‌الفقیه، شیخ صدوق(رحمه الله)؛، ج ۴، ص ۳۴۹، باب نوادر المواریث.

[۵۵] (۱). ر. ک. به: الکافی فی الفقه، ابوالصلاح حلبی(رحمه الله)؛، ص ۳۷۴

[۵۶] (۲). ر. ک. به: مجله فقه اهل بیت،(ع) رسالة فی میراث الزوجة من العقار، سید محمود شاهرودی، شماره ۴۵

[۵۷] (۱). ر. ک. به: رسالة فی ارث الزوجة من الزوج، آیت الله سید محسن طباطبایی حکیم(رحمه الله)؛، نقل شده از مجله فقه اهل بیت(ع)، شماره ۴۳.

[۵۸] (۱). ر. ک. به: المقنعة، شیخ مفید(رحمه الله)؛، ص: ۶۸۷

[۵۹] تحقیقات محمدحسن دانش، بررسی آخرین و برترین آراء و نظریه ها پیرامون ارث زوجه از زمین، ۱جلد، مرکز فقهی ائمه اطهار(ع) - قم، چاپ: الاول، ۱۳۹۰ه.ش.

[۶۰] (۲). ر. ک. به: الانتصار فی انفرادات الامامیة، ص: ۵۸۵ مسألة ۳۱۹ إرث الزوجة من رباع المتوفی.

[۶۱] (۱). ر. ک. به: الاستبصار فیما اختلف من الأخبار، شیخ طوسی(رحمه الله)؛، ج ۴، ص: ۱۵۱

[۶۲] (۲). ر. ک. به: الکافی فی الفقه، ابوالصلاح التقی(رحمه الله)؛، ص ۳۷۴

[۶۳] (۳). ر. ک. به: غنیة النزوع إلی علمی الاصول و الفروع، ابن زهره حلبی(رحمه الله)؛، ص: ۳۲۴.

[۶۴] (۱). ر. ک. به: المختصر النافع فی فقه الامامیة یا النافع فی مختصر الشرائع، ابوالقاسم جعفر بن حسن محقق حلی(رحمه الله)؛ یا محقق اول، ج ۲، ص: ۲۷۲

[۶۵] (۲). ر. ک. به: السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، ابن ادریس حلی(رحمه الله)؛، ج ۳ ص ۲۵۹

[۶۶] (۳). ر. ک. به: رسائل، شهید ثانی(رحمه الله)؛، ج ۱ ص ۴۶۷.

[۶۷] (۱). ر. ک. به: ریاض المسائل، چاپ دو جلدی، ج ۲، ص: ۳۶۵

[۶۸] (۲). مولی احمد بن محمد مهدی نراقی، معروف به فاضل نراقی(رحمه الله)؛(ولادت ۱۱۸۵ ق و متوفای ۱۲۴۵ ق)

[۶۹] (۳). ر. ک. به: مستند الشیعة فی أحکام الشریعة، نراقی(رحمه الله)؛، ج ۱۹، ص: ۳۶۰.

[۷۰] (۱). ر. ک. به: من‌لایحضره‌الفقیه، شیخ صدوق(رحمه الله)؛، ج ۴، ص ۳۴۹، باب نوادر المواریث

[۷۱] (۲). ر. ک. به: همان، ج ۴، ص ۳۴۹، باب نوادر المواریث

[۷۲] (۳). ر. ک. به: النهایة فی مجرد الفقه و الفتاوی، شیخ طوسی(رحمه الله)؛، ص: ۶۴۲.

[۷۳] (۱). ر. ک. به: المهذب، ابن براج(رحمه الله)؛، ج ۲، ص: ۱۴۰

[۷۴] (۲). ر. ک. به: الوسیلة إلی نیل الفضیلة، ابن حمزه(رحمه الله)؛، ص: ۳۹۱

[۷۵] (۳). شیخ أبوالقاسم نجم الدین جعفر بن الحسن بن یحیی بن الحسن بن سعید الهذلی مشهور به محقق حلی؛(م ۶۷۶ ه-) لازم به ذکر است که ایشان دایی علامه حلی(رحمه الله)؛ و استاد ایشان نیز هست.

[۷۶] (۴). ر. ک. به: شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام، محقق حلی(رحمه الله)، ج ۴، ص: ۲۹.

[۷۷] (۱). ر. ک. به: الجامع للشرائع، یحیی حلی(رحمه الله)، ص: ۵۰۹

[۷۸] (۲). همچون فخر المحققین؛ در ایضاح الفوائد و فاضل مقداد(رحمه الله) در التنقیح الرائع

[۷۹] (۳). ر. ک. به: قواعد الأحکام فی معرفة الحلال و الحرام، علامه حلی(رحمه الله)، ج ۳، ص: ۳۷۶.

[۸۰] (۱). ر. ک. به: ارشاد الاذهان الی احکام الایمان، علامه حلی(رحمه الله)، ج ۲ ص ۱۲

[۸۱] (۲) ر. ک. به: الدروس الشرعیة فی فقه الامامیة، شهید اول(رحمه الله)، ج ۲ ص ۳۵۸.

[۸۲] (۱). اجمالًا شهرت عبارت است از فتوا یا روایتی که بین علماء، مشهور است؛ شهرت گرچه خود حجّت نیست ولی در شرائطی و طبق نظر برخی از فقهاء می‌تواند مرجّح یکی از دو روایت متعارض بر روایت دیگر گردد. به هر حال شهرت بر دو قسم است:

الف:« شهرت روایی»: به روایتی که بین علمای امامیّه مشهور باشد اطلاق می‌گردد؛ اگر چه عمل بر طبق آن و فتوای بر وفق آن، مشهور نباشد؛ چنین شهرتی از منظر علماء می‌تواند موجب ترجیح روایتی بر روایت دیگر شود و مقبوله‌ی عمر بن حنظلة دلالت بر آن دارد.

ب:« شهرت فتوایی یا عملی»: به فتوای مشهور اطلاق می‌شود که مطابق با مفاد یک روایت است؛ چنین شهرتی دلیلی ندارد که موجب ترجیح روایتی بر روایت دیگر شود مگر اینکه دو شرط داشته باشد؛ شرط اول: اینکه دانسته شود فتوای اصحاب مستند به آن روایت است نه مستند به دلیلی دیگر؛ شرط دوم: اینکه شهرت فتوایی باید قدیمی باشد یعنی در عصر ائمه یا نزدیک به آن عصر باشد، لذا شهرتی که در عصرهای متأخر بهم رسیده باشد موجب ترجیح نیست ..

[۸۳] (۱). ر. ک. به: جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، محمد حسن بن باقر نجفی(رحمه الله)، ج ۳۹، ص ۲۰۸

[۸۴] (۲). ر. ک. به: همان.

[۸۵] (۱). ر. ک. به: همان

[۸۶] (۲). ر. ک. به: جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، محمد حسن بن باقر نجفی(رحمه الله)، ج ۳۹، ص ۲۰۷.

[۸۷] (۱). ر. ک. به: جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، محمد حسن بن باقر نجفی(رحمه الله)، ج ۳۹، ص ۲۰۷

[۸۸] (۲). ر. ک. به: همان، ج ۳۹، ص ۲۰۷.

[۸۹] (۱). سوره مبارکه نساء، آیه شریفه ۱۲

[۹۰] (۲). منظور ابن ابی یعفور، ابان و فضل بن عبدالملک می‌باشد.

[۹۱] (۱). ر. ک. به: جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۳۹، ص: ۲۰۸.

[۹۲] (۱). ر. ک. به: النهایة فی مجرد الفقه و الفتاوی، شیخ طوسی(رحمه الله)، ص: ۶۴۲.

[۹۳] (۱). ر. ک. به: السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، ابن ادریس(رحمه الله)، ج ۳، ص: ۲۵۹.

[۹۴] (۱). ر. ک. به: الاستبصار فیما اختلف من الأخبار، شیخ طوسی(رحمه الله)، ج ۴، ص: ۱۵۵.

[۹۵] (۱). ر. ک. به: همان، شیخ طوسی(رحمه الله)، ج ۴، ص: ۱۵۵

[۹۶] (۲). ر. ک. به: همان.

[۹۷] (۱). ر. ک. به: همان

[۹۸] (۲). ر. ک. به: همان، ج ۴، ص: ۱۵۵.

[۹۹] (۱). ر. ک. به: مختلف الشیعة فی أحکام الشریعة، علامه حلی(رحمه الله)، ج ۹، ص: ۵۶.

[۱۰۰] (۱). ر. ک. به مجله فقه اهل بیت(ع) رساله میراث الزوجة من العقار، قسم اول و دوم، آیة اللّه سید محمود هاشمی شاهرودی، شماره ۴۵.

[۱۰۱] (۱). ر. ک. به: الاستبصار فیما اختلف من الأخبار، ج ۱، ص: ۳

[۱۰۲] (۲). ر. ک. به: همان، ج ۱، ص: ۳.

[۱۰۳] (۱). ر. ک. به: الخلاف، شیخ طوسی(رحمه الله)، ج ۴، ص: ۱۱۶، مسئله ۱۳۱.

[۱۰۴] (۱). ر. ک. به: ریاض المسائل(ط- الحدیثة)، ج ۱۴، ص: ۳۸۶.

[۱۰۵] (۱). ر. ک. به: مستند الشیعة فی احکام الشریعة، مولی احمد بن محمد بن مهدی نراقی(رحمه الله)، ج ۱۹، ص ۳۵۹.

[۱۰۶] (۱). ر. ک. به: الخلاف، شیخ طوسی(رحمه الله)، ج ۴، ص: ۱۱۶، مسئله ۱۳۱.

[۱۰۷] (۱). منظور حضرت آیت الله العظمی حاج شیخ لطف الله صافی گلپایگانی دامت برکاته می‌باشد.

[۱۰۸] (۲). ر. ک. به: ارث الزوجة، آیت الله العظمی حاج شیخ لطف الله صافی گلپایگانی دامت برکاته ..

[۱۰۹] (۱). ر. ک. به: الکافی، مرحوم کلینی(رحمه الله)، کتاب المواریث‌ج ۷، ص: ۱۲۷ تا ۱۳۰

[۱۱۰] (۲). ر. ک. به: من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق(رحمه الله)، ج ۴، ص: ۳۴۷- ۳۵۰

[۱۱۱] (۳). ر. ک. به: وسائل‌الشیعة، شیخ حرعاملی(رحمه الله)، ج ۲۶، ص ۲۰۶ الی ۲۱۲.

[۱۱۲] (۱). ر. ک. به: وسائل‌الشیعة، شیخ حر عاملی(رحمه الله)، ج ۲۶، ص ۲۰۶ الی ۲۱۲

[۱۱۳] (۲). ر. ک. به: همان، ج ۲۶، ص ۲۰۶.

[۱۱۴] تحقیقات محمدحسن دانش، بررسی آخرین و برترین آراء و نظریه ها پیرامون ارث زوجه از زمین، ۱جلد، مرکز فقهی ائمه اطهار(ع) - قم، چاپ: الاول، ۱۳۹۰ه.ش.

[۱۱۵] (۱). ر. ک. به: همان ج ۲۶، ص ۲۰۶

[۱۱۶] (۲). اساساً در عبارات مرحوم کلینی(رحمه الله) سه دسته« عدة من اصحابنا» وجود دارد:

أ. عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد بن خالد البرقی؛

ب. عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد بن عیسی الاشعری؛

ج. عدة من اصحابنا عن سهل بن زیاد.

مرحوم علامه حلی(رحمه الله) از مرحوم شیخ کلینی(رحمه الله) نقل می‌کنند که: مقصود کلینی؛ از« عدة من اصحابنا» یعنی عدة من اصحابنا عن سهل بن زیاد، علی بن محمد بن علان و محمد بن ابی عبدالله و محمد بن الحسن ومحمد بن عقیل الکلینی می‌باشد.
برای مطالعه بیشتر ر. ک. به: پژوهشی در علم رجال، اکبر ترابی شهرضایی ص ۴۰۶

[۱۱۷] (۱). به جمعی(تقریباً بیست و دو نفر) از اجلاّی فقهای اصحابِ چهار امام یعنی امام باقر، صادق، موسی و رضا اطلاق می‌شود. بسیاری از روایاتی که این جمع نقل کرده‌اند، جزء احادیث صحیح و قابل استناد در عمل و فتوا بشمار می‌آید؛ نکته مهم اینکه در غالب این روایات هفده‌گانه، یکی از اصحاب اجماع وجود دارد ولی این مطلب به معنای استغنای از عدم بررسی سندروایات مزبور نیست ..

[۱۱۸] (۱). ر. ک. به المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر، فیومی، ج ۹، ص ۴۴۹

[۱۱۹] (۲). سوره مبارکه مریم، آیه شریفه ۲۳

[۱۲۰] (۳). سوره مبارکه مریم، آیه شریفه ۲۵

[۱۲۱] (۴). سوره مبارکه طه، آیه شریفه ۷۱

[۱۲۲] (۵). ر. ک. به: المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر، فیومی، ج ۲ ص ۹۷.

[۱۲۳] (۱). ر. ک. به: مجمع البحرین و مطلعالنیرین، طریحی، ج ۴ ص ۲۰۳

[۱۲۴] (۲). ر. ک. به: المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر، فیومی، ج ۷ ص ۴۰۸

[۱۲۵] (۳). ر. ک. به: القاموس المحیط، فیروزآبادی، ج ۳ ص ۴۶۳.

[۱۲۶] (۱). ر. ک. به: المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر، فیومی، ج ۷ ص ۳۸۶

[۱۲۷] (۲). ر. ک. به: رسائل، شهید ثانی(رحمه الله)، ج ۱، ص: ۴۵۳.

[۱۲۸] (۱). ر. ک. به: ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد، فخر المحققین(رحمه الله)، ج ۴، ص ۲۴۱.

[۱۲۹] (۱). ر. ک. به: وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی(رحمه الله)، ج ۲۶، ص ۲۰۶

[۱۳۰] (۲). ر. ک. به: همان، ج ۲۶، ص ۲۰۶.

[۱۳۱] (۱). ر. ک. به: الصحاح فی اللغة، جوهری، ج ۱ ص ۴۳۲

[۱۳۲] (۲). ر. ک. به: المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر، فیومی، ج ۵ ص ۴۴۷

[۱۳۳] (۳). ر. ک. به: معجم المنجد فی اللغة، هنانی، ج ۱ ص ۸۱

[۱۳۴] (۴). ر. ک. به: کتاب العین، فراهیدی، ج ۲ ص ۱۳۲

[۱۳۵] (۱). ر. ک. به: لسان العرب، ابن منظور، ج ۸ ص ۹۹

[۱۳۶] (۲). ر. ک. به: الصحاح فی اللغة، ج ۱ ص ۲۳۷ و القاموس المحیط، ج ۲ ص ۲۷۲

[۱۳۷] (۳). ر. ک. به: وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی(رحمه الله)، ج ۲۶، ص ۲۰۶.

[۱۳۸] (۱). ر. ک. به: وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی(رحمه الله)، ج ۲۶، ص ۲۰۶ و ۲۰۷.

[۱۳۹] (۱).« زط» قوم و قبیله‌ای از مردم را می‌گویند و گفته شده آن‌ها سابِجَة یا همان اقوامی هستند که از سِنْد به بصره آمده بودند، ازهری به نقل از لیث می‌گوید: آن‌ها قبیله‌ای از هند هستند که لباس‌های زطیه به آن‌ها نسبت داده شده است. ر. ک. به: تاج العروس ج ۱۹ ص ۳۲۲

[۱۴۰] (۱). ر. ک. به: تقریرات ثلاث، آیت الله العظمی سید حسین طباطبایی بروجردی(رحمه الله)، ص ۱۰۷.

[۱۴۱] (۱). ر. ک. به: وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی(رحمه الله)، ج ۲۶، ص ۲۰۶ و ۲۰۷

[۱۴۲] (۱). ر. ک. به: همان، ج ۲۶، ص ۲۰۷.

[۱۴۳] (۱). ر. ک. به: همان، ج ۲۶، ص ۲۰۷.

[۱۴۴] (۱). ر. ک. به: همان، ج ۲۶، ص ۲۰۷.

[۱۴۵] (۱). ر. ک. به: همان، ج ۲۶، ص ۲۰۷.

[۱۴۶] (۱). ر. ک. به: الصحاح فی اللغة، جوهری، ج ۱ ص ۴۸۵

[۱۴۷] (۲). ر. ک. به: لسان العرب، ابن منظور، جلد ۴ ص ۵۹۱ ذیل ماده عقر.

[۱۴۸] (۱). ر. ک. به: وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی(رحمه الله)، ج ۲۶، ص ۲۰۸.

[۱۴۹] (۱). ر. ک. به: همان، ج ۲۶، ص ۲۰۸

[۱۵۰] (۲). ر. ک. به: همان، ج ۲۶، ص ۲۰۸.

[۱۵۱] (۱). ر. ک. به: همان، ج ۲۶، ص ۲۰۸

[۱۵۲] (۲). ر. ک. به: همان، ج ۲۶، ص ۲۰۹.

[۱۵۳] (۱). ر. ک. به: المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر، فیومی، ج ۵ ص ۴۴۷

[۱۵۴] تحقیقات محمدحسن دانش، بررسی آخرین و برترین آراء و نظریه ها پیرامون ارث زوجه از زمین، ۱جلد، مرکز فقهی ائمه اطهار(ع) - قم، چاپ: الاول، ۱۳۹۰ه.ش.

[۱۵۵] (۲). ر. ک. به: وسائل الشیعهٔ، شیخ حر عاملی(رحمه الله)، ج ۲۶، ص ۲۰۹.

[۱۵۶] (۱). ر. ک. به: همان، ج ۲۶، ص ۲۰۹.

[۱۵۷] (۱). به بررسی لغوی روایت ششم، مراجعه کنید.

[۱۵۸] (۲). ر. ک. به: وسائل الشیعهٔ، شیخ حر عاملی(رحمه الله)، ج ۲۶، ص ۲۱۰.

[۱۵۹] (۱). ر. ک. به: رجال الکشی، ص ۳۴۵ و ۵۶۳.

[۱۶۰] (۱). ر. ک. به: وسائل الشیعهٔ، شیخ حر عاملی(رحمه الله)، ج ۲۶، ص ۲۱۰.

[۱۶۱] (۱). ر. ک. به: همان، ج ۲۶، ص ۲۱۰.

[۱۶۲] (۱). ر. ک. به: المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر، فیومی، ج ۵، ص ۳۶۹

[۱۶۳] (۲). ر. ک. به: لسان العرب، ابن منظور، ج ۸ ص ۲۲۸

[۱۶۴] (۳). ر. ک. به: وسائل الشیعهٔ، شیخ حر عاملی(رحمه الله)، ج ۲۶، ص ۲۱۰ و ۲۱۱.

[۱۶۵] (۱). ر. ک. به: ملاذ الأخیار فی فهم تهذیب الأخبار، علامه مجلسی(رحمه الله)، ج ۱۵، ص: ۲۸.

[۱۶۶] (۱). ر. ک. به: رجال النجاشی، ج ۱ ص ۸

[۱۶۷] (۲). ر. ک. به: رجال ابن‌غضائری، ج ۱، ص ۹۳

[۱۶۸] (۳). ر. ک. به: رجال الکشی(اختیار معرفهٔ الرجال)، ابو عمرو محمد بن عمر بن عبد العزیز(رحمه الله)، ص ۵۰۸.

[۱۶۹] (۱). ر. ک. به: همان ص ۵۰۸

[۱۷۰] (۲). ر. ک. به: فهرست‌الطوسی، ج ۱، ص ۴۰۷

[۱۷۱] (۳). ر. ک. به: جوابات‌أهل‌الموصل فی العدد و الرویهٔ، شیخ مفید(رحمه الله)، ص ۲۱.

[۱۷۲] (۱). کاملالزیارات/ کامل الزیارهٔ/ جامع الزیارات/ الزیارات، قمی، ابنقولویه، ابوالقاسم جعفربن محمدبن جعفربن موسی بن مسرور بن قولویه قمی(رحمه الله)(م ۳۶۷ هق)

[۱۷۳] (۲). تفسیر قمی، علی بن ابراهیم بن هاشم قمی.

[۱۷۴] (۳). ر. ک. به: تقریرات ثلاث، آیت الله بروجردی(رحمه الله)، ص: ۱۱۲.

[۱۷۵] (۱). ر. ک. به: وسائل الشیعهٔ، شیخ حر عاملی(رحمه الله)، ج ۲۶، ص ۲۱۱

[۱۷۶] (۱). به پیروان عبد الله بن جعفر الافطح(م ۱۴۸) اطلاق می‌شود؛ وی پس از اسماعیل بزرگترین فرزند امام جعفر صادق بود و متمایل به« حشویه» و« مرجئه» بود؛ از این رو، آن دسته از شیعیان را که به امامت عبد الله بن جعفر الأفطح اعتقاد پیدا کردند« فطحیه» نامند؛ ولی چون عبدالله هنگام درگذشتش پسری نداشت، از این رو همه پیروانش جز اندکی، از اعتقاد به امامت وی برگشتند و به حضرت موسی بن جعفرگراییدند. می گویند: طول عمر عبدالله پس از پدرش، هفتاد روز یا کمی بیشتر بود. برگرفته از: فرهنگ فرق اسلامی، محمد جواد مشکور.

[۱۷۷] (۲). ر. ک. به: وسائل الشیعهٔ، شیخ حر عاملی(رحمه الله)، ج ۲۶، ص ۲۱۱.

[۱۷۸] (۱). ر. ک. به: وسائل الشیعهٔ، شیخ حر عاملی(رحمه الله)، ج ۲۶، ص ۲۱۲

[۱۷۹] (۲). درباره‌ی اعتبار کتاب بصائر الدرجات تألیف محمد بن حسن بن فروخ صفار، جناب استاد- دامت برکاته- در پاسخ به سؤالی که در پایگاه اطلاع رسانی ایشان آمده است، می‌فرمایند:« کتاب شریف بصائر الدرجات الکبری که در فضائل آل محمدنوشته شده است و مؤلّف آن ثقه جلیل القدر و محدث بزرگ، شیخ القمیین محمد بن حسن بن فروخ الصفار از اصحاب امام عسکری است، از کتب مورد اعتماد بزرگان و فحول رجال است و مورد اعتماد مرحوم کلینی(رحمه الله) و دیگران بوده است.

شیخ[طوسی(رحمه الله)] و[شیخ] نجاشی(رحمه الله) جمیع کتب محمد بن حسن بن فرّوخ را به واسطه محمد بن الحسن بن الولید نقل نموده‌اند مگر کتاب بصائر الدّرجات را که به واسطه احمد بن محمد بن یحیی(العطار) نقل نموده‌اند که ایشان از مشایخ صدوق(رحمه الله) در مشیخه[کتاب من لا یحضره ال-]- فقیه است و شیخ مفید(رحمه الله) نیز از او روایت نقل می کند وعلامه[حلی(رحمه الله)] براو اعتماد نموده است و شهید ثانی(رحمه الله) و شیخ بهائی(رحمه الله) اورا توثیق نموده‌اند و در هر صورت ملاک آن است که احمد بن محمد بن یحیی العطار از بزرگان و مشایخ و معاریفی بوده است که لااقل ذمّی در مورد او نیامده و همین مقدار در اعتبار[کتاب] کافی است. ر. ک. به: پایگاه اطلاع رسانی:www .j -fazel .com ..

[۱۸۰] (۱). یکی از اقسام روایات ضعیف،« محرف» نام دارد؛ حدیث« محرف»، به حدیثی گفته می‌شود که در سند یا متن آن، کم یا زیاد شده و یا حرفی به جای حرف دیگر نهاده شود؛ مانند تحریف« ابن ابی ملیکه» که« مصغر ملکه» است، به« ابن ابی ملائکه» که« جمع ملک» است؛ علما، این گونه تغییرات را تحریف می گویند.(ر. ک. به: درایة الحدیث، مدیر شانه‌چی، کاظم، ص ۹۵ واضواء علی السنة المحمدیة، ابوریّه، محمود، ص ۲۹۴) و نیز اگر شخص، بر متن حدیث چیزی را بیافزاید، این نیز نوعی تحریف بشمار می‌رود، البته اگر اصل حدیث محرّف، مشخص و واضح باشد، می‌توان به آن استناد کرد و تحریف آنباعث سقوط روایت‌نمی‌شود؛ ولی به هرحال، روایت محرّف در زمره روایات ضعیف شمرده‌شده است ..

[۱۸۱] (۱). این تعبیر کنایه از آن است که مصحف مذکور پیچیده شده و بزرگ بوده است..

[۱۸۲] (۱). ر. ک. به: بحارالأنوار، مجلسی(رحمه الله)، ج: ۲۶ ص: ۴۵.

[۱۸۳] (۱). ر. ک. به: رسائل، شهیدثانی(رحمه الله)، ج ۱، ص: ۴۵۲.

[۱۸۴] (۱). ر. ک. به: وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی(رحمه الله)، ج ۲۶، ص ۲۰۹.

[۱۸۵] (۱). ر. ک. به: بحارالأنوار، علامه مجلسی(رحمه الله)، ج ۳۲، ص ۱۵۳ باب ۲ باب احتجاج أم سلمة رضی الله عنها؛ این مطلب با تعابیر مختلف آمده از جمله: سَكِّنَ عُقَيْرَاكِ فَلَا تُصْحِرِيهَا

[۱۸۶] (۲). ر. ک. به: لسان العرب، ابن منظور، ج ۴، ص: ۵۹۱.

[۱۸۷] تحقیقات محمدحسن دانش، بررسی آخرین و برترین آراء و نظریه ها پیرامون ارث زوجه از زمین، ۱جلد، مرکز فقهی ائمه اطهار(ع) - قم، چاپ: الاول، ۱۳۹۰ه.ش.

[۱۸۸] (۱). ر. ک. به: صحاح فی اللغة، جوهری، ج ۱ ص ۴۸۵.

[۱۸۹] (۱). ر. ک. به: نهج البلاغه، خطبه ۲۷، باب دعوت مردم به جهاد، ص ۶۹ اصل فرمایش حضرت این است:« مَا غُزِيَ قَوْمٌ قَطُّ فِي عُقْرِ دَارِهِمْ إِلَّا ذَلُّوا».

[۱۹۰] (۲). ر. ک. به: مجمع البحرین و مطلعال نیرین، طریحی، ج ۳، ص ۴۱۰

[۱۹۱] (۳). ابوالقاسم، حسین بن محمد، معروفبه راغب اصفهانی متوفای سال ۵۰۲ ه- ق.

[۱۹۲] (۴). ر. ک. به: المفردات فی غریب القرآن، راغب اصفهانی، ج ۱، ص ۴۴۹

[۱۹۳] (۵). ر. ک. به: النهایة فی غریب الاثر، ابن اثیر، باب العین مع القاف، ج ۳، ص ۵۲۹.

[۱۹۴] (۱). ر. ک. به: ارث الزوجة، آیت الله العظمی حاج شیخ لطف الله صافی گلپایگانی دامت برکاته.

[۱۹۵] (۱). ر. ک. به: همان.

[۱۹۶] (۱). به نظر نگارنده:[ثالثاً: ظاهراً چنین تعبیری در کتاب« المفردات فی غریب القرآن» راغب اصفهانی وجود ندارد؛ پس این نقل قول فقیه معاصر- دامت برکاته-، صحیح نیست؛ البته بزرگان دیگری هم در این نقل قول اشتباه کرده‌اند ولی مرحوم آیت الله العظمی فاضل لنکرانی(رحمه الله) با عبارت:« والمحکی عن مفردات الراغب الاصبهانی ...» تلویحاً اشاره می‌نمایند که این عبارت،

برای ایشان نقل شده است؛ زیرا، کلمه‌ی« المحکی» که در کلامشان وجود دارد، مشعر بر این است که خودشان مطلب مذکور را نیافتند] ر. ک. به: تفصیل الشریعهٔ فی شرح تحریر الوسیله، کتاب الطلاق و المواریث، آیت الله فاضل لنکرانی(رحمه الله)، ص ۴۶

[۱۹۷] (۲). ر. ک. به: رسائل، شهید ثانی(رحمه الله)، طرح قدیم، ص ۲۵۸.

[۱۹۸] (۱). ر. ک. به: کتاب العین، خلیل بن احمد فراهیدی، ج ۱، ص ۱۱۳

[۱۹۹] (۲). ر. ک. به: صحاح فی اللغهٔ، جوهری، ج ۱، ص ۲۳۷

[۲۰۰] (۱). ر. ک. به: مصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر، فیومی، ج ۳، ص ۳۴۰.

[۲۰۱] (۱). ر. ک. به: لسان العرب، ابن منظور، ج ۸، ص ۲۲۸

[۲۰۲] (۲). ر. ک. به: المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر، فیومی، ج ۵، ص ۳۶۹

[۲۰۳] (۳). ر. ک. به: همان، ج ۷، ص ۳۸۶

[۲۰۴] (۴). مولف این کتاب ابن الاجدابی، ابو اسحاق ابراهیم بن اسماعیل بن احمد بن عبد اللهالازهری است ..

[۲۰۵] (۱). ر. ک. به: قاموس المحیط، فیروزآبادی، ج ۳، ص ۴۶۳

[۲۰۶] (۲). ر. ک. به: النهایهٔ فی غریب الاثر، ابن اثیر، ج ۴، ص ۸۲.

[۲۰۷] (۱). ر. ک. به: تقریرات ثلاث، آیت الله بروجردی(رحمه الله)، ص: ۱۰۷

[۲۰۸] (۱). ر. ک. به: همان، ص: ۱۱۱.

[۲۰۹] (۱). ر. ک. به: همان

[۲۱۰] (۲). ر. ک. به: همان

[۲۱۱] (۳). ر. ک. به: رجال‌نجاشی، ص: ۳۲۸.

[۲۱۲] (۱). خالی از لطف نیست به مناسبتِ بحث طبقات روات، به ذکر جریانی از مرحوم آیت الله العظمی بروجردی(رحمه الله) بپردازیم: نقل شده هنگامی که آن مرجع بزرگ(رحمه الله) به قم مشرف شده بودند، برخی از علماقصد کردند تاسطح علمی رجالی ایشان را بیآزمایند؛ از این رو یک روایت را که روات آن را تغییر داده بودند به ایشان عرضه کردند؛ بدین گونه که: به یک راوی که در زمان امام حسن عسکریمیزیسته، نسبت دادندکه از امام باقر روایت کرده و یک راوی را که در زمان امام علیمیزیستهنسبت دادند، که از او، روایت نقل کرده است؟! امّا عکس‌العمل آن حضرت(رحمه الله) تردید آن جمع را به یقین تبدیل کرد؛ چه اینکه، هنگامی که ایشان آن روایت را ملاحظه کردند، بلافاصله فرمودند:« روشن است که این روایت جعلی است» و در ادامه در تبیین جعلی بودن آن روایت فرمودند:« این روایت از نظر سند اشکال دارد، زیرا این راوی از طبقه هفتم است و نمی‌تواند روایت را از امام باقر- که از طبقه پنجم است- نقل نماید»..

[۲۱۳] (۱). ر. ک. به: الموسوعهٔ الرجالیهٔ، آیهٔ الله العظمی بروجردی(رحمه الله)، ج ۱، ص ۱۱۱، مقدمه دوم.

[۲۱۴] (۱). لازم به یادآوری است که مفهوم بر دو قسم است:« مفهوم موافق» و« مفهوم مخالف»؛ و مفهوم مخالف نیز خود به شش قسم، تقسیم می‌گردد که لقب یکی از آنهاست و مراد از لقب هر اسمی(مشتق، جامد، أعلام شخصی و اسماء اجناس) است و مراد از مفهوم لقب، نفی حکم است از آنچه عموم اسم(لقب) آن را شامل نمی‌شود؛ مثلًا مفهوم« اکرِم زَیداً» عدم وجوب اکرام عمرو است که لازمه‌ی منحصر کردن وجوب اکرام در زید است. مفهوم لقب از سست‌ترین مفهوم‌هاست و همان‌طور که استاد- دامت برکاته- فرمودند: هیچ کدام از محققین اصولی، مفهوم لقب را قبول ندارند ..

[۲۱۵] (۱). ر. ک. به: فتوای آیت الله العظمی بروجردی(رحمه الله) و رسالهٔ فی ارث الزوجهٔ آیت الله العظمی صافی گلپایگانی دامت برکاته.

[۲۱۶] (۱). ر. ک. به: همان

[۲۱۷] (۲). ر. ک. به: ارث الزوجهْ، آیهْ اللّه صافی گلپایگانی، ص ۱۳.

[۲۱۸] (۱). ر. ک. به: رسالهْ فی ارث الزوجهْ، آیت الله العظمی صافی گلپایگانی دامت برکاته.

[۲۱۹] (۱). لازم به ذکر است جناب استاد- دامت برکاته- قبلا روایت شانزدهم و چهاردهم را متحد دانسته بودند ..

[۲۲۰] (۱). سوره مبارکه عنکبوت، آیه شریفه ۴۵

[۲۲۱] (۲). سوره مبارکه بقره، آیه شریفه ۱۸۳.

[۲۲۲] (۱). سوره مبارکه طه، آیه شریفه ۱۴

[۲۲۳] (۲). سوره مبارکه عنکبوت، آیه شریفه ۴۵

[۲۲۴] (۳). ر. ک. به: بحارالانوار، علامه محمد باقر مجلسی(رحمه الله)، ج ۷۹، ص ۳۰۳.

[۲۲۵] تحقیقات محمدحسن دانش، بررسی آخرین و برترین آراء و نظریه ها پیرامون ارث زوجه از زمین، ۱جلد، مرکز فقهی ائمه اطهار(ع) - قم، چاپ: الاول، ۱۳۹۰ه.ش.

[۲۲۶] (۱). ر. ک. به: رسائل، شهید ثانی(رحمه الله)، ج ۱، ص: ۴۸۲

[۲۲۷] (۲). ر. ک. به: تقریرات ثلاث، بروجردی(رحمه الله)، ص: ۱۱۸

[۲۲۸] (۳). ر. ک. به: مجمع الفائدهْ و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان، مقدس اردبیلی(رحمه الله)، ج ۱۱، ص: ۴۵۰

[۲۲۹] (۱). ر. ک. به: کتاب البیع، امام خمینی(رحمه الله)، ج ۱، ص: ۱۷۷

[۲۳۰] (۲). ر. ک. به: همان ج ۴، ص: ۸۷.

[۲۳۱] (۱). ر. ک. به: کتاب بررسی فقهی حقوقی تلقیح مصنوعی، آیت الله محمد جواد فاضل لنکرانی دامت برکاته.

[۲۳۲] (۱). ر. ک. به: وسائل‌الشیعهْ، ج ۲۶، ص: ۲۱۳

[۲۳۳] (۲). ر. ک. به: رجال‌نجاشی، ص ۳۱۱

[۲۳۴] (۳). ر. ک. به: رجال طوسی، ص ۳۴۲ باب الفاء

[۲۳۵] (۴). ر. ک. به: همان، ص ۳۶۳.

[۲۳۶] (۱). مرحوم محمد بن علی أردبیلی غروی حائری از شاگردان علامه مجلسی

[۲۳۷] (۲). نام دیگر آن« جامع الرواهْ» یا« رافع الاشتباهات فی تراجم الرواهْ و تمییز المشترکات» است ..

[۲۳۸] (۱). ر. ک. به: کتاب وسائل‌الشیعهْ، شیخ حر عاملی(رحمه الله)، ج ۲۱، ص: ۳۲۹.

[۲۳۹] (۱). لازم به ذکر است حضرت استاد- دامت برکاته- به خلاف نظر قدما که این روایت را« صحیحه» می‌شمارند، ایشان آن را« موثقه» می‌دانند ..

[۲۴۰] (۱). ر. ک. به: رسائل، شهید ثانی(رحمه الله)، ج ۱، ص: ۴۶۹.

[۲۴۱] (۱). ر. ک. به: رسائل شهید ثانی(رحمه الله)، ج ۱، ص ۴۶۹.

[۲۴۲] (۱). ر. ک. به: الاستبصار فیما اختلف من الأخبار، شیخ طوسی(رحمه الله)، ج ۴، ص: ۱۵۵.

[۲۴۳] (۱). سوره مبارکه نساء، آیه شریفه ۱۲.

[۲۴۴] (۱). ترجمه آیت الله ناصر مکارم شیرازی دامت برکاته

[۲۴۵] (۲). سوره مبارکه نساء، آیه شریفه ۱۲.

[۲۴۶] (۱). برداشت از تفسیر نمونه، آیت الله مکارم شیرازی دامت برکاته، ج ۳، ص: ۲۹۵ و ۲۹۶

[۲۴۷] (۲). برداشت از تفسیر نمونه، آیت الله مکارم شیرازی دامت برکاته، ج ۳، ص: ۲۹۵ و ۲۹۶

[۲۴۸] (۳). سوره مبارکه نساء، آیه شریفه ۱۲.

[۲۴۹] (۱). ر. ک. به: وسائل‌الشیعهٔ، ج، ۲۷ ص: ۱۱۸.

[۲۵۰] (۱). لازم به ذکر است علمای اصول، مرجحات را به صور مختلف تقسیم نموده‌اند، از جمله« مرجحاتِ ناظر به سند، متن و امور خارجی» یا« مرجحاتِ ناظر به سند، دلالت، زمان ورود، متن و امور خارجی»(ر. ک. به: علامه حلّی(رحمه الله) تهذیب الوصول الی علم الاصول، ص ۲۷۸؛ حسن بن زین الدین(ابن شهید ثانی) معالم الدین و ملاذالمجتهدین، ص ۲۴۳- ۲۴۵؛ میرزای قمی(رحمه الله) القوانین المحکمهٔ، ج ۲، ص ۲۷۸). البته مرحوم شیخ انصاری(رحمه الله) مرجّحات را به دو نوع داخلی و خارجی تقسیم نموده‌اند؛ از منظر ایشان، مرجح داخلی یعنی مزایایی که در خود دلیلِ طرفِ تعارض وجود دارد که خود بر سه بخش تقسیم می‌شود:« مرجحات صدوری»،« مرجحات جهتی» و« مرجحات مضمونی» و مرجح خارجی نیز یعنی مزیت‌هایی که با قطع نظر از دلیل مزبور، خود وجود مستقلی دارند، که از مصادیق‌آن می‌توان به:« شهرت عملییا روایی»،« موافقت با قرآن و سنّت متواتر» و« موافقت با اصل» اشاره نمود.(فرائد الاصول، ج ۲، ص ۷۸۳ تا ۸۰۴)

[۲۵۱] (۲). ر. ک. به: کفایةالأصول، آخوند خراسانی(رحمه الله)، صفحه ۴۵۴.

[۲۵۲] (۱). مرجح جهتی، عبارت است از اموری که علل و انگیزه‌های صدور حدیث را روشن می‌سازد؛ به بیان دیگر، عواملی است که جهت صدور یک حدیث را تقویت کرده و آن را به حق نزدیک‌تر و از باطل دورتر می‌گرداند، مانند مخالف بودن دلیل با دیدگاه عامه به سبب صدور آن از باب تقیّه.(ر. ک. به: اصول الفقه، محمد رضا مظفر(رحمه الله)، ج ۲، ص ۲۲۹)

[۲۵۳] (۲). محمد باقر بن محمد أکمل بن محمد صالح اصفهانی، بهبهانی، حائری، معروف به وحید بهبهانی و استاد اکبر(رحمه الله)(۱۱۱۷- ۱۲۰۶، ۱۲۰۵ ه-).

[۲۵۴] (۳). ر. ک. به: الفوائدالحائریهٔ، آیت الله وحید بهبهانی(رحمه الله)، الفائدهٔ الاحدی و العشرون، صفحه ۲۲۰.

[۲۵۵] (۱). به نقل از کتاب مصباح الاصول؛ ر. ک. به: مصباح الاصول آیت الله ابوالقاسم خویی(رحمه الله)، ج ۳ ص ۴۱۹

[۲۵۶] (۲). مرجح مضمونی مزیتی است که مضمون و محتوای حدیث متعارض را تقویت نموده و در نظر فقیه، سبب اقربیت به واقع می‌گردد؛ مانند: موافقت مضمون حدیث با ظاهر کتاب و سنت.(ر. ک. به: اصول الفقه، محمد رضا مظفر(رحمه الله)، ج ۲، ص ۲۳۰).

[۲۵۷] (۳). ر. ک. به: مصباح الاصول، آیت الله ابوالقاسم خویی(رحمه الله)، ج ۳ ص ۴۱۹

[۲۵۸] (۴). از جمله آن حضرت(رحمه الله) در کتاب الطهارهٔ می‌فرمایند:« ثمّ إنّه بعد عدم إمکان الجمع بین الطائفتین و لزوم الرجوع إلی المرجّحات لا محیص عن الأخذ بما دلّ علی وجوب الإعادهٔ مطلقاً امّا لما حقّقناه فی محلّه من کون الشهرهٔ الفتوائیهٔ أوّل المرجّحات علی ما تدلّ علیه مقبولهٔ ابن حنظلهٔ و غیرها و لا- ریب فی موافقتها لما دلَّ علی وجوبها، و أمّا لما قیل من کون شذوذ الروایهٔ المعارضهٔ و ندرتها توجب سقوطها عن درجهٔ الاعتبار و الحجّیهٔ رأساً و خروجها عن صلاحیهٔ المعارضهٔ کلّاً لأنّها حینئذٍ تصیر مخالفهٔ للسنّهٔ و قد أمرنا بطرح ما خالف الکتاب و السنّهٔ».(ر. ک. به: تفصیل الشریعهٔ فی شرح تحریر الوسیلهٔ، کتاب الطهارهٔ، ج ۴، ص ۳۳۱) ..

[۲۵۹] (۱). ر. ک. به: تفصیل الشریعهٔ فی شرح تحریر الوسیلهٔ، بحث طلاق و مواریث، آیت الله فاضل لنکرانی(رحمه الله)، ص: ۴۷۱

[۲۶۰] (۲). همان‌طور که بیان شد: مرحوم محقق خویی(رحمه الله) به این حدیث استدلال کرده و مرحوم آیت الله فاضل لنکرانی(رحمه الله) به آن استناد نموده‌اند و نیز در کتاب اصول شان می‌فرمایند:« مرحوم شیخ(رحمه الله) این روایت را صحیحه می‌دانداما

امام خمینی(رحمه الله) آن را مصحّحه می‌دانند»؛ ولیحضرت استاد- دامت برکاته- به خلاف نظر ایشان، قائل‌اند به اینکه:« ظاهراً این روایت، غیر معتبره است و نمی‌توان به آن اعتماد کرد»؛ ایشان علت عدم اعتبار را وجود افرادمجهول الحال و یا مشترک، در سند این روایت می‌دانند ..

[۲۶۱] (۱). ر. ک. به: وسائل‌الشیعهٔ، ج ۲۷، ص: ۱۱۸، ح: ۲۹

[۲۶۲] (۲). سوره مبارکه نساء، آیه شریفه ۱۲.

[۲۶۳] (۱). جواد بن سعدبن جواد بغدادی کاظمی، معروف به فاضل جواد از فقهای امامیه(رحمه الله)(...- ۱۰۶۵ ه)

[۲۶۴] (۲). ر. ک. به: مسالك الأفهام إلی آيات الأحكام، فاضل جواد(رحمه الله)، ج ۴، ص: ۱۷۶.

[۲۶۵] (۱). ر. ک. به: رسالهٔ فی ارث الزوجهٔ، آیت الله العظمی لطف الله صافی گلپایگانی دامت برکاته ص ۶.

[۲۶۶] (۱). سوره مبارکه نساء، آیه شریفه ۳۶.

[۲۶۷] (۱). سوره مبارکه نساء، آیه شریفه ۱۱

[۲۶۸] (۲). لازم به ذکر است وجه دوم در کلام استاد- دامت برکاته- ذکر نگردید ولی به نظر می‌رسد وجه دوم این باشد که:

وجه دوم: اینکه« مِنْ» در« مِمَّا» ابتدائیهٔ یا زائده باشد؛ در این صورت ظاهراً مشکل تعارض آیه با روایات، وجود دارد که نظر حضرت استاد- دامت برکاته- این است که آیه از جهت بیان محرومیّت یا عدم محرومیّت زوجه از جمیع یا بعض ما ترک زوج، در مقام بیان نیست و از این حیث اجمال دارد.

اشکال وارده بر وجه دوم

تنهانکته‌ای که به ذهن می‌رسد اینکه: دراین آیات، دربیان سهام دوگونه تعبیر آمده، دربعضی ازسهام مثل« نصف» و« دوسوم» عددبه« کل مال» یا به« ما ترک» اضافه شده، ولی درسهام کمترازنصف ودوسوم نظیر« ثلث»،« سدس» و« ربع»، عدد اضافه نشده مثلًا نفرموده« ربع ما ترک» یعنی نفرمود: ربع ازآنچه باقی گذاشته‌اید!؟ پس دراین مورد جای این سؤال باقیست که این تفاوت درتعبیربرای چیست؟ وچرا در نصف، عدد رااضافه کرد و فرمود:« نِصْفُ ماتَرَكَ أَزْواجُكُمْ» ولی درربع بدون اضافه آورد وفرمود:« وَلَهُنَّ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْتُمْ».

پاسخ این اشکال این است که: از یک طرف وقتی کلمه‌ای بدون اضافه می‌آید باید باکلمه« من» به پایان برسد، حال چه این کلمه درظاهر کلام آورده شودوچه درتقدیر گرفته شود؛ ازطرف دیگر کلمه نامبرده ابتداکردن وآغازنمودن رامی‌رساند، پس درجایی اضافه قطعمی شود و کلمه« من» بهکار می‌رود که مدخول« من» نسبت به ما قبلش اندک ویاشبیه به اندک باشد ومستهلک درآن به شمارآید نظیر: سدس وربع وثلث نسبت به مجموع که درچنین مواردی کلمه وعدد رابدون اضافه وباحرف« من» می‌آورند، لذامی‌بینی مدرمسئله‌ی ارث فرموده:« السُّدُسُ مِمَّاتَرَكَ»،« فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ»،« فَلَكُمُ الرُّبُعُ» ولی درمورد« نصف» و« دوسوم» عدد رابه مجموع مال اضافه کرد وفرمود:« فَلَهُنَّ ثُلُثاماتَرَكَ»،« فَلَهَا النِّصْفُ»، که این نیزدر تقدیراضافه شده وتقدیرآن« نصف ماترک» است والف ولام که برسرش آمده به جای مضاف الیه است ...(برداشتی از ترجمه تفسیر المیزان، علامه طباطبایی(رحمه الله)، ج ۴ ص ۳۳۵)

نتیجه: اگر بپذیریم که کلمه« من» در آیه شریفه، برای ابتداییت است، امّا همان‌طور که استاد فرمودند آیه از جهت محرومیّت و یا عدم محرومیّت زوجه از جمیع یا بعض ما ترک زوج، در مقام بیان نیست و از این حیث، اجمال دارد. و الله العالم.

[۲۶۹] (۱). ر. ک. به: وسائل‌الشیعهٔ، ج، ۲۷ ص: ۱۱۸

[۲۷۰] (۲). ر. ک. به: همان

[۲۷۱] (۳). ر. ک. به: همان.

[۲۷۲] (۱). ر. ک. به: بحارالأنوار، علامه مجلسی(رحمه الله)، ج ۳۷، ص ۲۳۲.

[۲۷۳] (۱). البته تعبیر« طائفه» در مورد این مقطوعه، نوعی« مسامحه در تعبیر» است ..

[۲۷۴] (۱). اساس این راه توسط مرحوم آیت الله سیّد محمد بحرالعلوم(رحمه الله) پی‌ریزی شده است. ر. ک. به: بلغهٔ الفقیه، بحرالعلوم(رحمه الله)، ج ۳، ص ۹۹

[۲۷۵] (۲). ر. ک. به: وسائل‌الشیعهٔ، شیخ حر عاملی(رحمه الله)، ج ۲۶، ص ۲۱۲.

[۲۷۶] (۱). ر. ک. به: وسائل‌الشیعهٔ، شیخ حر عاملی(رحمه الله)، ج ۲۶، ص ۲۱۳.

[۲۷۷] (۱). ر. ک. به: المخصص، أبوالحسن علی بن إسماعیل نحوی لغوی اندلسی معروف به ابن سیده، ج ۳ ص ۱۳۲

[۲۷۸] (۲). ر. ک. به: دراسات فی علم الدرایه تلخیص مقباس الهدایهٔ مرحوم مامقانی(رحمه الله) تلخیص وتحقیق علی اکبرغفاری(رحمه الله)، چاپاول ۱۳۶۹، جلد اول، ص: ۶۶

[۲۷۹] (۱). ر. ک. به: تهذیب الاحکام، شیخ طوسی(رحمه الله)، ج ۱ ص ۳ و ۴

[۲۸۰] (۲) ر. ک. به: من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق(رحمه الله)، ج ۱ ص ۳.

[۲۸۱] (۱). ر. ک. به: معجم‌رجال‌الحدیث و تفصیل طبقات الرواهٔ، آیت الله خویی(رحمه الله)، ج ۱۹، ص ۱۷۱ و ج ۷، ص ۳۶۶، و نیز، ج ۱۶، ص ۱۲۹

[۲۸۲] (۲). ر. ک. به: رجالنجاشی، ص ۳۲۷ و نیز رجال‌ابن‌داود، ص ۲۸۸.

[۲۸۳] (۱). ر. ک. به: رجالنجاشی، ص ۳۲۷ و نیز رجال‌ابن‌داود، ص ۲۸۸

[۲۸۴] (۱). ر. ک. به: الاستبصار فیما اختلف من الأخبار، شیخ طوسی(رحمه الله)، ج ۴، ص: ۱۵۱

[۲۸۵] (۲). ر. ک. به: همان ص: ۱۵۵.

[۲۸۶] (۱). ر. ک. به: المسائل الصاغانیهٔ، شیخ مفید(رحمه الله)، ص ۹۷

[۲۸۷] (۲). ر. ک. به: مفتاح الکرامهٔ فی شرح مشکلات قواعد العلامهٔ، حسینی عاملی(رحمه الله)، ج ۸، ص ۱۹۱.

[۲۸۸] تحقیقات محمدحسن دانش، بررسی آخرین و برترین آراء و نظریه ها پیرامون ارث زوجه از زمین، ۱جلد، مرکز فقهی ائمه اطهار(ع) - قم، چاپ: الاول، ۱۳۹۰ه.ش.

[۲۸۹] (۱). ر. ک. به: مجمع الفائدهٔ و البرهان فی شرح إرشادالاذهان، محقق اردبیلی(رحمه الله)، ج ۱۱، ص: ۴۴۴

[۲۹۰] (۲). ر. ک. به: کفایهٔ الأحکام، سبزواری(رحمه الله)، ج ۲، ص: ۸۶۰

[۲۹۱] (۳). شیخ محمد حسن بنباقر بن عبدالرحیم بن آغا محمدصغیر بن مولی عبد الرحیم الشریف معروف به صاحب جواهر(رحمه الله) ..

[۲۹۲] (۱). ر. ک. به: جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، آیت الله محمدحسن نجفی(رحمه الله)، ج ۳۹، ص: ۲۱۱

[۲۹۳] (۲). ر. ک. به: رسالهٔ فی ارث الزوجهٔ من الزوج، آیت الله سید محسن طباطبایی حکیم(رحمه الله)، نقل شده از مجله‌ی فقه اهل بیت، شماره ۴۳

[۲۹۴] (۳). ر. ک. به: رسالهٔ فی الإرث، آیت الله محمد علی اراکی(رحمه الله)، ص: ۲۰۸.

[۲۹۵] (۱). ر. ک. به: نخبهٔ الأفکار فی حرمان الزوجهٔ من الأراضی و العقار، محمد تقی بروجردی(رحمه الله)، ص: ۱۴

[۲۹۶] (۲). ر. ک. به: مصباح الفقاههٔ، آیت الله خویی(رحمه الله)، ج ۱ ص ۶.

[۲۹۷] (۱). ر. ک. به: کفایهٔ الأحکام، محقق سبزواری(رحمه الله)، ج ۲، ص: ۸۶۰.

[۲۹۸] (۱). ر. ک. به: جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، آیت الله محمد حسن نجفی(رحمه الله)، ج ۳۹، ص: ۲۱۱

[۲۹۹] (۲). مرسل یکی از اقسام روایات ضعیف است؛ شهید ثانی(رحمه الله) در کتاب« الرعایة»،« مُرسل» را چنینتعریف می‌کند که:« هو مارواه عن المعصوم من لَمْ یُدْرِکه»(ر. ک. به: الرعایة شهید ثانی(رحمه الله) ص ۱۳۶ و نیز ر. ک. به: مامقانی، عبدالله؛ مقباس الهدایة، ج ۱، ص ۳۴۰- سیوطی، جلال الدین؛ تدریب الراوی، ج ۱، ص ۱۹۵) یعنی مرسل، روایتی است، کهشخصی آن را از معصوم نقل کند در حالی‌که او را درک نکرده است. البته مراد از« ادراک»، تلاقی معصوم در همان حدیث است؛ بنابراین، ممکن است صحابی، از پیامبر حدیث نقل کند و در عین حال، حدیث او مرسل باشد؛ بدین معنا که احادیث را از پیامبر، ولی ازطریق صحابی دیگری نقل کند. به عنوان مثال روایت ابن عباساز پیامبر، این‌گونه است؛ زیرا وی هرچه از پیامبر، روایت کرده، از طریق امام علیو سایر صحابه شنیده است.(ر. ک. به: الرعایة ص ۱۳۶) البته مرسل در نزد فقهای شیعه، چنین معروف و مشهور است: روایتی که تمام راویان زنجیره‌ی سند آن، یا برخی از آن‌ها حذفشده باشد و یا به الفاظ مبهم و مجملی؛ همچون« عن بعضٍ، عن رجلٍ و ...» آورده شدهباشد(ر. ک. به: مقباس الهدایة ج ۱ ص ۳۳۸).

[۳۰۰] (۳). مقطوع نیز همچون مرسل یکی از اقسام روایات ضعیف است(ر. ک. به: الرعایة، شهید ثانی، ص ۱۳۵ و اصول الحدیث، سبحانی، جعفر، ج ۱۱۲ و مقباس الهدایة مامقانی، عبدالله، ج ۱، ص ۳۳۰) به روایتی گفته می‌شود که بعضی از راویان آن مجهول‌اند و یا متصل به معصومنباشند؛ مرحوم صدر(رحمه الله) در کتاب نهایة الدرایة از قول ابن ابی جمهور احسائی در رساله« کاشفة الحال عن أمر الاستدلال» نقل می‌کند که:« المقطوع ما کان بعض رواته مجهولًا أوکان غیر معلوم الاتصال بالمعصوم» همان‌طور که مشخص است تعریف ایشان دو بخش دارد؛ در اصطلاح فقهامقطوع بهبخش دوم تعریف مرحوم صدر(رحمه الله) یعنی متصل نبودن به معصوم، اطلاق می‌شود ولیبه بخش اول تعریف ایشان یعنی مجهولیت سلسله‌ی سند، مرسله می‌گویند.(ر. ک. به: نهایة الدرایة، صدر، حسن، ص ۱۹۸ و مقباس الهدایه، ج ۱، ص ۳۳۰) و از اینکه بسیاری از علما هر دو تعبیر را با یکدیگر و یا به شکل عطف می‌آورند، دلیل بر افتراق این دو عنوان است؛ پس مقطوع با مرسل فرق دارد و روشن است که قطع، باعثضعف حدیث می‌شود؛ ولی این‌گونه نیست که هر روایت مقطوع، معتبر نباشد؛ زیرا ممکناست یک روایت، مقطوعه باشد؛ ولی جهتی در آن وجود داشته باشد که موجب تقویت آن شود؛ همان‌طور که پاره‌ای از مضمرات و مرسلات حجت‌اند.(ر. ک. به: برغانی، محمدصالح؛ غنیمة المعاد فی شرحالارشاد، ج ۷، ص ۱۰).

[۳۰۱] (۱). ر. ک. به: درس خارج اصول فقه استاد آیت الله محمد جواد فاضل لنکرانی دامت برکاته، سال درسی ۱۳۸۷- ۱۳۸۸ ه- ش؛ و ن. ک. به: لوح چند منظوره رقمیDVD) درسهای خارج استاد، ناشر مرکز فقهی ائمه اطهار ..

[۳۰۲] (۱). ر. ک. به: بلغة الفقیه، بحرالعلوم(رحمه الله)، ج ۳، ص: ۹۷.

[۳۰۳] (۱). ر. ک. به: مسالک الافهام الی تنقیح شرائع الاسلام، شهید ثانی(رحمه الله)، ج ۱۳، ص: ۱۹۲

[۳۰۴] (۲). ر. ک. به: مسالک الافهام الی تنقیح شرائع الاسلام، شهید ثانی(رحمه الله)، ج ۱۳، ص: ۱۹۲.

[۳۰۵] (۱). ر. ک. به: مفتاح الکرامة فی شرح قواعد العلامة، حسینی عاملی(رحمه الله)، ج ۸، ص: ۱۹۱.

[۳۰۶] (۱). علامه میرزا ابوالحسن شعرانی(رحمه الله) فرزند مرحوم شیخ محمد و از نوادگان ملا-فتح الله کاشانی(رحمه الله)، صاحب تفسیر منهج الصادقین است(ولادت ۱۳۲۰ ه ق تهران، وفات ۱۳۹۳ ه ق).

[۳۰۷] (۲). محمد بن مرتضی بن محمد، معروف به ملا محسن کاشانی(رحمه الله) و ملقب به فیض کاشانی است.(ولادت: ۱۰۰۷ ق، وفات: ۱۰۹۱ ق کاشان).

[۳۰۸] (۳). ر. ک. به: تصحیح و تعلیق الوافی للفیض الکاشانی(رحمه الله)، شعرانی(رحمه الله)، ج ۱۳، ص ۷۸۷.

[۳۰۹] (۱). ر. ک. به: همان.

[۳۱۰] (۱). ر. ک. به: رسالة فی ارث الزوجة، آیت الله العظمی حاج شیخ لطف الله صافی گلپایگانی دامت برکاته.

[۳۱۱] (۱). ر. ک. به: مفتاح الکرامهٔ فی شرح قواعد العلامهٔ(طرح قدیم)، حسینی عاملی(رحمه الله)، ج ۸، ص: ۱۹۱

[۳۱۲] (۲). ر. ک. به: همان.

[۳۱۳] (۱). ر. ک. به: تصحیح و تعلیق الوافی للفیض الکاشانی(رحمه الله)، شعرانی(رحمه الله) ج ۱۳، ص ۷۸۷.

[۳۱۴] (۱). ر. ک. به: تصحیح و تعلیق الوافی للفیض الکاشانی(رحمه الله)، شعرانی(رحمه الله) ج ۱۳، ص ۷۸۷

[۳۱۵] (۲). ر. ک. به: همان ج ۱۳، ص ۷۸۷.

[۳۱۶] (۱). ر. ک. به: کافی، شیخ کلینی(رحمه الله)، ج ۱، ص ۵۱

[۳۱۷] (۲). ر. ک. به: همان ج ۱، ص ۱۱۶

[۳۱۸] (۳). ر. ک. به: همان ج ۱، ص ۱۲۶

[۳۱۹] (۴). ر. ک. به: همان ج ۱، ص ۱۳۳

[۳۲۰] (۵). ر. ک. به: همان ج ۱، ص ۱۹۱.

[۳۲۱] (۱). ر. ک. به: همان ج ۱، ص ۲۶۳

[۳۲۲] (۲). ر. ک. به: همان ج ۱، ص ۲۶۳

[۳۲۳] (۳). ر. ک. به: همان ج ۱، ص ۳۹۱

[۳۲۴] (۴). ر. ک. به: همان ج ۱، ص ۳۹۲

[۳۲۵] (۵). ر. ک. به: همان ج ۲، ص ۷

[۳۲۶] (۶). ر. ک. به: همان ج ۲، ص ۲۲۰ و ۲۱۷

[۳۲۷] (۷). ر. ک. به: همان ج ۳، ص ۳۶

[۳۲۸] (۸). ر. ک. به: همان ج ۳، ص ۱۸۵

[۳۲۹] (۹). ر. ک. به: همان ج ۳، ص ۳۵۴

[۳۳۰] (۱۰). ر. ک. به: همان ج ۳، ص ۴۴۳.

[۳۳۱] (۱). ر. ک. به: همان ج ۳، ص ۴۴۳

[۳۳۲] (۲). ر. ک. به: همان ج ۳، ص ۴۵۷

[۳۳۳] (۳). ر. ک. به: همان ج ۵، ص ۲۶۲

[۳۳۴] (۴). ر. ک. به: همان ج ۵، ص ۴۸۳

[۳۳۵] (۵). ر. ک. به: همان ج ۶، ص ۶۸

[۳۳۶] (۶). ر. ک. به: همان ج ۶، ص ۶۹

[۳۳۷] (۷). ر. ک. به: همان ج ۷، ص ۸۵

[۳۳۸] (۸). ر. ک. به: همان ج ۷، ص ۱۲۸

[۳۳۹] (۹). ر. ک. به: من‌لایحضره‌الفقیه، شیخ صدوق(رحمه الله)، ج ۴، ص ۲۷۷

[۳۴۰] (۱۰). ر. ک. به: تهذیب الاحکام، شیخ طوسی(رحمه الله)، ج ۱، ص ۱۷

[۳۴۱] (۱۱). ر. ک. به: همان ج ۱، ص ۸۶.

[۳۴۲] (۱). ر. ک. به: همان ج ۱، ص ۲۳۶

[۳۴۳] (۲). ر. ک. به: همان ج ۳، ص ۱۸۹

[۳۴۴] (۳). ر. ک. به: همان ج ۳، ص ۱۹۳

[۳۴۵] (۴). ر. ک. به: همان ج ۴، ص ۵۴

[۳۴۶] (۵). ر. ک. به: همان ج ۴، ص ۱۰۳

[۳۴۷] (۶). ر. ک. به: همان ج ۵، ص ۲۰۹

[۳۴۸] (۷). ر. ک. به: همان ج ۸، ص ۱

[۳۴۹] (۸). ر. ک. به: همان ج ۸، ص ۶۳

[۳۵۰] (۹). ر. ک. به: همان ج ۹، ص ۲۷

[۳۵۱] (۱۰). ر. ک. به: الإستبصار، شیخ طوسی(رحمه الله)، ج ۱، ص ۲۷.

[۳۵۲] (۱). ر. ک. به: همان ج ۳، ص ۲۶۵

[۳۵۳] (۲). ر. ک. به: همان ج ۳، ص ۲۷۷

[۳۵۴] (۳). ر. ک. به: علل‌الشرائع، شیخ صدوق(رحمه الله)، ج ۲، ص ۵۴۱

[۳۵۵] (۴). ر. ک. به: وسائل‌الشیعهٔ، شیخ حر عاملی(رحمه الله)، ج ۵، ص ۳۸۵

[۳۵۶] (۵). ر. ک. به: همان ج ۹، ص ۲۲۵

[۳۵۷] (۶). ر. ک. به: همان ج ۱۶، ص ۲۱۴

[۳۵۸] (۷). ر. ک. به: همان ج ۱، ص ۲۲۱

[۳۵۹] (۸). ر. ک. به: همان ج ۷، ص ۴۳۸

[۳۶۰] (۹). ر. ک. به: همان ج ۱۴، ص ۷۳

[۳۶۱] (۱۰). ر. ک. به: بحارالأنوار، علامه مجلسی(رحمه الله)، ج ۲، ص ۲۰۰

[۳۶۲] (۱۱). ر. ک. به: همانج ۴، ص ۱۳.

[۳۶۳] (۱). ر. ک. به: همان، ج ۶، ص ۴۰

[۳۶۴] (۲). ر. ک. به: همانج ۹، ص ۲۱۸

[۳۶۵] (۳). ر. ک. به: همان ج ۲۴، ص ۲۲۲

[۳۶۶] (۴). ر. ک. به: همان ج ۲۶، ص ۴۲

[۳۶۷] (۵). ر. ک. به: همان ج ۳۷، ص ۲۴۹

[۳۶۸] (۶). ر. ک. به: همانج ۵۳، ص ۴۰

[۳۶۹] (۷). ر. ک. به: همانج ۵۵، ص ۲۲۸

[۳۷۰] (۸). ر. ک. به: همان ج ۶۷، ص ۲۴۴

[۳۷۱] (۹). ر. ک. به: همان ج ۷۱، ص ۱۳۲

[۳۷۲] (۱۰). ر. ک. به: همان ج ۲۳، ص ۲۱۶

[۳۷۳] (۱۱). ر. ک. به: همان ج ۲۴، ص ۱۴۸

[۳۷۴] (۱۲). ر. ک. به: همان ج ۲۶، ص ۱۵۵.

[۳۷۵] (۱). ر. ک. به: همان ج ۳۱، ص ۳۵۳

[۳۷۶] (۲). ر. ک. به: رجال النجاشی، شیخ نجاشی(رحمه الله)، ج ۱، ص ۳۴۸.

[۳۷۷] (۱). ر. ک. به: تهذیب‌الأحکام، طوسی(رحمه الله)، ج ۱، ص ۳۴۴.

[۳۷۸] (۱). ر. ک. به: المقتصر من شرح المختصر، جمال الدین حلی(رحمه الله)، ص: ۵۶

[۳۷۹] (۲). ر. ک. به: الاستبصار فیما اختلف من الأخبار، شیخ طوسی(رحمه الله)، ج ۱، ص: ۳

[۳۸۰] (۳). ر. ک. به: مختلف الشیعهٔ فی أحکام الشریعهٔ، علامه حلی(رحمه الله)، ج ۹، ص: ۵۶.

[۳۸۱] (۱). ر. ک. به: التنقیح فی شرح العروهٔ الوثقی، آیت الله ابوالقاسم خویی(رحمه الله)، ج ۲، ص ۳۵۷

[۳۸۲] (۲). ر. ک. به: همان، ج ۳، ص ۴۳۸.

[۳۸۳] (۱). لازم به ذکر است بسیاری از روایات بحث حج، از« معاویهٔ بن عمار» است.

[۳۸۴] (۲). ر. ک. به: موسوعهٔ الإمام الخوئی(رحمه الله)، ج ۲۸، ص ۴۶۱.

[۳۸۵] (۱). ر. ک. به: کتاب الطهارهٔ، امام خمینی(رحمه الله)، ط- حدیثی، ج ۲، ص ۱۹۰

[۳۸۶] (۲). ر. ک. به: تهذیب‌الأحکام، شیخ الطائفهٔ(رحمه الله)، ج ۱۰، ص ۲۵۸.

[۳۸۷] (۱). ر. ک. به: حیاهٔ ابن أبی عقیل و فقهه، ص ۵۴۱

[۳۸۸] (۲). ر. ک. به: الإستبصار، شیخ طوسی(رحمه الله)، ج: ۱ ص: ۳۹

[۳۸۹] (۳). ر. ک. به: الإستبصار فیما اختلف من الأخبار، طوسی(رحمه الله)، ج ۱، ص ۳۹۷.

[۳۹۰] (۱). ر. ک. به: الکافی، شیخ کلینی(رحمه الله)، ج ۴، ص ۴۷۱

[۳۹۱] (۲). ر. ک. به: الحدائق الناضرهٔ فی أحکام العترهٔ الطاهرهٔ، شیخ یوسف بحرانی(رحمه الله)، ج ۱۷، ص ۵.

[۳۹۲] (۱). ر. ک. به: تهذیب‌الأحکام، شیخ طوسی(رحمه الله)، ج ۸، ص ۳۰

[۳۹۳] (۲). ر. ک. به: همان، ج ۸، ص ۳۰ و ۳۱.

[۳۹۴] (۱). ر. ک. به: الحدائق الناضرهٔ فی أحکام العترهٔ الطاهرهٔ، شیخ یوسف بحرانی(رحمه الله)، ج ۲۵، ص ۲۸۳.

[۳۹۵] (۱). ر. ک. به: وسائل‌الشیعهٔ، شیخ حر عاملی(رحمه الله)، ج ۲۶، ص ۲۰۷، روایت سوم.

[۳۹۶] (۱). ر. ک. به: وسائل‌الشیعهٔ، شیخ حر عاملی(رحمه الله)، ج ۲۶، ص ۲۰۸.

[۳۹۷] (۱). ر. ک. به: همان، ج ۲۶، ص ۲۰۸.

[۳۹۸] (۱). ر. ک. به: همان، ج ۲۶، ص ۲۰۷

[۳۹۹] (۲). ر. ک. به: همان، ج ۲۶، ص ۲۱۳.

[۴۰۰] (۱). ر. ک. به: رسالهٔ فی المواریث، شیخ انصاری(رحمه الله)، ص ۱۹۲.

[۴۰۱] (۱). ظاهراً منظور حضرت آیت الله سید محسن خرازی دامت برکاته است

[۴۰۲] (۲). ظاهراً منظور حضرت آیت الله سید محسن خرازی دامت برکاته است

[۴۰۳] (۳). ر. ک. به: ارث الزوجهٔ، آیت الله سید محسن خرازی، ص ۱۱۵، به نقل از مجله فقه اهل بیت شماره ۴۶ ص ۲۸.

[۴۰۴] تحقیقات محمدحسن دانش، بررسی آخرین و برترین آراء و نظریه ها پیرامون ارث زوجه از زمین، ۱جلد، مرکز فقهی ائمه اطهار(ع) - قم، چاپ: الاول، ۱۳۹۰ه.ش.

[۴۰۵] (۱). ر. ک. به: مجله فقه اهل بیت، رساله میراث الزوجهٔ من العقار، آیت اللّه سید محمود هاشمی شاهرودی، شماره ۴۶ ص ۲۸.

[۴۰۶] (۱). ر. ک. به: همان، شماره ۴۶ ص ۲۸.

[۴۰۷] (۱). ر. ک. به: مفتاح الکرامهٔ فی شرح قواعد العلامهٔ(ط- القدیمهٔ)، حسینی عاملی، ج ۸، ص ۱۹۲.

[۴۰۸] (۱). ر. ک. به: مجله فقه اهل بیت، رساله میراث الزوجهٔ من العقار، آیت اللّه سید محمود هاشمی شاهرودی، شماره ۴۶ ص ۲۸

[۴۰۹] (۲). ر. ک. به: همان، شماره ۴۶ ص ۲۸.

[۴۱۰] (۱). ر. ک. به: همان، شماره ۴۶ ص ۲۸.

[۴۱۱] (۱). سوره مبارکه نساء، آیه شریفه ۱۲

[۴۱۲] (۲). ر. ک. به: بلغهٔ الفقیه، سید محمد بحرالعلوم(رحمه الله)، ج ۳، ص: ۹۷.

[۴۱۳] (۱). ر. ک. به: مجله فقه اهل بیت، رساله میراث الزوجهٔ من العقار، آیت اللّه سید محمود هاشمی شاهرودی، شماره ۴۶ ص ۲۸.

[۴۱۴] (۱). ر. ک. به: ارث الزوجهٔ، آیت الله سید محسن خرازی، ص ۱۱۵، به نقل از مجله فقه اهل بیت شماره ۴۶ ص ۲۸.

[۴۱۵] (۱). ر. ک. به: مجله فقه اهل بیت، رساله میراث الزوجهٔ من العقار، آیت اللّه سید محمود هاشمی شاهرودی، شماره ۴۶ ص ۲۸.

[۴۱۶] (۱). بلغهٔ الفقیه، بحرالعلوم(رحمه الله)، ج ۳ ص ۹۹ و ۱۰۰.

[۴۱۷] (۱). ر. ک. به: الاستبصار فیما اختلف من الأخبار، شیخ طوسی(رحمه الله)، ج ۴، ص: ۱۵۵.

[۴۱۸] (۱). ر. ک. به: کفایهٔالأصول، محقق خراسانی(رحمه الله)، صفحه ۴۵۳.

[۴۱۹] (۱). ر. ک. به: بلغهٔ الفقیه، بحرالعلوم(رحمه الله)، ج ۳، ص ۱۰۱.

[۴۲۰] (۱). ر. ک. به: نخبهٔ الأفکار فی حرمان الزوجهٔ من الأراضی و العقار، شیخ محمد تقی بروجردی(رحمه الله)، ص ۱۶

[۴۲۱] (۲). ر. ک. به: بلغهٔ الفقیه، بحرالعلوم(رحمه الله)، ج ۳، ص ۱۰۱

[۴۲۲] (۳). ر. ک. به: رسالهٔ فی ارث الزوجهٔ من الزوج، آیت الله سید محسن طباطبایی حکیم(رحمه الله)، نقل شده از مجله فقه اهل بیت، شماره ۴۳.

[۴۲۳] (۱). به اجماعی که منشأ آن ممکن است، مدرک و دلیلی باشد که موجود باشد،« اجماع مدرکی» یا« اجماع مستند» گویند؛ به عبارت دیگر، با توجه به نقش کاشفیت اجماع، اگر فقیهی در مورد اجماع، به دلیل لفظی برخورد کند و اجماع را مستند به آن ببیند چنین اجماعیمستند یا مدرکی نامیده می‌شود؛ زیرا در این صورت به مدرک و مستند مجمعین مراجعه کرده کهیا آن‌را قبول دارد و طبق آن عمل می‌کند و یا آن را قبول ندارد، لذا طبق آن عمل نمی‌کند.

[۴۲۴] (۲). ر. ک. به: رسالهٔ فی ارث الزوجهٔ من الزوج، آیت الله سید محسن طباطبایی حکیم(رحمه الله)، نقل شده از مجله فقه اهل بیت، شماره ۴۳.

[۴۲۵] (۱). ر. ک. به: همان، شماره ۴۳.

[۴۲۶] (۱). ر. ک. به: همان، شماره ۴۳.

[۴۲۷] (۱). ر. ک. به: مجله فقه اهل بیت، رساله میراث الزوجهٔ من العقار، آیت اللّه سید محمود هاشمی شاهرودی، شماره ۴۵ از صفحه‌ی ۳۲ تا ۳۶.

[۴۲۸] (۱). ر. ک. به: همان، شماره ۴۵ از صفحه‌ی ۳۲ تا ۳۶

[۴۲۹] (۲). به نزدیکی و قرابت فردی به دیگری البته بدون نَسَب و زوجیّت، بر وجهی که بتواند از او ارث ببرد، وَلاء گفته می‌شود؛ ولاء بر سه قسم است:« عتق»،« ضَمان جَریرهٔ» و« امامَت» ..

[۴۳۰] (۱). به نزدیکی و قرابت فردی به دیگری البته بدون نَسَب و زوجیّت، بر وجهی که بتواند از او ارث ببرد، وَلاء گفته می‌شود؛

ولاء بر سه قسم است:« عتق»،« ضَمان جَریرۀ» و« امامَت».

[۴۳۱] (۲). سوره مبارکه انفال، آیه شریفه ۷۵

[۴۳۲] (۳). ر. ک. به: مجله فقه اهل بیت، رساله میراث الزوجۀ من العقار، آیت اللّه سید محمود هاشمی شاهرودی، شماره ۴۵ از صفحه‌ی ۳۲ تا ۳۶.

[۴۳۳] (۱).« عول» در لغت به معنی زیاد شدن، سخت شدن کار و معانی دیگری می‌باشد.(سیّاح، احمد؛ فرهنگ جامع عربی- فارسی، تهران، ۱۳۵۴، چاپ هشتم، جلد ۳- ۴، صفحه ۱۰۷۷) و در اصطلاح فقهی به شیوه‌ای گویند که اهل سنت زمانی که مجموع سهام وارثان از مجموع ترکه(اموال و دارایی باقیمانده از میّت) بیشتر باشد این کمبود را به تساوی میان همه‌ی ورثه توزیع می‌کنند؛ البته عول فقط در زمانی که زن و شوهر جزء ورثه باشند پدید می‌آید؛ بعنوان مثال، اگر ورثه‌ی متوفی، پدر و مادر و دو دختر و شوهر وی باشند، سهم هر یک از پدر و مادر، یک‌ششم ترکه و فرض دخترها، دوسوم ترکه و فرض شوهر، یک‌چهارم آن می‌باشد. در محاسبه‌به طریق ذیل مشخص می‌شود که مجموع سهام ورثه، به میزان یک‌چهارم از مقدار مفروض ترکه بیشتر است:

+۱ +۱ /۲ +۴ +۳ /۸ /۱۵ /۵

۳ ۴۳۱۲۱۲۴

در چنین مواردی اهل سنت، این کمبود را به تساوی میان همه‌ی ورثه توزیع می‌کنند ولی از منظر امامیّه، در این موارد از سهم دختر یا خواهر کم می‌شود و سهم سایرین طبق فریضه بطور کامل پرداخت می‌شود؛ لازم به ذکر است این بدعت در زمان خلیفه دوم در جریان یک واقعه پایه گذاری شد و امیرالمومنین و شاگردش ابن عباس، به شدت با آن مخالفت کردند.

[۴۳۴] (۲).« تعصیب»، در لغت به معنی محکم کردن می‌باشد. واژه‌ی عَصَبه نیز به معنای« خویشان مذکر پدری» می‌باشد(سیّاح، احمد؛ پیشین، صفحه ۱۰۰۳) و در اصطلاح فقهی، تعصیب به شیوه‌ای گویند که اهل سنّت آن گاه که مجموع سهام وارثان، از مجموع ترکه کمتر باشد بکار می‌برند؛ در این صورت آنها پس از خارج نمودن سهم وارثانی که سهم ایشان از ترکه، معین است(صاحبان فرض)، مقداری که از ترکه اضافه بیاید را بدون رعایت طبقه و درجه، متعلق به خویشان ذکور پدری میّت(عصبه) می‌دانند. بعنوان مثال، اگر ورثه‌ی میّت شامل، پدر و مادر متوفی و یک دختر او باشد؛ در این صورت سهم هر یک از پدر و مادر، یک‌ششم ترکهو سهم دختر متوفی یک‌دوم ترکه می‌باشد. در محاسبه‌به شیوه‌ی ذیل مشخص می‌شود که مجموع سهام ورثه، پنج‌ششم ترکه است، نه همه‌ی آن؛ پس یک ششم ترکه اضافه می‌آید:

+۱ +۱ /۱ +۱ +۱ /۳ /۵

۶۶ ۲ ۶ ۶

اهل سنت در چنین مواردی، باقی‌مانده‌ی ترکه را بدون رعایت طبقه و درجه، متعلق به خویشان ذکور پدری میّت(عصبه) می‌دانند. مثلا- اگر میّت علاوه‌بر وراث طبقه‌ی اول، یک عمو داشته باشد، این مقدار اضافه را به او می‌دهند؛ این روند، تعصیب نام گرفته است. ولی از منظر امامیّه این مقدار زاید، به نسبت سهام صاحبان فرض، تقسیم می‌شود و چیزی به عصبه داده نمی‌شود. به هر حال امامیه بر اساس ادله‌ای که از اهل بیت طاهرین: صادر شده، هم تعصیب و هم عول را باطل می‌داند و از جمله قواعد مسلم نزد امامیّه این است که:« لاعَولَ و لاتَعصیبَ» ..

[۴۳۵] (۱). ر. ک. به: مجله فقه اهل بیت، رساله میراث الزوجۀ من العقار، آیت اللّه سید محمود هاشمی شاهرودی، شماره ۴۵ از صفحه‌ی ۳۲ تا ۳۶.

[۴۳۶] (۱). البته به خلاف نظر فقیه معاصر- دامت برکاته- استاد محمد جواد فاضل لنکرانی- دامت افاضاته- در کتاب« بحوث فی آیات الاحکام» ذیل بحث روایات، چند روایت از پیامبرو امیرالمؤمنین بیان نمودند؛ لذا این نظر فقیه معاصر که فرمودند:« در مسئله‌ی

خمس، روایتی از پیامبرو امیرالمؤمنین وجود ندارد» به نظر می‌رسد صحیح نباشد. برای تحقیق بیشتر ر. ک. به: بحوث فی آیات الاحکام، آیت الله محمد جواد فاضل لنکرانی دامت برکاته، ص ۱۱۱ تا ۱۲۱

[۴۳۷] (۲). سوره مبارکه انفال، آیه شریفه ۴۱.

[۴۳۸] (۱). ر. ک. به: مجله فقه اهل بیت، رساله میراث الزوجة من العقار، آیت اللّه سید محمود هاشمی شاهرودی، شماره ۴۵ از صفحه‌ی ۳۲ تا ۳۶

[۴۳۹] (۲). ر. ک. به: همان، شماره ۴۵ از صفحه‌ی ۳۲ تا ۳۶.

[۴۴۰] (۱). ر. ک. به: وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی(رحمه الله)، ج ۲۶، ص ۲۰۶ و ۲۰۷، روایت سوم

[۴۴۱] (۲). ر. ک. به: همان، ج ۲۶، ص ۲۰۸، روایت هفتم

[۴۴۲] (۳). ر. ک. به: همان، ج ۲۶، ص ۲۰۹، روایت نهم

[۴۴۳] (۴). ر. ک. به: همان، ج ۲۶، ص ۲۱۰ و ۲۱۱، روایت چهاردهم.

[۴۴۴] (۱). ر. ک. به: همان، ج ۲۶، ص ۲۰۶

[۴۴۵] (۲). ر. ک. به: مجله فقه اهل بیت، رساله میراث الزوجة من العقار، آیت اللّه سید محمود هاشمی شاهرودی، شماره ۴۵ از صفحه‌ی ۳۲ تا ۳۶.

[۴۴۶] (۱). ر. ک. به: همان، شماره ۴۵ از صفحه‌ی ۳۲ تا ۳۶.

[۴۴۷] (۱). ر. ک. به: وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی(رحمه الله)، ج ۲۶، ص ۲۰۸

[۴۴۸] (۲). ر. ک. به: همان، ج ۲۶، ص ۲۱۰

[۴۴۹] (۳). ر. ک. به: غیبة نعمانی، محمد بن ابراهیم نعمانی(رحمه الله)، ص ۳۲۰ و بحارالأنوار، علامه مجلسی(رحمه الله)، ج ۵۲، ص ۳۶۶، باب ۲۷.

[۴۵۰] (۱). ر. ک. به: مجله فقه اهل بیت، رساله میراث الزوجة من العقار، آیت اللّه سید محمود هاشمی شاهرودی، شماره ۴۵ از صفحه‌ی ۳۲ تا ۳۶

[۴۵۱] (۲). ر. ک. به: همان، شماره ۴۵ از صفحه‌ی ۳۲ تا ۳۶

[۴۵۲] (۳). ر. ک. به: مجمع الفائدة و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان، مقدس اردبیلی(رحمه الله)، ج ۱۱، ص: ۴۴۳.

[۴۵۳] (۱). سوره مبارکه فتح، آیه شریفه ۱۰.

[۴۵۴] (۱). ر. ک. به: مجله فقه اهل بیت، رساله میراث الزوجة من العقار، آیت اللّه سید محمود هاشمی شاهرودی، شماره ۴۵ از صفحه‌ی ۳۲ تا ۳۶

[۴۵۵] (۲). ر. ک. به: همان.

[۴۵۶] (۱). ر. ک. به: همان.

[۴۵۷] (۱). ر. ک. به: همان

[۴۵۸] (۲). ر. ک. به: همان

[۴۵۹] (۳). ر. ک. به: همان.

[۴۶۰] (۱). ر. ک. به: وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة، شیخ حر عاملی(رحمه الله)، ج ۲۶، ص ۱۱.

[۴۶۱] تحقیقات محمدحسن دانش، بررسی آخرین و برترین آراء و نظریه ها پیرامون ارث زوجه از زمین، ۱جلد، مرکز فقهی ائمه اطهار(ع) - قم، چاپ: الاول، ۱۳۹۰ه.ش.

[۴۶۲] (۱). ر. ک. به: همان، ج ۱۱، ص ۱۲.

[۴۶۳] (۱). سوره مبارکه نساء، آیه شریفه ۱۲.

[۴۶۴] (۱). ر. ک. به: مجله فقه اهل بیت، رساله میراث الزوجهٔ من العقار، آیت اللّه سید محمود هاشمی شاهرودی، شماره ۴۵ از صفحه‌ی ۳۲ تا ۳۶.

[۴۶۵] (۱). ر. ک. به: وسائل الشیعهٔ، شیخ حر عاملی(رحمه الله)، ج ۲۶، ص ۲۰۸ روایت هشتم

[۴۶۶] (۲). ر. ک. به: همان، ج ۲۶، ص ۲۱۰ روایت یازدهم

[۴۶۷] (۳). ر. ک. به: همان، ج ۲۶، ص ۲۰۸ روایت هشتم

[۴۶۸] (۴). ر. ک. به: همان، ج ۲۶، ص ۲۱۰ روایت یازدهم.

[۴۶۹] (۱). سوره مبارکه نساء، آیه شریفه ۱۲

[۴۷۰] (۲). ر. ک. به: وسائل الشیعهٔ، شیخ حر عاملی(رحمه الله)، ج ۲۶، ص ۲۱۰ و ۲۱۱.

[۴۷۱] (۱). ر. ک. به: مجله فقه اهل بیت، رساله میراث الزوجهٔ من العقار، آیت اللّه سید محمود هاشمی شاهرودی، شماره ۴۵ از صفحه‌ی ۳۲ تا ۳۶.

[۴۷۲] (۱). ر. ک. به: همان

[۴۷۳] (۲). ر. ک. به: همان

[۴۷۴] (۳). ر. ک. به: همان، شماره ۴۵ از صفحه‌ی ۳۲ تا ۳۶.

[۴۷۵] (۱). ر. ک. به: همان.

[۴۷۶] (۱). ر. ک. به: مجله فقه اهل بیت، رساله میراث الزوجهٔ من العقار، آیت اللّه سید محمود هاشمی شاهرودی، شماره ۴۵ از صفحه‌ی ۳۲ تا ۳۶.

[۴۷۷] (۱). تعبیر« شئیاً» در روایات: اول، دوم، چهارم، ششم، هفتم، یازدهم، دوازدهم، سیزدهم، چهاردهم، پانزدهم و شانزدهم آمده است؛ البته در روایت دهم و هفدهم نیز تعبیر« شیءٌ» آمده بود ..

[۴۷۸] (۱). ر. ک. به: وسائل الشیعهٔ، شیخ حر عاملی(رحمه الله)، ج ۲۶، ص ۲۰۷

[۴۷۹] (۲). ر. ک. به: همان، ج ۲۶، ص ۲۰۸

[۴۸۰] (۳). ر. ک. به: همان، ج ۲۶، ص ۲۱۰

[۴۸۱] (۴). ر. ک. به: همان، ج ۲۶، ص ۲۱۱.

[۴۸۲] (۱). ر. ک. به: مجله فقه اهل بیت، رساله میراث الزوجهٔ من العقار، آیت اللّه سید محمود هاشمی شاهرودی، شماره ۴۶ صفحه‌ی ۱۱.

[۴۸۳] (۱). ر. ک. به: همان، شماره ۴۶ صفحه‌ی ۱۵ س ۱۵.

[۴۸۴] (۱). ر. ک. به: همان، شماره ۴۶ صفحه‌ی ۱۵.

[۴۸۵] (۱). ر. ک. به: همان، شماره ۴۶ صفحه‌ی ۱۱.

[۴۸۶] (۱). ر. ک. به: همان، شماره ۴۶ صفحه‌ی ۱۱.

[۴۸۷] (۱). ر. ک. به: همان، شماره ۴۶ صفحه‌ی ۱۱.

[۴۸۸] (۱). ر. ک. به: همان، شماره ۴۶ صفحه‌ی ۱۱.

[۴۸۹] (۱). ر. ک. به: تقریرات ثلاث، آیت الله العظمی بروجردی(رحمه الله)، ص ۱۰۷.

[۴۹۰] (۱). ر. ك. به: مجله فقه اهل بیت، رسالهٔ میراث الزوجهٔ من العقار، آیت اللّه سید محمود هاشمی شاهرودی، شماره ۴۶ صفحه‌ی ۱۵

[۴۹۱] (۲). ر. ك. به: همان، شماره ۴۶ صفحه‌ی ۱۱

[۴۹۲] (۳). ر. ك. به: همان صفحه‌ی ۱۵.

[۴۹۳] (۱). ر. ك. به: مجله فقه اهل بیت، رسالهٔ میراث الزوجهٔ من العقار، آیت اللّه سید محمود هاشمی شاهرودی، شماره ۴۶ صفحه‌ی ۱۵.

[۴۹۴] (۱). ر. ك. به: وسائل الشیعهٔ، شیخ حر عاملی(رحمه الله)، ج ۲۶، ص ۲۰۸

[۴۹۵] (۲). ر. ك. به: مجله‌ی فقه اهل بیت، رسالهٔ میراث الزوجهٔ من العقار، آیت اللّه سید محمود هاشمی شاهرودی، شماره ۴۶ صفحه‌ی ۱۵.

[۴۹۶] (۱). ر. ك. به: وسائل الشیعهٔ، شیخ حر عاملی(رحمه الله)، ج ۲۶، ص ۲۰۶ و ۲۰۷، روایت دوم و سوم.

[۴۹۷] (۱). ر. ك. به: مجله فقه اهل بیت، رسالهٔ میراث الزوجهٔ من العقار، آیت اللّه سید محمود هاشمی شاهرودی، شماره ۴۶ صفحه‌ی ۱۵.

[۴۹۸] (۱).« النِّسَاءُ لَا یَرِثْنَ مِنَ الْأَرْضِ وَ لَا مِنَ الْعَقَارِ شَیْئاً» ر. ك. به: وسائل الشیعهٔ، شیخ حر عاملی(رحمه الله)، ج ۲۶، ص ۲۰۷

[۴۹۹] (۲).« عَنْ أَحَدِهِمَا قَالَ لَیْسَ لِلنِّسَاءِ مِنَ الدُّورِ وَ الْعَقَارِ شَیْ‌ءٌ» ر. ك. به: وسائل الشیعهٔ، شیخ حر عاملی(رحمه الله)، ج ۲۶، ص ۲۰۹.

[۵۰۰] (۱). ر. ك. به: مجله فقه اهل بیت، رسالهٔ میراث الزوجهٔ من العقار، آیت اللّه سید محمود هاشمی شاهرودی، شماره ۴۶ صفحه‌ی ۱۵.

[۵۰۱] (۱). به زمین آبادی گفته می‌شود که در صدر اسلام در دست کفار بوده و بواسطه‌ی جنگ توسط لشگر مسلمانان فتح شده باشد؛ چنین زمینی تا ابد ملك عمومسلمین است.

[۵۰۲] (۲). ر. ك. به: تصحیح و تعلیق الوافی، شعرانی(رحمه الله)، ج ۱۳، ص ۷۷۹.

[۵۰۳] (۱). ر. ك. به: مجله فقه اهل بیت، رساله میراث الزوجهٔ من العقار، آیت اللّه سید محمود هاشمی شاهرودی، شماره ۴۶ صفحه‌ی ۱۵.

[۵۰۴] (۱). این تعبیر در روایات پنجم و پانزدهم آمده است.

[۵۰۵] (۲). این تعبیر در روایات سوم و چهارم آمده است.

[۵۰۶] (۳). این تعبیر در روایات اول و دوازدهم آمده است.

[۵۰۷] (۴). این تعبیر در روایت سیزدهم آمده است ..

[۵۰۸] (۱). قضیه در اصطلاح منطق عبارت است از جمله‌ی تامّ خبری که ذاتاً متصّف به صدق و کذب بشود. البته قضیه، تقسیمات مختلفی دارد که هر کدام به اعتبار و جهات مختلفی صورت می‌گیرد، مانند تقسیم قضیه به:« حملیه و شرطیه»،« موجبهٔ و سالبهٔ»،« شخصیهٔ، طبیعیهٔ، مهملهٔ و محصورهٔ»،« متصلهٔ و منفصلهٔ» و« محصلهٔ و معدولهٔ»؛ به هر حال« قضیه حملی موجبه»، به اعتبار ظرف تحقّق موضوع آن، به سه قسم« ذهنیه، خارجیهٔ و حقیقیهٔ» تقسیم می‌شود. امّا قضیه حقیقیهٔ، قضیه‌ای است که موضوع آن، شامل همه افراد محقّق الوجود و مقدَّر الوجود(یعنی همه افراد فعلی، فرضی و تقدیری) می‌شود. بدیهی است منظور حضرت استاد- دام عزه- از تعبیر یاد شده این است که مقصود ائمه: از طائفه اول روایات، محرومیّت ارث بردن زوجه از طبیعت اراضی و عقارات بوده است، یعنی بر محور قضیه حقیقیهٔ، هر فردی که برای« ارض» فرض شود- چه بالفعل موجود باشد و چه نباشد- در حکم حرمان، داخل

می‌شود؛ نه اینکه مقصود ائمه: بر محور قضیه خارجیه بوده است تا فقط فردی از« افراد فعلی ارض» همچون مفتوحه عنوهٔ و ... منظور باشد. و الله العالم.

[۵۰۹] (۱). سوره مبارکه احزاب، آیه شریفه ۵۳.

[۵۱۰] (۱). ر. ک. به: بحار الانوار، علامه مجلسی(رحمه الله)، ج ۴۴ ص ۱۵۱.

[۵۱۱] (۱). ر. ک. به: همان، ج ۴۴ ص ۱۵۵.

[۵۱۲] (۱). در فصل اول پیرامون این حدیث، مباحثی از مرحوم شیخ مفید(رحمه الله) مطرح شد.

[۵۱۳] (۲). سُکنی نوعی عقد و از اقسام عَطیّهٔ است که طی آن حق بهره‌مند شدن از مَسکنی، به دیگری واگذار می‌شود و در اصطلاح فقهی به آن« حق سُکنی» می‌گویند. حال اگر سُکنی بر مدت معلومی موقت شود،« رُقبی» نامیده می‌شود و اگر سُکنی بر مدت عمر سکنی دهنده یا سکنی شونده موقت شود،« عُمری» نامیده می‌شود. لازم به ذکر است عُمری و رُقبی عقد لازم بوده و سُکنی چنانچه موقت نشود از عقود جائز به شمار می‌رود از این رو، در صورت اطلاق، اگر هر یک از سکنی دهنده یا سکنی شونده از دنیا بروند، عقد باطل می‌شود.

[۵۱۴] (۳). بحارالأنوار ج: ۴۴ ص: ۱۵۴« ... وَ هِيَ تَقُولُ مَا لِي وَ لَكُمْ تُرِيدُونَ أَنْ تُدْخِلُوا بَيْتِي مَنْ لَا أُحِبُّ ...».

[۵۱۵] تحقیقات محمدحسن دانش، بررسی آخرین و برترین آراء و نظریه ها پیرامون ارث زوجه از زمین، ۱جلد، مرکز فقهی ائمه اطهار(ع) - قم، چاپ: الاول، ۱۳۹۰ه.ش.

[۵۱۶] (۱). ر. ک. به: بلغهٔ الفقیه، بحرالعلوم(رحمه الله)، ج ۳، از ص ۱۰۲ تا ص ۱۱۵.

[۵۱۷] (۱). ر. ک. به: رسالهٔ فی ارث الزوجهٔ من الزوج، آیت الله سید محسن طباطبایی حکیم(رحمه الله)، نقل شده از مجله فقه اهل بیت، شماره ۴۳.

[۵۱۸] (۱). سوره مبارکه شعراء، آیه شریفه ۸۸

[۵۱۹] (۲). این جلسه با حضور حضرت استاد دامت برکاته، مسئول محترم دفتر ایشان و نگارنده تشکیل شده و نوار صوتی آن، موجود است ..

[۵۲۰] (۱).yeksaatfekrkon @gmail .com.

[۵۲۱] تحقیقات محمدحسن دانش، بررسی آخرین و برترین آراء و نظریه ها پیرامون ارث زوجه از زمین، ۱جلد، مرکز فقهی ائمه اطهار(ع) - قم، چاپ: الاول، ۱۳۹۰ه.ش.

[۵۲۲] تحقیقات محمدحسن دانش، بررسی آخرین و برترین آراء و نظریه ها پیرامون ارث زوجه از زمین، ۱جلد، مرکز فقهی ائمه اطهار(ع) - قم، چاپ: الاول، ۱۳۹۰ه.ش.

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فی سَبيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱ ۵۳-۰۶۰۹به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹